

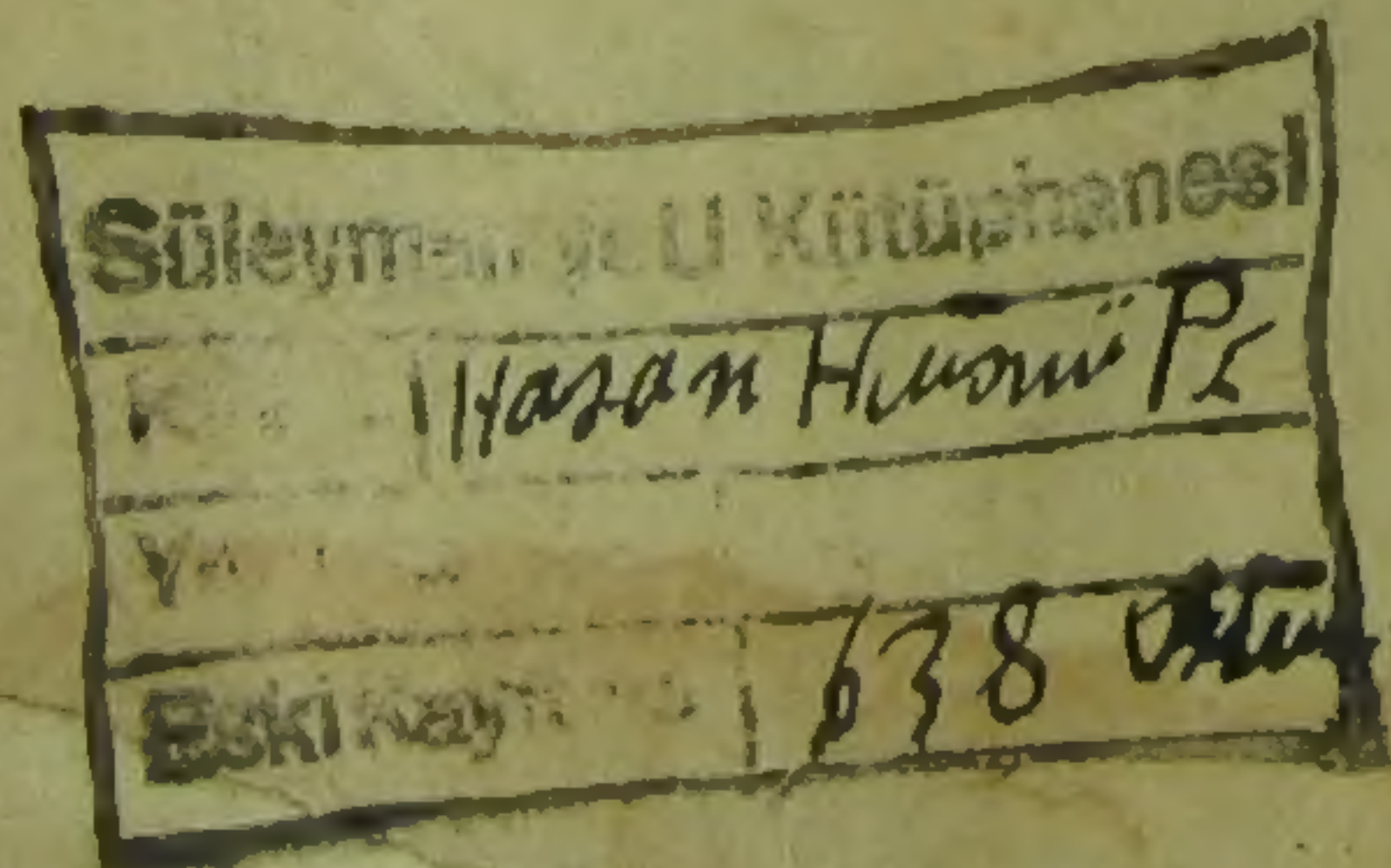


Don

638

1

الاعفد نوب المصطفى بن الحاج محمد ابن
ابن الحاج عبد الرحيم بن الحاج
عبد الرحمن بن المحمود
يا معبود ١٢٢٦
عنه



در روز و ماه و سحر و جادو و غرط و اهراس پس و سنان
کثرت فراوان و سحر و ایدنه سحر و اهراس و اهراس و اهراس
و وفرت اندام و ایدنه طر و ف و اوانه دهور و اهراس
امکان اندراج و کنجایش اولیه . اول کردگار بنده پرور
و پروردگار بخشنید بخشایش که حضرت سزاوار و حقیق در که
و اول سبب کل انسانی خلقت خلقت و لقد خلقنا
الانسان اید معزز و مکرم . و بخت استعداین
و فضلنا به علی کثیر من خلقنا اید مطهر و معلم الیوب
بحال قدرت و جلال حکمتی الهی روح لطیف جسم کشفه ترکیب
و پیوند و عالم خلق و امرده قابلیت تحمل بار امانت اید مناز
و سر بلند ایدی **مس** آسمان بار امانت نتوانست کشید . و غرض
کار بنام من دیوانه زدند **ش** پس ترکیب انسانی مجرد و مادی محض
و باقی و فانی و منطوی و لما غیل طلسم اربع و برزخ جامع و الهی **نظم** خرد جان
بزم مردم ندید . که مردم تواند به بزدان رسید . چنان که جان به تن رسید
بزم عالم از عالم دیگرست . تن و دیگر دارا به است . اگر بفکند و بیرونست

بجان بن کرامی تن خوشن
لاجرم مخالف انواع ترکیب روح و جسد و بتاین اطوار تربیب رانی
و کالبه دن خلق و خلق افراد انسان و قابلیت و مشارب
شده تفاوت تام و تنافی لا کلام نمایان و بلکه اگر باشد
اول حکیم ازل که صنعدن
مختلف اولدی قائلان
ریحان حکیم و قادیان
ای احسنکم
عالم اخروی ده صفات صفاء و جبر
ی شریف
نص شریف
نکمل و ایزه وجود و تمیز مکارم اخلاق چون سبوت و منزل
نص شریف
نکمل و ایزه وجود و تمیز مکارم اخلاق چون سبوت و منزل
نص شریف
نکمل و ایزه وجود و تمیز مکارم اخلاق چون سبوت و منزل

بادشاهان عالم پادشاه خداوندان نبی آدم شهریار جهان سروری کمالی
کمالی و یار عیت پروری و جانبانی در کیدانه درج شاهی نجم جهان فروز
افروز در هیچ انبیا سی خلاصه عالم کن مکان در دریای جود و کرم کان مکان
ماهی و قمار کفر و الفساد عن بخته الدین حامی اجناس الخلق و العباد
عزیزه و عزیزین سلطان المعزین و المشرقین خلق الله تعالی فی الخلق
ضار و محرم الشریعین ناطق قلائد الکرام علی اجداد الابرار و الابرار
و روایه النعم علی رؤس الافراد و البرایا مغز الدنیا و الدین غیاث
الاسلام و المسلمین زبده سلطانه الامم علی ثل زبده السلاطین علی
الاطلاق سلطان العرب و العجم و الروم و العراق **السلطان**
سلیمان خان بن السلطان سلیمان خان بن السلطان بایزید خان
ملک الله تعالی من خدمه و صدق اهلک من خدیره و خان
حضرتنه خاصه ذات قدسی صفات و سمات و عنصر ملک سمات در
شه معدلت پروردین نپاه ملک دستگاه و ملک بارگاه
مدار المعالی ملاذ الامم ولی الابرار و فیض النعم زری سایه حق که خلق
نیک سایه سندن بایزید باغ فیض کفیله باران جود اولوز تازانه در
سرتغی کفر و کفر سده محمدی ملک صفتی در فیه باشد بدین ترسی پادشاهین
و شهریار و اکثر که قامت ربیع سکونده استعلای لوای اسلام و سید
علای شرح سید الانام آلان مالک محروسه حضرتنه مخصوص و دام
دولت و دودمان مبارک و تقای سلطنت خانواده حجتیه سی

نایب قیامت حدیث شریف لایزال طایفه من اهل الغیب طهرین
علی الحق حتی یقوم الساعه مضمونی ایله مقرر و منصوب **محمّد** دولت درین
و کثایش درین درست **نور** اگر چه آباء و عظام و اجداد کرامی ملک که ملک
را برادر و سلاطین قاهره اید بلیق تمام ممالک و اخطار و اختیار
مشاق اسفار و مبتدعه و کفار و ان اخذ ممالک و بمصار اید و ب
توسیع دایره دین و تکثیر امت حیرالمسلسلین و علای لوای دین دولت
و اذلال اعدای ملک و ملت ایتمده مساعی جمیده و آثار حمیده لری
تا رخ روزنامه جهان و کتابه کنار طاق روزگار در **شعر**
بیت الوجوه کریمه احبابهم • شتم الانوف من لطار الاول
اما بحمد الله تعالی که عهد سلطنت خجسته فرجام حضرت پادشاه
اسلامده واقیع اولان اخذ و فتح قلاع و بمصار و قلع و قمع ملاحده
و کفار و توسیع دایره دین و ملت و قلع و غلبه ناموس سلطنت
انلرک اضعاف مضاعفه و امثال مترادف سی در پستال شریف
و نمودار لطیفی بوابیات و کثاد **شعر** و ما جدران انا له عزرا
و صار من بعد فهم غره الغر **نظم** چنان بود پیری کش چنین فرود
چنین بود کهری کش چنان بود معدن • از تیغ او بجای صلیب و کهنه
در اکر کفر مسجد و محراب و منبر است • آنجا که بود صیحه ناقوس کافران
امروز بانک نعره الله اکبر است **نور** و بونصبت نامی و موصبت
کرامی خاصه سلسله دولت سلاطین آل عثمان اید ما الله تعالی

کنیسی

الی انقضاء الدوران در که سرخان توسیع ساحت سلطنت توحید و
 ملکتن پدید آمدن برتر و فرستاد که پادشاه سابقه مقدر
 و ملش اولمیه پادشاه لاحقیتیر اولور مثلا سلطان دین محمدی بر
 شریعت احمدی مقیم جاوه دین سلطان غزاة و مجاهدین فاتح اتمات
 البلاد سلطان محمد ابن مراد خان انار الله تعالی بر بانه و قتل یویم
 شیرانه پدر محمود و الماسعی سلطان مراد غازی بلکه جمیع ملوک و سلطانین
 ماضی به طریق فتحی نامسلوک و اخذ و استیلا سی حیره الملوک اول
 شهر قسطنطنیه که ارتفاع سمت باروسی مسامت سماک و انحصار
 خندق فی موصل مرکز خاک عظمت و حصانته شهر جهان و استواری
 و متانته نادره و در اندر ابتدای دولت و اول سفر و نهضت و فتح
 بیور و ب مفر ملک و مستقر خلافت و مطلع آفتاب عدل و داد
 و مثبت نسیم جو دور افت ایلدی اکابر مراد افاضل علماء و طوایف
 و قبایل عرب و ترک و عجم آند و مجتمع و انوار علم و عمل و ادب و ایمان
 مطلع اولوب قبه الاسلام مطلق و دار الملک محقق اولدی حتی عار
 کامل نامی مولانا نور الدین عبدالرحمن جامی خراسانده مرحوم خداوند
 مکتوب منظوم ارسال ایدوب و بومقار ایما ایلدی که **بیت**
 معدن کفر و محمد صنام شد ز جبهه توحید الاسلام
 و مع هذا و آخر عهد شریفیه فتح قلعه بلغراد که رفعت و متانته
 موازی سیم شد او در حضرت شریفیه مطلوب اولوب اما مطلع

المغازی ط

مختصر خطی

غزو و نفوذ و بلال فتح و طفر نمایان اولدی ظلمت کفر و ضلال افق
 طلع و دن پایان بولدی خداوند کار فلک مراتب نوع انکسار له
 راجع و آیب اولدی جون سریر سلطنت و شاسی قدم مبارک دم
 هم پادشاه نموده و مباسی اولدی اول تباشر سحر دولت و ابتدای
 سفر و نهضت نمایانیده قلعه بلغراد جوانب اطراف و نواحی کمال
 سحر بندگان دولت روز افزون اولدی و لسان حال قال علی طریق
 حسن الحال بویستی مناسب حال انشا ایلدی **شعر**
 باش تا صبح دولت بدد کین نوز از مناجح سحر است
 چون بنای سزای مدح و ثنای حضرت صاحب قران عد و شکر اول
 مرتبه دن بلند در که بوزین محنت خانه زمن انک شرف غرغه ایضا
 کند و رسن آیمکه قادر اوله پس لایق و در خور اولدر که دعای دولت
 روز افزون و بقای جاوه و جلال و جشم نمایون که واسطه وصول
 اقبال عالمیان و رابطه حصول آمال و میان و عمارت سزای شرع و دین
 و نصارت ریاض اسلام و سلیم در دست تضرع و سستی درگاه خلاق
 کشاده و روی تضرع و سستی بارگاه ملک علی الاطلاق نهاد از سر صدق
 سحرگاه مناجات کنیم • عرض حاجت بدر قاضی حاجات کنیم خدا
 بی نیازاننده نواز چاره سازا اگر چه سفینه علموز دریای غر و بصیر
 کم و بادمای رجا و ملوز صحای شرم و تشویر فرده بریده دم در صد شکر
 و ضرر متبت که خضر و یاس عنایت و توفیق تالی بشارت

تجرب و جلیت

ادعای استغاثه که در ایام کاک و نوک همچون صفات ذاتی چون
 و رحمت حق کیم یحیی غضدن او نور چون که سرور دی بدن
 که تحت سلطنت شاه دیندار خوش اولسون روز و ماه و سال
 شمار غمری ایرشد که صاده کیجوب صادی اوله صدون زیاده
 نه در صاده ولف ای حی اولمن کیجور غمری صاده بی العدن
 ایرشد روت چو ملکن کوه قافه شمار غمری ایر کور قاف و کاف
 بقاباری دکل دیرک چو کاری سعادت اوله ختم کاروباری
 بو عالمه سرخت خلافت او عالمه خداده رحم و رافت
 جهانده دایم ایت خیر لیکه نایم امین اولسون بلاد و دین امین
بجو خلافت من بود و رافتی متصل قلوبی دغای حضرت سلطان
پناهی دن نایب جناب شهید شاهی به مشعل اولون دغای دیر
 دغای شاه کم صاحب زماندر دغای شاهزاده تواماندر
 جهانک بخجی و بخت جانی نرای افسر و تاج کیا پی
 شهنشده سلیم اول کانیافت ولی عهد منشور خلافت
 منور طلعت زن روی دولت وجود دن قوی بازوی دست
 درخت میوه دار باغ شاهی جهانک مسندی مرکب پنا
 زلال یعنی کیم آینه ساندن عروس مستح اکا صورت ساندن
 کفدن شرم آیدوب بیم نیت کم دیناسندن اورر رخسار لطیف
 او کفدن کم کرم فیضده یم در نم خیزی سی دریای کرم در

چاشول و کلو دریم صور تنده که آید کند و بی نم صورت تنده
 جهان دور و قجه وار اولسون همیشه سعادت اکا یار اولسون همیشه
 بر اولسون جامی دولت بادین منور دیده شهنشده پسندن
 و مان چشم ملک نور و دای جهانک مطلبی دیرک مراد یس
 اب وجد سایه تنده عمر سرمد نصیب اولسون علی حدی و بجه
 خدایا آید شاه و شهر یاره شمار غمری غمر دوباره
تو داعیه داعیه تالیف نه اولد و غیا بیان و بعضی اخلاق
که نیت صلیح عادی فی الخیاله ظاهر و غیا کلف در
 و انشاندن وزان افاضل عالم و حکمت آموزان باطل نی آدم قند مقدر
 و معلوم که علم اخلاق و تدبیر منزل سیاست مدینه که حکمت عملیه دن
 عبارت در نفوس انسانیه به شکل فوز و سعادت و محصل قدس و طهارت
 هیچ آدمی بو علوک نکت و دقایقه اطلاع و قلل حقایقه ارتفاع
 ایتدین ممکن دکلر که زیور کمالات حقیقه آلیه تجلی و جلوه سعادت
 و معارف یقینیه و تحلی آید و اساطین حکما و سلاطین علما علم مذکور
 تالیف کتب شریفه و تصنیف زبر لطیفه آلیه صحایف لیل و نهاری
 رقم زده ککات لطایف نکار آید یلر خصوصاً کتاب اخلاق ناصری
 که حکیم کابل فیلیوت فاضل نصیر الدین محمد طوسی که رواق حکمت اندن
 حکمه اساس تجدیدی طرح و تذکره فضلا ایچون کلام تکلیف و حکما
 اشارات اهل حکمتی شرح اتمشد تالیف بیور و ب ناسخ کتب

شقه مان و طار داسن آخر زمان اولمش **در نظم** چون کتبه عاشق از حصار
 چون چهره دوست در مقام جانرا عوض سرور و شادی و در ابدل شادمانی
 بعده فاضل محقق کامل مدقق مالک ازنه معانی جلال الدین محمد دوانی
 که تحریر قواعد علمیه ایله رفیع غواشی و تجرید عقاید دینی کتب حاشی ایمنه
 مقبول فضلا و مدوح علماء در اخلاق جلای نام رساله تالیفی ایله که
 حکمتی زین و اخلاق ناصری به ثانی اشین اولدی بعده فصیح
 و بلخ کتبه دان و اعظم خطه خراسان مولانا حسین و اعظم میرا محسن
 بن حسین بایقر نامنه کتاب اخلاق محسنی تصنیف ایلدی سرچند سالیب
 بسانی سی اولکی لکیمی تحقیقات حکمیه و تحقیقات علمیه اوزر نیمه شتمیل
 و کله ر اما چون ترکیب و معانی سی وضوح و ظهور له متمم الفاظ و عبار
 لوح خذ و بت و سهولت اوزر هر شتم در قلوب عامه ده جای گیر اولدی
 کردن زیاده شهرت پذیر اولمش در و بارها خاطر خاطره اندیش
 و خاطره اولور دمی زبان ترکی روم اوزر به بر کتاب مرقوم اولیدی
 اما علایق روز کار و عوایق لیل و نهار که جمله دن بعضی تحصیل و تکمیل علوم
 و تدریس تعلیم فنون ایدی اول مخدیره حجره عنی حجاب اخفاده
 پرورده و اول عذر ای سیمتن عذاری عوایق اعدا دن در پرده
 ایدردی تا اول تاریخ مبارکه که سال فرخ فال حساب بجز بدین
 واصل عد و لفظ فرخ طلال اولدی تصاریف فضائیه شمع دل سوزان
 خطه شام غیر مشاهده فروزان اولدی فی الجمله تعویق مباحده و توفیق

فرخ سال
 سنه
 ۹۷۱

ساعده و دوای جمع و موانع مرتفع اولوب او اخر سال فرورده سال
 شروع کیر و یلوب اوایل سال آئیده ده انجام و اتمام ایلدی **در نظم**
 سال کی که بود حساب و فرخ سال آغاز شد این رساله فرخ فال
 از نخت شد آخر آن سال که نخت باشد بحسابش ارفده آخر سال
 و فی الحقیقه سبب حقیقی تالیف و علت نامه نظم و تصنیف اول ایدی
 که حضرت مکرمت آیاب و معدلت رایات که دریای خود و عطایه
 و راسم شامی فلوس ماسی کیسی ارزان شبتان مجلس سعادت نشانی عود
 سعود و طیب مکارم ایلده مطرا و کف فیاض عطارسانی که نهر سالیله
 نهر سالیله دن منزه و مبرادر وزیر عالم عادل که دریادل فیض بخشی بحر
 معانی زبان در افشانی اندن بردل و کف کهر پاشی و دریای امانی اکا
 نسبت کف کنار ساحل در مروحه آستین عدلی راحت رسان رو و ملی
 زمین دیر که من بعد روم کرد قننه قونمز و صبح صدق و صفایان
 جلاله دن نمایان اولی افق عالمه دن آفتاب عدالت طونمز **شعر**
 کنه را کرم او به از سر ارفیع امید رفت اوبه از سر ارضان
 پناه و پشت اتم قهرمان تیغ ظلم جهان لطف و کرم سرور زمین و زمان
 امن و امانی عهد و زمانی اول مرتبه جامعده که قریب بر که اعدا و نیت
 یکا کلمی صفت یکا کلمی به تبدل و اضدادین خاصه اختلاف عارضه تبدل
 تحول اولوب آتش کی خرو تاب برودت آبی فرید و ضرب آب سبیل
 شرر شعله ناری مستطی ایکن موغی اولوب پرشامین طنناز مرده کنگ

تالیف کتاب
 ۹۷۱

نوشین روانک وزیر میسر

و کلک و سرن یک بره کوسفند کرد با بش نقش یک اول شد **شعر**
 چنان بساخت جبارا سوی دولت تو که از طبیعت اصداد رفت ناسی
 از آن گذشت که کشتی کند پس این سحربردی و باد صبا بقاری
 عهد ملکشی ده اولاد ی وزیر نظام ملک اندن تعلیم اندیدی **شعر**
 ز مانده کلیدی وزارت نوشین روانی تسلیم و روان نوشین
 وزارت اندن تسلیم اندیدی **شعر** بدست از صاحب ری در چه در فصل
 بدست از خاتم طی در چه در جو **نظم** آصف ثانی که گریخت ز خوش شرم
 در جهان باشد سمر جو آن صف بن خیا حسن خلاقین که نقل المیه باد بهار
 بسن الطیب اوله صحرا و مربرک کیا **نظم** تارک تبت لی حال اوله **شعر**
 گفت در پیشنده در مهر سلیمان **شعر** لکه حامی رنگ رخسار وفا
 عدله حامی رنگ مرات صفا فادیس میدان شجاعت حارس
 دیوان عدالت وزیر اعظم شیره افخم وکیل السلطنة القاسره این الملة
 اباسره **عزیز شاه** یاد شایسته خد اوندی که در تربیت ملک
 سرچه رای اوست رانی پادشاه اعظم **شعر** انکه در انکشت تدبیر سلیمان دوم
 مشورتی صوابش اخلاص خاست **شعر** نظام الملک صلاح العالم عیاش
 لدوله العلیا علا الدین الدینا **شعر** سخا و قند خندان اوله **شعر**
 که گریان فیض اندر جو دین اکامیر **شعر** این در که سلطان معین ثبات
 منیف ابجد و الاحسان پناه دین علی **شعر** لازال صیت جلالة صلی الی
 مسامح الاقبال وصیب نواله حاصلة فی فرائع الامال فبت فی العیال

سبیل المحبة فی کل سبیل مایه حبه **نوشینه** بدعت و سید اوی جوانی
 دولت و دین پشت و پناهی اول **نظم** ازل پشت و پناهی اوله
 شرح بنی مادی راسی اوله روشن ایده و دولیک کردگار
 گو کبسی گو کبه صبح و آرزویتی چون خیر در صبح و شام
 حاقبتن خیر ایده رب الانام **شعر** ر غایب معارف و کماله غایب
 مهر مهربانکار افکار اهل فضله خاطب در حتی بو فقیر که یوسف مثال
 اخوان زماندن کم التفات و اخوان یوسف کی حضرت عزیز نیمه خدی
 بضاعت فرجاة در رعایت و تفقدی جانینه میل اندر و کمال کریمین
الانزلک انی اوف الیکل دیر اول سبدن دایما اخوان اهل
 ورجا فرضا حسانه کیدر لر و لبان حالله بو کلمه تذکر اندر که **نوشینه**
 ی محسن من طمک احسنت الینا **شعر** تانیه لقه اثرک الله علینا
 با جرم بو کتاب که علم نالیقی قلعه حصار حکمت علمیه اوزرینه منصوب در
 اسم علم عالم آرسنه که علا و نشتق در منصوب اولوب **قطعه**
 نکات حکمت و سیرافت اندوب الفاظ پاکیده صلاهی
 سروش ملک نجسی کوش جان **شعر** دیدی آدینی اخلاق حلاهی
 چون عنایت آبی وین تربیت جهان پناهی دن رکن تتمه واثق
 و صبح امیدم صاد قدر که بو کتاب اولکی لردن زیاده قبول قلوب موجود
 بلکه بو کتاب شاید کماله خلعت جدید اند اخلاق ثیاب قشمن
 معدود اوله **نوشینه** ناصر آدینه نصیر طوسی دیدی اخلاق ظهور ایلدی

بعد شمع دو ان سبتن اولدی اخلاق جلای روش
 محسن آدین حنین واعظ یاد کار ایلدی اخلاق حسن
 باری بافت ایدی تار و پودیا جمله سی اولدی جو اخلاق کهن
 ایلدم تازه تن اول عامه لری زرکش روی زیباییدن
 کسبت خلق علی پاشا کون اولدی چون مشک فشان
 بوی لطیفه معطر قلدی عالمی زلف عروسان سخن
 ایلدی بند علی خلاق نام عالی سینه اعلا قبول
 لاجرم ختمینه تاریخی آنوک اولدی اخلاق علای حسن
 چون بعضی خبر وجود و مفید وجود و توابع وجود اول حی قسیم ملک
 و دو در و ممکن اوصاف و افعالی اصابت عدم محض و لا شی
 صرفدن معدود در پس لطف و احسان بشمار نی توکل حول و قوت
 معدود مردن تبری ایمکه فیض عینیه توکل ایدوب و سلفه و خطه
 قوت و ضرر نه رجوع و ستمت مقصود و حجت مراده شروع اید بهلم
 و الله تعالی تحقیق آمالی حد بر و به استعین و سو علی کل شی قدیر
 چون بوی کتاب حکمت عملیه دن اوج قوت و قوت و هر فن وضعدن
 معروف در و فنون مذکور در اخراج بعضی مقدمات و بنیادی
 موقوف در لایحه و مقدمه و اوج کتاب اوزن
 مرتب در مقدمه اول امور بیاننده در
 که بوی کتاب بیان اول حق اول فنون امورک معرفت موقوف یا خود
 موقوف علیه و کله باری فی الجمله مفید و عین اولفله موصوف در

معلوم و مقرر و صحیفه ذهنده مرقوم و محرر اولاکه فن مقصود و شروع حکمت
 مور اختیاریه و ذریعنی از اوست و اختیار اوزرنیه جاری و اگر اه و اضطرار
 جاری در و هر اختیار ای یکی سینه به موقوف و ذریعته کم علوم عقلیه و معنویه
 اول اولدر که شکیک مایستی اید و کی یا با لکینه یا بوجه ما معلوم اول
 یکی سی اولدر که فی الجمله فایده سی و اید و کینه تصدیق اولوب بوقصدیق
 صحیفه ذهنده مرسوم اول و بر حکمت مقداتی و اید که املی قنده ظاهر در
 که علم مذکور یا موقوف علیه یا معین و ناصر در لاجرم بوقصدیه و به
 که کورت که جملا اعلام اولندی مفصلا شرح و بیانی اید اولحق التزام اولوب
 نیجه ایجا ثدن ترکیب و هر بحث وجه مناسب اوزرنیه ترتیب اولندی
مقدمه بحث اول حکمت عملیه دن مطلقا
 علم اخلاق و علم فیض و علم سیانیه المدن نیجه علم در و تعریف
 اسلمی نه در انک بیانی در اول معلوم اولسون که تعریف علم ممکن اولوب
 لا حد اسمی سی ایلکه که تعریفه اصل در و حد اسمی یکی سینه دن مرتب در مایه
 که جنس مایه لا میتاز که فضل در و حکمت عملیه بک جنسی مطلق حکمت در که
 اشتهر اکه کامل و حکمت عملیه و نظریه به شامل در پس مطلق حکمت تعریف
 و ترسیم و اقسام معتبره سینه تنوع تقسیم اید بهلم که حکمت عملیه بک
 حد اسمی سی متین و مایستی عند الطالب متعین اول و بعون الملک لوتما
تعریف حکمت و تقسیم مراد با قسما مر مشهوره
 حکمت موجودات خارجیة نفس الامرده نه حالده السیه اول حال اوزرنیه

بلکه در لیکن طاقت بشریه و فائز که قدرت انسانی ده کن اولد
 مقدار بتعریف نفس عمل شامل کل و عمل توهم مقتضای حکمت و اول
 و کدر و بونذب صوب صواب یقین و مقبول عامه محققین در بعض
 حکما حکمتی تعریف و عملی درج ایدوب بوجه اوزر تقسیم اید بلکه حکمت
 نفس انسانی ده علم و علم حصولی و نفس انسانی بواکی جتن کمال معتد به
 اولان مرتبه به وصولی در نته کم خواه تحقیق کتاب اخلاق ناصری ده که
 تصنیف یوردی حکمتی بوجه اوزر تعریف اید که حکمت شایسی
 نه اید بلکه در و افعالی لایق نجای اید قلیق در چون تعریف مفهوم
 واقع اولان اختلاف معلوم اولدی پس بوجانیدن رجوع توهم حکمت
 ای که شروع اید به لم تعریف حکمت مذکور اولدی که موجودات خارجی
 بلکه در و شول اشیا که موجودات خارجی لفظی کا اسم در نفس المارده
 یکی قسم در قسم اول اولدر که انک وجود نه بزم قدرت و اراد ترک اصل
 مدخلی بوقدر زمین و آسمان و اشخاص انسان چون کسی قسم ثانی اولدر
 که انک وجود نه بزم قدرت و اراد ترک مدخلی مقرر و انبر وجودی متعریف
 بزودن صادر اولان افعال و حرکات و اعمال کسی پس حکمت متعلقی
 اولان موجودات خارجی یک یکی قسم انسانی اید یکی قسم متعریف اولور
 لیکن عرق شبه اول وقت بالتمام منجم اولور که بر قسمی عیان تفصیل
 بیان اید و در قسم اول که بزم قدرت و اراد ترک مدخلی اولین موجودات
 خارجی دن بحث ایدر اکا حکمت نظریه دیر زیر طریق تحصیل بحث و نظر

شد و پس طریق تحصیل نسبت اولوب حکمت نظریه اید مشتمل بر قسمی
 که بزم قدرت و اراد ترک مدخلی مقرر و انبر وجودی متعریف اولور
 اکا حکمت عملیه دیر که کیفیت عملدن بحث اید کی چون عمل نسبت ایدر پس
 حکمت عملیه بر علم در که انده افعال و اعمال افراد نفس انساندن بحث انور
 شویشتیدن که فنی سی عمل صالح و مقبوله که انی تحصیل و اتباع ای که نفس
 انسانی به موجب کمال حقیقیه در و فنی عمل فاسد و مذموم در که انو که
 طایفه و تصاف قلیق ذات آدمی به مورث نقصان و شقاوت
 اخروی در تاکه انواع افعال و اصناف اعمال معلوم و مبین و مفهوم معین
 اولوب قسم اولی کتاب ای که نفس انسانی تحلیه پن اصل و قسم ثانی
 اجتناب ای که تحلیه پن اصل اول و ایضا نفس ناطقه ترکیه پن که قسم اول
 اید اتصال و اتصال و اوقت و تدبیه سینه که قسم ثانی دن اجتناب ای که
 و انفصال در حارف اولوب بر موجب فحای شریف **فدا فلیح**
من زکاه ترکیه پن حصص مشغوف و تدبیه پن بر مقتضای غای
نیف و قد خاب من ذلک تدبیه سندن مصروف و معطوف خیت
 و حرماندن سالم و ناجی و فوز و فلا جله مذکور و موصوف اولدر پس حکمت
 عملیه یک فایده مرتبه و غایت مترقبه سی مجرد علم دکل بلکه تحسین افعال
 و تکمیل اعمال شویله که شجره علم ثمره عمل مقرون اولیه و ایره اعتباردن
 خارج و درجه اعتداددن بیرون اولور بخلاف قسم اول که انوک فایده
 عاید و غایت لازم سی مجرد علم موجودات و معرفت حقایق و مایه

که نفس نشاءه دنیوی و کمال معنیه و نشاءه اخروی و سعادت حقیقیه
زیرا نفس طایفه انسانی جمیع موجودات خارجی و مایات اشیا
طریق صحیح و اوله صیحه ایل عالم و صور تصورات مطابقه و تصدیقات یقینیه
صحیفه مذکر که سنده قایم اولی و یحیی مبداء اول قل ذکر صفات کمال و نفوذ
جلال و افعال مقدسه و احکام منزله سیده و عقول مجردة و نفوس مطهره
و ملک مجده و اجوات و کرامه ثبات و افلاک کلیه و خرویه و کواکب
و ثباته و عناصر بسیطه مترتبه و موالید ثلاثه مشترکه که معدن و نبات
و اصناف حیوانات در و انسان که مستجمع قوای و طبایع و نفس مجرد
و جسد مادی و در مؤلف اول مغفله بر رخ جامع در چون ترتیب صحیح و
ثابت و بنسق و نظام واقع اوز زینیه مراتب مذکر که سنده منطبق و متمم
و جوهر نفس مجرد و انطباعات حقیقیه و ارتسامات یقینیه ایل متصف
و متمم اوله کاتنا وجود بکله و عوالم باسرها اول اولوب نشاءه دنیوی
در وه کالات یقینیه و اصل و نشاءه اخروی و سعادات حقیقیه که غنای
صحیحی که مرتب در اکا حاصل اولور و چون جلاب بدنی شوق و شین
مجردات طاراعلایه ملحق اوله جوهر ذاتنده اولان کمال معتبری که علوم
صحیحیه ثابته در ادراک اینمکه اکابر ابتیاج و سرور و اربتیاج و جوهر عارف
اولور که لبان و اصفا آنک و صفند و قاصد و بیان عارفان آنوک
شرحنده متقاصد در **فصل فی بیان نشاءه دنیوی** و بحاله اول لذت عقلیه
که حکما آنی اثبات اولوب لذت جسمانیه در اعلی و الیش ماده و

منزه اولان جوهر قدسیه به انسب و اولی اید و کین تقریر پیش در
چون مطلق حکمت حکمت نظریه و حکمت عملیه به منقسم اوله و غی معلوم اوله
پس مفهوم اوله که حکمت نظریه و غی اوج قسم در و هر قسم علی حده مرسوم رسم و
اسم در زیر موجودات خارجی که بر م قدرت و اراده ترک وجودند
مداخلی بود و حکمت نظریه اندرون بحث لیدر اوج قسمه قسم اوله که سی اوله
که خارجه و ذهبنده ماده جسمیه دن که هیولی و بد کلری آندن عبارتند
مستغنی اوله مبداء اول قل ذکر و عقول و نفوس مجردة کبی که اوساخ ماده
و طبیعت نامد نش و اذناس سیولی جسمیه دن مقدس لر در اندون
بحث ایدن علم که حکمت نظریه یک بر قسمیدر علم الهی در بر و علم اعلی دخی است
زیرا چون ماده جسمیه مایه سفالت و نقصان در آندن خارجا و ذهنا
منزه اولان غایت علوده اوله و غی مستغنی دلیل برهان در و چون
اشرف بحث عنه آنده ذات ایدم و قایم در پس کا علم الهی و یک
و غی مناسب و ملایم در اینک ذهنده ماده دن مستغنی اما خارجه محتاج
اولاندر هیات کبری و تثلیث و تریع کبی که خارجه ماده معین مثل
سنگ و آهن اولینجه موجود اوله و غی روشند را تا ذهنده جمیع
معینه دن خافیل و ذاهل بر شکل مذکور یا شلث و مربع ملاحظه ایست مگر
و قابل در و بوقوله موجودات دن بحث ایدن علم ریاضی و علم اوسط و
زیرا حکما اقدسین اطفال و مبتدین زمره سینه ریاضت اذمان قصد
ایدوب علم الهی به استند اینک چون بوعلمه ابتدا ایدر لدی بوعلمه

مسائل جمله یقینیه و دلایلی قطعیه اولمغله شک و ظن اند و حل و سهم و شبهه
اکا و حل اولمغله یقینی که طبیعت یقین فحظه معاد و مالوت اولوب علم الهمی
و طبیعتی و دخی ظنه قانع اولوب طلب یقینن آیکه مشغول و مشغول اولوب
دیر لودی و آند و بحث عنه اولان ماده دن که ماده نقص و تنقل در
دهند مستغنی اولمغله فی الحکله ترقی خارجه محتاج اولمغله من وجه منزل
ایتد و بچون وسط اولوب اندن بحث ایدن علمه علم اوسط تسمیه الهمی
بی خط و غلط اولور و بعلوم ریاضیه درت قسم در بیات و هندسه
و حساب و موسیقی در اوچی قسم دهنده و خارجه ماده یه محتاج
اولاندر اندن بحث ایدن علمه علم طبیعی و علم اسفل و نیور زیر طبیعت که اید
حرکت و سکوندر اندن باحث در و خارج دهنده ماده ناقصه محتاج
اولد و غی علم اسفل و بیکه باعث در چون اقسام حکمت نظریه تحت اقسام
بولدی من بعد اقسام حکمت عملیه که بوکتا بزده مقصد اصلی و مطلب
علی در بیان آیکه است تمام اید و لم شوال شیا که بزم قدرت اختیار
ده جلینسز اولمغله اولدخی اوج قسم در و هر رندن بحث ایدن بر علم خفی و غی
طلسیم در اول قسم اول افعال و اعمال در که آدمی دن که شخص واحد اولد و
چندن صادر اولوب غیر شخص ملایطه اولمغله و غی طایفه اولور بو مقوله دن
بحث ایدن حکمت عملیه یه علم اخلاق و یرار زیر انده هر شخصک خلقندن
بحث اولور که نیجه اولمغله کرک که حسن و ممدوح اولوب مذموم و
مبتوح اولمغله انبای جنس امله ارتباطی ملحوظ و افراد نوعی امله اختلاطی

منظر اولمغله مثلاً آدمی خد خشنده تن تنها و بی مسکن و ما و ادنی اولسه
حکیم و غی و عقیف اولوب غصوب و بخیل و خیف اولمغله کرک الی غیر
ایکجه قسمی اهل بیت و از باب منزل ایل اولان افعال و اعمالی در اندن بحث
ایدن علم تدبیر منزل در مثلاً کس اهل بیت و خانه و سکن منزل و کاشان
که اهل بیت و خیال و اولاد و طفل و خد تنکاران و چشم و پیرستاران
و خدم در نه و جمله مساکنه و معامله و نه درجه و معاشرت و مجامله آیکه
کرک که سبب انتظام ابر معاش و حق معادیه موجب ارتفاع و تنعاش
اوچی قسم عامه اهل مدینه و دیار اختلاطی اعتباری ایلده صادر اولان اوضاع
و افعال در اندن بحث ایدن علم تدبیر المذنبیه و بیکه قسمی در بو مقصد و ک
مذکور و مسطور اولان کلام عامه و مقالات جمهور در اما حکم مدقق
فیلسوف محقق و آج نصیر زیاده بسط و تحریر ایدوب شرح تفصیل افکار
و ارایله غره کتاب و طره خطاب بن محبت افزای و خاطر آرای ایدوب
بیورودی که نوع انسان و صنف بشرک مصالح اعمال و محاسن افعالی
که مقتضی انتظام امور و مستعد غی استقامت احوالی در البته برسد ان
ناشی و مقتضادن صادر پس اول مقتضی دخی اصلنده یا طبع در با وضع
یعنی انسان بطبعه اول افعال و اعمالی اقتضا ایدوب صادر اولور یا
برو اضیغانی وضع ایدوب انسان اول و اضیغه اقتدا ایدوب بوظایف
اولور قسم اول که انک مبدائی اقتضای طبع اولمغله تفصیل مقتضا
عقول اصحاب فکر و فراست و تجارب از باب فهم و کیا ست اولمغله

و بونوع مخالف مل و تداول دول ایله مبتدل و تعاقب ادوار و اکوار
و تعاقب سیر و آثار ایله متحول اولمز و بواول حکمت علمیه در که کور اولدی
و قسم شانی که مبدی وضع در خالی دکل که بر طایفه کت اتفاق آراسی اوله اکا
و اب و رسوم دیرلر یا بر فاضلک که نایید آتبی ایله موتید و رواق کمالی
ر بانی ایله مشید اوله بنی علیه الصلوة و السلام کبی یا ولی و امام کبی صغری
اوله بوقسمه نوامیس آتبی دیرلر بودخی حکمت علمیه کبی اوج صنف در
اولگی سی اولدر که هر شخصه بانفاده راجع اوله اکا احکام عبادات دیرلر
اولدر که اهل مبارزه عاید اوله مشارکت و اختلاطی جهندن اکا مناکات
و معاملات دیرلر اوچنخی سی اولدر که مالک و بلاد و جاهیر عباد مشارکت
و مخالطی اعتباری ایله عارض اوله اکا حد و دو سیاست دیرلر و علمله
اهل شرع بقعه دیرلر و بوقوله اعمالک مبدائی بر اوضاع وضعی در
لا بد تعاقب احوال و تعاقب رجال و تقاؤل روزگار و تفاوت
مقتضیات ادوار و بتدل مل و تحول نخل ایله معرض تغیر و تحول تبدله
واقع اولور و بوباب تفصیل جهندن اقسام حکمتدن خارج در زیر انظرم
و روش فلیوف قضایای عقل صرف متبته مقصور در و کلیات امور
که تقاؤل روزگار ایله منطقی و تعاقب و تجمه و مل و نخل مندرس اولدر انک
تفحصه محصور در اما علی سبیل الاجال اخل سایل حکمت علمیه انشی کلام
بوقیقر ایدرین نسخ که شرایع انبیا و ده علمیم سلام واقع در نوامیس شرایع
قضای حال اهل روزگار کوره اولدر و غنه راجع در مثلاً کجاح احوات

انکله خواجه

شرعیت آدم صغیره که سنوز تکثیر اشخاص بشری نایید و انتشار نسل آدمی لره
احتیاج شدید ایدی حلال مشروع اولدی چون نسل تکثیر و ضرورت منافع
اولدی حرام و ممنوع اولدی و الله تعالی اعلم و حکم **تازه**
من مقصود و علم مطلوبک که حکمت علمیه در فایده مترتبه و غایت متاخره سی
نه سنه اید و کین بیان ایکندر اشارت سابق اولدی که بر امر اختیاری
شروع ایکنک حقیقه اگر چه فایده مایه عمقا و کافی و تمام در اما فایده نفس
معتد بهاسب نه عمقا و ایمک موجب نشاط و اقدام و مفید کمال است
و فایده حکمت علمیه یا اگر چه ضمن کلام سابقه اشارت تحرک و فرسایتی
اولدی اما فزاید تشویق طالب و ترغیب راغب ایچون تفصیل عبارت و
تکریر بلوح و اشارت اونیق بعید و بدیع و کلدلر پس معلوم اولدر که فایده
تحصیل حکمت علمی اولدر که نفس انسانی حکمت نظری سبی ایله وجه سابق افروز
اعتقادات حقه و علوم مطابقه ایله متجلی و عقاید باطله و جهلیات سبطیه
و مرکبه دن تخیل اولدر قدضکره حکمت علمی وخی تحصیل ایدوب انک سبی ایله
محاسن اعمال و مکارم اخلاکات بقاضیلنه عارف و مساوی اعمال
و سینه و فضایل اخلاق ردیه به یوقت اولوب مقتضای علمیه عامل و شرط
علم و عملده کامل اولیجی چه ماهیتی زیور قسم اولدره حالی و جید وجود و انیتی
قلاده و طوق قسم ثانی ان عاقل و خالی اولوب نشاده دنیوتیه ده کمالا
و مکارم موصوف و امور معاشی احسن و جوه و احوال حالات اوزر و مضرو
و نشاره اخرویه و شرف قرب و قبول حق جل شانیه و بهر زمانه درجه

و اصل زمره مقدسان ملا اعلی و فرفره مقربان حظیره والایه و اهل اولوب
فی مقعد صدق عند مليک مقتدر ثوابت جزایه و سعادت جلیله
 و سعادت جلیله جایزه و مالا حین زانت و لا اذن سمعت و لا خطر
 علی قلب بشر مراتب عالیه سینه فایز اولور و احکام سعادت نفس
 انسانی یکی سنه ایله حاصل و سعید حقیقی اول نفس در که بویکی درجه اول
 برسی تحصیل علوم حقه و اعتقادات صحیح و بفضیلت حکمت نظری سببی
 محصول اولور و برسی دخی خلاق معاضله و اعمال صالحه ایله کلی اخلاق
 و اعمال غیر رضیه دن تخیلی در و بوجاهت تحصیل حکمت عملیه ایله کامل بعد
 مقتضای علمی ایله عامل اول مغله مستیر اولور و سابقا دید که سعادت که
 قرب حقه وصول و زمره ملا اعلی به دخول در بفضیلت ایله مقدر اولور
 زیر احو تبارک و تعالی و زمره مقدسان عالم بالا کمال علم و احاطه ایله
 موصوف و غایت طهارت و تقدس ایله معروف و رد و نفوس شری
 که حقیقه علوم حقه دن عاقل و محمل اعتقاد باطل یا نجا لطف اخلاق فیمیه علمی
 مستندش و طایفه اعمال قبیله قبیله اولمش اوله امره مجانست و مستبدان
 اول مرتبه دور و لیاقت اتصال و اختلاط دن اول دایره و دمج اولور
 که بعد مابین اگر مابین مشرقین اولور چون اطلال و بین خراب آباد دن
 طرف دن مفارقت و دوری و ارتحال ضروری ایلیمه نسا یم قرب عالم
 علوی ایله منشیج و ابواب سموات اکاشفیه اولوب درکات باویم
 موافقه مجوس مضطرب و درجات رحمت رحمان **حقیقی لیل الجمل**

تقدیر و تقدیر

در حدیث

فی سیم الجمل ممنوع و محجب اولور لکن حکمت نظری ده راجل و عقاید
 خالی عاقل و وجود کریم متعال و صفات کمال و جلالت و باجماله و باجماله
 جلیل اولور سه ظلمت جل و ضلالت ده خالین و سعید کفر و شقاوت ده محله
 ابد الابدین زمره سندن اولور لکن تحصیل حق اعتقاد و مؤمن مستعد
 اولوب لکن متابعت نفس و هوا و مخالفت احکام شریعت و هدا اتمیکله
 ملکات رذیه و تحصیل نبات غیر رضیه ایلد سیه بنیان سعادت و بالکلیه میثم
 و رحمت بحیاب رحیم و مابدن و ایما محروم اولمز بلکه اول نبات و ملکات
 مدویه مک جو بنفوس و رسوخی قدر متغذب و محرق و ریاض انش و سلوک خالین
 و لقد رنجت و متفرق اولوب بالاخره و جو اصل کو پیرمان حصول مایه معرفت
 سببی ایله سابقه و عد رحمت رحمان ایشوز وانی انش سوزان جرم و عیادت
 خلاص و کرممت خانه رضوان خاص ایلرین جان پیر اصل سعادت جاود
 سرمایه معرفت و یابند زجه ایله که قلبک آلوده شبه و شک و سندن
 بر حاله که هر معرفت منفک اولمیه **بیت** که معرفت اندوز که با خود بری
 که نصیب و کراست نصاب زر و سیم **شرا** که حکمت نظری و کامل و درج
 و درونی اعتقادات صحیح و معارف علوم مطابقه به شامل اولد قد بضره
 حکمت علمیه دخی تحصیل ایدوب مقتضای علمیه عال اولوب تهذیب اخلاق
 و عبادت معبود و خلاق اتمیکله علم علم و عمل و دش موشنه حامل اولد سیه
 روح عالی و انوار سامیه به علم و طهارت جتدن مجانب و تقدس و جتدن
 جتشدن مؤنس اولوب **الحسنه** علیه الصلوة و التسلیم مقتضای سببی اول جتشدن

تخللین و تخللین

تخللین و تخللین

جذب و خروج و اجتناب الی اجتناب میل مستعد عاجز بود طرفین رقی
 عروج اولوب متناطین چال شامه و تلال شامه قطعه سوزن و پاره
 می کند و به جذب نیاید پس اول پنج منوال اوزره طار علیانی جا
 بالایه جذب ایدوب صراط مابین کالبرق الخاطف و الترح العاصف
 مرور و عبور ایدوب حظایر قدس و محافل اندان استعدادینه مناسب
 و روحانینه طایم مقصد و مستقر گرامته ابد الابدین توبه و خالده
 و قفسندن او **تور** عالم و عامل اولند چکین اندوه و بیم ساکن در دین اولور
 و کت الفوز العظمی **تور** بوقریردون ظاهرو روشن اولدی که علم اخلاق
 طبت روحانیدر نته کم صفت طبت علم جهانیدر زیر انفس انبانیه
 اخلاق رذیه امراضی و اعمال خبیثه اعراضی در و بوعلم شریفه نفسک اخلاق
 رذیه سین از ال و افنا و اخلاق رضیه سین اداست و ابقا قلیق مسر
 اولوزته کم علم طبت ایلد بک صحت حاصله سین خط و اداست و حسن
 عارضی دفع آیمکله صحت زایک سین اعدا است ایماک تقرر **تور** پس علم اخلاق
 فایده سی اولور که اولانفس بر خلقدن خالی و عاری ایسه اخلاق حسنه
 تحصیل اولنه و اگر خلق رذی عارض و طاری ایسه انفس اخلاق حسنه تبدیل
 اولنه و مکر نفس اصل خبیثه خلق حسن و خوی نیکو اوزرینه جاری ایسه اول
 خلق اداست و تمیل قلبه **تور** بمقامه نزه لازم اولدی که تبدیل خلق
 حد نفسنده ممکن و مقدور و آدمی خوی کسب آخر خوی حاصل قلیق حد
 اوانته قابل و مسرور میدر عیان و افاول حکایه بوسلده شرح

علم اخلاق طبت
 انفعالی

فایده علم اخلاق

امکان تبدیل خلق

و بیان ایده و معلوم اولاکه بوسلده حکا دن مقبول اولان اقوال
 معتبره اول اوج قول در برسی اولدر که تبدیل خلق مطلقا امر متنع در خلق
 که ذات آدمی حاصل اوله اصلا تبدلی نامقدور و از ال سی غیر مستیر در
 خلق امر طبیعی در و امر طبیعی عوارضدن متاثر و موضعدن مبتدل و غیر اولور
 لیکنی قول اولدر که خلق ایکی نوعدر برسی طبیعی در یعنی اصل خلقته مرکز مجول
 انوک تبدیلی متنع در و برسی فی الفی و عادی در یعنی تا لوف و مقارن اولور
 حاصل اولور انوک تبدیلی ممکن در او چخی قول اولدر که اخلاق با بر تبدیل ممکن
 و از ال سی مقدور در زیر اسیج خلق طبیعی و جبلی کلدر بلکه اسباب خارج
 و مقتات عارضه دن حاصل اولور پس فرض تبدل امکان تحولدن
 محال اتی لازم کلمه و هیچ استحاله و امتناع مترتب اولور و عامه حکما جمهور
 بو قولی تصحیح و بوند بهی اختیار و ترجیح ایلد بو قول افضل فیه خبر
 انبیاک دعوت و شریعت لری بو قوله مبتنی و شایخ اولماک تربیت
 و طریق لری بوند سب اوزرینه جاری در و حقیقه بوسلده مسئله اخری
 مبتنی در حکما اول مسئله ده دخی اختلاف تمییز و هر طایفه بر طریق
 کت شد و اول مسئله بود که افراد نفس انسان اصل طقبت و مبد و فطر
 نه کت اوزرینه مجبول و نه نیست و حالت مفطور در بعض حکما ذاهب اولور
 که خلقت طنیت و فزیش و جلیته خیر محض اوزرینه مجبول و کمال صرف
 اوزرینه مخلوقه اما بعده فراوله امور شهنوائیه حسیه و ماریه احوال
 دینه خبیثه و ترک و انمال تحصیل خیر سعادت و محالطه اهل شهر و شقاوت

اقوال ثلاثه فی
 تبدیل الخلق

امتناع

معد امر طبیعی در

علم فی و عادی

حقیقت
 دعوت انبیا

اصل خلقت

ایست که ایله کتاب ملکات رذیه و تحیل اخلاق و میمه ایوب اصل خلقت و بعد
 فطرته مخالف و منافی اولور نه کم حدیث شریفه وارد اولشد که **کل**
مَوْلُودٍ بِنُورٍ عَلَى الْفِطْرَةِ ثُمَّ الْبُورَةُ يَهُودِيَّةً وَنَصْرَانِيَّةً وَمَجَسَّانَةً وَنُحْرَانِيَّةً
 بدست خویش تبه میکنی تو صورت خویش و کر نه ساخته اندت چنانکه بی مایه
 و بعض حکما بوطر بقدرن هارب و بوند سبک حکسند و اهب اولوب زیر
 که نفس انسانی اصل خلقت و مبداء فطرته و پنج طبیعتن مخلوق و مجبول و جبر
 نفس اگر چه نورانی در لکن ظلمات طبیعت ایله مختلط اولمغه شتر و شقاوت و
 مجبول در لکن بعد به بعضه توفیق رفیق و غایت مادی طریق اولمغه
 خلقت و تحویل فطرت ایدوب کسب خیرات و استغاده مبرات ایست
 اولور اگر شتر و شقاوتی نهائیده و جوهر ظلمانی جوهر نورانی به غالب مطلوب
 و کل ایسه و جمهور حکما کا ذاسب لر در که نفس انسانی حد نفس اصل هائینده
 نه خیر محض و سعادت صرف اولور مجبول و نه شتر و شقاوت بحت اولور
 مجبول در بلکه طرفینه قابل استعدادی سر جانیه محل در اگر توفیق معاوضی اولور
 اخلاق رقیه و افعال مستحسنه ایدر سه اهل سعادت و کمال اولور و اگر خدا
 مقارنی اولوب اخلاق رذیه و اعمال مستحسنة حاصل قیور سه اهل شقاوت
 و نکال اولور اما جالینوس ندسب رابعه ذاسب اولوب دیدی که نفوس
 انسانیه اوج قسمدر بر قسم اولدر که بالطبع خیر در یعنی خیر اولور نه مجبول
 و بر قسم دخی بالطبع شتر در یعنی شتر صرف اولور نه مجبول در و بر قسم دخی
 یکی جانبه یامل و یکی طرفه قابل در و بوطوبه دلیل و برهان ایراد ایلدی

و سبب طبیعت

توضیح

مذهب جالینوس

نه کم اخلاق ناصری ده منقولدر بر اطنا بدن اجتر از ایدوب اینند و
 و دخی جالینوس ایندی که بر بالعیان اولشد ایدو کورز که بعضی لر
 طبیعتی خیر اقتضا ایدر بر وجه اول حالدر منبتقل اولور و بوقسم قلیل در بعضی
 کسند لر طبیعتی شتر اقتضا ایدر و هیچ وجه خیری قبول ایلوب شتر
 منبتقل اولور و بوقسم تم اولدن اکثر در بعضی کسند لر طبیعتی ایکی سینه
 قابل در مصاحبت اخیار ایلد خیر و مقارنت اشرا ایلد شتر اولور و بوقسم
 متوسط در پس حالینوسدن نقل اولنان کلام مقتضایی اولور به بعضی حکما
 قابل تبدیل بعضی کسند تبدیلی مستحیل اولور اما جمهور متأخرین و عاتیه
 تحقیق ساقا نقل اولنان بوند سبب اولور در که هر خلق تبدیلی ممکن در زیر
 هیچ خلق طبیعی کل که تبدیلی متنوع و انتقالی محال اولور اگر هر خلق طبیعی اولوب
 تبدیلی محال و انتقال و تحویلی استحالیه استمال ایدیدی شرایع و توامیس
 که انبیا علیهم الصلوٰه والسلام احکام و تائیس تیشلدر ضایع و قوانین
 تربیت و سیاست که علما و امر اانعا و ابحر سینه اتفاق تیشلدر
 عبث و بی طایل اولیدی عاتیه اهل عالم تعلیم و تادیب اولاد و اطفال
 و تربیت و شقیق اسرا و خدم و حشم انیکده متفقدر و تادیب و
 تربیتک نفعی ظاهر و فایده سی محسوس مشاهد در پس تبدیل اخلاق ممکن ایدو
 ظاهر و باهر در غایه مافی اباب بعضی اخلاق مجلده ممکن و استقامت
 بولشد و جوهر نفس انک آثار و احکامندن طویشدر انک کبی
 خلعت ازاله و تبدیلی غایتده و دشوار و عسیر و بوقوله اخلاق اصحاب

شرایع و توامیس

نفع التادیب

امکان تبدیل الاخلاق

جهل

و شهادت بسیار و کثیر در و بمقوله اخلاک از الهی ریاضات شد
 و مجاهده کثیره عدیده استر انجمن اکثر جمال و فاضله خلقه تبدل نامکن در
 و یوخیل ایدوب تبدل خلق و تکمیل نفس طریقه مجاهده و ریاضت آیدکن
 تعاضد ایدوب قل جمال جل و ضلالت تصاعد ایدر لیس اگر امتناع تبدل خلقه
 احتمال و یرو ب تادیب نفوس انسانی و سیاست اشخاص و خصوص
 کمال و اسما اولنه و سرکشی نک زمام انوری طبعی الله و یرید اکثر خلایق
 نقصان و شقاوت و قلوب بعضی سیرت و فساد و بعضی متبانی غصب
 و بر طایفه دایم حرص و طمعه گرفتار و بر زمره قله کبر و نخوتدن حنیض دل
 کینه کون سارا اوله لریدی لکن رحمت رحمان و لطف و عنایت حضرت
 نشان اقتضای ایدی که بعض نفوس بو و رطه لدون خلاص و قرب قبولند
 خاص و خاص الخاص اوله لاجرم انجمن مؤدب و معلم را احسان ایدمی مؤدب
 اولی انبر نفوس و خلافت عموما شرایع و نو هیس الهی در خاصه شریعت جاده
 حضرت خاتمی صلی الله علیه و سلم که نابخ شرایع مل و ختم ادیان و محل اید
 رسوم خیرات و فنون ادا یک جمله سین جامع و انوار فیض و تکمیل نفوس
 قواعد و قوانیند لامع در مؤدب ثانی اصحاب عقل صحیح و ارباب
 تیز و ترجیح اولند خصوصاً حکمت علمی در که بوکتا بزبون الله تعالی فراید و اولند
 حاوی و جلال مسائل و خفایای زوایای حکمای متقدمین و فضیله تاجران
 ناقل و راوی در سرچند اخلاق باصری و جلای به بو موضعه تقریر اولند
 و جو و دلایله مل عون سالیله مواضع اباحت و مواقع نظار وار در

مؤدب یک

مؤدب ثانی

که مسوده اولی و ایراد و تقریریه جازم اولمشق حالا طباع ارباب
 استماع روای طالت و سائبه منزله و امتداد و طباطب اطباء غیر محقق و فکین
 بو مبینه ده اندری ترک ایتکه عازم اولدق لکن بو قدر ایراد ایدر زکر کسه
 جمهور اولسون که مخلق تبدیلیه قابل در کسه کلام جالیو سدن مفهوم اولان
 اولسون که بعض خلق قابل تبدیل و بعضی آخرک تبدیلی مستحیل در بر حال و تقید
 علم اخلاق و احتیاج مقرر در زیر بعض اخلاک امکان تبدیلی بطله احتیاج کافی
 و جمله نک تبدیلی ممکن اولمق ضرورتی و کله رنته کم علم طبعه احتیاج اولمق
 جمیع امراض قابل علاج اولمق لازم و کله در زیر بعض امراض قابل علاج اولمق
 تصحیح فراج ممکن اید و کی متفق علیه در مع ذلک علم طبعه احتیاج صحیح
 و سبزه نفعی بوستان قلوب عقلا و نابت در کله نک علم اخلاق
 محتاج الیه اید و کی تحقق و حکما و علما ار سنده مضدق و بعض اخلاق قابل تبدیل
 و کله و فی احتیاج فروره منافی و کله در زیر بعض آخرک امکان تبدیلی و قابلیت
 تحویلی کافی در و بو تقریر اید بو مقامه ایراد اولان اعراض مندرج اولور
 تقریر اعراض بو در که بعض اخلاق اصلا مبتدل اولمق احتمالی بو قدر مجتهدن
 از الهی قطعا ممکن و کله در تجربه بوکا شاهد صدق و عیان و کله دلیل
 فاطح در مثلا بعض نفوس بو وجه غیاوت و بلاد و اور زریه اولور
 که روزگار در زو مدت دور اکا تعلیم و تفریح ایتکه صرف مقدر اولنه
 و قایق فنون و حقایق علومدن شایسته فیم ایلز و شایسته رئیس بو علی بن
 بو حالت بلاد متناهی و تسمیه تمشید و ویشدر که شکل اولن هی

مسوده اولی

17

مبینه

قابلیت العلاج

علم طب

تقریر اعراض

رئیس علی بن سینا

بلاد متناهی

و لکن بلید تناسلی استخراج نتیجه دن عاجز و مطلوبه نافیله اولور سرحدی
 و کبری یقیناً یقیناً ایاضا اضعاف کبریه اندر اجنه و قوت اولیوب نتیجه قوت
 و وجه اندفاع تقریر کورده وافی در زیر بعضی اخلاک امکان تبدیلی اجتماع
 علم اخلاقه کافی در و الله سبحانه اعلم **بحث ثالث حکمت عملیه** که
 اوج علم موضوعی نه سنه در انری بیان آیمکه در بعضی مبادی تصور
 و تصدیقیه که علوم مذکوره ده محتاج الیه و موقوف علیه در بیا مقدمات
 و معین اولور اولاً معلوم اولسون که علوم متداوله دن سر علم و فنون معتبره
 سرفن مسائل مکتبه و مباحث متعدد در و شرعی که امور مکتبه اوله اکابر
 وحدت کرک که انک عرضی اعتباریه شی و احد اولوب علم حد مطلوب
 و مشروع فیه اولق ممکن اوله چون حکمت عملیه و فنی امور متعدد و سایل
 مکتبه در اکا و فنی بر حمت وحدت کرک و اول جهت وحدت مسائل متعدد
 مذکوره موضوع واحد دن بحث آید و کی در زیر مسائل دن بر طایفه بر علم
 اولوب طایفه اخیری علم آخر اولد و غنی بو طایفه بر موضوع دن بحث آید و
 اول طایفه آخر موضوع دن بحث آید و کی در و ارباب مقولات تائیر العلوم
 بحث تائیر الموضوعات دید کلزیک معنای بودر مثلاً علم طب حسه و فنی
 بحث آید و صحت و مرض جتندن و علم مئیه اجرام علویه و سفلیه سیطه
 بحث آید در لاجرم سر برسی علی حد فتن مستقل اولوب آخره خلط اولد و
 موضوع علم نه آید و کینه اکاه اولان علم مذکور کتختیلندن تبا و اوزره
 مثلاً علم اخلاقی اخلاق نفس انسانی دن بحث آیم که جبهتی اندر ملاحظه و تصور

حکمت عملیه

در استخراج الموضوعات

موضوع علم طب

مشروع المیه بصیرت تابه اوزره اولور حتی هر مسئله که کلور ملاحظه اید اگر اخلاق
 انسانی دن باحث ایسه علم مطلوب ندن آید و کین بلیوب تعلم و تفهیمه رغبت
 و اگر خلافی ایسه مطلوب تحسنه و دخل دکل آید و کینه عارف طلبند ناری اولور
 و تفصیل مباحث موضوعه تحقیقات حوقدر بورسالا انک بیانیه تحکیم
 و بزر من بعد حکمت عملیه انک که بو کتاب انوک بیا چون موضوع و طایکال
 نفس چون محل توجه و شروع در مجموعی نه در و علوم ملاحظه که انک اجزای در
 موضوعی نه لر در بیان مختصرات معانی انک چهره لرین برقع عبارتدن
 عیان آید و لم تا که شارح کتاب و سامع خطاب اولور بصیرت تابه ایستخف
 و انهار و عیون بیانیه معترف اولور حکیم محقق و اخیر طوسی ایدر که چون علم
 شروع فیه نفس انسانی چه خلق کتاب آیم که کرک که اندن صادر اولان
 افعال جمیل و مجوده اولو اکا علم در پس بو علمک موضوعی نفس انسانیه را تا سوال
 جهل که اندن افعال جمیل مجوده یا قبیحه مذمومه بالاختیار صادر اولور پس اولو
 سیکر کرک که نفس انسانی ندر و غایت کمالی نه سنه در و قوتلری ندر
 که انری وجه مجوده اوزرینه استعمال آید یک کمال خیره که طلب انسانی
 و اصل اولور و درجه کمال و مراتب سعادتندن مانع نه در که اندن اجتناب آیم
 و فنی تحصیل خیر کماله لازم در و بو تحلیله در خا و معجزه ایله یعنی نفسی و ایل اخلاق
 و قیاح اعمالدن تهی و خالی قلیق در و اولکی تحلیله در خا و مملکه ایله یعنی نفسی
 جلال اخلاق و محاسن اعمالدن تهی و خالی قلیق در و بعضی اصفیا تحلیله که
 حدی در مقدم قلیله در تحلیله نه که وجودی در **نظریه**

ترک بدی مقصد فعل نیکی است
 اول علاج مردم بسیار جهات
 خود نفس باطل اول لفظ شهادت
 اول اعوذ و انکس و انصاف
 اول بشوی دست و پس آنکه نماز کن
 یعنی بشوی دست ز سرجه آن یادگار
 پس طالب خیر و سعادت اولی اخلاق
 حسنیه بیک کرک که چهره
 وجود نفس انسانی محلا اوله و اخلاق
 اعمال و سیمه دخی بیک کرک که مرات وجود
 آدمی اندون پاک و محلی اوله **شعر** عرف الله لا یشرک لکن لتوقیه
 فی لا یعرف الشرح الخیر شفع فیه **شعر** پس معرفت نفس انسانی و قوای ظاهری
 و باطنی سی نه لرد بیان چون و کمال و نقصان و سعادت و شقاوتی نه در
 و نه لرده در اظهار و عیان چون اوج مقام ایراد اولندی و سرغامده نیچامور
 منته و فایده نافع مندرج قیلندی بعون الله سبحانه و تعالی
مقام اول نفس انسانی که نفس ناطقه ایله تغییر اولسون نه نشند در انوار
 معلوم اولسون که حکما نفس ناطقه دید کلزیه لسان شرع مطهره روح ویر
بنا انک عن الروح قل الروح من امر رقی آیه کریمه بنی ک اشارت
 اولد که حقیقت روح در بیان و ماهیتی نه آید و کین کشف و عیان قصد
 مؤمن اولنه روا و ادب عبودیت لایق و سزا و کلدر بنا علیه شیخ حقیقت و
 شریعتین نیچ ائمه کبار حقیقت روحه حکم آید کین ابا و فرار اید لمیر کین
 طاهره اقل محکمدر که قرآن عظیم و فرقان کریمه بیان بویلین حقیقت
 ماهیت روح در که حد تمام فضل خاص و جنس عام آید اولور اما بعض
 خارج و آثار و خواص ظاهره سی آید ترسیم اولمنه منع یو قدر لاجرم

جمهور علماء و کافه حکما سیدی لره تعلیم و طالب کمال تقسیم چون تعریف و ترسیم
 انلیوب دید کلزیه نفس انسانی بر جوهر سبط غیر جسم و جسمانی در بالذات معقولاتی
 ادراک و معرفت و بدن محسوسه آلات و قوای سببیه تدبیر و تصرف آید
 و بو تعریف قول کافه حکما عظام و ندرب اکثر مشایخ صوفیه و محققان علماء
 کلام در و ماهیت نفس ناطقه حقیقت روحه اول و قدر لکن طلب ختم
 ایچون مختار اولان تعریفین غیر سی در کراتیمدک حضرت شیخ کامل مکمل
 شیخ شهاب الدین عمر سرور دی قدس الله سره کتاب عوارف المصفا
 ذکر بویور شد ر طالب تفصیل اولند کتاب مذکوره رجوع ایسون اما تعریف
 مذکورک ایضاح و تحریر و فواید قیودنی اثبات و تقریر ایچون الی امر ایدیم
 که نفس انسانی طاقت بشری آیر شد و کی مقدار معلوم آه لوب معرفت نفس
 عرفان رب العالمینه که اتم مرادات و سرمایه سعادات و اول واجبات
 و مقدم طاعات و عبادات در وسیله اوله امر اول اثبات وجود نفس
 امر ثانی نفسک جوهر اولمه پس بیان آید ر امر ثالث نفس سبط
 اولد و عین عیان قلمدر امر رابع نفس جسم و جسمانی کل آید و کین تقریر
 امر خامس نفس نفسه مدرک و آلات تصرف آید و کین تحریر تمکید ر امر سادس
 نفس جوهر سبط محسوس کل آید و کین کشف و تنویر آید تمکید ر **و**
امر اول که اثبات وجود نفس ناطقه در
 معلوم اولد که نفس انسانی ک و وجودی بدی اولی در و بدی اولی لیل
 و بیان و حجت و برهان کتور کدن مستغنی در زیر اظهار اشیا انسانی

در معرفت نفس
 در معرفت نفس
 در معرفت نفس

اند و حقیقت و ذاتی که بر آن و بر ساعت محقق ما معلوم اولی بود که در
 حقیقت کرک بیدار کرک مست و کرک نشیاء جمیع حال و طوارده نفس انسانی کند
 و آتیه شعور و استعاره در آن خالی و کجاست و انسان معرفت و آتیه حجت
 و استدلاله محتاج اولی بر شکیله نفسی مانیده و تخیل واسطه محالدر آتیه نفس
 مجرد میزد مادی میزد جوهر میزد عرض میزد و سایر احوال و خواصی و احکام
 و عوارضی و لیل و محتاج و اثباته موقوف اولی به جایز و در آن کرک اگر می و جدا
 صحیح و ذوق سلیم الیه معروف در لکن نبیه و توضیح علمایان نبیه و صحیح
 نیاز علیه امور باقی و خیر او اولی و **امر ثانی جوهریه نفس در کمال**
 معلوم اولی که هر موجود ممکن یکی قسمه منجز در بر می جوهر بر می عرض زیر اگر قایم
 غیره محتاج اولی به نفس قایم ایست جوهر در اگر نفسیه قایم اولی به
 قایم است و آخره محتاج ایست عرض در و اول آخر که انوکله قایم در و عرضات موضوعی
 جوهر که مثالی لکن جسم که یکی که نفسیه قایم اولی به بلکه جسم الیه قایم در حتی جسم
 مجرد لکن نفسیه قایم اولی به طور عقده خارج در و جوهر در یکی قسم در بر می مجرد
 بر مادی در مجرد اولی که اگر اشارت حسیه قایل اولی به تفریق و تقسیمی
 ممکن اولی که در جسم که و حکما اثبات جوهریه نفسیه و نیچه لیل قانت الی لیل
 و خواصه نصیر کتاب اخلاقه و نیچه پس ایراد الی لیل و زائد در اختری نقل الی لیل
 و اول بود که چون عرض موضوعی نک مقبول و محمول و موضوع بود که قایل
 و حامل در و نفس انسانی و ایا صورت عقلیه علمیه حامل و قابل در زیر صورت
 نفس تحصیل الی و ب اول صور اگر حاصل اولی به خالی و کجاست پس لازم که

جوهریه نفسیه قایم
 اولی به قیام و نبیه
 محتاج و کجاست و در
 مثالی
 تفریق و تبیین الی و مبسوط و
 عقول و نفوس الی و مادی اشارت
 حسیه و ابواب اولی به

تخلی و

نفس جوهر و موضوع اولی به ب صورتی قابل و حامل اولی پس نفس عرض اولی به ممکن
 زیرا عصیت بومعنا به منافی و مباین در آما بود لیل و نظر ظاهر و در زیر
 حکما قیام عرض البعضی تجویز الی لیل و حرکت سرعتی اکا و لیل کتور و لیل حرکت عرض
 و سرعت دخی عرض در نبیه سرعت حرکت قایم در و لیل پس الی و لیل نیچه و لیل کل
 که نفس عرض و صورت علمیه دخی عرض اولی به و بعضی اولی عرض حامل و قابل اولی به
 پس جوهریه نفسیه سایر اولی به عتقاد اولی به لیسون **امر ثالث بیانی**
بساطت نفس در ب مقام بسیط در مراد اولی که اصلا تجزیه بعضی و بعضی
 و تقسیمه قابل اولی به و مرکب الی خلافی در یعنی و آخر اولی به اخراستی بر می
 برندن تفریق الی که ممکن اولی به چون ب مقدمه مفهوم اولی پس معلوم اولی
 که نفس انسانی بسیط در یعنی اخراستی و ابغاضی بود و تفریق و تقسیمه قابل
 و لیل اولی که بعضی شیبایی که بلا شبهه بسیط در وحدت کبی مثلاً نفس
 آنی تعقل الی و تعقل خود صورت معقول و ذات قائل و حال اولی به اولی به
 پس اگر نفس منقسم اولی به اندیشه شیبایی غیر منقسم حال اولی به فردی زیر امحکات نفس
 حالک دخی انقاسی لازم کلور چون حال که وحدت متعلقه در غیر منقسم لایم
 محل دخی که نفس ناطقه در غیر منقسم در و موالمطلوب **امر رابع نفس ناطقه**
جسم و جسمانی دکل الی و کجاست اولی به معلوم اولی که جسم اولی به جوهره در
 که جهات ثلاثه اعنی طول و عرض و عمق و انقاسی قبول الی به و جسمانی در مراد
 اولی که یا نفس جسمه یا هیولای اجسامه حال اولی پس جمیع اعراض که جسمه
 حال در و صورت جسمیه و صورت نوعیه که هیولاده حال در جسمانی در و کجاست

نفس

محل نفس
 در

حال

در این کتاب

اجسام و اعراضه جمله جسمانیات ویراجون جسم جسمانی نه در معلوم
اولدی پس مطلوبه نفس انسانی جسم جسمانی کلدرد و یکدر ظاهر اولدی زیر
بر جسم جسمانی دکل اندوکی ظاهر اولدی **نفس انسانی** اندک اولدی
چون سابقا معلوم اولدی که نفس کند و سنی اوزاک ایلر ملکه اوزاک آتید کین
وخی اوزاک ایلر و جایز دکلد ز نفس کند و سنی آتید اوزاک ایلر زیر آتید
نفسی مانیده آتت تکل آتیک ممکن دکلد و حکما که عقل و عاقل و معقول متحد
ویراجون بومعنی در یعنی نفس کند و سنی اوزاک ایلر و سنی و سنی ایلد دکلد
دیکدر اما نفسک آتت متصرف اولدی و غنی ظاهر در مثلاً آتت بصیر ایلد
اوزاک مبصرات و آتت سمع اوزاک سموعات ایلر و علی بنه القیاس
و بو تصرف علمی در که قوت مدر که دن ظاهر اولور و تصرف وخی ایلر اول
اولد که اوزاک دن صکره تحریک اعصاب و عضلات ایلر و بو تحریک
بسبی ایلد بدن افعال متعده ظهور ایلر و تصرف تحریکی در که قوت محرکه
صا در اولور و بو وجه صا در اولان افعال اختیاریه در افعال
کیفیت صدوری کیت مبادی و سببی علم طبیعی ده بیان اولور
نفس انسانی اولدی چون نفس جسم جسمانی دکل اندوکی
ظاهر اولدی پس حواس ایلر محسوس اولدی و غنی ظاهر زیر حواس ایلر محسوس اولان
یا جسم دریا جسمانی در چون نفس ناطقه جسم جسمانی نه در معلوم اولدی
محسوس اولور و ایرد بسندن منزله و تبر اوزاک **یکش**
در از روی یکش هم تن جانان نماید • جان است تن نازک او جان ناید

متحد و

منفرد است

مقام

نفس انسانی چون نفس ناطقه تعریف و تعریف قیودی فوایه بود
اول مقدار که طاقبت بشری اکا و اصل اوله بوا مورد کوره ایلد اکا بنیه اعلام
حاصل اولدی پس شمد نکرد نفس ناطقه مک و جودی ملک بد نازل و اتیت
داتی انهد ام بنیاد جسد ایلد باطل او لیوب بلکه بعد مفارقة البدن دایم و باقی
و عالم مجرداته متصل و ملاقی اولوب ابد الابدین زمره خالدين اولد و عین
بیان ایلد که لم که نرم مطلوبه غطیم نافع اولد غنن غیری حکمت و تعریف
صل جلیل و مرام هم در زیر اسعادات اخرویه یک شتوتی اکا مبتنی و ثمرات
حشر و خانی بوثره دن مجتبی در و کافه حکما آتین عاقله فلاسفه طبعین
بو ستمه مایل و بو قوله قایل اولمش در و حکما دن بو که مخالف کینه بو قدر
الافرق طبعیندن بر شرفه مذمومه و فرقه محرومه که سازل حکمت و فلسفه
حقه یه راه بولیوب بیابان طبعیه اقداده چاه اولد یز و المره حشاشین
وخی دیر زیر انسانی که خلاصه عالم و خلیفه الله الاعظم در حشاشین فلوک کبی
و اسیب و نابت و شرف معاد و دولت بقا و لقا اکا غیر ثابت در و
و بو نه حکما معتبرین ارا سنده سفالت مشهور و فلسفه لری غایت رکال
معروف در معلوم اولاکه چون اخیری بدن عناصر متضاده دن ترکیب و خزان
جسد اجسام متخالفة الطبايعن مترتب در و قدرت مبدع حکیم و صانع علیم
امور مختلفه دن جمیع یفنیق و اشیا متضاده نظم و توفیق ایلد و ب بدنی اخرا
متفرقه دن تولد و روح حیوانی اخرا می متفرقه ایلد تولد و حرارت خزان
متعدد و شرف آتیکه نفس ناطقه یه کسب کالچون الت مرتب قطع

اجتناب دو شریک معنی

حشیش بمعنی اولی و عریده
عطف دیر

طریق سعادت چون مرکب ایلدی و چون بواضد او قهر الهی ایلد معبود و
خیزندن مفارق و جز بدن اولمقد قسر زبانی ایلد مقسور اولمشد در لایق بوقیر
و ایم ابدی و باقی و سرمدی اولمق ممکن کلدن بالآخره اجزای عناصردن هر یکی
اجزای اصلیه سنی طالب و اکنه طبیعیه سینه مارب اولوب عقد ترکیب
انخلال مایل و وصله اجتماع و اتصال بالکلیه زایل اولسه کرک در **شعر**
اضداد در عناصر عالم سبب بودر کاکولتر مرکبات و مولید اعتدال
چون اعتدال بولیه اضداد لاجرم ترکیب عقده سی بولور البته انخلال
اما خراب دیار جسدن سلطان نغسه زوال کلمه و اندراس اطلال و من بدن
کردن فای روحه کرد فنا قوهر بلک خیمه بوزیر اما سلطان سوار کشتی طاعیل
مکن رئیس در کنار اولور زنته کم حکیم آیم غم خیمه **در** خیمه منت خیمه می ماند است
وین خیمه برای رستن راه بقاست فراش اصل زهر دیگر منزل
ویران کنده این خیمه چو سلطان بر مست بلی چون نفس ناطقه مجرود در مجرود
قبای بقادن غیری خلعت اولمز و قامت روحه اگر چه جیب حدوث
مجدد در لیکن و من ابدیتی کل زوال و کرد فنا دن طولمز زیر ازل و فاجم
و جسمانیاته ملایم در این مجردات خارقنا تعلقندن بری و چهره روحانیاته
کرد زوال عرضندن سالم در و خواجه نصیر طوسی امتناع فنا و دوام بقای
نفس ناطقه به دلیل اراد ایلدی اما بر احتمال تطویلدن خوف ایدوب
تقل امتدک اما خلاصه کلام و جهل مرای اولدر که سرشی که قابل فنا و تحمل عدم
بعد الوجود اوله البته اولشی بر محله حال اولمق کرک در صورت و اعراض کبی

مثلا جبک عضلری لونی کبی رایحه سی زوال و فنا بولور و صور جسمیه و نوعیه سی
که میولاده **در** زایل و فانی اولور زیر اکوره روز بر جسدن لونی کیدوب
لی لونی قالور و بر محله دن بر صورت کیدوب صورت آخری کلور اما برسی
حال اولمق بوجن محض محل اوله میولا کبی یا خود نه حال و محل اوله مجردات کبی اصلا
اندر وجودندن صکره فنا کلمه و عدم بعد حدوث که فنا اندن عبارتد اندر
عارض اولمز و متامل صادق و متفکر حاذق که احوال عالم کون و فساد و نکران
و یک نظر کی کوجه بطوار خلع و لبسه نکران اوله عالم و واقف اولور که فنا که عالم
عنصریه شایع و مشتهر در سمان اعراض و صور و مختص و مخدور اما اعراض
زوالی معین خصوصاً ذکر ائده و کم مثال دن ظاهر و مبین در اما صور کن فانی
کون و فساد حالنده مقرر در و فساد اصطلاح حکما ده میولی بر صورتی چقر و ب
کون صورت آخری کمیک ایلد منتشر در مثلا عنصر آب تجزیه اولوب هوایه انقلاب
لیسه صورت هوایه کلمه سی کون و صورت مائیه یک کتمه سی فساد در طبع و پس
و استحالة لفظندن اصطلاح حکما ده بمعنی مراد در بوضوئده متقلب اولان ما
و متقلب الیه میوانک میولی سی بر در اما صورت آب که فانی اولدی صورت
هوایه که حادث اولدی مغایر در پس صورت کاه حادث کاه فانی اولدی
ظاهر در میولی یکی صورتده باقی و یکی حالنده ملاقی و چون نفس ناطقه در صورت
نه عرض در بلکه مجرود در پس انک زوال فانی متبوع و تقاسی سرمد در بلکه هلاک بدن
نفس نسبت بر صانع زوال آلت و بر فارسیه ضیاع مرکب کبی در

سایه حیوانات فراسدند قیصر انکه

معلوم اوله که نفس حکما قنده اوج سنه به اطلاق اولور برسی نفس نباتی

برسی نفس حیوانی و برسی نفس انسانی را که چه بزم مقصود و بگویند نفس انسانی
مقط اما نفس نباتی و حیوانیه دخی فی الجملة اشارت آید که اصطلاح حکما به مقدار
و قوت حاصل اولوب نفس انسانی فرید ایضاح دخی اوله نفس نباتی هر حکم که
نبات کبی حیوان کبی انسان کبی انده موجود در و شول جسم که جاده اولونون
حالی اوله بسایط عناصر که آتش و آب و هوا و تراب و غیره کبی و بعد نبات
و ترکیبات غیر نامه کبی اندر و نفس نباتی معدوم و مفقود در و جسمه اولان
و آثار تغذیه کبی و تنبیه کبی اندر و ک لوازمی جمله سی نفس نباتی نیستند نفس
نباتی اندر مبداء و طلت در تغذیه و کاک در لکه غذا کیند و صورت بدن چوب
تغذیه یعنی غذا خوار اولان جسمک صورت کیر و ب اندن جز اولور
و بو تغذیه نبات و حیوان و انسانده وجودی لازم در مثلاً بیات و اجزای
نایته و ترابیه که غذای نبات عروقندن سرایت آید و ب نبات تغذیه
صورت کیر و ب اندن جز اولور و کذ لک انسان و حیوانده غذای کول معدوم
معدوم دن کیده کیده دن اعضا به وار و ب مضتم تمام ایله منبرم اولوب حیوان
تغذیه دن جز اولور **تمیز** و کاک دیر لکه جسم نامی اگر نبات اگر حیوان اگر انسان
قطار نشسته و غیر طولنده و عرضنده و عمقنده تناسب طبعی اوزره

تمیز اید اوله و بوقوت تنبیه اخر عمره دک باقی و ممتد اولر بلکه بوزیاده مک
که اکا عوام بیوک در مقدار معین و زمان مقدری وارد که اول زمانه
و اصل اوله قد نضکره قوت تنبیه و اوقت اولوب عملدن قالور و اکا
حکما بس و قوت در و اول انسانده یکرمی دوت یا شنه و ارجحی نفس
اولوب من بعد نموا و زرنیه اتر اما سمن که سموز لیک در نمود کلد زره
قطار نشسته اولر قدر سمین اولسه طولندن خردل قدر زیاده اولر اول
سبدن سمن نمو قد اولر اما تغذیه اخر عمره دک باقی و بی زوال در زره
نبات و حیوان و انسانک غذا سیز بقا سی حال در و نفس که جسم نامی ده نبات
صورت نوعیه سی در زیر احکام و اسباب اولدیر که هر حکم که بسیط
اگر مرکب اگر فکلی اگر عرضی البته بر صورت نوعیه سی وارد که انکله سار
انواعدن ممتاز و خواص لازمه سی در نفس نباتی در **نفس حیوانیه**
مرحوانده ناطق و غیر ناطق موجود در و حیوان اولین جسم نامی ده نبات
کبی مفقود در و حیوانک خواص لازمه سیوه کبی جس کبی حرکت بالار
کبی بونفس مبد و سبب در و حیوانانک صورت نوعیه سی در **نفس انسانی**
نفس انسانی نوع انسانه مخصوص و مقارن و نوع انسان سایر انواع
حیوانان دن بونفس ایله ممتاز و مباین در و انسان خواصی که غیری انواع حیوانان
و اجناس نباتانده یوقدر تعقل کلیات و نطق و ضحک کبی جمله سی نک مبد
و علتی بونفس در و بونفس لک مر برسی نک پنجه قوت لری وارد و اول قوت لری
و خنجه افعاله سبب و مبد در **نفس انسانی** معلوم اوله که نفس

و اشارتیه اول صورت مبداء و علتیه
پس جسم نامی ده صورت نوعیه سی در
مختصه و خواص لازمه سی در نفس
دیگر مع

خارجی دفع ایدر اکا قوت و افعه و بر رکها علم طبیعی و اطباء کتب طبی و توفیق
وجود نه فردا فردا و بری برینه مغایره اوله ایراد تشریف آفرم کتا بمن
و فقهه موضوع اولمذغی چون ایراد نه شروع امتدک طالب راغب اولان
کتب علم طبیعی و فرعی اولان علم طب کتب رجوع الیون **تفسیر**
مضک در مرتبه سی و ارد که مرتبه بر موضعه اولور و مرتبه مک
وارد که موضع مضک قوت و افعه سی و آنی طشره به دفع ایدر بدن ضرر و صقل
مرتبه اولی بعده در رکها ایدر که به مضک ابتدا سی و دانه در زیر اسطح و اخل
سطح و اخل معده به متصل و لاحق در غذا دانه کیر و ب مضغ آیه یعنی خنک شده
فی الحکمه مضک ابتدا سی و حاصل و بضم انتهای معده ده بعد زمان و اصل اولور
و غذا بضم اید معده ده نهضم اولی شک تخن یعنی قوی تر خایه کبی اولور و کا
یونانیر کیلوس و بر و بضم مضک فضله سی و ثقل غایط در که امعا طریقین
و اصل اولوب خارج منفع اولور مرتبه ثانیه کیده اولور و کید جگر فرم
و بر زیر مضک اول اید نهضم و مضک فضله سی و قوت مولده
مول قوت در که جمدن بعض اجزائی ابر و ب فصل ایدوب انوک مثلی
بر شخص آخره ماده و مستعد ایدر و ب تخدن انوک مثلی بر فردا حاصل اولور و اگر
مولده اولمایندی تخم حاصل اولمایندی و حیوانه قوت مولده ماده که در
سایر اجزاد ابر و ب تحصیل ایدر اگر قوت مولده اولمه حیوانه ماده چال
و **ملق** **قوت** اول قوت در که ذکر اولان اجزاکه ماده شخص آخر و لغه
مستعد اولمذر بر موضع قابل و شش تخم تراض محروثه کبی و نطفه حیوانه

اولوب کیلوس اولان غذا اند لطیف معده دن
ساراف و دیگه کیده کیده کیده کیده
اولور و ساراف انچه و طریقت طریقت
بر طرف نهایت معده به و طرف آخری معده
کیده اعنی جگر که حقور طرفه متصل اولور
پس لطیف کیلوس ساراف و نفی اولوب بر مضک
اگر کیده کیده کیده کیده کیده کیده
دفع اولور و بمرتبه ایدر و بمرتبه اولور
بمرتبه ده اخلاط اربعه متمیز و بمرتبه
زیر اثرات ناریه لطیفه سی و حرارت و بمرتبه
اختراق قابل اولوب کمال حقیقت کمال
لازم به حدی که و تشریف کمال کمال کمال
ارضیه کشیفه سی و در ذریع کمال کمال کمال
اکا سودا و بر و بمرتبه کمال کمال کمال
اولور و اولور و اولور و اولور و اولور
اولور و اولور و اولور و اولور و اولور

اولوب کیلوس اولان غذا اند لطیف معده دن
ساراف و دیگه کیده کیده کیده کیده
اولور و ساراف انچه و طریقت طریقت
بر طرف نهایت معده به و طرف آخری معده
کیده اعنی جگر که حقور طرفه متصل اولور
پس لطیف کیلوس ساراف و نفی اولوب بر مضک
اگر کیده کیده کیده کیده کیده کیده
دفع اولور و بمرتبه ایدر و بمرتبه اولور
بمرتبه ده اخلاط اربعه متمیز و بمرتبه
زیر اثرات ناریه لطیفه سی و حرارت و بمرتبه
اختراق قابل اولوب کمال حقیقت کمال

رحم انی کبی بو قوت سببی ایدر اندر صورت فیض اولوب شخص متقل
ولور ماده مذکوره به صورت فیض اولمذغ سبب بو قوت در بو قوت اولمذغ
بولمذر **قوتی نفس حیوانی** قوت حیوانی ایلکی در بری سینه قوت مدر که در
و بری سینه قوت مدر که نک الی اولان که اکا حاسه و بر لریکی نوعد بر نوع
حواس ظاهره و بر نوعی حواس باطنیه در پس قوت مدر که ایلکی صنف اولدی اول
که الی حواس ظاهره در میش در اولکی قوت لامسه در و بو قوت مدر که بدک جلد
طاهر یک جمله سینه قوت لشد و نفس بو قوت سببی ایدر کیفیات ملو
حرارت و برودت کبی رطوبت و یسوت کبی ادراک ایدر شکر طاهر کیفیات
مذکوره نک حاملی اولان جسم بدنه طامسه اتصال ایدر مثلاً برودت کیفیتیک
حاملی اولان جسم قار پوز کبی بدنه طامسه ایلیمه فی الحال نفس نک کیفیت و برودت
مذکر اولور اگر بو قوت اولمایندی ادراک ایدر فرایدی و بو قوت اگر
جمع ظاهره بدنه و اردر اما کف و سینه خصوصاً شهادت برغیک
او چنده غایت قوی در ایکنی سی قوت شانه در و اول بر قوت مدر که حیوان
کمرنده که مقدم و ماخذ را کبی بو موجه اندر و اردر که خاتونک حلتی ثانیه
یعنی مملری او چنه بکرانده قوت لشد و راجح لری نفس بو قوت مدر که ادراک ایدر
او چنچ سی قوت ذایقه در و اول بر قوت مدر که لسانک جرم اعلایند
قوت لشد و رطوبت لعابیه طعمه قرشوب جرم لسانه کیفیت طعمی
حلاوت کبی محوصت کبی ایدوب بو قوت سببی ایدر ادراک اولور
در دخی قوت سامعه در و اول بر قوت مدر که صماحک اعنی قولق و لک

قوت مدر که در بری سینه قوت مدر که نک الی اولان که اکا حاسه و بر لریکی نوعد بر نوع
حواس ظاهره و بر نوعی حواس باطنیه در پس قوت مدر که ایلکی صنف اولدی اول
که الی حواس ظاهره در میش در اولکی قوت لامسه در و بو قوت مدر که بدک جلد
طاهر یک جمله سینه قوت لشد و نفس بو قوت سببی ایدر کیفیات ملو
حرارت و برودت کبی رطوبت و یسوت کبی ادراک ایدر شکر طاهر کیفیات
مذکوره نک حاملی اولان جسم بدنه طامسه اتصال ایدر مثلاً برودت کیفیتیک
حاملی اولان جسم قار پوز کبی بدنه طامسه ایلیمه فی الحال نفس نک کیفیت و برودت
مذکر اولور اگر بو قوت اولمایندی ادراک ایدر فرایدی و بو قوت اگر
جمع ظاهره بدنه و اردر اما کف و سینه خصوصاً شهادت برغیک
او چنده غایت قوی در ایکنی سی قوت شانه در و اول بر قوت مدر که حیوان
کمرنده که مقدم و ماخذ را کبی بو موجه اندر و اردر که خاتونک حلتی ثانیه
یعنی مملری او چنه بکرانده قوت لشد و راجح لری نفس بو قوت مدر که ادراک ایدر
او چنچ سی قوت ذایقه در و اول بر قوت مدر که لسانک جرم اعلایند
قوت لشد و رطوبت لعابیه طعمه قرشوب جرم لسانه کیفیت طعمی
حلاوت کبی محوصت کبی ایدوب بو قوت سببی ایدر ادراک اولور
در دخی قوت سامعه در و اول بر قوت مدر که صماحک اعنی قولق و لک

اولوب کیلوس اولان غذا اند لطیف معده دن
ساراف و دیگه کیده کیده کیده کیده
اولور و ساراف انچه و طریقت طریقت
بر طرف نهایت معده به و طرف آخری معده
کیده اعنی جگر که حقور طرفه متصل اولور
پس لطیف کیلوس ساراف و نفی اولوب بر مضک
اگر کیده کیده کیده کیده کیده کیده
دفع اولور و بمرتبه ایدر و بمرتبه اولور
بمرتبه ده اخلاط اربعه متمیز و بمرتبه
زیر اثرات ناریه لطیفه سی و حرارت و بمرتبه
اختراق قابل اولوب کمال حقیقت کمال

دیده مفروش اولان جسم عصبانی اغشی سکر لوجمه قوتش در اصوات
 آنو کله ادراک اولنور شبنجی قوت باصره در واول بر قوت در که رطوبت
 جلیه دیده اغشی کوزک قوت سنده که اکا انسان العین و مردم چشم دیر
 قوتش در که حله مضرات آنو کله ادراک اولنور صفت ثانی که آلتی حواس طبع
 اولدخی بشیر اولکی سی خوشتر که در واول بر قوت در که دماغ مقدر
 قوتش در حواس ظاهره ایل ادراک اولان صور حله آند جمیع اولوب
 نفس انک سببی ایل ادراک ایلر حکا بو قوتی بر حوضه شبیه ایلر که اکا
 بیش ارمق اقوب دو کله ایکنجی خیال در واول بر قوت در که دماغ
 بطن اولنک مقدر قوتش در خوشتر که جمیع اولوب اولر
 اولان صور تری صاحب صورت وندرک اولان سنه لوجا
 غایب اولد قدضکره بو قوت خط ایلر مثلا بر حوضه نظر ایلر که مادم
 که مقابلده در دزک در و صورتی خوشتر که ده در اما مقابلدن غایب
 اولد قدضکره صورتی خوشتر کن زایل اولور خیالده فالور خیال
 خوشتر که کت حافظی و خزینه داری در اگر خیال اولیایدی که سنه
 شناسین بلکه اربابین بیلوب مر بار که طاقی اولر که سن کین
 دیدی اوچخی سی قوت وایمه در واول بر قوت در که معانی خزینه که محسوس
 و لکن محسوسدن ماخوذ و محسوسات متعلق اولر انری ادراک ایلر مثلا
 حد اوت و صداقت کبی که محسوس کدر و لکن عدد و صدیق محسوس
 او معنی اول محسوسدن ماخوذ و متر حد اگر بو قوت اولسه قیون

نور و ده حد اوت ادراک ایدوب اندن کر زبان و کسد و قوزی سنده
 صداقت حشر ایدوب اکا نایل و ریزان اولیایدی در وخی قوت فطر
 واول بر قوت در که وایمه ادراک اندو کی معنی لری حفظ ایلر که خیال خوشتر
 ادراک اندو کی صور محسوساتی خط ایلر شبنجی قوت متصرفه در واول بر قوت در که
 صور محسوسات و معانی خزینه از سنده بدیر و تصرف ایدوب ترکیب
 و تحلیل ایلر اغشی بر صورتی بر صورتی ضم و بر صورتی بر صورتی تفریق ایلر مثلا
 یا قوتدن بر طایع و کوشدن بر سر و تحلیل ایلر و بو مقوله تصرفات و معانی
 غریبه که شعر اخیل ایلر بو قوت تصرفه ندر **قوای محرکه** قوت محرکه
 دخی ایکی نوع در بریسی قوت شهوتیه در واول بر قوت در که بو قوت سببی
 نفس کند ویه مطلوب و ملایم اولان سنه جذب و تحیل ایلر نفس
 جذب ملایم آنکه اولان حرکاتنه مبداء بو قوت در ایکنجی محرکه دیر
 و بریسی قوت غضبیه در واول بر قوت در که بو قوت سببی ایلر نفس
 منفور و ملایم اولان سنه دفع و تبعید ایلر پس دفع ملایم اولان
 حرکات سببی بو قوت در و قوت محرکه البته قوت در که محتاج
 و اندن ستمه در زیر نفس ملایمک ملایمتنه شعوری و ادراک اولق
 کرک که انک جذب و تحیلنه میل و ابتغائی اولوب اول میل اراده
 سبب اولوب دخی تحریک اعصاب و عضلاته سبب اولوب فعل
 وجوده کله کد لک منفور جانبدن دخی اولان نفس ک منفور ملایم
 اولمه سنه شعوری اولوب اول شعور دن نفرت حاصل اولوب نفرت

تخیر محسوس

ارادت

کمال لطیفند آنی روح آدم مکرمه سحر و مطمع ایدوب سجده انقیاد و ایلدیر
 تا قیامت صغری یعنی روح بو بدن انفضال و انقسام ایدنجبه اندر مقام
 و انقیاد ده با امر الله تعالی دایم و قایم لر در و احادیث نبویه ده علی صدره
 الصلوة والسلام و التحیه بو معنای تلویح و تصریح اثبات ایدر سینه چو قدر
 و عقل حشیدن دخی دلیل بودر که بو قوای دید و کوفرنس نه لدون افعال حکمیه
 و اعمال متعنه صادر اولور که حکمای کبار و عقلای اولوالایمی و اولابصار
 آنوک اقل قلیندن عاجز و دم بسته در پس بو قوتدن که علم و ادراک دن
 بعید و غریب بل ذره شعور دن بی نصیب اوله نجبه صادر اولمق احتمالی اولور
 چون بو بحث بحر عمیق و رفیق قدر بو قدر ایشار تله اکتفا ایدوب بر بنیه
 اصول ایل حکمته اقتفا ایدوب اصل کلام رجوع و نقل سخن حکما شروع ایدوب
 معلوم اولسون که بو قوای مذکور هکایت ایچنده بعضی وارد که آثاری اندر
 شعور و زوئیت و اختیار و اراده صادر اولور و اینسانک کمال و تکمیل
 مراتب سعادت و اتی کسب و تحصیل بو مقوله قوتلر ایل اولور بعضی قوتلری
 دخی وارد که آثاری مجرد و مقتضای طبیعت و علی وجه الاضطرار و احتیاجت
 حاصل اولور و بو قوتلر اگرچه اصل فطرته انسانه نوخاکالدر لکن بو قوتلر کسب
 و کوشش و دقت و رزق ایشیکله اصل فطرته دن زیاده کمال افاده ایدوب
 سبب اوله مزیس بزوم بو کتایده که حکمت علمیه ایچون مؤلف و مقصود
 بو قسم و کل بلکه قسم اوله رزق ایدر کسب کمال و نیل سعادت حقیقی به
 سبب اولان سنه لدون بحث ایشیکله و اول قوتلر که آثاری اختیار

و مکر و رتیبته اولور دت قوتدیر ایکی قوت حیوانیه دن قوت مذکره
 قوت محرکه ایکی قوای انسانیه دن قوت عالمیه و قوت عامله در و بو قوتلر
 دخی مقصود اصلی انسانیه مخصوص اولان قوت عالمیه یعنی نطق دخی در قوت
 عامله مک بر شقی قوت شویه جذب منافع و تحصیل طایفه شیه ماکل و مشار
 و منافع کبی اکا متعلقه در و بو غنچه کسب یعنی کلر در که تغذیه آندن اولوب جمیع
 بدل مایحتاج آندن سربیت ایدر و قوت غصه و دفع مضار و مخوفات و اقدام
 احتیاط و طلب تسلط و تجر و اظهار نخوت و کبر متعلقه در و بو قوتک معدنی
 یورک در که منع حیات و منشاء روح حیوانی درگاه اولور که قوت عالمیه ایلدیر
 ایکی قوتدن نشئه تعبیر اولونوب نفس ملکی و نفس هیمی نفس سبعی ایلدیر
حکایت هفتم برنجیه امورک بیاننده در که مہم و لازم در و شارع مقصود
 مانع در امر اول انسان مرکبات عالم عنصریکل کل و اشرفی ایدوب
 معلوم اولاکه اجسام طبعی جسم اولدوغی حیثیتدن جمله سی تساوی و مرتبه لری
 ستوازی در و فصلتده بر جسم آخره مرتبت و تقدیمی بو قدر زیر
 جمله اجسامی تعریف جامع و جمیع **میه** مقوم در اگرچه عناصر اربعه بیض
 صور نوعیه لرائد و فصول مقوم لرائد برندن تفاوتی و مخالفی وارد اما بو قدر
 اختلاف مراتب افضلیتده چوق تفاوت ایجاب ایلز بلکه عناصر اربعه
 مقام کافور و تساوی و محل تعادل و توازی ده در اما عناصر اربعه
 اختلاف و تمیز حاصل اولوب مرکب فی الحکله اعتداله قریب اولمق
 بشیوب اعتداله قریبه کوره مزاج فیض اولدوقده مرکبات اربعه

۲۵
 قوت عالمیه و قوت عامله در
 و بر شقی قوت
 غصیه در نه کم
 سابقه در قوت
 اولدی قوت
 شویه
 و بو

تفاوت و تفاضل ظاهر اولور زیرا که چرکه به اعتدال حقیقی ممکن مگر در کمال
 طبعی و ثابت اولمشد را تا نه قدر اعتدال قریب اولسه اولقدر اشرف
 واکمل و اعتداله قریبه کند و دن اولندون فضل اولور زیرا اعتدال
 از توق اولد قجه مزاج وحدانی عارض اولوب مرکب صفت وحدتدن بهر
 واحد حقیقی حل جلالت جنبه انسانی و او بخسرت مناسبی زیاده اولوب صورت
 کامل و اکامرتب اولان خواص و آثار مبداء فیاضدن که قوایله استعداده
 کوره فیضی تام وجودی عام فیض اولور چون بمقدوره بسط اولندی سیه
 پس معلوم اولد که اجسام عنصریه یکی تسدیر بسط و مرکب بسط و در
 بری نار که حار یا بس در و خیز طبعی سی جمله کت فوقده فلک قمر متقدر
 عنی تحتیده در زیر اخیف مطلقه دخت علو و ارتفاع اقتضا ایدر کجی
 سواد که حار رطب در خیزی نارک تحتیده در زیر اخیف مضافر اوچخی
 ماز که بارد رطب در خیزی سوانک تحتیده در زیر اقیل مضافر
 در دخی سی تراب در که بارد یا بس در و خیزی جمله کت تحتیده در زیر
 ثقیل مطلقه ثقلت اسفل اولق اقتضا ایدر مرکب دخی یکی قسم در زیر
 خالی دکل که فیض اولان صورت مرکب کت ترکیبی خیلی زمان حفظ اتمه قادر
 اولد ما اولسه اولینه مرکبات غیر تاته دیرر آثار طلویه کبی عنی تلج و
 صیق و اندک امثالی کبی ترکیبن زمان کثیر حفظ اتمه قادر اولند مرکب
 دیرر و اول دخی اوج جنس بر بری معدن بری نبات بری حیوان
 و بولره موالید ثلاثه دیرر زتنه کیم مورادی و جنس حیوانک نوع انسانی

شایع و محال و صقیع

فضل و اشرف و پس مراتب تفاضل درت اولور معدن نبات و حیوان
 و مرکبک انواعه دخی تفاضل واردر یعنی بعض انواع جنس بعض اخر دن فضل در
 و مرکبک افضل انواعی فوقده اولان جنسک اذای انواعه قریب اولد
 اکثر خواص ولوازمده مشار که اولور و اول معدنیات پیر مرجان وید و کمر
 و سدر اگر چه معدنیاتدن در اما فی النجمله نشو و نما اری آند مشاهد و کمر
 اولمشد که مقام معدنیاتدن ترقی ایدوب اقل عالم نبات نامی به دخل اول
 و نباتات اینچده بوجالیه متصف اولان درخت خرما در که آثار حسن حرکت
 ارای انده ظاهر و پیدا در مثلاً درخت خرما دن بعضی نر و بعضی ماده در و نر
 ماده جانبیه مایل و منصرف اولمعه ماده در و نر دن تخم و طفله کبی بر سینه ماده
 و اصل اولینه ماده و ثمر و میوه به حامل اولمختی بعض ارباب فلاحدن منقوله
 که درخت خرما دن بعضی واردر بعینه برخمایه مایل اولوب اندن تخم و اصل اول
 بار و اولمه سی سحر در و بو آثار عشق در که حیواناته شایع و شته در و درخت
 خرما کت بشنده برق سنه واردر اکا جبار دیرر حیواناتک بوی کت شایع
 که منبع حرارت غریزی سی در و اکا بر زخم شیشه یا صود غرق اولسه فی الحال
 درخت خرما هلاک اولور و حدیث شریف بنویده علی قایلها فضل الصلوة
 واکمل التیات واردا اولمشد که اگر مؤمنکم النجده فاتها خلقت من
 طین آدم همانا بمعنایه اشارت در و بمرتبه عالم نباتک منیاتی و طبیعت عالم
 حیوانک منیاتی در و بمرتبه فیض اولم حیواناتد و کت اذای
 اسفجات دید کمری در که برق سنه در دیارده اولور انقباض انبساط اری

در حقیقی

ایدر و آندن یوقار و حیوانات متولد در که صیف آید و صولار کند
 سنده توالد و رواج ایدن مجروح حرارت فصل و عفت طین حیات
 بولوب حرکت ارادی و حواس ظاهره ایله متصف اولوب طلب غذا و
 سیرج حرکات ایدر و انحراف امثال کیلک و شبش یعنی سیره و بیت دیدگی
 حیوانلر و انحراف مانندی و بولوب نبات اوزره فیضی حیات حرکت ارادی
 و طلب غذا ایدر و بولوب یوقار و حیوانات و ارد که دفع منافعی و خیر
 مضار اچون قوت غضبیه لری ظاهر در و سر بر نیه قوتنه مناسب آلات
 ویریشد که آفادن سابل اولوب کمال مناسب تیشه و اول اول
 بعضی نیره مثالده در آمو لرباشنده اولان شاخه کی و بعضی تنه
 و خنجر کی در سباع و بهایم و طیورده اولان چنگال و مخالب کی و بعضی
 کرز و دوس شکیلده در اسب و استرک ستم پایی کی و بعضی اوق
 کبی دزنته کم بعضی دایره اولان کرپی دید و کلری جانور کی که جلنده
 ثابت اولان سنامی عده و سی طرفه پرتاب ایدر و قوت لری اقص اولان
 حیوانات که اسلحه مذکوره استعمالینه قادر و کلدر دفع مضار و آفادن
 خلاص اچون انلره غیر سی اسباب و آلات ویریشد قوت طین
 و قدرت سعی و جریان کبی که طیور دن کبک ویت و چهار پا و دخی و کبک
 و خرده آمو لرده و دریالرده مایلده موجود در قوت مکرو حیل و کلویه
 ویریشد و قاطی اولونسه ظاهر و معلوم اولور که جمع حیواناته اگر سباع
 اگر طیور اگر بهایم اگر سوام بقای نوع و شخص اچون لوازم و بهایم اولان

آلات و اسباب بالکمال و اتمام صنایع حکیم و مدبر علم طم فندان اعطای حکیم
 و اتمام مصالح معاشی چون امور عجیبه غریبه تعلیم و الهام اولونشد که اندر عقل
 فاضل انام غرقه در یایی عجز و تحیر مالا کلام دزنت کم نخل عمل ابیات مست
 با ایلر اضلاعی تمام متساوی و زوایای متوازی و متساویان حیات را ایدر و کنگ
 حکمتی اولور که متدیس مدور دن کیجه اوسع اشکال در مدور جلدن اوسع در
 و کنگ اشکال مدوره بر پیره جمع اولسه ایدر لرنده فرجه قلیق ضروری در یک مکان
 ضایع اولور و فرجه لری وخی جمع اولسه اگرچه فرجه قلمرو لکن مرتع متدیس دن کنگ
 لاجرم سم و سمعت سم فرجه قلیق متدیس دن غیر و متصور و کلدر پس و قیاق وضع
 و ترتیب و صنایع نسق و ترکیبی که استخراجدن علمای هند و دایره و غیره
 نقطه مرکز شال محاط خط طالع در حیوان عدیم العلم کجه ملاحظه ایدر که حکیم اول غرض
 الهام صنایع تعلیم عمل ایشد که انواع عالم کالات ممکنه و اصل نظام
 مراد و بقای مقدر از ادب از لی مقتضای سنج حاصل اولور
 تعالی الملیک الذی قد هدی العباد فذبحوا الهما و النحل
 تدیس نباتات لکون المتدیس انوی لها و انواع حیوانات کمال و احادی
 و انق عالم انسانی به اقرب و ادنی سی آت و سمیون و فیل و طیور دن
 طوطی در که بو انواع کنگ و کاک و کیستی خصوصاً سمیون و فیل کس ظاهر
 و بولوب دن یوقار و مرتبه انق عالم انسانی کنگ ادناسی در شول طوائف کبی
 که اطراف ربع مسکونه صحاری و کوه نامونده ساکندر یا طوائف کبی
 که عادت برودت استیلا سی ایله که موجب مقتضای بلاد شمالیه

ضایع اولور که لازم
 اما اشکال متدیس در
 برینده صنایع و فرجه
 قلمرو مکان اصل ضایع

از اجزای عام و ناحیه قلب لایق نوع انسان اولان اعتدالک نهایت
 اولانست که خبره توی دن اوتنه کوسه ساند. ساکن اترک واردر که اعتدال
 انسانین بی نصیب لر فم و ذکا و حیوانات عجمه قریبدر و لغدی و نظری
 حیوانات عجمه صغیره مشابیه در و اندون اوتنه افراد اومی دن سیج آفریده و قدر
 کذلک ناحیه قطب جنوبی ده اولان افراد انسانی و حی کثرت حرارت از اجزای
 سخرق اولمعه محل اعتدال دن دورا و کثرت در آهسای جزایر هند و اطراف قلیا
 رنج و بربرده اولان طوایف کبی و سناس ستی کبی که نیم اومی در ثابت اولو
 نوع بشر دن اولورسه اندر و حی اونی اولور اما محقق قنده مرور افسانه اطلال
 و سمر صبیان قشندن معدود و خارج و سیمرخ مانند ناموجود در صنف
 اعلی و فضلی سکان قایم مشهوره خصوصاً بتسلیم رابع که عدل معموره غذا اولور
 اندر در بومرتبه به کلجه ذکر اولان تفاوت افراد انسان امور اضطراریه و اسباب
 غیر اختیاریه دن ناشی اولان تفاوت در بومرتبه دن صکره تحصیل کالات و فضایل
 تکمیل اخلاق و تمایل انیکه سعی و کوشش و امکانده اولان قوای فعلیه و قوتده
 اولان مراتبی وجوده کتور کله اولان تفاوت در بعضی افراد ک تفوق و فضیلتی
 که قوت فم و حدس ایلد استخراج صنایع عجیه و استنباط آلات و حرف غریبه
 یلر و بعضی افراد ک فضیلت و تقدیمی بوندن و حی علامرتبه در آنو کله اولور که
 حرف عقل سلیم و اعمال بنظر صحیح ایلد قایق علوم و تحقیق فنون و سایل عمیه و نکات
 و قیقه ایلد مقدر فیاضدن استفاضه و استفاد ایلد و ب عقول قابل
 اذعان کایله افاضه و افاده ایلر لر بوندن علا و فضل و اجل و اکمل بود که انسا

انسی و تکمیل ربانی ایلد و ایره ولایت و قرب حق جل و علایه و اصل اولوب نفوس
 ناقصه و هم طایفه ارشاد و تسلیک اتمیکله مقام کمال و قرب ملک ذی الجلال ایره
 یکه و رر و جلدن اکمل و اعلی طبقه علیا انیا اصفیا و صلوات الله تعالی علیهم
 که انزال و حی و تنزیل و ارسال روح الامین جبریل علیه سلام ایلد مشرف اولور
 تعلیم توحید و تقدیس ربانی و وضع شرایع و نوامیس بجانی ایلد و لیل و امین و نشر
 صحایف هدایت و طی طوایر ضلالت اتمیکله رحمة للعالمین اولمشیر در
 و بومقام عقول مجردة عالم بالا و نفوس متقدسه ملا اعلایه متصل در بومقام
 و حد و نفی تقصیل کثرت و کلی حقیقه احتیاق و ظهور بقای و **بقی وجه ربیک**
ذوالجلال و الاکرام و بومقام صغده بسط عبارت مقتضی خاست حیات
 پس اهل عقل و کیاست و صاحب فهم و فراست اولنیده بوند کور اولان کلمات
 انسانک شرف و فضیلتی و سایر موجودات اوزرنیه مستبق و تقدیمی ظاهر اولور
 و غیره خصوصیت و فضیلت که انسان آنو کله مشرف اولمشیر اکثر شایع اهل
 و عرفای اصحاب اذواق و مواجید قنده ملا طایکه و کروه و کربنیه و یلمشیر
 نه فلک راست مسلمنه ملک را حاصل آنچه در سوسیدای نبی آدم امنیت
 که آدمی صفتی از ملک کربسری که سجده کاه ملک خاک آدمی زادت
 و سیر سلوک مقامات وصول بوندن پنجه راه رو و راه بر تصریح آتید یلر که
 مقام انسانیت مقام ملکیتدن علا و برتر و انسان کمال اولوق ملکیتدن باز
 و متوخر در اگر چه خانه حکما و فلاسفه آیین و بعضی مسکین قنده امر عکس در دای
 و ربت ملکیت اعلی و اجل و رتبه انسانی کمال اعلای آنوک اذماست متصل و غنی

اولان

الفصل روقده ار باب یمن مولانا بن یمن خد متلر نیه منسوب اولان
 قطعه مذنب مشایخ طریقت و مشرب سالکان حقیقت اوزره توریتب اوزره
 انشاد اولور که **قطعه** بجادی چو زدم حمیه بصحرا چو
 از جادی به بناتی سفری کردم و رفت وز بناتی گذرم بر سر حیوان افتاد
 دیدم آن مرتبه را هم سپری کردم و رفت با ملکای پس از آن صومعه قدسی
 نیک گزینم و نیکو نظری کردم و رفت بعد از آن راه با و بردم و چون رسید
 همه او شتم و ترک دگری کردم و رفت و مذنب ثانی لوحه پنجم مذنب
 این قطعه فرموده تغییر ترتیب ایدوب بیت رابعی ثالث ثالثی رابعی و
 انسانی تکیه ملکیت و ایره سندن مستفاد و اکاتایع ایدر لریو کلام نوع
 استطراد طریقی اوزره ایراد اولندی پس به اصل کلام و صده مقاصد
 رجوع ایده لم مقام نبوت و مراتب انبیاء و در مرتبه در دیدل مرتبه اولی
 مقام نبوت و طبقه انبیاء کرام مرتبه ثانیه مقام رسالت و طبقه رسل عظام
 مرتبه ثالثه اولوالعزم من الرسل الکرام که بعضی علما گفته دردت در نوح و
 ابراهیم محمد مصطفی علیهم الصلوٰۃ و السلام و بعضی علما عد و شیرین
 ترتیب ده نظم آتمیش فقیرت ثانی ارسال صلوات اچون الحاق آیدم
 اولوالعزم نوح و اخیلیل بن ادریس و موسی و عیسی و محبب محمد
 صلوات صلوات من ملکات فیمن علی ارواحهم فی کل یوم تحت
 و مرتبه رابعه مقام خمیت و منزلت جناب خاتم علیه الصلوٰۃ و السلام الکریم
 که کف مبارکده کی مرتبوت در وحی و رسالتی ختم و ست آید

و از خود کدزی کردم
 و از آن در حدیث انبیاء
 و از آن در حدیث انبیاء

لولاک لما خلقت الافلاک ترجیح ملائکه ایدلرک اساس مذنبی هم و زوایدی
 سلام الله خلاق البرایا علیه فی الغذایا و العشیای پس مرتبه انسان
 کانیاتدن وسط و میانه ده حاصل و از اذات و کسب خیر لیه ذروه عظام
 مراتبه و اصل و متابعت طبیعت و هوایله حنیض انما یه نازل اولور زیر
 چون نفس محرو و بدن غصه محسوسدن مرکب و مستم در لایه کی طرف که ملکیت
 انده مندرج و مستظم در اگر جانب ملکیتی کلیل و تصحیح و انی جانب حیوانیه تفصیل
 و ترجیح ایدر سه ملکن افضل و مجرب و محضدن اکل اولور زیر اجانب ملکیتدن صبار
 و مانع و جهت حیوانیه جاذب و وافع موجود و ایک تحصیل ملکیت ایدلر
 چون داعیه حیوانیتدن خالص و سالم و محض خیر و ملکیت اکال لازم در و کذا ملک
 حیوانیه طالب و اول جانبی ملکیت راجع و غالب اولور سه حیوان محضدن عقل
 و اقل و ماصدق **اولی** **کالانف** **اهلکم اصل** اولور زیر حیوان
 قوت عقلیه دن و درو خاصه ملکیتدن مجوردر پس اگر حیوان و باویه شهوت
 محضده قلوب سه مغذ و در بخلاف انسان که شمع عقل کف کفایتده فروزان
 تنور شهوت و ضلالتده سوزان اولوق بی وجه و خارج عذر در
 آدمی را ده طرفه معجزیت از فرشته سرشته و حیوانا کر کند میل آن
 و کر کند میل این شود بد از آن و وحی معلوم اولاکه نشه کم حیوانا کسب
 معاشی مشروب و ماکول و ملبوس و منکوح جمله سی طبعی در غذا سی طبع و کسب
 احتیاجدن عاری در زیر نباتات متبذله و لحوم نیه و ملا بسی صوف و پشم
 و ریش که اصل خلقنده ناست و مناکحی دخی عقد نکاح ناست در حلال

پس ملکدن فضلی ظاهر
 و با بر در

بزرین

اصل ترکیب لریله حاصل و تحصیل و صنع و اشتراقیه ندن بری در پس من جمیع
 مراجع العلم مرتب الاحوال در بخلاف انسان که جمله اغذیه و اشربه و ملابس و اسلحه
 و جمیع مالا بدی اعمال فکر و رقتیه تحصیل آیه موقوف نه زرع و طرح انجمنه غذا یقادر
 و نه غل و نهج و خیاطت قلمی لیا به مالک او لور اسلحه سی دخی جمله صنایع
 و تحصیل و تکمیل محتاج در کند لک کمال معنوی جهندن دخی جمله حیوانک کمالی
 فطر ترنده مرکوز و مجبول و سعی و کسب احتیاج منفر خلقند و خود و مجبول در
 اما انسانک کمال و شرف و خیر و سعادت و روت و فکر و تکلیف کتاب آیه که
 موقوف در سعی و کوشش و محنت و ورزش آیه اجتناب آیه که محتاج در تکمیل
 سعادت و شقاوت کف کفایت و پیش در و زمام حصول نقص کمال فیض
 تقدیر و اکسابنده قوت شد اگر عقل حاصل و منکر نبیل آیه بعد طریقی ترجیح
 و سلوک جاویدستقیم و نهج صحیح آید و ب معارف و فضایل جانبیه تحریک و
 سیران و مراتب تحصیل اطلاق اعمال حسنه در و حسنه ترقی و طیران
 و کمالاتی قوتدن فعله خروج و افتدن افقه نقل و عروج آید و ب فحایل طایفه
 و علی و مقرب حضرت حق تبارک و تعالی او لور و اگر زمام طبیعتی
 و موس الیه ویره و مرتبه اولی سنده که حیوانیت محض در اقامت سکون
 قیلد احوالی انکاس و حرکاتی انعکاس او زره اولوب یو مافیو ماتنی و نقل
 و اسفل السافلین طبیعتی تنزل آید عاقبت مقیم ماویه میوان و ملازم غیو
 خذلان اولوب و بهر اله امیرن مقارن بس القیرن اولور
 بی النفس ان تحمل ملازم خاسته و ان تمنع فحایل تمیج

چونکه انسان اصل خلقت و ابتدای فطرندن یکی جانبیه مایل و یکی جنبه قابل در
 پس اکامعلم و موقب لازم و داعی و مادی مهم در که بعضی لطیف و در عیب
 و اسطه سی آیه جانبیه آیه تحریک آیه لرنته کم و پیش در **بیت**
 نو آموز را ذکر تحسین و زره زمره و آید ای استاد به
 و بعضی وسیله تعریف و ترهیب آیه طرق رشاد و صوابه تسلیک آیه
 نتم و پیش در **شعر** پادشاهی سپر مکتب داد لوح سپینش در کنار نهاد
 بر سر لوح او نوشته خبر جور استاد به زهر پیر و حرکت جانب
 شقاوت و ممالک نغوذ بانه من ذلک قیلمقدن بلکه سکون و ترک
 سلوک مسالک آیه کن اجترار و محنت خیره سعی و کوشش آیه که نشاط
 و ابتزاز آیت در لرزیر اجانب شقاوتده سکون و ترک حرکت کافی در
 و ترک اسباب هدایت مباشرت اسباب غوایت اولمغه و فی
 سیرنا الله تعالی سلوک سبیل رضوانه و متغنا و آیا کم عن الزکون الی التکون
 فی ما بویه خذلان **امثال آیه** **بیانند** که نفس با طقه انسانیه نک کمال
 و نقصانی نه سنده در و خیر و سعادت و شر و شقاوتدن غرض نه در
 اگر چه نفس انسانی نک کالی نه و سعادت نه آید و کی سابقا معلوم
 لکن فریض و ارشاد و بعض نکات شریفیه و مسائل لطیفه که ذکر
 اولمندی ایراد آیه مک مهم اولیه همچون بومقاله وضع و بنیاد اولدی
 معلوم اولاکه موجودندن نفس و خیس هر شیک بر خاصه مخصوص
 وارد که اندن غیری اشیا اول خاصه ده اکا مشارک و مسام اوله

اگر چه آندن غیر از افعالند مشارکی اولی و قادر و مقتدر و متعالیست
 بر خاصه مخصوصه سی و در که آندن غیر از یو قدر و اول اجسام کبیره قطعند
 کار کر لیک و بر مقتدر و فرسک بر خاصه سی و در و اول سواریه مطیع
 و کره و فرقه قابل و مقتدر و بر خاصه کرده سیفه و فرسه برشی مشترک و کلد
 اگر چه مطلقا برنده یکدیگر سیفه و سپین و بی مشارک و بی اجماع بار بر و در اموغه
 فرسه و در بی مسام و اگر سیفدن اول خاصه حال اولی و فرسه بی باره
 آینه مساوی عداید و اگر فرسدن اثر مخصوص صادر اولی و فرسه بی آخری
 بجان صیرر پس اگر چه انسان و بی افعال و اوصافه سایر حیواناتند و بی
 بل نباتات و جمادات مشارک در لکن بر خاصه مخصوص و اثر خاص معنی و در
 که آندن حیواناتدن بر فرد و جمادات و نباتاتدن برشی اکا مشارک و کلد
 و انسان اول خاصه ایل جمله اشیاء و متماز و جمع انواعدن متمیز و فرزان
 و اول خاصه نطق و در نطقدن مراد نطق ظاهر که تلفظ حروف و تحکم الفاظ
 و کلد ریز نطق ظاهر انسان متحقق اول و زنده کم انسان اخر و آدمی و بی کلمه
 و کاسی نطق ظاهر متحقق اول و انسانیت متحقق اول و زنده کم بیغاده که طوطی و کلد
 طیر در بلکه مراد نطقدن قوت ادراک مقولات و فکر و رتبه اقتدار و افعال
 و اخلاق محمود و مذموم و تمیز اینکه ممکن در و بر خاصه انسانه انکچون و بیشت
 که آنی مبداء اول جل شان معقنه و صفات کمال و نفوت جلالی و در کائنات
 وجوده اولان عقول مجرد و نفوس مطهره و اجرام فضا و عناصر و ابداع اولی
 و مرکبات و آفاق و انفس و مدرج اولان آیات طایره و نباتات و جمادات

بلکه و سپله اید و ب قوت نظری ایل و بومی تحصیل اید و ب قوت عملیه
 حتمدن اخلاق رصیه و افعال محمود و اخلاق رذیه و افعال مذمومه و در فرق
 و تمیز اید و ب کسب سعادت و تحصیل فضیلت انکچون خلق و اختراع
 اید و ب آنی خلاصه عالم کن فیکون و نقاده کارخانه ابداع تمیز در اول
 سبب ند که انسانک ملائکه اوزر و تفضیلی و قلم آدم ایل و تقریر قلندی
 آیه کریمه و ما خلقت الجن والانس الا ليعبدوا ای لیغفون ایل و تفسیر
 اولدی اما اول اوصاف و افعال که آندن انسان سایر انواع مرکبات
 و حیوانات مشارک در اعمال قوت شهوانیه کبی که آنو کلد تحصیل ملاذ فانیه و شهوانیه
 رایله اولور و اعمال قوت غضبیه کبی که آنو کلد تغلب و تسلط و قهر و استقامت اولور
 اندر نفس انسانی به کمال و کلد ریز اول اوصاف کسب سر زنده نفس انسانی به
 حیوانات خسیه مشارک بلکه غالب اولور مثلا غلبه قوت شهوانیه
 اکل و شرب پسندن ایل آندن که احوالنه غالب و فایق در اگر صفت
 و قوت جماع ایل آندن خیر مقدم و سابق در و قوت بطش و تناور لک
 آندن ببر و پلنگ فضل در پس بر صفت که آندن بقوله حیوانات خسیه
 غالب اوله عاقل آنی کند و به کمال اید بلکه بی طالب اولور پس است ایل
 که انسانک کمال مخصوصی تحصیل و سعادت مقدره سین تکمیل ایدین
 و جو منفی قوت علیه حتمدن فضایل ایل آریسته و قوت علیه حتمدن
 رذایلدن پیرایسته قیله پس **شعر** اقبل علی النفس و استكمل فیها
 فأنشئت بالنفس لا یابحس الانسان **نثر** پس یو تقریر آندن واضح اولدی که

و علم آدم الالهی و کلهها ثم خرم
 علی الملائکه

آندن جاموس و فیل و کلد
 و اگر قدرت قتل و بهار و کلد

اول طایفه سیه و قرقه خسته که اعتقاد روی لری ایلد شعار شرعی علی
 حرکات طبیعتی چاه زند و اباحت جاری اولوب انسانک ستا
 حقیقی سنی انکار و انبیا علیهم الصلوٰۃ والسلام بیان بورد قلدی تکالیف
 و شرعی عبت اعتقاد ایدوب مراد نشاء انساندن دینا و غصه و غم
 از ادا کمل و مشارب لذیذ و مناج شسته ایلد مسرور و شاد اولمقد
 دیوب رتبه تکالیف رقبه انقیاد و طمعدن استغنا و تکبر و توبه عبادت
 و مجاهدانه کند و سنی زرخا لصل ایلد استنزا و تخرایدوب صلوٰۃ
 و صیام عاتق ابلد و سلامه الابل و الولد تسمیه ایدوب کلمات کفر انکیزی
 حکم و اشعار ایجاد آمیزی تر تم ایدوب دیر **نقطه**
 انما که بزرگوارند کاوان و خزان بی دم و فساند خرنج مبرود
 و اینها زخوی و زنجیری سوز زیر بارند **نقطه** نعوذ بالله تعالی من الالبات
 و الهلک فی الخرافات و بفرقه مذمومه نک بعضی تصوف رسمی و
 ناقصدن دم اوردوب زرق و خرافات و شطح و طامات دن علم کتوب
 صفحہ دانش لری حرف دین پاک کیمی شال پوش کیمی سپنه چاک یوردر
 حاشا و کلا تصوف المردن دور و معرفت پنجه مرخله بهجورد
 بناده ز تر و پرو و یاد اچی چند بکفره زطامات الف لامی چند
 مارفته ره صدق و صفا کامی چند بدنام کمنند کونامی چند
 چون محصل کلامی انسان که خلاصه موجودات و خلیفه الله العظم
 و مکرم و تفضل حق اعم و علا ایلد مقصود مکرم در کمال سعادت و حیوانات

خسته ایلد برابر و ایجاد دن غایت و غرض محض خواب و خورد و مکدر
 پس بوند سب باطلک ابطالی و زرای عاطلک تزیینی اقامت برمان
 و ایراد دلیل دن مستغنی در اما اتباع فلاسفه حشر دینی و معاد جسمانی اثبات
 اتمکی بوند شبه قریب و مشرب تحقیق دن بی نصیب عدا ایلوب دیر
 که چون کمال مغوی و سعادت حقیقی اخروی جنت جسمانی ده اکل کرم طوبی
 و ثمار موتی و شرب انهار لبن و عسل مصفا و مکن غوف و قصور و متع کجاج حور
 و یلج حیوانات و بهایم مرتبه سینه تنزل و سعادت حقیقه دن که معاد
 روحانی و ابتهاجات عقلی در تملی و تغافل لازم اولوب اکابر انبیا و افاضل
 صفیا ادانی انسان بلکه بهایم و حیوان طریقه سینه اقتفا و جوهر کرانایه و در
 شمشین سنک تیره و خاک همین ایلد انکفا اتمیش اولور خصوصاً لذات
 جسمانیه لام سبق اولینجه شود اولمز و شتهیات بدینه نک مربری
 اولابر مکروه اولینجه موجود اولمز مثلاً لذت اکل و شرب سابقا عطش و جوع
 اولمز و لذت خواب و راحت سابقا تعب و جوع ستر تحق و دوتر و لذت
 جماع اول وقت اولور که سابقا اوعیه و آلات منسیه مملو اولمغله و غده علم
 تا استغراخذن لذت حاصل اوله جنت خود شوایب الالمدن صفافی
 پس لذات جسمانیه ماهیت خسته منافی در اکثر فلاسفه نکند همی یونانی
 کاسه لیسک مشربی بودر حتی ابوعلی سینا اگر چه شفا و نجات کتابنده
 حشر جسمانی اثباتن ایلدی ولی معاد رساله سنده ابطالیه زعمی و ریخی
 دلیل اقامت ایلدی و نصیر طوسی مخی تجدد کتابنده معاد اجساد ایلدی

تشکیک

اما بگویند نه نفی جانبی تحریر ایلدی اما عاقلان کاه و اکابان پرتابه اسباب
 عقاید این شرایع انبیا اوز زینیه تصحیح و حکم ایمانی حکمت یونانی اوز زینیه
 تقدیم و ترجیح قید یلر تشکیک مذکوره اصغاف و بمقوله شبهه و اما یلیلم
 بنای شریعت انبیا سی الفعا ایتدیلر **شعر** گفته یونانیان بنیام نفس است
 گفته ایمانیان فرموده پیغمبر است **نیت** خبر بوی نبی سوی خدا برتر
 از علی جو بوی بوی بوی علی مستقدرا **مرز** میگوید منجم را از نیاید حکیم
 سرود از تحقیق کار اگر که نمیدار باور است **پس** جمله اهل حق فتنده که خیرت
 ایمان روضه جاننده ناست در حشر اندان و معاد جسمانی صحیح و ثابت در
 ملی جنس معاد انجی جسمانی محصور و سعادت انسان کامل خنده است یغنی
 لذات جسمانی نه مقصور اولمق مذموب مقبول و رای مویده منصور و کلده
 بل اعتقاد صحیح و حق صریح اولدر که معاد یکی در جسمانی و روحانی و سررنده
 لذات و لام واردر موبه و جادانی و چون نفس علاقه بدن از اوله علم
 مرز و دخول یلر و بوعالمه نیچیدت گذران آیمکله قدرت الهی و قوت
 نامتاسی ایلر موصوفه اولور بعد بقایه مناسب بدن و تقایه استعداد
 جسد اعاده اولیجی لذت روحانی و جسمانی جمع آیمکله قادر و سعادت
 نشان ایلر تحقق آیمک استعدای انده ظاهر اولور و مع ذلک
 اصفیانه لذایحیه جانبیه التفات و شتهیات جسمانیه به عباد
 ایتمیوب جل سمت و نهمتری اول سعادت عظمی و ابتیاج و لذت کبری
 که عبارت وادی بیانه قربت اید و فرو براق برقی سیر افهام بیدی

حد متدریج کور در

نکدان

بهر نفیده پیدا اوله فرو اول مشایده جمال و جلال میسر متعال مقصور و محدود
 شته کم حکایت اولور که صلحا دن بر کس نه جهان واقعه و عالم مناسبت
 ریاض رضوان و جنت رحمانه کیر و اول کدر بشریتین صافی اغنی بشرطانی
 قدس الله تعالی روحه غرقه خنده او توش املی ملک یکی طرفدن خوان
 جنت لقمه این الوب دماننه قور لر ناکاه نظر ایدر کور و تحت عرشه شخص
 بر پای قایم و چشمی کشاده و حیران مایم متعجب اولور سوال ایدر که بوی شخص
 نامی و غیر کرامی در جواب ویر و لر که بوی مست حق و مدوش مطلق با نیر
 بسطامی در که اطعمه جنت و شمار کونا کونه و کران کبی اولیوب مشایده
 و استغراق تجلی جمال از لیده بویله گذران در و بواول با نیریدر که مقام
 و حال بدن بویله خبر و میشد که **شعر** شربت الحکمت کاسا بعد کاس
 همانند الشراب و لار ویت **شعر** و بوقیهر شیخ سید علی بن میمند نقل
 اولندی که دیر لر ایش که جنت یکی در جنت معارف روحانی و جنت اعمال
 جسمانی در و عارف بونشاده و جنت معارف کیر مک جایز و آما جنت
 اعمال اکا کیر لر انبیا شاره اخرویه ده اما اول شبهه که لذات جسمانیه
 سابقه الام اولیچیه تحقق اولر پس جنت که الامدن صافی در وجود جنت جسمانی
 منافی در دید کلامی مد فوع و مرفوع در زیر که لذات جسمانیه اخرویه لذات جسمانی
 و نیویه نوعدن و کدر که بویله لازم اولن خاصه کادنی لازم اولر بلکه لذت
 جسمانیه اخرویه بال نوع و حقیقه لذات جسمانیه دنیویه به مخالف و مباین در
 احاطه مافی الباب بعض خواص و عوارضه مشارک و متعارف در و اشتراک

عوارض بسیلیه بری برنی محاکمی و مشابه در حق حل و علا دارشاره اخر
 اولان لذات خالصه و شتهیات بی شایبه دن نمونه المومنین بولند
 دنیوی که فی الحکله مشابه در خلق اندی که سبب رغبت و اجتهاد باعث و عمل
 عباد و عباد اوله پس لذات جسمانیه به سبق الم علی تقدیر التسلیم لذات
 جسمانیه دنیویه به لازم و مقارن در اما لذات جسمانیه اخرویه اندی که بیشتر
 و اکا مباین در بلکه اجسام اخرویه فی الحقیقه اجسام دنیویه مباین و منفصل غایه
 بعض عوارضه قبول تجزیه و احتیاج خیزگی مشترک متصل در بلکه متصوفه و
 اوله یکه جسم واحد ایکی خیزده متماخیز اولمق اجسام اخرویه محال کل اگر چه
 اجسام دنیویه ده استحال سی بدیسی در و منکر معاد اجساد اولان اعتقاد
 بر شبهه لری دخی بود که قوای جسمانیه تحریکات و افعال غیر متناهیته
 مبدأ اولمق محال و مرکبات جسمانیه مدت مدید متحقق اولد قدضه لازم
 البطلان و لا کمال در دوام احتراق جسم محرق بعینه نیه باقی اولمق اجسام
 بدیسی البطلان در زیر احتراق اجزایه موجب افراق و مرکبه موجب انحلال
 و انحاق در و بونده تر و دایمک طوع عقلدن بیرون و مضطه محض و مکابره
 صرفه مقرون در و بوشه لری دخی جوابی نسق مذکور و سلوب ساقط
 مستفاد در زیر ادید کلری آثار و احکام دیناوه اولان مرکبات اجسام
 مخصوصه و اجسام عالم آخرت احکامی بوا حکامدن مباین عقل عالم ملکوت
 ادراک احکامندن معزول اید و کی کلام اهل کماله منصوص در پس اول عالمه
 بو عالم خوین اثبات ایتمک راسی کاسه و قیاس غایب علی اثباتیک

37
 میزان اهل اصوله قیاس فاسد در و اکا بر و اساطین حکما و افضل مشایخ
 و بعض علما عالم مثال الیه مسمی بر عالم اثبات ایدوب آیتد یکه عالم اجسام
 مادیه و عالم ارواح مجرده مانیده بر عالم دار که عالم اجسام کشفه لطیف
 و عالم ارواح لطیفه دن کشف قابل تجزیه و تقسام اولمقده اجسامه مشارک
 و بیسولی و صورتدن مجرود اولمقده عالم ارواحه مساوی در و شری که عالم
 موجود در البته انک مثالی عالم مثاله موجود در یا صورتده متجذبه اولمقده
 نه کیم صنوک مثالی عالم مثاله دخی صوا اوله یا صورتده مخالف اولمقده کیم
 حکمک مثالی عالم مثاله سود اوله و اخلاق رخصیه و اعمال صالحه نک مثالی
 بسا تین و ثمار و اثمار لذت لبتشار بین و اخلاق رذویه و اعمال فاسده نک مثالی
 ظلمات و غیاهیب و حیات و عقارب و عشاق و غسین اولور و عالم رؤیا
 و احوال و افعاله جمله انام حالت نفاس و منامه مشابه ایدر بر و عالمه ندر
 و از باب سلوک بو عالمی ایکی قسمه سیم و وجه صوری بود و از رتبه نفیسم
 که مثال بوندن خالی دیکدر که تحقق و حصول و اهل تصفیه نک اکا اتصال
 دخی قوت خیاله موقوف و محتاج اوله اکا مثال مقید دیر بر یا خوات
 خیال و قوت حسن باطنک انک تحقق و ششند مدخل اولیه اکا مثال مطلق
 دیر بر و بعض ضعیف قوت ریاضت و مجاهده اید بو عالمک و لایات
 و اقا لیمینی دخول و مشابه و کیمی و کنی حکایت ایددی و دیدی بو عالمک
 ایکی شهر وار در هر ی نک آدی جالبسا و بر نیک آدی جالبقادر و بوشه
 خلا تفکک شمارندن اعداد و ارقام مغزول و عجیب و غریبی خارج اطوار

افنام و بیرون اذراک او نام و عقول در و ارباب کشف و تصفیه بو عالمک
شاده عجایب متعدد و اکثر کرامات و خوارق و تصرفات اولیا بو عالم سرشته
ستمد در و اکابر ائمه دین رحمت الله بو عالمک اثباتیه توح و بعض اسرار
تصحیح آتید یلر حتی اعلم الناس حضرت ابن عباس مدین مرویدر که بو عالمک غیری
بو عالم وارد سرشته که بو عالمه وارد در انوک نظیری انده حاصل حتی بنم کی
بر ابن عباس وارد و ارباب کشف و تصرف و اصحاب صفوت تصوف
و ارباب اولت در که برزخ عالمه که رو حک بدندن مفارقتی ایلقیات
کبری ده ینه ایدانه احاده سی آره سی در عالم مثال در جودش
بدندن مفارقت ایلقیه فیه اولان اگر ایمان و معرفت و خلق حسن و عمل صالح
انوار و اضواء و ریاض و نباتین و حور و قصور و خلجان کائنات لور و مشور
لور و مر عمل کند و به مناسب صورتده ظاهر اولور و کد لک و جلال
و اخلاق رذیه و اعمال قبیحه نیران و ظلمات و عقارب و حیات صورتده
نمایان اولور و نفس صالح جنات و مافیهایی کند و حامله نفس طالحک نیران
و حیات و عقارب کند و ده حاصل در غایت مافی الباب ما و ام که نفس بوشا
انی احساس اید و علی قلوب و صور محسوسات انلر که در کنه مانع در جودش
بدندن مفارقت اید و ب مانع مرتفع اولوب کند و ده مکون و مکون اولان
ملکات و کیفیاتی فی الحال صور مناسبه ده احساس و مشاهد اید و تمیل ایلر
که برست مدوش با یخدرات استعالی ایلر بهوش اولمش کینه نک
نوشنده معشوقه زیبا سی تمجید اولمش اوله با حیات و عقارب حیات و دانی

طولش اوله چون کیفیت بهوش پلنگی کیده و عقل و حتی عودت اید و سعید و مستم اولان
کوره که معشوقه رو یخندن معطر شام و صفای تن نازک انده آمدن اولان
سرور و لذت بولی بویر که نطق کلام احاطه تقریردن عاجز و شقی معذب کور
که زمر مار ویش عقرب و خنجر جاننده کار تمیش بخود بانه تعالی شدت
الامین قلام تحریر اید و فرو رفت عذاب او نام تصویر فیه فرغش و شیطان
باتو و تو خفته ترسم مباد مرده یا نبوت که مار و کر دمت در بستر است
پس بو احوال عالم مثالدر اما فاضل نحر سعد الدین تغا زانی بو عالم مثالک
اثباتیه شرح مقاصد کتابنده نقل آتید که نصکره ایدر که وقتا که بود دعوی
مطلب عالی و ایراد آتید کلری دلیل ضعیف و دومی اولدی ائیه محقق
اکا التفات آتید یلر لکن مرادی محقق دید و کندن ارباب نظر در که مطاب
عقلیه ترند و مرشد عقله اقد و ارفع ظلمات جمالات ده شیخ عقل و چراغ
نظر ایلر ایدر اما عاقل لیب و فطن اریسه لایق اولدر که اگر کوشش
و وجد ایلر بو عالمه وصل اولر سه باری آنی بقعه امکان و حقه احتمال
قویوب آنی زاویه ابطال و پیغوله نفیه سور میه ننه کم مشوامی ارباب
فکر و نظر پیش ریش ابو علی بن سینا دیشدر که بر مطلوب و مدعی که سنی
آذن قایم برهان دفع و منع ائیمیه آنی بقعه امکانه تشریح زیر برهان سبز
بر شنیک نفیه و ابطالنه ذاهب اولمق عیب و نقصان اولمقده برهان
مقتضاسنه بی وجه مخالفت ایتیم کبی درو شیخ اشراق شهاب الدین
سهروردی قدس سره اثبات انوار روحانیه ایتیمده اساطین حکامدان

نقل آید که نضکره آید که چون اهل عالم اثبات حرکات کوکب و افلاک که
 ارصاد جسمانیه ایل اولور اکابر ریاضتین ابرجس و بطیموس کبی آید کبری
 ارصاده تقلید ایدوب علوم میانی بنیاد آید پیرس اثبات انوار عاوییه
 که ارصاد روحانیه ایل اکابر و اساطین حکما اشراق که حکما کله اینج حکما و فرس
 قدیم و حکما یونانیین انبا و قلس و فرس و فیشا غورس و سقراط و افلاطون
 اثبات لدر و نور کشف و تصفیه ایل حین الیقین کور شد در طالب
 عقاید لدر ارصادیه دخی تقلید ایل نه بعد اوله و کمال الف و عا
 و شکیکات ارباب ضلالتن حادث اولان استبعاد شیرایع
 و قواعد حکما و اشارات و اذواق عرفانک نقص و ردینه طریق انبیا
 جایز و کله **بیت** منکره شوی بحالت زنده دلان نه میره ترهت کسین
 چون احوال معاد و حشر ارواح و اجزاده بو مقدر کلام و کز آید و کی اولدی
 پس اصل کلام و صد و فرامه رجوع اید لم و اول انبیا کمال نقص
 تفصیل ایدی و کمال انبیا اوج قوت و ارد ذاتی مندرج در اول
 قوت شرف و نقصانده متفاوت و ادناسی قوت بهمیه در که اکا نفس بهمی
 دیر و اولی قوت سبعیه نفس سبعی در و اعلاسی قوت ملکیه نفس
 ملک در نفس دنا یله بهایه مشارک و مقارن ملائکه دن ممتاز و مابین نفس
 اعلا ایل ملائکه بهایه مشارک و بهایه مخالف و مشارک در زمان اختیار
 کف ممکن و اقتدارنده در یا ادنی به او یوب محله بهایه ممکن و منزل
 سباده توطن آتیش اولور و اگر نفس اعلا به اتباع نفس ادنا مقتضای

اکا

و اولور

اقتناع ایدر سه حسیض حیوانیه ن حروج و ذروه ملکیت عوج همیش اولور و
 عظیم و نازل کر میده و نفس لره اشارت نفس اماره و نوازه و طینه ایل اولور
 نفس اماره و ایما سور و فحشا و شهوت و انوار ارتکابنه ایدوب اضرار ایدر
 نوازه کامی طایفه شهوات ایدوب بعده بندمت و کند وی سز نشو و
 ایدر و نفس مطمئنه تحریکات نفسانی و شیطانی دن نجات و خلاص و میشد
 و طریق خیر و صلاح او زره مستقر و مطمئن و میشد محاسن افعال و اعمال طاهر
 و مکارم اخلاق و اوصافه مدام در و حکما دیر که بونفسدک برسی حد فسنده
 صاحب ادب و کله لکن قابل ایدر و اول نفس سبعی در و برسی دخی
 نه حد فسنده صاحب ادب و نه قابل ایدر و اول نفس سبعی در و نفس
 بهمی ک خلقدن غرض بقای بد نذر زیر انفس ناطقه کمال طریق تحصیل کماله
 مرکبی در و نفس سبعی خلقدن غرض کس نفس بهمی در زیر که نفس بهمی شایسته
 متوقع اولان ضرر و بخله مندرج اولور و بعض حکما بو اوج نفسی کماله استعداده
 که بر ربطه ایچده بر فرشته و بر کلب و بر خنزیر جمع اولش اولور و بعض حکما بویل
 نیش ایدر که بر کس بهایه بهایه و بر کلب اویدر و ب شکاره کتمش اولور
 اگر حکومت و تصرف اولور سه هم بند و کی بهمیه و هم تید و کی کلب صید
 مقتضای عمل او زرنیه استعمال ایدر سه و بر رنیه مناسب اولان قوتی
 و یرو ب شرط استراحتی رعایت قیلور سه اوچی دخی بر مراد و کاران اولور
 کلب صید الوب فضلات اعضا سندن تغذی و ملذذ و تمام ایدوب
 و مرکبی دخی وقت عملده اگر چه بر مقدار تعب چکر و پاره نصیب تعب

صاحب ادب در و اول نفس ملک
 بهایه دخی اگر چه حد فسنده

لکن وقت استراحت و مرتع گیاه لطیف و منع میاه بطیفدن منع اولور
 و انسان دخی صید معتبر و شکار مرغوبه مالک اولوب اسن و صحت و فراغ
 و عافیت ایله مسکن مالوفنه وصل اولور اگر حکم و تصرف انسانک اولوب
 مثلا حیوان مرکبک اوله لایه همان ایرادن آب و سبز خیال آتیدوکی جانبیه
 بی اختیار روان و روان اولوب بالاضره آب صند و غی سرب و سبز طین
 آتیدوکی شوره رسن خراب چیقوب عمرانه راج و سبز زار صحیح ده راتع اولمکن
 فرصت دخی فوت اولوب جوع و عطش و تعب و مضب ایله سیایان دور
 و خراب نامعمور و هم فرس و هم فارس هم کلب صید حارس هلاک تلف اولور
 اگر حکم و تصرف کلبک آتیده اولور اوله نظام اولان شج صید
 قرب و شکار مرغوب صنوب بی اختیار کند و بی یاخارستان صعب یاو
 ژرفه القا ایدوب کند و بی هلاک و در پی اولان فارس و فرسی اتلاف ایله
 چون مقدمه ده کلام بود درجه به وصل و موقوف علیه مباحث آتیه اوله حق
 معارف حاصل اولدی پس شمدیدن صکره فنون مذکوره به که مقصد کتاب
 و مطلب فصل الخطاب در شروع اندوب اوج کتاب است مطالبه ایرادیکه
کتاب اول علم اخلاق بیانند و شرح و موزون
 مقدمه کتابده مرو را ایدی که حکمت علمیه دن قسم اولان علم اخلاق بر علم
 که اخلاق و افعال نفس انسانی دن بحث ایدر بوجبتدن که فغنی سی محمود
 و رضی در که اجتناب قلبنه و فغنی سی مذموم و ردی در که اجتناب اولنه
 پس بوعلمده شخصک علی حد احوالی اعتبار اولوب اهل منزلدن

و اهل مدینه سندن کسکه مک اخلاقی جتندن اولان احوالی اعتنا نموده اند
 مفرد و مرتبه سنده در و علم تدبیر المنزل سیاسته المذن که اندر و شخصک
 بناء نوعی ایله اولان اخلاط و معاملیه سی معتبر در مرکب منزل سنده و چون
 مفرد مرکب و زره طبعا مقدم در پس علم اخلاق دخی علم تدبیر المنزل و سیاسته
 و زرنه وضعاً تقدیم اولندی و بکتاب دخی مکتوب اعنی پنجه باب اول زرنه
باب اول خلق انسانیه تقسیم بیانند
و اجناس فضایل و رذائل ایدو شخصک به جوع و عطش
 خلق بر ملک در که انوک سبی ایله نفسدن افعال سهولتله صادر اولور و فکر و تفر
 محتاج اولور و بتعرفیک تفسیری اولدر که ملک هیات نفسانیه را پنجه به دیدر
 بر کیفیت نفسانیه ایکی قسم در بری حال و بری ملک در زیر اسیرع ازول و غیر
 رانج اولور سه خجالت و ضحک کبی اکا حال دیر اگر بطی ازول و رانج اولور سه سخا
 و شجاعت کبی اکا ملک دیر پس اوله خلقک تعرفیده ملک ذکر اولندی بوجه
 بناء که اگر کیفیت نفسانیه ملک اولیه یعنی رانج اولیه سیرع ازول خلق اولور
 بعد از تعرف خلقه ذکر اولندی که انک سبی ایله نفسدن افعال سهولتله
 صادر بوقید انچون ذکر اولندی که کیفیت نفسانیه ملک اولسه اما انک سبی ایله
 نفسدن افعال صادر اولور اکا خلق و نیزر و کند ملک افعال صادر اولور
 سبب اولسه اما سهولتله صادر اولوب عسر تله منکر و تامل ایله صادر اولور
 سبب اولسه نیه خلق اولور اما قیود مذکوره جامع اولوب و افعال انک
 سبی ایله بی تامل سهولتله صادر اولسه اکا خلق دیر مثل کبر سندن دن

اعتبار اولور
 40
 اندر و شخصک

اما در این جهان ایستاد واقع اولور اما اكا خلق سخاوت و دینار زیر امله
اولمدی ندی بر کس نه به بدل و سخا عادت دخی اولسه اما نفسه متصل خبر
ایمکه تکلف و در حمله اولسه نه خلق سخاوت آنده موجود دکلر زیر
بدل و عطا سهولتک صادر اولمدی اما بر کس نه به دایما سهولتک بدل مال
وفیض عطا آید مقرر اولسه شویله که بدله قدرت محقق و موانع مرفع الیحق
بدل ایتمی مقرر اولسه آنده خلق سخا حاصل و متحقق در
چون خلق نه نیست و نواید و کی معلوم و مایستی مفهوم اولدی شمدیدن صکره
تعریفین بر حوء بقسم اقسامنه شروع آید لم افاضل سلف شویله ذکر
آید بلر خلق خالی دحل که کمال اولان سنه به سبب اوله یا نقصان اولان
سنه به سبب اوله قسم اوله فضیلت و خلق حسن و دیر سخا و شجاعت و حلم
کسی قسم ثانی به زوالت و خلق بیج و دیر نخل و جن و خفت کبی قسم ثانی
نه فضیلت و زوالت در خیاطت و فلاحت کبی نرم بوکتا به قسم
ثانی بخشیر و قدر بکافیه قسم اوله ندر که معلوم اولوب تحصیل و کتابت اولوب
یا قسم ثانی ندر که مفهوم اولوب حذر و اجتناب قیلنه بو تقسیم خلقت
اقسام اولیه سنه تقیمی در که فضیلت و زوالت در اما خلقت اقسام
و انواع بر قدر انلره دخی تقسیم اولمق لازم در که اقسام و انواع مذکور و معلوم
مقدمه کتابده اشارت کیجشدی که نفس انسانی کت سببی الیه اورا کات
جمله به قادر اولور ایکنی قوت محرکه در دخی ایکی انگ
بسی ابله تقییمت بدیه صادر اولور و بواکی قوتک سر برسی ایکی شعبه

در که در کتب
نادر

شعبه ایدی قوت مدر که کت بر شعبه سی قوت نظری و شعبه آخرای
قوت عملی ایدی و قوت محرکه دخی ایکی شعبه ایدی بری شعبه محرکه شوانی
و برسی قوت محرکه سببی ایدی پس بودرت قوت بدن انسانده
کار کر اولوب پنجه افعال صدوریه سبب اولور اگر بوقوی دن صادرین
افعال مقتضای عقل صحیح و وجه جلیل اوزره واقع و حد اعتدال اوزرینه صادر
ول خلق که بونوع افعال سبب اوله فضیلت اولور و اگر اعتدال دن خارج اولور
یا افراط و یا تفریط جانبیه نایل و واقع اولور سه بو مقوله افعال سبب اولان
قوت ردیلت اولور پس قوت نظری مذهب اولان اعتدال اوزرینه افعال
سبب اولور سه اول خلق عدالت در اگر قوت محرکه شوانی مذهب و مودب
اولوب افعال معتدله صادر اولور سه اول خلق عفت در و اگر قوت غشی مذهب
و مودب اولوب افعال معتدله به سبب و نشا را اولور سه اول خلق سخا
پس اصول خلاق بودرت خلق در انعی حکمت و عدالت و عفت و شجاعت
و بوفضایل اربعه که اعتدال در بر بری کت ایکی طرفی اغنی طرف افراط و تفریط
تفریطی ردیلت در مثلاً قوت نظری کت ایکی طرفی حکمت و افراطی خبر بزه
و جانب تفریطی بلاوت در و بواکی طرف ردیلت در و قوت عملی کت
اعتدالی که عدالت در جانب افراطی و تفریطی بو قدر بلکه بو کت همان بر ضدی
وارد اکارا جو دیر و قوت شوی کت اعتدالی عفت در و جانب افراطی
و جانب تفریطی خود در و بواکی سی ردیلت در و قوت غشی کت اعتدالی
شجاعت و جانب افراطی تنور و جانب تفریطی جن در و بواول تقریر در که

از افعال صادر اولور سه اول حکمت در
و مودب
و زوالت

که خواجہ نصیر طوسی کتاب اخلاق ناصری ده ایراد ایلدی و امام ربانی مؤلف
 حجت الاسلام ابو حامد محمد الغزالی حضرت مری قدس الله تعالی سره وخی کتاب احیاء
 علومده بواسلوب اوزر نیلیر ادا ایلدی و مع نه ایدیلر که عدالت خلق حکمت
 و عفت و شجاعت اجتماعدن حاصل اولور زیر ابواج خلق مجتمع و متمیز و متماثل
 اولیجی اوچک ترکیبیدن بر حالت متشابهه حادث اولور که اول فضایل
 کمالی و ثانی اولوب اکا عدالت تسمیه اولور ایتی کلامه لکن مخفی دکلر که عدالت
 اول اوج خلقدن ترکیب اولیجی عدالتی اقسام خلقدن بر قسم متعل و اول
 اوج قسمة مقابل قدایمک موجه دکلر زیر مشهور و مقرر در که مقسمه و اقسام
 قید وحدت معتبر در اقسام مثلاً جمع ایدوب بر قسم وخی اعتبار اتمک تاین دکلر
 مثلاً کلمه اسم و فعله و حروف تقسیم ایتد که نصکره بو اوج قسمی بر قسم آخر اعتبار
 ایدوب مجموع اقسام کلمه درت در دیک جایز دکلر پس اولی احسن اولد
 که اصول فضایل و اخلاق حسنه اوج قسمه حضرتیه و ذر تقسیم بو وجه اوزر ایدوب
 ایدوب و ز که چون انسانده اوج قوت وارد و بو اوج قوتده اوج نفس وخی
 اطلاق اولور بر نفس ملکی در که مبداء قوت ادرک و تمیز معقولات و در کما
 ایکنجی نفس سبعی در که مبداء غضب و اقدام و انتقام و شوق تسلط و دفع
 و جاه و تغلب بو قوتده در اوجی نفس سبعی در که مبداء طلب ملاذ و اشتیاق
 و واسطه نیل ماکل و مشارب و مناج در پس اصول فضایل وخی بو اوج قوتده کور
 اوج در زیر اگر قوت ملکی خدا اعتدال اوزر نیل متصرف اولوب افراط
 و تفریطه سل ایلر اول خلق حکمت در اگر افراط اولور سه کاجزیه دیر

رویت در ملک قوت عالمه میل و تزویرات و مضاحک و مسخره لیل موزده
 عجایب انجیراع ایلر صرف اتمک و تفریطی ملاوت در که ادرک حقایق و تمیز معقولات
 اتمکدن عاجز و افعال مجوده افعال مذمومه دون فرق و تمیز اتمک فاد اولیه و نفس
 سبعی اگر اعتدال اوزر نیل متصرف ایدر سه حاصل اولان خلق شجاعت اولور
 و اگر افراط ایدر سه تنور اولور که انسان کند و سنی بی نفع مبالکه لقا و تقی
 حد امکان و دایره قدر سندن بیرون اولان دشمن ایلر متقابل و متعادل ایدوب
 کندوی یا ملاک یا اضرار اتمک در و بو قوتک تفریطی جن در که عقلاً صبر و ثبات
 مستحسن و متعادل و متعادل مدوح اولان بر لر در جمع و دفع و تسبیح و انهمام مریوب
 ایدوب فخر زمره سنده و خل و لمقدر و نفس سبعی یک اعتدالی عفت در که شج
 و عقل تجویز تحسین ایتدوی ماکل و مشارب و مناجده علی وجه الاعتدال تصرف و ثبات
 اتمک در و بو قوتک افراطی مجرور در که دایره شرع و عقلدن تجاوز ایدوب محرمات
 و مکروهاتی تناول و فواحش و قبا حیدن تمتع و لذت و قیلقد ر و بو قوتک تفریطی خود
 و خود اولد که بالکل ترک شوات مباحه ایدوب یا ملاک بدن یا انقض
 نسل و هتیب اولمغه مودی تنا کوا کثا ثرو افغانی اباسی کلم الاثم و لو بالسقط
 حدیث شریفه مخالف قیلد و چون بو اوج فضایل بر شخصه توفیق الی سعادت
 ماتناسی ایلر مجتمع و کوکب سعادت بو اوجک اجتماعدن اوج رفعة و تمیز
 اول شخص عدل اولور بو اوجک مجموعه عدالت دیر و عدالتک ضد سنی
 جور در و جور بو اوج فضایلک برسی مدوم اولمغه متحقق اولور و بو اوج فضایلک
 مروعی وارد انشاء الله و تعالی شرح و بیان اولنسه کرک و جمله عالم و آدمده

سر فیض و اریه یا با وجودن برسی دریا انک فرعی در جمله اهل عالم و افراد
 نمی آید و افتخار و ابتهاجی بفرمایند در حق نسلی ایل افتخار آید که سینه ابا
 جد او ندیده بفرمایند متصف کسسه اولی ملاحظه سی ایل افتخار آید و معلوم اول
 که فضایل ثلاثه دن برسی حکمت در دید که حکمت مشهور حکمت که موجودات خارج
 بقدر الطاقه البشریه بلیکد و یو تعریف آید که ایدی اول مغایه حکمت و کلد
 و بر حکمت دخی و ایدی که حکمت عملیه مغایه سینه در اول دخی و کلد بلکه حکمت
 لفظی حکمت مغایه ثالثی در چون بونکته معلوم اوله بومقاده ایراد اولان
 سواله جواب ظاهر اولور و سوال بود که حکمت خود حکمت نظری و حکمت علمی
 تقسیم اولندی و حکمت علمی دخی علم اخلاق و علم تدبیر منزل و علم سیاست
 تقسیم اولندی پس اخلاق دخی بومقاده حکمت و عفته و شجاعت تقسیم اولنق
 تخریست اولور زیر حکمت نیه کند و حکمت قسمی اولوب تقسیم شئی الی غصبه
 والی غیره لازم کلد و قنا که معلوم اولدی که بواخلاق دن قسم اولان حکمت اول
 مقسم اولن حکمت دکل قسم آخر در تقسیم شئی الی غصبه والی غیره لازم کلیوب سوالی بلیک
باب ثانی اجناس فضائل مذکوره که حکمت
مندرج اولان انواعی میسبان آید
 اگر چه اجناس فضائل مذکوره حکمت تحتند و واقع اولان انواع بعید و حیاب
 و تعداد انواع و اضافی خارج حوصله کنایه اما برافاضل سلفه اقد و افتقا
 و انواع فضایل مشهور لرین ذکر آیم که کفایت آید که اولاً حکمت تحتند
 اولان انواع بدی نوع در اولکی سی ذکا ایکنی سی سرعت فهم اوچنی سی صفای

در دخی سی سهولت تعلم بشی سی حسن عقل البشی سی بخت یدکی سی تذکر **اما ذکا** بر ملک
 که انک سببی ایلیمه مآذن استخراج تاج و مواد اوله دن استنباط مطاب
 ایکنی سهل و آسان اولور **اما سرعت فهم** بر ملک در که انک سببی ایلیمه لواردن
 مبرو مآته و قینه دن عکس نقیضه و عکس توی سینه توقف ایکنی سرعت انتقال
 حاصل اولور و حاصل فرق ذکا ایلیمه سرعت فهم یا بنیده اولدر که ذکا فکر و نظرد
 اولور و فکر و نظر امور معلومه ترتیب آید و ب بر مجموع متشادی اولمقدرا **اما سرعت**
 فکر و نظرد و اولر غیر دخی اولور زیر لواردن مبرو مآته انتقال و قینه دن عکس
 و عکس توی به انتقال فکر و نظرد کلد رسته کم علم مزایه تحقیق اولست در
صفای بر ملک در که انک سببی ایلیمه اضطرار بسر و شوش بر استخراج
 مطالب ایکنی مستعد اولور **اما سهولت علم** بر ملک در که انک سببی ایلیمه جدت
 و تیز لک حاصل اولور که خاطر متفرقه مانع و دافع اولیوب کلیتی ایلیمه مطلوب جان
 توجه آید و ب تحصیل ایلیمه **اما تعقل** بر ملک در که انک سببی ایلیمه بحث ده
 و استکشاف مطالب ایکنی مراده به مناسب اولان حد و مقداری
 حفظ و رعایت آید شویله که نه واجب اولان سنه ترک و اسما و ذیل
 اولیسی اخذ و استعمال ایلیمه **اما تحفظ** بر ملک در که انک سببی ایلیمه تعقل
 و تحصیل آید و کی صور مقوله و متخذه کما ینبغی حفظ ایلیمه **اما تذکر** بر ملک در که انک
 سببی ایلیمه نفس خط آید و کی سنه لری سر نه زمانه مراد اولسته تذکر و ایراد ایلیمه
 انواع فضیلت حکمت بونلدر که شرح اولندی **اما شجاعت تحتند اولان انواع**
 اولکی کبر نفس ایکنی سی نجبت اوچنی سی قلوبست در دخی ثبات بشی سی علم

بنجی سی سکون بدنجی سی شهادت سکر بنجی سی محل طغوز بنجی تو اضع اوجی بنجی
 اوان برنجی سی رقت در **آما** کفر نفس اولدر که کرامت و نهوانه نباتات
 و فقر و غنا و یسار و عساره البقات ایتیموب بلکه مدح و ذم خلایق قند
 یکجان و رد و قبول طوائف نظر متبند و متساوی اولوب امر طایم و عظام
 تحملنه قادر و قلب احوال و مشاهد و مخاوف و احوال اید صحنه قصور و کمال
 سننه اذن صادر اولمیه و بوقام عظیم و خلق کریم در که تنسم روحی
 راه ارادت و طلب چالاکلر دن غیره مستیر و تنسم شواستی نازل عشق
 و فانی باکلر دن غیره یه مقدر اوله مرسته کم ویشلر در **نظم**
 برخاسته ز جان و تن می باید سیر آمده ز خوشتن می باید
 در سر قدمی نزار بند افزون است پس نشد روز و بند شکن می باید
 مدح و ذم عوام انسان طالبان مطالب عالیه قنده یکجان اولمق لازم در
 به کم صاحب انبیا و احوال عطار قدس ستره الغریز ویشلر در **پیت**
 مدح و ذمت کرفتافت میکند کافری بابشی که او بت میکند
آما بخدت اولدر که نفس مواضع مخاوف و اسوال و هجوم عظام و عظام
 جبر و ثبات و تحمل و انبات یکم قادر اولوب خرج و ذرع عرضی الیه امور ناممکن
 صادر اولمیه **آما علومت** اولدر که نفس طلب جمیل حقیقی و کمال ذاتی قلیقه
 سطح نظری عالی و محل ترقی بلند اولوب بوجها کت رفعت و جاهد و سعاده
 و شقاوتی نظر اعتبار ندن ساقط اقبال و رفعت و رضی و اذی باز اولندن
 ساخط اولمیه حتی مرارت مرک تجرعتن دخی تنفر و اضطراب کونسترنیه کم

حکارم اخلاق و معالی تمت مید انکت فارسلری مادی و انکان مرک اشای
 و برلیدی و بعض فاضل عشاق نظم ایتیموب در که **نظم** آن مردنیم کردیم نیم
 کان نیمه مر احوشترا زین نیم آید جانی دارم بعاریت داده خدای
 تسلیم کنم چو وقت تسلیم آید **آما ثبات** اول خلق در که انک سبلی
 طلب کمال یونکت الام و شد ایدنه تحمل و مصابرت و طایا و نوا یمنه نفی
 و مقاومت یکم قادر اولور تا که عروضدن تا ثرو تنفر و تذلل و کسر جان اولور
 شعرا از ثبات خودم این نکته خوش آمد که بجور بر سر کوی توار پای طلب
آما اولدر که نفس انسانی به طمانیت و قرار و ترک اضطراب و اضطراب
 اول جمله کله که عواصف خشم و غضب آنی متزلزل و قله کوه و قارندن نشدنی
 و متزلزل ایلیمیه **پیت** تاز سر بادی بنجی سبلی دهن کش چو کوه
 کادمی نشست غبار و غم باد صحر است **آما سکون** اولدر که خصوصت کرده
 و محاربه برده که حمایت حامی دین و ملت و رعایت دایره خدمت بعیت
 ایحون واقع اولور رخت و سبکبار تلقی کونسترنیه و سخره و تنم و ن محل
 طبع طاعنون اولمیه **آما شهادت** نفس کتاب امور شریفه و تحصیل
 علیه به حرص اولوب ذکر جمیلی حایر و اوجر جریله فایز اوله **آما تحمل** اولدر که
 نفس کسب خصال عذیه و خصال حمیده تحصیل آید که آلات بدنیه سبک
 قوی و اغصاسی در استعمال کلی ایکندن فرسود ایلیمیه **آما تواضع** اولدر که
 نفس جاه و رفعت کندی و دن اولی اولدره ترفع قلیمیه و اوردن کند و نفسنه
 مرتبت اذی ایتیموب بر اکنوده مرز جاه و رفعت و ارسیه محض فضل و عطای حق

و کند و تک مدخلتی معدوم مطلق در چون بنظر اوله تواضع ممد و حذر و لند
تواضع اکابر و اعالی دن مستحسن در اما تذلل حلت نفع یا دفع ضرر چون یک
اکا صنعت دیر رسایل و طایع را تید و کی تذلل کسی تواضع کردن و از آن
که اگر تواضع کند خوی اوست **اما حجت** اوله که حمایت حامی ملت
و حراست حریم نفس و حرمت ایتمده کاسل و متوان ایتیموب اقصی الوسع سعی
و کفایت کوستره **اما قوت** نفس انبای جنبدن عارض اولان المومخیدن
تا ثرو انفعال کلکد بشرط انکه افعال و اقوال به اضطراب و اختلال کلیوب بلکه
مجرد انبای جنبه احسان و انصال ایتمده مباشر اوله تمام اولدی شیاعت تحتند
سندرج اولان فضایل **اما غایت** مدح اولان فضایل و از آن
اول حیا ایکنی رفیق اوچی خن مئی در دخی مسامت بشنخی دعوت البخی صبر
بدخی قناعت سکر بخی و قار طغوز بخی و رع او بخی انظام اون بر بخی حریت
اون ایکنی سخا **اما جبار** نفس انقباض و انبساط کلکد در شول زمان که بر اثر
قیح از کاب ایتد و کنه شعوری اوله کند و به مذمته استحقاق کلکد
گرامتدن **اما رفیق** نفس مطیع و متقاد او لمقدر شرع جتندن لازم اولان
موره و بو خلقه داشت دخی دیر **اما خیر** انفسک کند و بی اخلاق
اراسته ایتمده رغبتی او لمقدر **اما سالت** نفس آرا و مختلفه تضاد موم و بی
شیخلفه تعارض ایتد که محاشنت و شقاقی ترک و مجاملت و وفاتی
برک ایتمده **اما دخت** حرکت شهوت زمانند نفس ساکن اولوب زمام
خیار کند و لند و او لمقدر **اما سیر** اوله که نفس هوا میل ایتیموب

تواضع دیر

باب موایه مقاومت و مدافعت ایتمده قادر اوله تا که لذات قبیح که مود
دلت و فیضه در آندن صادر اولمیه پوشیده اولمیه که صبر ایکی نوع در برسی صبر
عن المعاصی و الاثام یعنی نفس آماره و شیطا طین مجکاره معاصی و ااثام طرفه
دعوت ایدیکج قوت مصابرت و تقوی ایلد دفع ایلوب راه راست
حقیقه بو مقامه تعریف اولان صبر بود و نوع ثانی صبر علی المصائب و البلیا بود
نفسی مکروسی اولان سنه که بلا و محنت و فراق و مصیبت در متوجه اولد قده
خبر قیج ایتیموب تحمل اید و اکثر عوام ار اسنده صبر بو معناده استعمال اولد
ایکی نوع دخی مقبول و ممدوح بل واجب و مفروض در **اما اوله** که
اوله که نفس کلکد و ملابس و مشارب و غیره استعمالند شی سیر ایلد که سطل دفع
ضرورت در انکفا ایدوب طلب فرید ایلیمه یا بو انکفار ضایع ایلد لذات قبیح
استهانت جتندن اوله جمع مال و ادخار اچون اولمیه است کم بعض
مالس تجاردن و غیریدن ایدر لر اذنی معاشه قناعت ایدوب مال موفور
جمع و ادخار ایدر لر بو خصلت قناعت دکلدر بلکه بو که تقیر دیر و روز ایلدند
و نه موم در بخلاف اول که فضایلند و عقلا و شرعاً ممدوحیت و قبوله موم
اما وقار اوله که نفس کسب مطالب طرفه عازم و تطلب معالی ایتمده کام
ولد قده اطمینان و ثانی ایلد عامل اولوب سرعت و عجله نامناسبدن احتراز
کامل اید و اما بشرط انکه فوت فرصت تحصیل مودی اولمیه **اما ورع**
اوله که نفس اعمال مرضیه بیند اومت و افعال حسنه به ملازمت ایدوب
مضور و مقور عارض او لمقدن مجتنب اوله **اما انظام** اوله که نفس لایزال

و مصالح شامحه در ترتیب ملایم و تقدیر مناسب ایکی بلکه اینیه **ما حریب**
اولدر که نفس مالی مکاسب جمیده دن کسب و مقاصد حسنیه صرف ایکی
قادرا و اولوب مکاسب خبیثه دن اکتساب و وجوه و مصارف قبیحه صرف
ایمکن اجتناب ایکی مالک اوله **اما حنف** اولدر که نفس بذل و انفاق مال
و مثال ایکی سهل و آسان اوله شویله که لایق و واجب اولان مقدار سی محال
اولان موضع صرف و ایصال ایکیه زحمت چکینه مخفی اولمیه که صفت سخاوت
نظر شرع و اعتبار عقله افاضل فضایل و احسن خصاله ندر و مدح انبیاده
آیات کتاب کریم مکارم و احادیث نبوی رحیم متوافرست قیل مالک
که مدح سخاوتی ایکیه مستیر اوله و دخی سخاوت خنده انواع فضایل و مکارم جو قدر
مقام بسط کلام اقتضا ایدردی **اما حنف** اجه نصیر بو مقدار ایدر اکتفا ایکیکن بزرگی
آلرک اثرینه اکتفا ایلرک **انواع فضایل که خا تختند مندرج در سکره**
اول کرم ایکی اشیار اوچی غفور و درونجی مروت بشی بیل البخی مروت
یدنجی سماحت سکرنجی سماحت **اما کرم** اولدر که نفعی عام و فایده
تام اولان امور و مصلحت اقتضایته و کی اوزره مال مو فور بزل ایکی
نفسه آسان اوله **اما ایشار** اولدر که مال و اسبابه کند و محتاجکن اخرک
اجتاجین مشاهده ایدوب اکا بزل و صرف ایدوب کند و تحمل و صبر
و بوعظیم فضیلت در و بوعظمت مدخده **یو ثرونی**
ولوکان بهم خصصه آیه کریمه سی نازل اولمش در **اعفو** اولدر که انتقام
و مجازات بالعقوبه ایکی قدرت و مکن و اراکین ترک ایدوب و اگر مجازات

نیل

در ماه

بالاحسان ایدر سه دخی احسن و ازین اولورنته کم ویشلدر **پست**
بدی را بدی سهل باشد چو **اگر مردی احسن الی من استا**
فر و اولدر که بذل مال ایدر زیاده و احسان علی الغیر ایکیکه نفس متخلی و مترن ایصال
نفع غیر ذمت متمنه مترن و تعین اولمقدرا **اما مروت** اولدر که یاران اولور
واحد قاف و خلاصه قنات و سوانج و معایش و مصالح کننده معاشرت و نظارت
ایدوب مال اسبابه مشارکت و مسابقت کوشه **اما سماحت اولدر که**
بذلی لازم و واجب اولین سنه لری حسن رضا و صفای قبله بذل ایکیکه را
سماحت اولدر که ترکی لازم و واجب اولین سنه لری نفع غیر رضای
ماسوا ایچون رضا و اختیار ترک ایکیکه را **اما اول انواع که جذبه الت**
تختند مندرج در اون ایکی نوع در اول صداقت ایکی که الفت
اوچی و فادورونجی شفقت بشی صله رحم البخی مکافات یدنجی حسن
سکرنجی حسن قضا طوقوزنجی تود و اونجی تسلیم اون برنجی توکل اون ایکی
عبادت در **صداقت** محبت صادقانه در که باعث اولور که صدقیک
بجمله اسباب فراغت و استراحتی مهیا و مرتب قیلنه و حقیقت اولدر
که احکام تغایر و اثینیت شرعاً و عقلاً رفعی ممکن اولان موضعده رفیع
و سر مفرت که نفس اندن اجتناب ایدر صدیقی دخی اندن تخلیص انباده
و سر مترت که نفس آبی اراده ایدر صدیق دخی ایصال و ایراد اولونه
ما لغت بر طایفه کت آرا و افکار و اعتقادات و انظار و امور
و دنیویه مطابق و متوافق اولمقدرا **اما** اولدر که طریق موانع است

و مطهرت مسوک اولوب معاوضت و مناصرتن تجاوز و خطی استیک خط
 حد اولنه و بعضی ارفاقی انجا زمواعید و قضای حقوق ایله تفسیر ایتدیلر
ما شفقت اولدر که انسانی جنبه عارض اولان حال املاییدن متصرف اولر
 آلاشیرن آلامدن متاالم و متاثر اولوب قضا رایی بیتی ازار که سنه مقصور
 و اقصای سعی و سعی دفع و دفعه موفور اولر **ما صبر** اولدر که قارب و
 عشا برینی رعایت و ارضاده اقصای الوع سعی و جت بذل مال و مشاهد
 جمال ایتکه مقتضای مستعدی لری مراعی اوله و شرع احمدی و دین محمدی صلی
 علیه و سلم که احسن و جوده اوزرینه موضوع و اشرف خلال و خصال مراعات
 مشر و عذر بوقلمک رعایتنه استقامت تام و اعتدال مالکلام اوزرینه عمل
 حتی جناب رساله پناه و خیمت دستگاه صلی الله علیه و سلم بعثت کسیر
 لا اقسام و وصل الارحام بیور شد و اول حضرتین صلوات بر خیم خصوص
 منقول اولان احادیث و صایا خارج حد و حد **ما سکا** اولدر که
 نفعه غیردن احسان و صل اولدقه و تقابل سنده و خدی زیاد و انعام سکی
 بلکه ایدینه **ما شکر** اولدر که معاملات و معاوضات واقع اولدقه
 انصاف و انصاف ایدوب اعتدال الله عامل اوله شویله که جمله معاملت و شرکاسی
 استحسان ایدر **ما حسن** اولدر که حقوق اخوان و خلایق و سایر
 نوع انسانی علی احسن الوجوه قضا ایدوب منتدن عاری و ندامتدن
 مستالم اولمقد **ما ساد** اولدر که شرایع الهی و نوامیس نویده و اورد
 اولان تحکیمات و احکامی و انیمه دین و هدایه مرشدین طرفندن اولان

اولدور که افضل و اعظم
 اقران و احسانه صدق اوزره مجتهد
 ادیب و بطل مال و نعمت قلوب
 قهارین کتساب و موزن کرب
 اقبال ایتکه

در سوم و اداب اسلامی مقتضای طبع بشریت مخالف دخی اولور سطلقت
 وجه و رضا قبله قبول و تلقی اید **ما توکل** اولدر که قدرت و کفایت بشری
 و ایره سندن بیرون و امکان تغییر و تبدیل مرتبه سندن افزون اولر
 مورالهی تقدیرات ربانی ده اضطراب بی فایده بر طرف ایدوب حوله
 لطافت الهی ایتکه واثق و معتدل اولمقد **ما صبر** رضا داده بد و جبین کجا
 که برین و تودر اختیار کجا دست **ما صبر** هر کسی تدبیر کاری میکند
 ما رضا و اویم با نعم الویل **ما عبادت** اولدر که اول ملک معبوده که
 خزان کرم و جودندن خلعت و جودکی معور و مغرور تمیشدر خدمت
 و طاعتند سعی و کوشش ایدوب تقصیر و تهاونی جایز کور میسین و معین
 درگاه حق که رسل و انبیاء و ملائکه و ضعیف و صلوات و تسلیمات تقریب ایدوب
 شریعتی اتباع و انقیاد و اوامر و نواهی قبول و تمثال ایدینه و بوضیلت
 متمم و مکملی صفت تقوی در که تکلفات احسن و صافی و فضل اخلاقی در و اول
 عبدک جمله مامنی الله عنه دن اجتناب و اتقا قیلده سی در بودر اول انواع
 فضایل که خواجه بصیر طوسی و غیره سی کتب اخلاق و رسایل حکمت عملیه
 ایراد ایلدیلر و دیدیلر که بوضیلت بعضی بعضی ایدیه مجمع و متمم و ترکیب و تنظیم
 و لمقدن فضایل آخر حادث اولور و اول فضایل مرکبه نیک بعضی سامی معنی
 استی اولمقد و بعضی علیه تسمیه دن خالی و عاقل قلیشدر **ما تنبیه**
ما تنبیه عاقل لبیه مخفی و پوشیده اولمیه که بوندکور اولان حبش
 و تفریعات ده مجال مناقشه و امکان سوال و مباحثه واردر مثلاً ذکا

و سرعت فهمی اقسام حکمتن قد ایلدی با آنکه ظاهر اولد که بونا حکمت
 اسباب و علی در نفس حکمت و کلد ز زیر احکمت قوت عاقله یک حد
 اعتداله قندب اولوب نه افراط و نه تفریط اولسه در پس کما و سرعت فهم
 نفس حکمت اقسامندن اولمق بعید و علی هذا القیاس لکن مقصود انوار فضایل
 تنبیه و انابت و اکتساب اخلاق تحریص و احانت در پس تدقیق شد
 و تحریر عمیق آیمکدن تجاوز زاید و مبتدی لک افهامنه قریب و عوامک
 ادرکنه مناسب انور یله بیان ایلد یلر تا که نفعی عام و فایده سی نام اوله و اعلم
باب ثالث اقسام فضایلک اضدادی اولان اقسام ذیل
بیان در

چون اجناس فضایل اجناس اربعه مذکوره و نه منجمله ایدو کی ظاهر اولدی پس
 نظر جلیل مقتضای اولد که اجناس ذایل دخی درت اوله زیر اذایل اضایل
 فضایل در مثلاً حکمت که فضیلت در ضدی جهل اوله که ز دولت در و عیجک
 جدی جن و عفت ضدی فجور و عدالت ضدی جور اوله اما نظر دقیق که
 بحث وافی و کشف و تفحص شافی دن صکره ظاهر اولور اکت مقتضای
 اولد که در فضیلت چون اضداد غیر متناهی اوله زیر افضلیات حاق
 وسط و نهایت اعتدالدر که اصلاً صاحب افراط و تفریطه مایل اولیه پس
 اعتدال دن بر طرفه مایل نیچرته ایلد اولمق ممکن تصور در محسوسدن مثالی
 مرکز دایره که حاق وسط بر نقطه در لا غیر اکی نقطه مرکز دایره و حاق وسط اکت
 محال در اما مرکز دن غیر نقطه غیر متناهی تصور در بعضی محیط دایره و بعضی

داخل دایره ده پس معتدل حقیقی بر دو خارج اعتدال لایحه در و اضایل نقطه
 نقطه آخری یو اصل اولان خط استقیم بر دن غیر مستقیم و کلد و اول خط
 بو اکی نقطه لک ارا سنده فرضی ممکن اولان خط لک اقصری اولان خط در
 اما اول اکی نقطه لک ارا سنده و اصل اولور خطوط غیر استقیمه که اکا معوج
 دینور غیر محصور و مالاتیناسی در پس بو نکته دن ظاهر اولور که دین حق و تب
 صواب بر اما ضلالت متفرقه و موآر متباینه لایق و لایحی در و این
 صاحب الشرح کلامنده و رودی مجر و کثرت بالغه دن تعبیر در **پشت خواج**
 حکمت منفی و دولت همه را عذرینه چون ندیدند حقیقت را فایده زد
 چون معتدل حقیقی اولان حاق وسطه ایلد اور کون و مندی اولد و کله
 مدت مدید انده ثبات و سکون اشد امور واضع حالات و شوند
 لاجرم **نظم** سرخیل مقربان درگاه مخصوص مقام لی مع الله
 صاحب امر یاسین و طابا علیه افضل الصلوات و از کما سور شریفه
 سو و تشریف نزول و ورود ایتد که لسان معجز بیان حقیقه نمودی
 شیتبئی سوره هود کلمه بنی تکلم ایدوب در ماندگان
 دور مانده لک دل در دمندرینی تیغ بیم ایلد و نیم ایلدی **یت**
 مرا باده مو دست گیر و بخود کن که بخود می عرفان ز سوره مودت
 سبب نیست شیب مو و اول ایدی که بو سوره شریفه فاستقیم
 کما امرت امرنی نشتم و بو مرک صغوبندن اصفیا و اتقوا و مشور و اهل
 آه و صدآه نهران نزار کر نه جانسوز دکاه که معلول اول قاید کل احمد

سبعین

مختلف در برکنه به نسبت فضیلت اولان خلق ممکن در که آخره فضیلت اولیه
 و بر زمانه فضیلت و معتبر اولان خلق بر زمانه اولیه چون ظاهر اولدی که فضیلت
 اعتدال و وسط امیش پس ردیلت اعتدال دن خارج طرفین اولور و خیر ^{مور} الا
 اوسطها بود که اشارت در **کلا طریقی کل الامور ذمیم**
 پس هر فضیلتیه یکی ردیلت مقابل اولوب اجناس فضایل دوت اولیغین
 اجناس ردایل سکر اولور یکی سی حکمت فضیلتک طرفدی در که برسی
 افراط اولان در که اکابر جزوه و سفه دیر و اول قوت عاقله لایق اولین بریه
 لایق اولان مرتبه ده صرف و بدل اولنمقد چیل و تزویرات و مجنون بلایلی
 استعمال اولنمق کی اما معلوم اولسون که جزیره طرف افراط قوه عاقله
 اولور اما افراط قوت عاقله علویه جزیره دکلدر زیر امباحث الاهی و طبیعی
 و ریاضیه نه قدر کشف حقایق و ابراز دقایق اولنور ^{مقبول} و محدود
 جزیره و سفه دکلدر و حکمتک طرف آخری که تفریط در بلاد و نبله در
 که قوت عاقله تعطیل اولوب جانب علم و عکله قصیر و ترک استعمال
 بسی ایله درک حقایق و دقایق حکمت نظری و عملی بخیل طایفه اولوب
 تحصیل معارف حقیقی و تمیز مصباح مخفی و متواری اوله
تَعْلَمُ فَإِنَّ الْعِلْمَ زَيْنٌ لِلْإِلَهِ **مَنْ تَحَلَّى الْحَسَنَاءَ عِنْدَ الْكَلَمِ**
وَلَا خَيْرَ فَمِنْ عَاشَ لَيْسَ بِعَالِمٍ **بَصِيرٌ بِأَيَاتِي وَلَا مُتَعَلِّمٌ**
لَعَلَّ أَنْفُسُ شَيْءٍ أَنْتَ ذَاخِرُهُ **مَنْ يَدْرُسُ الْعِلْمَ تَدْرُسُ مَفَازَهُ**
أَقْبَلَ عَلَى الْعِلْمِ وَتَقَبَّلَ مَقَاصِدَهُ **فَأَوَّلَ الْعِلْمِ أَقْبَلَ وَخَيْرُهُ**

اقبال مدام و عز و ایم علمست و ان چتر کر وست شرع قائم علمست
 و ان خاصیت نغزو و کرم که بدان ممتاز شد انسان ز بهایم علمست
 و شرف فضیلت علم و انک بیاننده و ارد اولان نصوص کتاب عظیم
 و احادیث و آثار نبی کریم و کلمات علماء کبار و حکما بزرگوار اول مرتبه ده و کله
 که طی کتب و رساییده حصری ممکن اوله و فضیلت شجاعتک طرف افراطی تور در
 که اقدام و هجوم آیمک معقول و از باب عقل سیدم قنده مقبول اولین اموره اقدام
 و اتمام ایدوب نفس نفیسی که نفس جو اسر کارخانه بدع البدیع در با اعضا و اعضا
 که قیام مطلقه نحت و و ادایع در بهوده و بی موقع تلف و ضایع آیمکه بودی و قله
 و طرف تفریطی چن در که مقتضای عقل سلیم اوزره خوف جائز اولین موضع
 خوف و بلع و جن و جرع اظهار آیمک و فضیلت غشک طرف افراطی خور و شر
 که تناول شتیات فایده و استعمال لذایذ حسیه و حد اعتدال دن
 تجاوز ایدوب شرعاً و عقلاً جائز اولین مرتبه ره تعدی و داخل آیمکه و طرف
 تفریطی خود در که شرع عقل اباحت و رخصت و یرد و کی لذایذ و شتیات
 بالکلیه اعراض ایدوب یا ضرر بدن و قوی یا انقطاع نسل و عقبه متودی اولمقد
 و فضیلت حدالک طرف افراطی ظلم در که هر چه ظلم آخر ک حقیقه بلا وجه شرعی کجای
 ایدوب یا عرض مال یا نفسنه اضرار آیمکه و طرف تفریطی انظلام در که سر نه
 ظلم و تعدی که اخردن کند و هتده واقع اولور به انقیاد و قبول ایدوب ردیلت
 نفس و ذنابت بمت سببی ایله بوسفالت و فروتنکی اختیار ایدوب بعضی الیک
 یکی طرفی دخی و در دیدن برابری که انظلام و نفسنه حور در و ظلم آخره حور در

و نه که حدالت جمع کالاتی جامع اولدوغی کی ظلم جمله نقایصی جامع درون چون در
که بعضی مشایخ جمله در خواجه عبد الله انصاری قدس سره دیدیر که سر سنه
که آزار اولمیه کناه اولمیه **مباش** در پی آزار و هر چه خواستی کن که در طریقت
غیر ازین گنهی نیست اما بعضی ملاجه بود کلام حقیقت مغایر به اصل
اولیوب ظن آید میر که شخص آخره جور و ظلم اولمیه کند و حقیقه مر نه ایدر سه جایی
دیوب ترک عبادات و بعضی معاصی به اقدام اولیوب بوبتیک ظاهر می
عمل آید **میر** کافری را پیشه گیر و آتش اندر کعبه زن خادم بنیانه باش
و مردم آزاری کن اما غلط صریح در سر سنه که شریعت مطهره ده محرم اولد
اول ظلم در یافتن یا غیر ی به و دخی معلوم اولد که ظلم غالباً غنی و صاحب اولد
که صاحب اموال و ممال در و ظلام غالباً فقیر دن واقع اولور اما حدالت رعایه
ایلین فقر و غنا و متوسط اولور چون اجناس فضایلک طرفینی که احوط و تفریط
و ردیلت آید و کی ظاهر اولدی کذلک انواع فضایلک که اجناس مزوره
نخسته و مندر جلد در سرری حد اعتدال در و طرفینی که احوط و تفریط در ردیلت
اما جائز بلکه واقع در ردیلت اولان اطراف مذکور هکت بعضینه بعض
لغائده اسم معین وضع اولمیه اما چون معنی متصور و تمیز اولد شکای
عبارتدن عبور آیمک جائز در زیر که حلی و حل عبارت اولفاظ احوط
اعا سی منقضه عرض و ظهور ده جلوه کرانکچون موضوع در چون منظره فکر و نظر
و درجه حدس قیاسدن چیره خوانی معانی مشایده اولمیه استعاره
لیاس عبارت آیمک احتیاج قلز و عاقل لبیه اول معانی استخراج قلیون کنند

و بر طایفه معاونت و راجعه مظالم است چون بر قاج مثال ایراد آید لم
که حقیقت حال ذکر آید و مکرر موضعده حلی و با بر اولمیه ذکر اولمیه موضعده
دخی قیاس ایلد ظاهر اولور مثلاً فضیلت حکمت تحتیه و مندرج اولان انواع
فضایل یدی به هر ایدوب دگا و سرعت فهم و صفای ذهن و سهولت تعلم
و حسن تعقل و تحفظ و تذکر در پس کلام لوم دگا به که فضیلت و وسط در آنوک جانب
افراطی خبث در و جانب تفریطی بلاوت در بلاد تن مراد خلق اولان دکلر بلکه
سوء اختیار و تعطیل و قعدن متولد اولاند و طبیعه مجبول توهم اولانان بلاد
غالباً مکرر و مزاوله و تعلم و مدارسه ایلد منفع اولور و دگا و غریزی و فطرت جلی
طول ترک و عدم استعمال قوه عاقله بسی ایلد منطقی و منتهی اولور **قطع**
ای بایسته طبع و کمال کوش که شد از کمالی سفال فروش
ی بسا کوردل که از تعلیم کشت اقصی القضاة مفت استلیم
اما سرعت فهم اولدخی وسط و حد اعتدال در جانب افراطی سرعت تحیل در که
احکام و قضایا تام انهام اولمدین بلکه فی الحکله لمعان و فی الحال منطقی اولمیه
حنای حکم و جهل تصویره مؤدی اولور و جانب تفریطی حد دن زیاده بطور
فهم و تاخر اذراک در و صفای ذهن و منی وسط و اعتدال در افراطی حد دن زیاده
التهاب و لمعاذ که تثبیت مطلوبه مانع اولور و تفریطی ظلمه که نفه ده ش
و استخراج نتایج دن تاخره باعث اولور سهولت تعلم دخی وسط در افراطی
تعلیمه زیاده سرعت و مبادرت آیمک در که صور علمیه که معلم القا آید ثبوت
بحال قوف و تفریطی نصب در که تعذر تعلیم مؤدی اولور حسن تعقل وسط در افراطی

فکر و تعقل لازم و لایق اولین موضوع صرف در تفریطی نام تعقل مطلوب بدن فکری
 قاصر و اقل و محدود و تحت دخی وسط افراطی خطی لازم بل مستحسن اولین سنه لری
 حفظ ایکنه را شعار مجنون و بجا و قدر شایسته و کتاب و سما و حکایات بی طایل کی
 و تفریطی خطی لازم و مستحسن اولان سنه لردن تکامل اولنوب است ثبات
 صورت نافع و نوری اولمقدر تذکر دخی وسط در افراطی سر غایت احضار غیر لازم
 تضعیف اوقات و تضعیف آلات ایکنه در تفریطی مراعاتی واجب یا مستحسن اولان
 سنه لری ترک و اتمال و عدم استعماله منتهی ایکنه و سایر را اجناس فضایل
 بولساق اوزره قیاس و اعتبار اولنه و دخی معلوم اولسون که بعضی از اینک استم
 معنی اولور مشهور و قاحت کی که چنانکه تفریطی در و خرق کی که افراطی در و
 کی کم سخاوت افراطی در و بخل کی کم تفریطی در و بخل کی کم تفریطی در و بخل کی کم
 افراطی و تذلل کی کم تفریطی در و کاه اولور کم اکا اسم معین وضع اولنمش اولور اما
 معنی و مابیت معلوم اولنجه مقصود حاصل و کفایت و اصل اولور و الله تعالی الهادی
 و دخی معلوم اولسون که کاه اولور که فضیلت اولان سنه لرم وجودی یا اضافی
 اولور بونقد رجه انوک افراطی فرق اولنیموب ردیلت اید و کی اینک مشکل
 زیرا اول امر وجودی که فضیلت اکا اضافی فضیلت اولمش دی نه قدر زیاد
 اولسه فضیلت دخی زیاده اولنمقطن اولور حال انکه اولیه دکلدر بلکه اول امر وجودی
 حد دن زیاده اولمغله فضیلت ردیلت مبتدل اولور اما تفریطی طرفت فرقی
 طاهر در ردیلت اولدوغی غایت روشن اولور زیر اعدک وجود دن
 فرقی طاهر و تفاوتی فاحش در و بونک امثالی شجاعت و سخاوت در کم فضیلت

و امر و جودی لر پس تهو و اسراف کم افر اطلدی در فضیلت ظن اولو نوزته کم اکثر
ناس حکمت علمیه دن عاقلدر جمال شیرینی کمال سخا و تله توصیف و او باش مشهور
نهایت شجاعت علیه تعریف ایدر ار اما جبن و بخلدن هیچ بر مرتبه شجاعت و سخا و
حقاق تیزر اگر فضیلت امر عدمی به اضافت اولور سه امر عکس اولوب تفریطی فرق
اولو نمق شکل افر اطمینان اولور مثالی تواضع در که عدم کبره اضافت فضیلت اولو
تفریطی که تذلل در تو اضعدن فرقی غیر در حتی بعض ناس که انی دلیل مواضع طبعی دن
فرق ایدر فرزیر اعدم کبر انده وخی ار تو قدر پس فضیلت وخی زیاده ظن اولو نور
بودر شرح فضایل علی الاجمال و بواسطه افاضدن امراض نفسانی که عارض اولور
انشاء الله و تعالی علامتداری و علاجلری ایدر ذکر و بیان اولو نشه کرک
باب رابع فضائله مشتمله و ایالات
چون اجناس فضایل انواع مندرجه سی ایلند کور و اجناس ذایل اضافت مشتمله
سطور اولدی حالا اول بیان شروع ایدر روز که بعضی ذایل وارد که فضایل
شبهه دزنه کم عن قریب اشارت اولندی و نیچه بی بصیرت وارد که در بار
چو افضایل ده کم بضاعت و ناقص معیار اولد قدری سبدن زر خالصی
بتره دن فرق و میسر و مزه که کور فاخر دن کشف و تشخیص تیزر و ذایل فضایل
وار اولد اخلاقی احسان شمایل ظن ایدر لر بنا علیه صاحب حکمت علمیه
که دقایق اخلاقه وقف و خفایای عیوب اعماله عارف اولو فضیلتی زلیله
فرق دقیق آیمکه خروده دان و معایبی مناقبدن تشخیص قلیقه موئی کاف اولو
نراز نکته بار یکتر زموایخاست نه مر که برتر اشد قلندری دانند

فصل اول انک مشابیه اولدر که بعضی ناس مادی علوم عقلیه و مصطلک
منون حقیقه افواه ناس و بطون صحایفدن فی الجمله اخذ و تلقف و بغض و اشت
و امیة ایلد موضوعات علمیه ذیل تصرف ایدوب مجالس محافله تقریر و تذکیر
ایدر لصدق فرستدن غیب و نور کیاستدن بی نصیب اولدر استجنا
ایلیخ ایدوب فلان کس عقل نقاد و طبع و قادیله مترن و معارف بحیاب
و سیال و نکات من کل بابله متمیز و متعین در دیر حال انکه محملد که شخص فرور
سایل علوم حقیقه دن بر سئله نک حق تحقیقه وصل و اطمینان قلب و ثبات
یقین که علم و معرفت اندن عبارتدر بر طلبه اکا حاصل اولمش اولوب خلاصه
فضیلتی تحقیقات اکابر ایراد تشکیک و نقاوه معرفتی مبانی احتیاج معانی
بازوی نمویه و تبیین ایلد تفکیک آیمک اوله پس تحقیق علما و تدقیق فضلا
بو و جلد شنبی همان قردحر کاتند افعال انسانه محاکات و طوطی نغاسند
قوال و منطق آدمی به **مناجات** ایتیمی کی **در** پس طفل کار زوی تر از زوی
نارنج از ان کند که تر از کند ز پوست کیرم که مار چوبه بودن شبیه
کوز سر بر دشمن و کوفه میر دوست **چون** فضیلت حکمت امر نفسانی و آثار
و نتایج حس و اسدن مستر و نهانی در پس اکثر ناس بو باده تفرقه دن عاجز
و تمیزه ناقادر نا فایز در اول سبب ندر که زمانه ده اولان شرکای علم
و درس اکثری لباس کالات و ضاییدن عاری و پلاس جهالات و زایل
متواری لرور نه نمای متکبری اوج سمای کتاب معارفه طایر و منطفه
نقطه ای دایره حکمت و ذات الکتبی فضیله دایر در اما چون دوش بهوش

لطفی شام و صوف لاجور و فامدن جنبه لر و فضل و بلاغدن هتی اولان فرق سبک
و بخا و لرنده مرمشای قند ماری عمامه لر دن قبه لر وار در و دقایق بذلت طارست
امرایه عارف لر و سرشام و سحرده پشت اسب و استرده صد و روز آست
و اقص لرور لاجرم مناصب علمیه به وصل و غایت رغبت وجود کم
نمود لرینه حاصل اولمش روالی ایلد اشتکی و المنفع **فصل دوم**
فضیلت ارباب اخلاصه مطبوس اعمال ز دیه ایلد مراتب زیاد و عبادی متمیز
طایفه مک فعلی کی که اکثر شتیات نفس و مستلذات طبعدن احتراز و اجتناب
ایدر لر تا که در عوز به ایلد مشهور و خلق از اسنده ولایت و کرامت ایلد
اولوب بو فاعله اکابر امر او اعظم سلاطین و وزرا و خواقین صاحب اعتبار و جلال
سر مایه دار قبه نافذ القول و مقبول الشفا عه اولوب زواید اوقات و جوی
اطرافدن علوفات و فره و قو حات نذر و صدقات اغنیادن اموال سکا
مالک اولوب بدلیری ریاضت صوریدن لاغر اما نفس تماره لری اعتبار نام
دست بوس عوامله فریه و همین عند الله غادر و خاین عند الناس ثقه وین لر
عبادت باخلاص نیت مکوت و کر نه چه ایدری مغرور چه زنار منج وین
و چه دلق اگر پوشی از بهر پید اخلق اگر نقره اندوده باشد نخاس
لوان خرج کردن بر ناس شناس زر اندود کا زار آتش برند بدید ایلد کس
و بعضی دخی اولور که اهل روستا و اغذیه غلیظه به معقاده اولمغله تناول
اطعمه لذیذه دن مساک و بعض کثیر مال و توفیر سباب چون ارض خضر
و اقل اقواته کف ایدوب زهد و پارسایق ایهام ایدر رو قناعت و عفت

قیلور لبوطایفه دخی عقیدن عاری و عاقل و کند ولری عقیق اکله قدری قفا
 و باطل در **اما فضیلت شجاعت** اولد که بعضی شفا و از باب فتن اول
 سبیدن که منور قلت مال زخمینه مستبلا اولمش در و تحسین قوتش
 و عیال چون دروه آلام اعتدال قیلمش در بلکه میراث خواره لکدن مال
 موقور یا مناصب ظلم و مکاسقندن خزینه کشور آینه کیرش در زین واجب
 بر لره انفاق و صرف و عقلا و نقل استحق اولین موضعه ثیار و بدل اید
 کم خرد لاری جواد و سخی و صدر فروته اخی عدا اید لر حاشا که اندرده شجاعت
 بهره والذنه قوت انهندن کار و دوسره اوله حکما و شیدر که جمع مال
 کوه بلند اوسته سنگ چقیر تیگر در و جرجی سنگ ثقیلی کوه بلندون
 اشعه برقیق کبی در ظاهر در که سنگ انبوه قله کوه سه قوای جمع کوه و اوله
 که اول سنگ اسفله قوت طفل خرد سال اید داخل اولور **قطعه**
 آسیانک ده هزار منی بد و مرد از کمر بردانند لیک از زیر بر بر لاری
 هزار آدمیش نتوانند و مالک و جوه معاش و اسباب استعاش
 نه خل نام اید و کی ظاهر فاش در و نیجه کینه بی مال اولمق سببی اید بی کمال
 قالور و نیجه کینه فقر محنتی اید کفر بکینه و اصل اولور
 در تجربه معلوم شد در آخر حال که قدر مرد بعلمت دست در علم مال
 و مالی وجوه جمیل و مکاسب حسنه دن جمع آیمک متعسر و در حلال
 قوت و قناعت دایره سندن ارتق نادیر بلکه متعذر در الحلال تقطیر
 و احکام سبیل پس صرفنده سخاوت مدوح اما انیرت مذموم و مقبوح

و حقیقتده سخی اولد که بذل مال دن غرضی کند و فیضیلت سخاوتی حاصل و
 نفسنی رذیلت نجلدن طایر قلیق اولوب ملاحظه اغراض دنیوی یا ایلخو
 و مطالبه اغراض دنییه اید مربوط اولمیه **اما فضیلت شجاعت** شجاعت اولان
 اولان شول کسه لر در که فضیلت شجاعت دن مقصود ولری کوه نفسنی فضیلت شجاعت
 حالی و تعینه جن و متورون خالی قلیق اولمیه بلکه مها لکه اقدام و مخا و ذلالتی
 نغندن و ولری تحسین مال و حطام و کثیر علوفه و ترقی منصب و مقام یا اوباش
 ورنودار اسنده تحسین شهرت و نام چوق واقع اولور که بعضی از اول
 و لیام نبل مال حرام آیمکچون قطع طریق مسکین و منب مویشی و غنایم و ثقب جبر
 و هجوم بیوت و حریم اهل اسلام آیمکه انواع مخاوت و مها لکه اقدام اید لر
 و اتفاق بعضی شجعه شهرت کفر قفا را اولمق رفقا سبب بیان آیمکچون انواع ابرام
 و تعذیب و ایلام اولمیه صبر و تحمل مال کلام ایدوب بدن و روحنی بذل ایدوب
 اول ملاعینی اظهار و اعلام آیمکی کند و فیضیلت و ستر تمام تحمل ایدوب سبب است
 که با شاردن بوی شجاعت و اصل شام اوله بلکه شجاعت اول کینه اولور
 که اقدام و استقامی موجب عقل اوزره جاری و مطلب مرامی اتمام مضایقه
 سبب ثواب و خیر اولمق جبهه ساری اولوب کوه نفسنی حلیه علیه شجاعت
 مرتن و تحمل و مرتبه سعادات ذاتنی عند الله تعالی معین و تعلی قلیق اوله اما
 افعال سباع شیر و پلنگ و ببر و نمک کبی سرخید مشابه فعل دیر در اما
 جنس شجاعتده داخل دکلر زیر اعلیه قوت جسم و احکام آینه و ثوقی اولمخله
 اقدام اید و با تحمل اقدامی طبعی در مقتضای فکر صواب و براری تحسین فضیلت

و ثواب و کدور و ایضا غالباً کند و به مغلوب مطلق و آلاء کند و به نسبت
و مقاومتی اولین حیوانه جنگ و اندر غلبه بر آنک مثالی اولد که بر کس
تمام سلاح و قوی یکل اولوب بر ضعیف آنچه ولی سلاح و عاری اولک کسند علیه
جنگه و اکا غلبه تیمک تصداید به بشرط شجاعت و اسلوب فضیلت و کدور
پس شجاع حقیقی اول کسند که افعال شجاعت اندن اقتضای عقل صریح و استیلا
فکر صحیح علیه صادر اوله و صفت شجاعندن غرضی مطالب دینه دنیوی و مکیه
بلکه مقصودی جو سر و حنه فضیلت شجاعتی حاصل و ردیلت جن و تنوری
رایل قلیق اوله به مقوله کسند نک امر قیحدن اجترازی انقطاع مدت عمر
و انصرام رسته حیاتن ارتوق اولور و انوک قنده موت حمل حیات
و میموندن افضل و نام نیک و حسن ثنا اوزرینه قتل اولنمسی ذنات فضائل
عیش تمکدن ارج و کل اولور رسته کم بعض لغابی امای عرب و شد که
و سخن اناس لا توسط بنیا لنا الصبر و ان العالمین القبر هیون علینا فی المعالی
و من یحلب کسنا لم یغلبهم اگر چه لذت فضیلت شجاعت ابتدا سنده
سیم جرح و خوف قتل علیه مخلوط اولمغین محسوس مذاق شجاع و معلوم ادراک سیر
بشیه جنگ و نزاع اولمق جازیر اما اخرده لذات و منافع دنیوی و
اخروی و شد ظفر ابتهاج صوری و معنوی سی مذاق جان و دمان جانب
چاشنی لذت جاودان و ویروریت چون شهید عشق در دنیا و عقبی شجاعت
خوش می باشد که مارکشته زین میدان بد خصوصاً که بذل نفس و اثار روحی
حایت دین متین و وقایه شرع سید المرسلین چون اولش اولنم کس

کلام معجز نظام حقایق الهام رب الامام اندن انباء و اعلام ایدر و لا محسن
لذین قبلوا فی سبیل الله اموالهم و انفسهم و احادیث صحاح حسان
که مادی نوع انسان حضرت رساله عنوان جنانیدن صلی الله علیه و سلم فضل شهادت
و مدح شجاعته و ارد اولشد بر سید و احصا در جمله دن بری بود که ان الله
یحیب الشجاعة و لو یقتل حیه و عاقل اریب و موثمنه لبینه فحی و کدور که قرار
آبته موجب بقا و حیات و تحمل و قرار بر حال مؤدی فنا و موات و کدور
و انسانا جل مستحق و عده مقدره دن تقدم و تاخر متبع در شاید که قرار موجب
هلاک و تلف و ثبات و قرار موجب ظفر و شرف اوله **شعر**
و اذا اتاک من الامور مقتدر ففرت منه فجو توجه سر و معاوین
روایت اولور که جنگ صغینده پای غمیتی رکاب فراره و شد شام و ک
بو نظمی طره کدی که اتی لی تمی و ابی لابی و اخذی الحید بالتمن الزنج
اقول لها اذا حشأت و جاشت مکانک تخدی اول تبرجی
پس مضمون شعر علیه عامل و نغمی صبر و قراره حامل اولدم مجتهد و رطه انهم
و انعدا مندن خلاص اولوب اول صبر بسی الیه بالآخره خلافته ظفر اولدم
ترجمه ابیات بود که نیم نغمه و جگده برار اولد و غم و دخی مدح و ثنایی غمها الیه
صون الد و غم نبی قودی که قرار ایدم تین نفس جنگه و خطراب الیه کادین
که صبر الیه مکانده قرار قیل با ظفر نوبوب محمود اوله سین یا هلاک اولوب
استراحت بو که سین و بر قاج کون بقای پاینده که اخری نیت ترک دار
خدا در میتر دخی اولنم عار و شناسنا بر جن و فرامیدن کارزار الیه کارخی

۱۵۱

کعد و المحمی

سود الله وجهه فی الدارین

احال عصمنا الله وایاکم من سوء و قبیح الفکر و الافعال

و توج و تفریع اقران و امثال ایلد مجالس و محافلده و تسک و پریشان و
 اوله سی مقرر در پس لپان بیشه شیر و شیران معرکه و یسری اولاند
 یاق اولدر که وقایه صبر و توکل و سروتنه مغفرو جوشن قیلده و زخم تیغ
 و تیری ظفر و نیک ناملق یوننه در و روزن بیلده و دایم زبان اقدام
 و استماله بوییتی انشاء قیلده که **پیت** بی زخم تیغ عشق بعالم میر ویم
 بیرون شدن زمهر که بی زخم عار **ما** و اجل مقدر مغیر اولده و غین نام
 سلیک و قضایه رضا و توکل ایلده توکل قلیق صفت شجاعت و فضیلت
 بهادر لبق تحصیلده اصل عظیم در و سرچشمه انهار شجاعت سرو بویت
 ولایت و کرامت اسد الله الغالب امیر المومنین علی بن ابی طالب کرم
 تعالی وجهه حرب صفین ده صفین آراسته برهنه سروتن بی مغفرو
 پویان و زبان شجاعت بیانی بویته کویان اولوردی که **شجر**
 تی یومی سن الموت **افز** ایوم لم نقید را یوم قدر **با**
 از مرگ حذر کردن و روز رزیت روزی که قضا باشد و روزی که
 روزی که قضا بنود برهنه نیست روزی که قضا باشد کوشش کند
 و جهاند اریق ز مامنه مالک و شهر مار لبق طریقه سالک اولدره وخی
 واجب و لازم در که از باب شجاعت و اقدام اولدرک تربیت و تقویت
 اعتنا و استقامت نام بوزر و رعایت و غایتلرین و قیام و قیام لکده
 اقدام و اتقامجی ظاهر اولدره مبذول و اسباب معاشلرین حیالنه
 معاش اولاد و ایاتلرین و فایزین صکره مرتب و مینا قیلده و تربیت

جمله عسکری روی رؤسا و سردار اولدر صفت شجاعت موسوم و یخیزه اقدام
 و بشانده معروف و معلوم اولمش کسنه لر اوله **نظم** سپهر انجمنانی شهریار
 به از جنگ در حلقه کارزار دلاور که باری تهور نمود بساید مقدرش
 که بار و کردل هند بر ملاک ندارد ز سپک یا جوج پاک پس تقریرت سابقه
 طرا و لدی که آدمی مجر و اقدام مخاوف و اتقامجی مهالک آیمکه فضیلت شجاعت
 مالک اولدر اول کسنه لر که مثلاً لازل مالک و صواعق نازل دن پاک آیم
 و خول آشوب موج دریای ابنوه و صعود شو اسق بی مسالک دره و کوه
 آیمکه نفسی بی موجب تحمل تلف و معرض ملاکه اثر لر و بوندن مقصود لر
 کند و لره میاد و کلدر دیو تو تم اولمنغی تده و کند و لر امانی سفهانک
 سن بو فعله قادر دکل سین دید و کین رد آیمک اولور یا خود طمع غنیت
 و مال کیشه و اخراج کوه و کینر سپهر اولور و دخی بونک امثالی اغرض
 و تیه و اعراض نیو تیه اولور انلر و تیه سوان بی فایده یه نازل و زاویه فضیلت
 شجاعتدن بعید بر اصل در و بونلردن دخی و در و کوجه سعادتدن ابد امهور بر نفع
 که کند و لرینی غم زوال مال جاه یا الم طعن دشمن خواه بسی ایلد قتل و صلب
 و فضیلت شجاعت و خاصه عقلی کند و لر دن نفی و صلب ایدر و بوطا یغنه
 خیمه غایت جن و خوف مرضه مبتلا اولدر قلدی ظلم در زیر شجاع اولان
 شد ایدر آلامه تجمل و صابر در بونلر شو یله تو نم ایدر لر که مبتلا اولدر قلدی المدن بونلر
 خلاص بولر لغایت جملدن نخی لر در که اشد آلامه مبتلا و تسبیح محسن
 معارن اولدر لر کرک عصمتنا الله من سوء قضائه و عالمنا بعطائه **انصاف**

[illegible]

فصل فی فضیلت عدالت

معلوم اوله که عدالت اشرف فضایل و اعلای خضایل در زیر اعدالت مساوات
عبادت در مساوات که برابرین در حقیقت ده برشی بر ششیده یا کثیده
یا کیفیت یا صفت اخری ده متجدد اولق در پس مرجع تساوی وحدت
اولدی و وحدت اشرف صفات و اکمل حالات در زیر اصل واحد
رجوع و او تبدر و حضرت واحد حقیقی به اتصال و قرب تبدر و وحدت که بیان

عالم حاصل در واحد حقیقی جل شانه و حد شدن پرتو و ظل در بنه کم سر و جود که
 میا کل ممکنات اوزره لامعد و جود حقیقی یک پرتوی اکا را جعد و
 پنجه نسبت مساوات در شرف نسبت یو قدر نه کم علم موسیقی و
 بیان اولمش در پس فضیلت عدالت در شرف فضیلت یو قدر و یوخی
 علم اخلاقه بین در و بمقاده اسرار و اشارات چو قدر اما چون بر کوب
 اکثر خلقت افهامنه تقریب و شرط اختصار و توضیح اوزره ترتیب آیمکی
 التزام آید که لا جرم یو قدر بسط و تحریر الیه اکتفا آید و ک و چون مراتب
 بنیه اولندی که عدالت وسط در و مرتبه که وسط و ن زایل و جابج
 یل اوله اکا اسم عدالت اطلاق غلط در پس وسط که عدالت در بنیه در
 سینک کرک و طرف اولوب عدالت در بیرون اولان دخی نه آید و کی
 معلوم اولن کرک که آنی دخی عدالت رد و باب جور و حیف است آیمک ممکن
 پس معلوم اولسون که حکما قنده عدالت اوج نشنه ده اولور برستی
 مول و کرامت در یعنی ابکی شخص بر مقدار مال یا کرامت و مرتبه تقسیم اولسه
 عدالت کرک یعنی وسط که اعتدال در معنی و معلوم اولوب اندن بر جابج
 نخطی و تعدی آیمک کرک ایکنجی سی معاوضه در بیع و شرا و اجاره و زن کی
 و چنخی سی مادیات متعلق عدو و سیاست و قصاصات و تغیر اقدر
 و بر بنده تناسب رعایت اولنجی عدالت حاصل اولور مثلاً بر شخص آخر
 حیف و تعدی آیمکه آنک دخی انوک مثلی اولون کرک که تناسب اولوب
 عدالت اولمش اوله پس مرتبه وسط و عدالت که نیج احد حیف اولمش

معلوم اولیٰ کرک و بومرتبه میزان الله تعالی فی الارض دیرلر اما بومرتبه بیرون
و بر ماده ده مرتبه وسط نه اید و کین نظر عقیده بیک غایت صعوبت
حق جل و علا رحمة للعباد و حمایة للبلاد بر میزان نزل و ارسال ایلدی اول
مطهره و ناموس الهی دیر و بومیزان اول و معیار اکل در و بوندن صکره
میزان ثانی حاکم نافذ لقول در و اکا احتیاج اول جتند که نوع انسان فی طبیعت
یعنی طبیعی مقتضی در که معاشی انبای نوعیله اختلاف و معاشرت و بعضی افرادی
مؤتده بعضی بی غایت و نظایرت اتمینجه حاصل و کامل اولر مخلوقات حیوانات
عجم که انکر تمدن و اجتماع و تعاونه معاش لرنده احتیاج جبری و قهرری را
عذری غالباً بسیط در جمع و ترکیب و طبق و ترتیب موقوف و کله رو بکسری
شعر و ریش و بز و صوف در که کند و سی ایل بید مخلوقه و سلاح و سایر لوازمی
دخی یا کند و سیله مخلوق یا الهام الهی ایلد کند و لرنه حاصل و کسب و تحصیل
و کله رننه که مقتضی ده دخی ایشارت سبقت ایلدی اما انسان لطافت
مزاجی اولد و چون اعدیه بسیطه ایلد تعیشی ناممکن و اعدیه لطیفه که طبع و کسب
و تربیله اولور محتاج در و لباس و سلاح و سایر امور معاشی جمله صنایع در
صناعت و تدبیر موقوف و جمیع صنایع انسان بلیوب عمل اتمیه سی
ممکن دکل اید و کی معوت در پس انسان تنها معاشنه قادر اولد و غنی
مثلاً لباس خصوصیه حیاکت و غزل و حیاطت و پنجه صنعت دخی معلومی
اولیٰ کرک و مسکنی افرنده تجارت و حدادت و پایی پوشی خصوصیه غنیه
و اسکا فلیق و اسلحه سی امورنده علی هذا القیاس در پس نوع انسانه لازم در

که افراد و احادی مجتمع اولوب هر بری بر صناعت اختیار و اعتمال ایدوب
مثلاً بعضی خیاطه و بعضی حیاطه ابره ساز و بعضی سوزن و سایر آلات اچون
معدنن آسن که از اولوب و علی هذا القیاس تعیش ایدیه لر پس ظاهر اولدی
که انسان تمدن و اجتماعه محتاجش انسان بتنی بالطبع در وید و کمرک معاشی
اما اجتماع دخی تغالب و تقاهر واقع اولمغی مقتضی در و بعضک بعضه ظلم
و جورینه مؤدی در زیر اینر من شتهاسنه طالب و مرغوب و شتهاسنه
اکله و غنه راغب در پس نفس شتهاسنه و اخذ اتمک قصد آند و کی شتهاسنه
آخر دخی نایل اولسه کرک و بویل اید و کی شی مرغوبه اولد دخی نایل اولیٰ شتهاسنه کرک
لا بد بعضی بعضی واقع و قاهر و مراد و مقصودنی اندن اخذ اتمک چون ظالم و جابر
اولسه کرک اولد دخی بو که مانع و مذاقع و قهر و غلبه جانب قوی دن و مانع و مانع
کرک پس حاکم قاهر کرک که دفع ظلم و رفع حیف ایلد و دخی با نیلنده معاملات
و معاوضات رضایله واقع اولسه کرک که تغالب و تقاهر من دفع اولوب هر
مقصودیه نایل اولد مثلاً خیاط تجارت و خیاطت و اولن بو که تجارت علی
ایمک کرک اما بوعمال و صناعات بری برینه متساوی میدر و یخنه
متساوی و کلمیدر یوخنه متفاوت میدر تفاوتی اولد و غنی بعد رجه نه مقدار
بیلیمک لازم در مثلاً بو که بر مقدار خیاطت اید یکج اولد دخی بو که نه قدر
تجارت ایمک کرک که تساوی و تعادل اولد چون بوتاوی و تفاوت
صناعات ارسند بیلیمک متعسر در بلکه متعذر در لایه بر متوسط مقیاس
محتاج اولدی و اول متوسط مقوم دینار و در سم در که اندر نقدین دخی دیرلر

و حکما دنیا را عادل متوسط دیر لکن بوجادل صامت درو عادل صامت ایما
 کافی دکلدر بلکه عادل ناطق دخی کرک تا متغلا لاکت تعادلی توسط دنیا رلیه حال
 و لیوب نفوس جامع و انصار طامحه لاکت عدلنه منقاد اولینحی ناطق عادل تعادل
 و تسویه و جانب قوی تصنیف و جانب ضعیفه تقویه اندیده و بوجادل که لاکت
 پادشاه حاکم که ظلم و جور و رفع و دست تعدی و تغلبی دفع نماید که ناموس
 حکما منته تابع یا تعادل دنیا را طایع اولمیه پادشاه قاهرانی قوت بازوی شکست
 و هیبت شمشیر سیاسته یا مالک یا مطیع و منقاد طریق عدله مالک ایلر
 پس معلوم اولدی که حفظ عدالت اچون خلق را اسبند و اوج سنه لازم
 برسی ناموس ربانی و برسی حاکم انسانی و برسی نیازمیزی و حکم بنیانی
 و چنه دخی ناموس اطلاق بر اثر العقلند ناموس استیادیر بر برنده استیاد
 معناسی و اذرو دخی حکما دیر که ناموس اول اعظم شرع الهی در که جانب مبس
 خلافتن خلقه مقتدا و متبع علی الاطلاق قدر و ناموس ثانی پادشاه و او که حاکم
 عدل کسر در و بونا موسه لازمدر که ناموس اوله اقتدا او اکا اتباعا هستند
 ایلمیه و ناموس ثالث دیناردر که ناموس ثانی نکات تحت فرمانده در
 و نقض تنزیل حیاتق تا و یلده بومعنازه اشارت واقع اولمشد **روانزلنا**
معهم الکتاب و المیزان البیوم لنا ببالقسط و انزلنا
فیه باس شریع و منافع الناس الایه زیرا کتاب اشارتد شریعت
 منطوره به که ماخذ کتاب ربانی و تنزیل سبحانی در و میزان اشارتد
 دنیا را که اخذ و عطا سی میزان اولور و میزان انوک تعدلنه آلت در حلال

تمهید پادشاه شارتر که شمشیر برانله مالک کیر و حکم ران اولور ناموس اول
 یطیع اولمین خاین و سارق در **تین** عدالت اولاشخصک و اتیه و صحت
 و قوی و اعضا سنه متعلق اولور ثانی اهل و خدم و عیال و چشم و شرکا
 و رفقا سنه و حاکم اولندرک رعایا سنه متعلق اولور پس بر شخص عدالت
 رعایت ایلوب هر قوت نه نوک اچون مخلوق و مرغضونه حرکت اچون
 افریده اولمش ایلمیه استمال ایدوب تغیر خلق اند قلوب عقلا و شرعا
 محروم و ممنوع اولان مواضع استعمال اتیه و قوای جسمانی و روحانی سن
 جلب رضای معبود و کسب فیضت مقصود اولمین بر لره صرف و بدل
 قلبیه و اگر خدم و چشم و اهل و عیالی و ارسیه اطرا اسبند و دخی موجب شرع مطهر
 و عقل منور اوزره حامل اولوب احکام و نوامیس آتیه و حدود و شرایع بنودن
 عدول ایتوب بلکه فضل و اشیار و عفو و احسان و سایر تجلیات شرع قبول
 و مرضی اهل عقل اولان سنه لری دخی ایتان ایده و اگر بعضی عباد و بلاد اوزر
 حاکم و مولی ائیه قانون شرع مطهر و اسلوب سیاست ملوک عادل
 عامل اوله بوقوله که بودیناده خلیفه رب العالمین و اخریده ان المقسط
 علی منابر من نور بشارتیه اهل و کربات قیامتدن این اولسه کرک
 و عرصه زمان و ساحه عالم اگر بونک کبی صاحب سعادتک زیر لور اسبند
 آسوده اوله آثار و برکاتی انسان و حیوان و حرث و نسل و اقوات و از راقه
 ظایر و باهر اولسه کرک نته کم روایت اولور که اکابر دین بغضک خیر
 بر کسبه کسندم بولوندی هر دانه خرمقا مقدارنده کسبه اوزرنده یا زلش کوشول

که پادشاه لک عدلی بر کمال و روی زمین آید عدل و داد و مال را
برکات اقوات و ارزاقه بیدار و جنبه کند جنبه ده بهیچ قدر آید و اگر
نمود بابتد تعالی بعض حکام و ولایات و ولات احکام کمی بر اسم شفاق
و مکارم اخلاق ایلد موسوم و ضمیمه نقش فضیلت و کارنامه عدالت سوم
اولیوب بلکه نهاد بدست شتی اخذ و غضب اموال محترمه اوزره بمجول دل
و دست جور بنیاد و جفا پیمای اراقت و دانا حق و ادا ای نظامان اوزره
نقطه را اوله اکل و شرب بوموال اوله **عذر آب از نعم چشم تیان میوه غش**
چکد خون دل بویه زنان از مرغ برایش **امروزه کوز بویه بعین ابرامک**
کم صورانی کوزیری یا شتی فقر امانک **جبروت و کبر یا سندن کون**
هوشی مواظط علما و ضیاح حکامان کر **و از اینجمله اقوات**
ایته کریمیه سینه مظفرله بونکر کی حکام
و امر اورد و مطرود و افضل خلفا و سلاطین و فی الحقیقه **اخوان ابال و خلفا**
شیاطین در چون ضمیمه زنده رجم غیت نابید در پس روز خراوه رحمت رحمت
بوندن بعید در که من لا یرحم لا یرحم چون بونک کی حکام اوزره
داع دار و حلیه فضیلت سعادت حقیقی دن عاقل در پس بونک امثال و صاحب
دولت و صاحب سعادت دیک فی الحقیقه فاسد و باطل در وجه سعادت
اولور که میشون مل فادات فانیه دنیای دین دن بهره مند و مال
مانانی ناپایدار و غیر خدا که نه آلام و شداید دن خالی و کدر فیروز و از جمله
آخر الامر زار و خزین طریه بعین بی خصل و حرکاه دور از چشم و سپاه جاه

و حشمت امارت و حکومت دن مغرول ماصدق آیه شریفه و نیزه ما یقول
یا یکتا فردا مقید و مغرول درگاه رب العالمین و دیوان حکم کا کینه
و ارسه کرک و انکار مفید و شایده احتیاج اولیوب بجای عمل و پاداش
افعالین کورسه کرک کند و سی صورت مورخه و محشور اطراف و جوانی طاعت
طاعت دن شب و بجز اولوب ملائکه عذاب پنجه سینه بر موجب
خدوه فعلوه **ثم الحیم صلوه** گرفتار و مجوس و شیخ حمت
رحماندن که اهل عدل بلاد و رحمت عباد اولنده موعود و درنا امید یوس
قلسه کرک اعاذنا الله تعالی من باسه و نعمته و اذخلنا الجنة بغیر عذاب و

باب دس اقام فضیلتک بیانده در

معلم اول ارسطاطالیس عدالتی اوج قسمة تقسیم و هر قسمی بود جمله تعریف
و تعلیم میدی که برسی اولدر که ادای عبودیت حق جل و علایمک اچون اوله
اول کریم رسنما که بی سابقه استحقاق موجودن قاستنی خلعت وجود ایلد
مرین و معلی و انعام نعم نجه و صری ایلد شو اکل میا کل مکنای مشرف و مجلی ایلد
ستوجبر که ادای حق عبودیتینه دایم و درگاه خدمت و مارگاه
شکر نعمته قایم او که سین و عدالت مقتضی در که عبد کند و ایلد مالک
رقی ارسنده و لان هر حق طریق افضل و نهج اکل اوزره مسلوک و قراضه
وجودین کوره اخلاص و ریاضت و بوته مجاهده و عبودیتینه ذاب
و مسوک ایده و بوجوق اول حقوقه در که هر کلفک و دشمنه و جب
و عهد سینه لازم در ایکنجی سنی انبای نوعی ایلد که معاصرری و کوچیه حقیقه

مسایه و مجاور لری اول حقوقي اذالتيك در انقياد سلاطين امر او عظيم
انته و علما و ادار امانات و قضاء حقوق معاملات و حفظ عموم و احوال
و حيران كبي او چي سي اسلاف ماضيه كه حالا سكان دار باقيه در لارلك
حقوقي اذالتيك در قضا و ^{ديون} تنقيده و صايبا اموات احوال و آبا
و اتمات و تعمير اوقاف و احياي ربط و خواتق سابقين كبي خواجيره حكيم
مقدم و فيلسوف مظهر ن بولكلاني نقل آتيد كه نكره شرح معاني و تفسير
ايد كه چون شرط عدالت اقتضا ايد كه معاملات و معاوضات كه كرك و دنيا
در هم اخذ و اعطاسي كرك تعظيم و كرم افاده سي اولسون اصناف و اشياء
وزره اوله مثلكر سنده دن نعمت تعظيم و كرم با عطا و بدل زر و سيم
و رسك مقابل سنده لازم كه مكافات و مجازات ايد سمين
خدمت بدينه و كرك خدمت ماليه ايله اگر انكرايكن اذالتيك بدل نشا
و حمد و نشر دعاء و شكر ايد سمين و احصا حاصل قدرت حاصل و مكنت و اصل
اولد قبح مجازات و مكافات لازم بر حقي بوطرفه مكافات دن بر سي
قدرت و ارايكن تغافل و مكنت حاصل اكن تهاون و تكاسل ايد سمين
نراي لوم و تصحيح و محل زجر و تقييع اولور سمين پس نعمت حقيقي و محسن علي الاطلاق
اولاجيد و جو و هر خلعت و جو ايله كه خير محض و مبداء جميع خيرات زرين محلي
قيلي و شائينا مائه بتمتري منظر و معرقله كه دنيا و فخر و زخريه و ذخره
مرفع و معالي ايلدي شائدا و رابعا لي مالايناهي اصناف نو ايد احسان
واجباس مو اذ امتنان اعطاي اعصاي سلمه و افاضه قواي صحي

واستفاده

صحت و عافيت جسماني و ذكا و صفاي قريحه نفساني و اهل و عيال و اسباب
الانوال و اثاث و لباس و كتب و مركب و ملابس و خدم و حشم كبي اذالتيك
من النعم التي لا يمكن احصاؤها و لا يستقيم استقصاءها كه احسان و انعام مشهور
با انكه برون خدمت و تحت كه في الحاله موجب استحقاق اوله واقع اولدي
طاعت و عبوديت كه نوعا متقضي ايليت انعام اوله سبقت ايتدي
فضل خداي كه تواند شمار كرد ياكيت انكه شكر كبي از نزار كرد
پس بو مولاي جليل و منعم بي عديك شكر نعمته تقصير و تهاون
و اذاي حقوق عبوديتنده ائمال و تكاسل ظلم صريح و جور بجه در بوقدن ايد
كه نعمته انكار يا اثبات شريك ايمكه خود بانه تعالى اضرار اولنه و العجب
رسياسي بر پادشاه خزينه سندن علوفه دار و ديار تمار مقرر حال اولور
اسباب معاشنه كفائت ايد بجا سنده اول جتدن
اكا و اصل اوله مجالس و محافل و شرف و شرف ايد مباهات و افتخار و مدت
عمر مدح جاه و جلال و قسم سر سعادت مالي ايله طب البنان اولد و عند
غيري حروب و عظام و وقايع كباره بدل نفوس و ايشار روس ايمكي منت
نمته لازم و عمد و مروتنه واجب بيلور في الواقع ايله ايميه بجا لانام
ستحق طعن و طام بلكه مستوجب عقوبت و ايلام اولور فكيفه منعم حقيقي
و محسن مطلق كه جمله موجودات دريبي نعمت بي پايانه غرق و مستغرق
ستاپش خداوند بخشنده را كه موجود كرد از عدم بنده را كه اوقات صفيا
احسان اوست كه اوصاف مستغرق شان اوست چون معلوم اولور

که شکر و خدمت و طاعت و عبودیت حق جل جلاله بنده مکلف و زبرد
واجب و لازم در پس طاعت و عبادت نه و جمله کرک و قاج و عذر حکما
مستقد مین و ن خواجه نصیر طوسی نقل است و کی مذہب بود که حکما و بعضی
ذاسب اولدی کم نوع بشره لازم اولان خدمت الهیاته تشکر و تذکره
تا که معرفت حق تبارک و تعالی اگه حاصل و توحیدی مرتبه تحقیقه و اصل اول
و بر طایفه دخی ذاسب اولدی که انشا نه لازم اولان خدمت همان
حق جل و علانک ر بوبینه اقرار و احسان و تجدید اعتراف اید و بقد
تید که ستایش و ثنا آیمکه اقبصار الیک در و بر طایفه دخی ذاسب اولدی
که بنده یه لازم اولان خدمت همان صلا و صیام و خدمت بیا کل و معا
و ایشار صدقات و قراین آیمکدر و بر طایفه دخی ذاسب اولدی بنده
لازم اولان اولدر که حضرت حق جل و علایه احسان آیمکه تقرب و تعلق
یا کند و فتنه احسان اید یعنی نفسی تزکیه و تطهیر علوم و معارفه اشراق
و تنویر اید یا غیره احسان اید یعنی تعالیم حکمت و ارشاد و سبیل است
و انور معاش و معاد نه مظاہرست و مواساة الیه و بر طایفه دخی ذاسب
اولدی که جمله آدمی نوزده بر واجب معین بود که بلکه طبقات انسان مختلف
بر طبقه یه بر سنه واجب در خواجه نصیر اید رارسطاطا پس کیم بود هی
حکما و ن همان نقل طبری اما کند و بری سنی ترجیح و ترجیح الیدی اما حکما و ن
نقل الیدی که خدمت و عبادت حق جل و علایه نوع در بری بدنه متعلق اولان
صلا و صیام و وقوف و موقف با احترام کی الیدی نفوس متعلق اولاندر

اعتقادات صحیح و توحید و معرفت حق جل و علایه تفکرات فیض وجود
احسان و وجود حضرت ملک معبود در او حقیقی خلقه آید و کی معاملات معاش
ایضا و عدالت اوزره اولمق و اوار امانت و نصیحت امت و حمایت
حرم دن و ملت و جهاد اهدای دین شریعت استیک در و بوا قولدن صواب
نسب و تحقیقه اقرب بود که عبادت اوج سنه در اعتقاد حق و قول
صحیح و عمل صالح و سر بری کت و قتی و زمانه کور و بغضلی و ارد و بنیاد صلا
تعالی علیهم و ورثه انبیا اولان علما رضی الله تعالی عنهم انی بیان تمیز در
و عاقله خلق اوزرنه واجب و لازم در که انله اطاعت و انقیاد اید و لر
تا امر حق تعالی محفوظ و شرعی قایم اوله بومقامه کلجی خواجه نصیر بریدر بوقهر
اید که قول آخر که مکلفه واجب اولان خدمات و طاعت و اعتقاد
صحیح و قول حق صریح و عمل بدین صالح در دیکدر قول عدل و مذہب خیر
و علای شریعت و مشایخ طریقت که دین محمدی به صلی الله علیه و سلم اقتدا
و شرع احمدی ایلله علیه الصلو و السلام ایتد ایتد ایتد در و مشکله بنده
مکلفه واجب اولان ایمان و عمل در و ایمان دخی یکی سنه دن عبارتدر
تصدیق بانجنان و اقرار باللسان یعنی مکلف قلبه حضرت رسالت
حایت و استکامی محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم حق جل و علایه جانب
نه کتور دسیه و مبداء و معاد و اصول معرفت و اعتقاد دن هر نه بودی
جمله سنه تصدیق و اذعان و قبول و تسلیم اید و بربانله تصدیق
قلبی سنه موافق اقرار و اعتراف اید و بوا یکی سنه هر مکلفه واجب

شوی که بری سنده ایمال و ایسانند و خلال المیه خرد و غذا
 جا و داندن نجات و باجمله حق جل و علاقتند درجات بولق بود
 مگر کیم اقرار باللسان آیمکه عذری اوله مثلا آیت نخذه قصوری
 یا خود حکم اذیر سه کفره قتل آیمک مقرر اوله بود عذر ایل اقرارسانی ساقط
 اولور اما تصدیق بخانی بر هر حال واجب و لازم در و انک سقوطند
 عذر اولق متصور دکدر اما عمل اعضا و ارکان صلو و صیام و سایر
 عبادات مامور به کی اهل سنت و جماعت قنده اهل ایمان
 و اهل دکر رحتی مکلفت اعمال و عبادات مفروضه و بعضی
 اهل کلتی ترک ایلمه چون ایمان که تصدیق قلب و اقرار ساند حاصل اولمش
 انک ایمان مرتبه سندن خروجنه و کفر مایه سنده دخول حکم بونماز
 اما بعض سلفدن نقل اولنان که ایمانده عمل صالح داخل در ایمان تصدیق
 بخان و اقرار لسان و عمل ارکان عبارت در دیک مادی لری انک ایمانی
 کامل در فی الواقع ایمان کامل که موجب رضای حق تعالی در اول ایمان در
 که عمل سیده در و بمقامه دخی تفصیل و تقاسیم که علماء ایراد تیشار
 چو قدر مثلا تقسیم اولنور که مکلفه و جب اولان اعمال و افعال الکی
 قسم در بری قلبی بری قلبی و بر بری الکی قسم در بری اولدر که اصل ایمان
 تحققة معتبر در و بری کمال ایمان تحققة معتبر در اصل ایمانده معتبر
 اولان عمل قلبی معرفت حق تعالی در صفات کمال و نفوت جلالی ایل
 و اعتقاد بعث انبیا و رسل و صحت معاد و یوم آخر و سایر ایمانده معتبر

عقاید در و کمال ایمانده معتبر اولان عمل قلبی آلا و نعمات حقه و تفکرو فروغ الهی
 و نبوتانده و تعمق و تدبر و اخلاق محموده و اوصاف نفسانیه حمیده در
 فعل قلبی در اصل ایمانده معتبر اولان اقرار باللسان در ایمان و جب اولان
 سنده اوله اصل ایمانده معتبر اولیوب کالنده معتبر اولان صلو و صیام
 و سایر اعمال خیرات حسنات در و تقسیم دخی بود که مکلفه لازم
 اولان الکی قسم در بری افعال و بری ترک افعال متعلق امر الکی ترک
 متعلق نهی اولاندر مثلا صلو و زکوة تلاوت قران کی و ترک زنا و ترک
 شرب خمر کی متعلق امر مطلق اولان دخی الکی قسم در اگر متعلق امر یجایی اولدر
 واجب در امر یجایی اولدر که مکلف اول امری ترک ایدر عتاب
 و عذاب مستحق اوله اگر امر نهی بی متعلق اولور سه مندوب در امر نهی اولدر
 که مکلف اول امره امثال ایدر سه ثواب مستحق اولور اما ترکی عتاب
 مستحق اولدر و متعلق نهی فعل دخی الکی قسم در اگر نهی تحریمی اولور سه اول
 فعل حرام و ترکی واجب و لازم اولور نهی تحریمی اولدر که مکلف اول
 منعی فعلی ایمان ایدر سه عتاب و عذاب مستحق اولور اگر نهی اولان
 تحریمی اولور سه اول فعل مکروه اولور نهی تحریمی اولدر که منعی اولان
 فعلی ترک آیمکه مستحق ثواب اوله اما ایشله مستحق عتاب اولمیه
 اما بر فعلک که ایسانه امر و ترک نهی اصلا وارد اولمیه اول فعل مباح در
 پس مطلق فعل مکلف بیش قسم اولور واجب و مندوب و حرام
 و مباح و مکروه و بتقسیم دخی بود که مکلفه لازم اولان الکی قسم در اولی

که ثانیه شرط در ایمان و شانی که مشروط در اوج قسم در عبادت بدنی
و عبادت لسانی و عبادت مالی بدنی صلوة کبی لسانی تلاوت و ذکر
کبی مالی زکوة و صدقه کبی و بواجب قسمه التجات لله و الصلوات
الطیبات کلمه سنده اشارت بپورشت در تجات عبادت و است
صلوات عبادات بدنی طیات عبادات مالی و بر تقسیم دخی بود
که افعال و تروک که مکلف لازم میستحب در یکی قسم در برسی کند و بلیه
حق تعالی ماننده اولان حق تعالی ادا اینکدر برسی دخی کن و اولیه خلق منبیه
اولان حق تعالی ادا اینکدر و بواجب قسمه لفظ منجر نظام خاتم انبیا علیهم السلام
اشارت بپورشت در که

و بولفظ و چیز که حاوی معانی عزیز در جامع الکلمه نذر که حضرت خاتم
انبیا صلی الله علیه و سلم مخصوص در **خواجہ نصیر نقل المیر که**
عدالت سایر فضایل کبی و کلد ز زیر سایر فضایل یکی طرفی دارد
هر طرفی بر ز دلیت در آخره مغایر نه کم در اولی می اما عدالتک یکی
طرفی دخی بر ز دلیت در که جو در اما بوسوزده مناقشه دارد در زیر
سابقا تصریح آتیشدی که عدالتک بر طرفی ظلم و بر طرفی انظلام در و ظلم و
انظلام خود بری بر بنیه مغایر در در دلیت در ظلم جو در اما انظلام جو در
و کلد بر هر طرفی عدالتک جو در در دیکه و کی نیجه صحیح اولور اللهم
مکر دیکه که انظلام دخی جو در غایت کشی کند و فتنه جو را اینکدر لکن
بو تقدیر چه هر ز دلیت جو را اولور جمیع فضایلک اطراف جو در و منظر اولور

پ خواجہ اندر که سیات نفسانی یعنی خلق بر امر در که فعلیه و معرفت و قدرت
مغایر در مثلاً عدالت که کیفیت نفسانی و خلق در افعالک اعتدالی سبک
و کلد ز وانی اشک دخی و کلد ز زیر سبک و اشک و قادر اولور بلیه
و عدالت صفتی بولونز کم سابقا اشارت کیجی که غیر عدل کس نه
بفرض عدل فعلی صادر اولور اما عدالت و کلد ریس سبک و اشک و قدرت
صادر اولدی عدالت بولندی و ایضا فعلی حق که سینه بلیور
و اینکه قدرتی دخی دارد در زیر قدرت صفتک یکی طرفه تعلقی علی السواد
مع نه الموده خلق عدالت بو قدر سایر اخلاق و دخی حکم بود و بمعنای جمیع
کلمات و فضایل و تصور آیتک کرک که بولمک اسرار نذر انتهی کلام
تقریر این خلق نه سینه آیدی تعریف اولوب مایستی سابقا ذکر اولان
اوزره تصور اولیجی بونبیه احتیاج قلم **تنبیه دیگر** خواجہ بوقایده
یکی سوال ایراد اولدی بر بری قوی و برسی واهی و ضعیف اما سوال اینی
که چون عدالت امر اختیار بری و عاقل آنی کس سعادت چون تحصیل المیر
خند می اولان جو در دخی امر اختیاری اولوب آنی کس شقا و چون تحصیل
ایتم کرک و بوقایت بعید در که بر کس اختیاری ایلم کس شقا و چون
رذیلت کس ایلمه لرو بوسوالک جو ابنده استاد ابی علی ابن سکوین
شولیه نقل المیدی که چون نفسک مخالف قوتی و لبر در و انک بعضی نفسک
مقتضایه مخالف در پس جایز در که بر قوت غلبه اید و ب مقتضای
صاحبه حسن کوستره بر وجهه که عقلی استعمال و مقتضای اوزر و سیا

فعال است که قادر اولیه اول توکات سوزتی سکس و شرتی مندفع اوله تفکر
 عقله رجوع و استتعال فکر صحیح شروع آید و بقیع صنعته عارف و فایده
 فعله واقف اوله **نظم** قد نیرغ الله عن قوم عقولهم
 حتی تیمم الذی یقضی علی الراس **نظم** فقیر اندین سوال مذکور مقابله بدین
 شکیک ایتم مقوله سند مذر زیر اعتبار فکاک قباحته وقف ویر
 آید و کینه عارف ایکن نیه اختیار لر لیه مقتضای عقلن تعدی و اول
 قبیح و ردیلت شنیعه نک اثباته تصدی آتید و کوری مجرم و انصر
 مقدر و معلوم در و بالیده بهیه معلوم اولان سنه یه اعتراف معقول و ضرور
 شکیک خلافته سموع و معقول و کلدرو و جواب اجمالی در بوکله اول
 مندفع و سیال شکیک طرم اولور اما جواب تفصیلی که سوالت موضوع
 تعیین بیان و مغالطه حل و محل فساد ی تبیین و عیان است که رواج نقل
 آید و کی کلام در اما اعتراض قوی اولدر که عدالت مساوات در اول
 سر طرفی جو و ردیلت اولیجی لازم کلدور که تفضل مرتبه سی و ترجع و احسان
 و ابره سی که عدالت افراطی در غیر فضیلت بل قبیح و ردیلت اوله
 مع به تفضل بالاتفاق افاضل اخلاقه مذر جواب اولدر که تفضل عدالت
 خارج طرف و کلدور بلکه تفضل عدالت احتیاطی مرتبه سی در مثلاً اتفاق
 وسط ظن اولنان جائز که وسط اولیوب بلکه وسط دن باخطا آید و
 طرف نجله ملحق اوله دیو احتیاط اولنوب بر مقدار وسط دن زیاده
 اتفاق اولنور که فضیلت سخاوت بلا شبهه موجود و متحقق اوله تفضل و ترجیح

اما غایت افراط اولنوب غیر مستحده اتفاق و مستحده اضرار احتمالی اوله
 اول تفضل و کل بلکه اسراف مذموم در و فضیلت احتیاطی مرتبه سی و اولدر اما
 اسلوب واحد اوزره و کلدور مثلاً سخاوت احتیاطی دیکور کینی یاده جانب
 میل استیکله اولور اما عفت که مجریده خود آرا سنده و وسط در انک احتیاطی
 جانب نقصانه که خود در اکا میل استیکله اولور فقیر اندین بو نکته نک ستری
 اولدر که فضیلت در سر جانبی ردیلت در اما بعض فضایلک بر طرفی نیست
 اولمقه طرف اخرون اکثر اولور پس بعض فضایلک افراطی ردیلت اولمقه
 تفریطین آر توق و بعض نک تفریطی افراطدن زیاده اولور مثلاً سخاوت
 که بر طرفی اسراف و بر طرفی تجدد و یکی طرف دخی ردیلت در اما طرف
 تفریطی که تجدد ردیلت و نقیصت اولمقه اسرافه غالب و راجح در
 کد نک شجاعتک که افراطی تهو تفریطی جن در جن ردیلت و عیب اولمقه
 تهو ردن زیاده در اما عفت و امر بر عکس در انک افراطی که مجرور در ردیلت
 اولمقه تفریطینه که خود در غالب در و خود ردیلت اولمقه مجرور کینی کلدور
 بلکه جمله مقصود و مرتاضین خودی فضیلت عدالیه پس قضیه بویه اولیجی
 نظر اولنه نه جانب کم ردیلت اولمقه قوی و غالب اولور سه اول
 جانبک خلا فی طرفه میل اولمق کرک که احتیاط رعایت اولنمش اوله اولمق

سابع تخصیص فضایل
 و اکتاب سعادت آیته نک طریق موصلی ندد و ترتیب
 اسبابی نجه اولمق کرک آنک بیانند در

حکمت ده مقرر اولشد که کماله نمودی اولان حرکت مبادی سی
واسبابی یکی نو قدر بر طبیعت بری صنعت طبیعت اولد و غنک
مثالی نظره در که صور مختلفه ده طور ابعاد طور حرکت اندر تا کماله نشور که حیوانیت
مرتبه سیدر و بوج حرکت مبدی و بسی طبیعت در صناعت مصلی
یو قدر صنعت اولد و غنک مثالی غاج پار ه لریدر که تجارتی ضعیفی ایلد
مبایات مختلفه ده حرکت اید و بآخر صورت سرریه کیر و ب کماله نشور
و بوج حرکت مبدی صنعت اولد و ب کمال صناعتی اولد و غی ظاهری
و طبیعت وجود ده صنعتی مقدم در و مرتبه داخل اعلی در زیر طبیعت
استنادی قدرت حق خلق علای و امداد علایه در اراده انسانی
تدبیرات نفسانیست که مدخله سی یو قدر بخلات صناعات که تدبیرات
بشریه و ارادات نفسانیست مدخله و توسطی اولور آنسز اولور نسبتی فزونی
و زمانی و شرف و رتبه سی طبیعت صناعت اولور و مقرر در
خود رسته و کبر باشد و بر رسته و کبر پس طبیعت صناعت است
و تعلیمی شایسته و صناعت طبیعت تعلیمی و شاکردی منزله سینه
و چون بگویند دخی حکمت ده مقرر اولشد که ممکن است در شایک کمال
مبدانه ممکن اولد و غی قدر تشبه ایتمده در پس صناعت کمالی طبیعت
تشبه ایتمده و صناعت طبیعت مشابیهتی که کمالی در اولد و لمقدر که
اسباب تقدیم و تاخیر و تدبیری و تربیتی کما یبغی مرغی اولوب هر شیئی وضع
لا یقیده واقع اولمغه طبیعت مترت اولان اثر صناعت دخی تدبیر

اوله بلکه بعضی صناعتی طبیعتی در خلی حاصل اولمق جائز در مثالی
منضمه مرغ ماکیاندر که طبیعت مقتضای ایلد مرغ اولور رینه بر زمان جلوس
حرارت سینه سی بنیه استعداد و یروب صورت حیوانیه فضا و کمال
افراخ و فرایخ اولور کاسی صناعتی دخی بو معنی حاصل اولور مثلاً بنیه ماکیان
کیرن کرم انجیده بر مقدار زمان و فن اید و ب حرارت سر کین بنیه استعداد
حیوانیت و یروب اندن دخی افراخ و فرایخ بقدره الله تعالی حاصل اولد
پس صنعت بوجله طبیعت تشبه اید و ب و اندن تعلیم قلیو طبیعت
صادر اولان اثر صناعتی دخی صادر قدرت حق تعالی که موثر حقیقی
بوسبب ظاهری جلوه کراولدی و ب صورت ده صناعت طبیعتی مرتبی
دخی حاصل در زیر احوق بنیه دن دفعه واحده افراخ کثیره حاصل اولد
که طبیعت و حضانت ماکیان طریقه اول کثرت اولور چون بوقدره
ایتمده اولور ندی پس بیان اید که تمهید اخلاق و کسب فضایل که ب
علمی مقصود در اولد دخی امری در تدبیر انسانی اولور پس بایده دخی طبیعت
که استاد و معلم در اقدار ایتمک کرک و هر نه که طبیعت مقدم و مرتب
وجود و مبداء خلقته سابق در تمهید خلق ده دخی آنی مقدم و سابق
ایتمک کرک پس کلام طبیعت احوالی و خلقت انسانده اعمالی نیجه اید
بیان اید که تمهید خلقته صناعت و تدبیر ایلد کما اقدار اولد
معلوم اولسون که اول قوت که انسانده ظاهر و موثر در قوت خلق
که طفل متولد اولد و غی انده مادر نکستادن سود امکان تعلیم

و ملین طبعی الهام الیدی و تعلیم زبانی مهدی اولوب قوتی طالب
و خداسنی بدین جالب اولور **ذَکَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ**
و آیه کریمه **اَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ** بو مرتبه به اشارت در
جون قوتی دخی بر مقدار فریدونی انجمله حتی رشید اوله دخی زیاده
سبب ابتدا و رفع صوت و نجیب و بکایله مادر دن طلب غذا اید
و بو مرتبه دن ترقی ایدوب قوت غضبیه ظاهر اولوب دفع مضار
و رفع مزاحمت اغیار اتمیکه بشیر و اگر دفع مزبورده کند و نکست بقول
ولله و غیر فتم ایدر سبب کند و به کمال شفقت و دفور عنایت اوزر سینه
اوله و غنی بلیه و کی اشخاص و افراد دن استعانت و نوره استظهار
و استغاثت ایدر مادی و مدبری و دایه سی و خاصه سی کی در روز
بروز قوتی استعمال و استکمال ایدر ک قوت تمیز که خاصه
غیر انسانی در ابتدا ایدر و بو قوت اول اثری حیاد و بو قوت
حیل و قبح و نیک و بد تمیز اتمیکدن ناشی در که قبح تصور اید و کی
سینه نک کند و دن صدورین تخیل ایدوب منکر اولور و حیای
بو انجار در و بو قوت که تمیز در یونایفونا تمیز اید و قوت غضبی شهنایی
دخی تمکن اولان مرتبه سی نک نهائینه دکن تمیز اید اولور پس غمایتی
تحصیل بقای نوع طرفه اولوب بدیندن کند و مثل شخص آخر حادث
و ملق اسبابنه شروع ایدر و اول بدیند فضله خداون که منی در
که نظنه آبی در حاصل اولمقد و طلب زواج و نکاح و تولد و تناسل

67
حاصل اولور بو امور قوت شهنایی مقتضائی و انک مراتبی در اما قوت غمایتی
اوله دخی کماله تمیز کند و شخصی خط و ضبط و استعانت غیره غالب حاج
و ملق مرتبه سینه و اصل اوله قد نصکره سایر افراد انسانی اقارب و سیاع اول
و عیال کی خط اتمیکه دخی شروع ایدر و بورادن ریاست و استعلا و فوق قوت
طهور ایدر و بوجه قوت غضبی مراتبی و انک مقتضائی در اما قوت تمیز و
که خاصه انسا نذر اوله اجزایات اشخاص ادر کین و خطین تحصیل و تکمیل ایدر اید
مهارت حاصل اتمیکه قد نصکره کلیات و طبایع که معقولات اوله طبیعت
انسان و حیوان کی اندری تعقل اتمیکه قادر اولور زیر اجزایات اشخاصی
ادر اک ایدوب جزئیات اشخاص ایدر سنده اولان مشارکندری و
مخالفتندری در ک و تمیز ایدر پس به الا شتر اک اولان سنده و با به الا شتر
اولان سنده لر معلومی اولمقدن ذمه بنه صور طبایع کلیه فیض اولمقد
استعداد حاصل اولوب عالم اولمقد بشر شلا افراد و جزئیات
انسانک پنجه کور که نطق و سایر خواصده مشارک و سایر افراد حیوان
متنازل و مطلق احساس و حرکت ارادی ده جمله افراد حیوان مشارک
و افراد حیوان حرکت ارادی و حس الیه نباتات دن تمیز لر و اما نموده جمله
نباتات و حیوان مشارک و متولیه جادین متمیز لر و علی هذا القیاس پس
مشارکند و مخالفند معلومی اولمقد ذمه بنه صورت نوع طبیعت انسان
و طبیعت حیوان و جسم نامی فیض اولوب طبایع جزئیات دن و جزئیاتی
و طبایع ری بر بدن ممکن اوله قوه و استعدادی تشد کجه ادر اک اید

و بطایعه معقولات اول در زیر اول مرتبه تعقل بود و بوندن اول
 اجناس در تعقل و کله رجون بمرتبه یا غنی تعقل و ایره سینه کلوب عقل
 طلاق اول نور و انسانیت بالفعل اسمی بود خالده اکا واقع اولور و بمرتبه
 حکمک طبیعتن صادر اولان کمالات نهایتن بولور بوندن صکره
 بوبت تدبیر و صناعت سببی ایله اولان کمالاته ایشور اگر بوجالات
 اخنی حاصل اولور سه اول انسانیت که طبیعت سببی ایله اولان کمالاته
 ایشور اگر بوجالات و خنی حاصل اولور سه اول انسانیت حاصل اولشدی غنی
 سببی ایله تحصیل و تکمیل آیمک استند که طبیعته اقده ایلیه طبیعتن
 استفاده اولنان مسافت و ترتیبی تهذیب قوی ده استعمال
 رعایت ایلیه مثلا اولاقوت شهوت تقدیمه اندن صکره قوت غلبه
 تهذیبیه اندن صکره قوت حکمت تکمیلنه سمیت ایدوب اندن ختم ایلیه
 اگر ابتدا طفولیتدن قانون حکمت اوزرنیه که انشاء الله و تعالی
 و کر اولنه کرک ترتیب و تهذیب واقع اولمش اوله طوبی له انک
 حقیقه غایت ازی اولان سعادت مند لدن اولوب اکثر تمامی حاصل
 و حرکت و توجهی تحصیل فضایله اقرب طرق و احسن وجه اوزره واصل اولسه
 کرک و اگر اید اولمش کلمه سینه نا امید اولمش کرک بلکه مردانه میدانه کبریه
 و من سمی تشمیر و کتب فضایله نهج سابق اوزره سعی تدبیر آیمک کرک
 و معصوبت طریقیدن یا س ایدوب انهمال آیمک کرک که اهمال موجب
 شقاوت ابدی در و استعجال آیمک کرک که کون کیچیکه صعبو

جای جمعی و دوام بادی بولور پس طالب فضیلت اولنه
 لازم که مستحق اولد و غنی حاصل صناعه سببی اولد

شکند و تدارک متعبر اولور تا که بمرتبه به و ازیر که اندن صکره و اسفا
 لقد فرطت فی جنب الله فریادین آسمانه ایرکور سه فایده و بمرتبه
 تحسیری و ندان تا سغله پاره پاره ایلیه نفع اولمز زیر فرصت کیچیکه نفع
 وقت کارالدن حقیقه اسباب اصل بارین بعد حاصل اولمق احتمالی تسلیم
 پس خایب و خاسر کارخانه اکتساب و چار سوی شهرستان عالم اسباب
 تنی دست خروج لازم اولمقی و رد زبانی بور باعی اولور که **رباعیت**
 افسوس که وقت کار از دست برفت اسباب وصال یار از دست
 و در معرض یک دولت ناپائیده صد دولت پایدار دست برفت
 و معلوم اولسون که قافله سالاران راه اهند او غایت یافتگان
 و وجدک ضالا فهدی اولوب تائید الهی ایله کالری فطری و فضیلتی
 و بهی و تعلات کسبیه دن بی نیاز و تعلات بشری تیغنی اولان
 طایفه علمیه دن غیری هیچ بر فرد فضیلت فطری حاصل اولوب سعی
 و تعلم و کسب و تعلات تیغنی اولمق بوقدر اگر چه اختلاف استعمال
 و بهی سببی ایله سهولت و عسر تله تحصیل و اکتساب مختلف اولوب بعضی
 عمل سیر و سعی غیر کثیر ایله تحصیل فضایل و بعضی آخر سعی تام و جهد کامل آیمک محتاج
 اولور و نه کم تحصیل ضعت کتائیده رانج اولمق محالدر کند لک طالب
 فضیلت سعی و کوشش و اعمال و دوزش آیمدن فضیلت تحصیل ایدوب
 بلکه فضائی اولمق بمرتبه به واصل اولد **مربع** فردان گرفت جان برادر که کار
 و چون صناعت طبیعته اقده آیمک لازم ایدو کی ظاهر اولدی پس معلوم اولد

که تمهید اخلاق مناسب اولان علم علم حکمت علمیه در و بعلوم طب و
 و میسر در زیر طبیعت منتهی بدن انسانی و جسم بشری همچون حفظ صحت
 حاصل و اعاده صحت زایل اینکدر که علم اخلاق صاحب دخی
 حل بهمت و غایت منتهی نفس انسانی و ده حال موجود اولان فضیلتی باقی
 و خالده و زایل و مفقود اولان فضیلتی حاصل و عاید قیامده رتبه که طبیب
 جسمانی تدبیرات طبیعه و معالجات ضایعه افعال طبیعه شایسته و افتد
 پذیرفته کم اصحاب فن طب قنده ظاهر در کد لک طبیب روحانی
 دخی لازم در که ترتیب اسباب و تمهید خلق و تهیه آلت تحصیل
 اینک قصد اید یک طبیعه که استاد و مشوا در تقلید و اقتفاء اید
 پس طالب صحت روحانی قوای ثلاثه نفسانی به علی الترتیب نظر و ملاحظه
 میسره یعنی اولاً قوه شهوانی که فضیلتش که عفت در ثانی قوت غضبیه
 فضیلتش که شجاعت در ثالثاً قوت تمیز و ادراک فضیلتش که حکمت در نظر
 و تفقه اید اگر سر برسی حاصل و کامل این سه شکر و شای دباب حق و یگان
 مطلق علی قدر الطاقه مؤدی اولوب همان اول فضایل ادا امت و تعالی
 سبانی مراعی اولسون و اگر حاصل و کل این سه هر برین علی الترتیب
 تحصیل و نفس نقصان شعاری اول فضایل که تمیز و ساعی اولوب
 اولاً قوه شهوانی به نظر اید اگر صفت اعتدال و وسطانیت متصف بود
 عفت اکا حاصل اولمش همان علی تر الاغوام باقی و مستدام بلکه اتمام
 میسون و اگر بر جانب مال و اعتدال حقیقی زایل اولمده منحرف بود و رسته شیعی

میسون اعتدال و انحرافدن اعتدال توسط و اصل فضیلت عفتی کنت
 حاصل اید که کورسون بعد قوت غضبی به نظر اید و کورسون که طرفین
 شور و جن نغسندن بر طرف و اعتدال توسط تحصیل اید که شرف و اعلی
 شجاعت حاصل اولمش شکری متو اصل اوله و آثار و دلیلت طرفیندن
 تمیز کند و بی خلوص و سعادت تحصیل شجاعت نفسی تحصیل میسون بودگی
 فضیلتی تحصیل و جوهرش بی فی الحکله نقصان کماله تحول اید که ضرر تحصیل
 فضیلت حکمت جانب راعب و ردیلت جرزه و ملاقات دن بار
 اولوب اولاً اول علمی که تحصیل علومه آلت و معیار نظر که میسر اید اکا
 حواله اولمش در اعنی علم منطق که قوت نطقی تقویت و تصحیح
 و معیار نظر که میسر اید و اکتسابی توسیع و تفسیح اینک علم علی
 تحصیل و تکمیل اید و بعد اول علوم که جمیع مسایل و دلائل شک و ظن
 عاری و مبادی و مبانی سی محض یقین اوزره جاری اعنی علوم ریاضیه
 که مقدمه ده اکا اشارت اولوشید ی تحصیل املیه که ذهنی جمیع مسائل
 قطع و یقین مرتبه سینه معاد و متقاضی اوله و یقین املیه اکتفا
 اینک قانع و راضی اولمیه پس معرفت حقایق اشیا و کشف احوال
 موجودات خارجی املیه تحلی و زاویه حمل و نقصان کماله و ذل و خذل
 تجتنب و تحلی اینک بهمت اید اولاً طبیعیات بعد الهیات
 مسائل تحصیل و هر حالی بالغ مرتبه تفصیل میسون چون بوفیق الهی اید
 و مرتبه و اصل اولمش اوله قوای ثلاثه فرموده که ترتیب و تمهید

فراغت بولش اولور چون بوضایک تحصیل مستر و مقدر اولدی
 پس فضیلت عدالت که جمله به مرتب در فضایل ثلاثه دن مجموع مرکب در
 آنوک تحصیل و تکمیل غایت و استقامی مؤفرانیون که کمال حقیقی
 و اصل سعادت باقیه کاجل اولوب انسان بالغ و حکیم کامل اسمی که
 اطلاق اولنه پس بترتیب بمرتبه دن صکره سعادات خارجیه که
 فرنیات جمال کمال و محسنات دیباجه فضیلت و اعتدال در اندری
 دخی تحصیل ایلیون و آنرا یکی قسم در فضایل بدنی و فضایل مدنی فضایل بدنی
 اول علوم و معارف در که احوال بدنه راجد و اول طبیب در که اثره صلبه
 و فایده مترتبه سی اوج سنه در دفع و ازاله علت و حفظ و حراست
 صحت و کسب و افاده زمین در و علم نجوم در که مقدره معرفت بعض
 حوادث اولمعه موسوم در فضایل مدنی اول علوم در که انتظام احوال دینی و
 و اتساق امور ملک و ملت آنو کله اولور علوم شرعیه کی که فقه و کلام
 و اخبار و سیر انبیاء علیهم الصلوٰۃ و السلام قصص و تواریخ و حوادث ايام
 و علوم ادبیه کی که لغت و صرف و نحو و بیان و بدیع در و جمله بوجاهت
 فصاحت و براعت در و علم حساب و استیفا و مساحت کی که اکثر نافع
 اجتماعات مدینه کامربوط و اختلاط تغیش و معاملات بنی نوع اکام متعلق
 با
 فصل دهم و بابی قلنت **آنکه بیایند**
 مخفی اولیه که چون نفس خیر و فاضل و درجه انسانیت بالفعل و اصل اولش اول

بومکه فاضله نفس خط ایتمک واجب و لازم و بر ساعت اول سعادت کمال
 و تفاوت و ادوات و تقابله عازم اولمق کرک خط صحت بدنه خیر
 است تمام لازم ایسیه خط صحت نفس اعتدال دخی لازم در بلکه بودخی اتم و قدم
 و بکه است تمام اتم و لازم در و بصحک حفظه و فضیلت نفسک تقابله
 افضل سبب بوقدر که دایما معاشرت و اختلاطی کند و بی یاد اخی کل تحصیل
 فضایل اتمیش و عیوب و ردایل ترک اتمیش خیر و فاضل کینه لریده اولور
 تحصیل فضایل اتمیش معایب و ردایل اندن کتمش کینه لریدندن کریدن
 اوله زیر نفس انسانی ناک خاصه سی معاشری اوصافیه تحقق و محالطه
 بصاحبی اخلاقی ایله اتصاف و تخلقه در **زاکه** انکور زاکور سمی کریدن
 و حکما میشد در که الطبیقه سیارقه و بومعاده نظم اولوشد که
 عدوی البلیه الی الجلیه بعینه **کالتار** توضع فی الزمان و فی
 و اساجع منظومه فارسیه دندر **یار بد بدتر** بود از مار بد
 عن المرء لا تسأل و سل عن قرینه **فکل** قرین بالمقارن بقیتدی
 و اشهر بکردار یله صحت و مشایده صورت ظاهری ممنوع اولور و غیبه
 مجر و استماع کلام نافر جامری دخی ممنوع و محرم در خصوصاً مجنون و فاحش
 و مسافر و مضاحک اولندک اناشید و اساجع هنر آل امیر و فحش امیر لری
 و خیرات منفقه و اشعار معشقه و جو مسلم و ذکر معایب بوجمله طالب فضایل
 و مجتنب ردایل اولندره ضرر محض و اجتنابی واجب و لازم اولند در دوز
 و اولور که بریت استماع ندن نفوس ناقصه به اولقد رهوا و هوین باطل

و اشواق رذایل عارض اولور که از ابراهیم مدت مدید معالجه و در
کثیر مصاهره و مدافعه محتاج اولور خصوصا که اشعار معشقه تغنی و سروده
مقارن استماع اولنه اسباب کامنه بپایستی شیخ عظیم و ادیبین
میل محرمی اناره و تحریک شدید ایلر حتی گاهی متبصر عالمک زلته
و مراض سالکک منج قومیدن خوف و بطالت و خلاصه متصف اولمه
سبب اولور پس منظره اس که غالباً قلب بلدون کلن نه ایلخسته
اولور اولی بودر که مظان ضرر اولان مواضعدن نه اوله و کتب فقهیه
و کرم و غلامی شتبل اولان اشعارک استماعی مکروه در دید کلرک
حکمتی بودر و استماع اصوات آلات غنات و اغانی شریعت مطهره
حرام اوله و عنک دخی واهی و الله تعالی اعلم بودر و استماع طاهیه
ترنات غنا خصوصا اشعار معشقه به قمارن البته تحیل اولور شهنشویه
مودی و تحیل مستر ایجاد و بیاع امر متخیله غالباً مضی در انکچون بعضی خل
ویشلر در الفار رقیه الزنا زیرامادام که نفس مدیه متعلق و اندیشه
و قوای شهوانی کاشانه بدنه مجمع و متالف اوله اسباب غویت
و رذیلت اجتماعدن خالی و دواعی غی و ضلالت اتباع و انتظامدن
همی اولمق مقرر در و حیض فساد و رذیله عنک تنزیل سهل و سیراتا
شواتق قلل فضایل صعود و ترقی سی دشوار و عسیر در
عروج بر فلک سروری بدشوار است اولک حجر ثقیل جانب اسفله بحر
و منزل کی ادنی سبب و خروبی قوتله حاصل اوله و غی معلوم و معروف اما

مانی اول جری شائق جل و ذروه فلک اخراج کبی در قوت عظیم و استقامت
حم غفیر محتاج و موقوف در و حدیث بنوی صلی الله علیه وسلم که **حق**
الکون بالکون و حقه الیوان بالشهوات بو معنایه اشارت در
پس انس و مخالفه ناس که اکثری ارجاس و اذناس در اجتناب و احتراز
طریق اقوم و ایشار غلت و انفراد و تعلیل معاشرت اصحاب بونک ایشالی
و قیام و ورطه لردن اسلام در انکچون ویشلر در که من کان فی الغزله
عالمک و غلک منافعی بیمار و خلطک مضاری بجا بدر پس غلبت
محموده الاختیار و خلط واجب الاجتناب در و اگر اختلاط ضروری
اولور سه نته کم ویشلر در **پت** الغزله فی الغزله لکنه لابد للناس **النیار**
وید و کمز کبی مہما امکن صحبت اکابر و افاضل که نفوس طیبیه لری اذنان
رذالتدن طاهر و وجوه نقیه لرزده انوار فضیلت لایح و ظاهر در اندک
صحبتنه طالب و الملک کبی اولمیلر دن بارب اولنه و اکابر مشایخ و شایخ
که چون صحبت لازم اوله اول کس نه نک صحبتنی اختیار ایله که مشایخ
و صاحب سنی جانب آخرته داعی و ترک دار غرور و موطن سهو
و غفلتله ساعی اوله و سلسله نقشبندیه خواهج لرندن خواهج علی رانی
که لقب لری حضرت غریزان در بو معناده سالک راه و در ویش صاحب
انبیاء اولنه بویله ضیحت بیورشلر که **عش** بامر که شینی و نشد جمع است
وز تو زهید زحمت آب و کلت ز نه از صحبتش کزیزان می آید
ورنی کند روح غریزان کالت و اخوان وفا و خلان صفا ایل

صحبت اولیجی بشر و بشاشت و توده و طلاق اوزره اولوب لکن
 عایت اعتدال اولنه که بو خصلتک سایر اخلاق کی وسطی فضیلت و اوقاط
 و تفریطی رذیلت در وسط و فضیلت اولان مرتبه بشاشت و بشر دیر افرطی
 و خصلتک بسیار و مجنون و هنرل کوناگون در تفریطه عبوست و غلبه ویر
 و مزاج که اکانا در لطیفه دیر انده دخی حد اعتدال و طریقه وسطی رعایت
 کرک افرطی هنرل و منخره لیغه چقر و پنجه مضرت و منفسه به سبب اولور تفریط
 و عبوس الوجه بغیر الطل اولوب اخوان صحبت و عشرتندن متفر و کاهی
 صورت کتبه و اصل اولوب درویشان صافی درون منخره اولمغه مؤدی
 و احادیث صحیح و وارد اولمشد که کان النبی علیه الصلوٰه و السلام
 یحب المزاج و لا یقول الا حقاً و حضرت امیر المؤمنین و عیوب الموحیدین
 کرم الله تعالی وجهه کثره مزاج منسوب ایدیر سبب حفظ صحت نفسانی
 عظمی اولد که علی الامام نفسه اعمال حسنه تکلیف و تحیل و افعال جمیل
 و تحصیل اتید و رب اگر افعال قوت نظریه اگر اعمال قوت عملیه در تقصیر
 و هماون و اعمال تکامل ایکی معناد ایتیمه لرسته کم حفظ صحت جسمانی ده
 اعمال جسمانی و تحریکات لطیفه معتدله موجب حفظ صحت اعضا و قوت
 و سلامت اعصاب در و اطباء ریاضت بدنیّه میبالغه و صحت ایدیر
 و هر نوع ریاضت بر عضوه فایده سین بیان ایدیر مصارعت کشتی
 جمله اعضا به و کان و کپاده چکاک اکثاف و اعصابه و شش ساق فخره
 و فعدر دیر و علی هذا القیاس و ترک ریاضت استیلائی بلا و غم

و ضعف و قوت اعصاب و عظام که بنا حیم بدنه اطباء و دایم
 بحاج ایدر ویر لکری کذک ریاضات نفسانیته دخی قوای نفسانیته قوت
 و ترک بطالت و ضعف و فقرت بحاج ایدر و استیلائی کسل و غم
 و غم ویر و نفس مواظبت نظر و استدلال و فکر و محمل اولیجی است
 بلا دت و محقق متولی و مجتمع و مواد خیرات و انهار افاضات علوم
 قدس چمن استعدادن منقطع اولور و چون حلیه علمدن عاقل اولور
 کسل و توانی ایلد مالوف و اسباب سعادت و باطل اولور و بوسکاس حال
 و انعکاس قبالی سببی ایلد صورت انسانیتهن مسلوخ و عالم مثال و معنی
 صور حیواناته مسوخ اولمغه مؤدی اولور کرکه بوشاه و ده بکاس و انعکاس
 مطلع اولسون کرکه غلبه سکر طبیعت سببی ایلد حالا ذابل و خافل
 اولسون یا علاقه بدنیّه منقطع اولد قد نصکره و وقف اولسون لکن بعد
 الفرضه و لزوم الغصه حسرت بی فایده و ندم بی نفعدر **مص**
 بسیار بخاید کشتند امت **شر** اما حلیه علم ایلد متحلی و حلیه علمه
 سابق و مجلی اولد لازم در که منظر نظر و بصیرتدن پرده نپدار باطلی رفع
 و حجب عجب و غروری بیگاه سعادت و فضیلتدن منع و دفع ایدیر
 که علم و عمل ایلد عجب و غرور نه قدر خفی و مستور دخی اولسه بالآخره فخر
 و نجات مانع و چهره سعادت و اقباله برافعدر **ب** زاهد غرور و اشت
 نند از ره نیاز بدار السلام رفت و کرستن و شیخوخت سببی ایلد حیا
 ایدوب تعالم علمدن فراغت ایلد که چهل جمیع از مانده قبیح و علم کافه احیانه

حسن و بیخ در حفظ سبقتن صکر معلوماتی کمر او ذکر ماضی ایلد محفوظ
کار آیمکی واجب و لازم بک کرک و زوایای خراین علومنه غناک سنا
سج ایکندن بر خذرا و لوق کرک که آقا العالم التبیان دیشدر و طالب
کسب سعادت اولنده لازمدر که ملاحظه ایلیمه رک بضایع فانیه و رعایت
غیر باقیه بک طالبدن برسی مطلوبی حوزة کنت و قبضه قدرت
کوتور سه انک حفظ و حر استند و بچه مشق اختیار ایدر و اولور که کند و یه
خواب و خوردی حرام و تحمل شیاق هر وقت حرام مواردی خطری کند و یه و د
مدام ایدر پس طالب کمال حقیقی و مایل سعادت فضیلت باقیه و حفظ مطلوب
و حر است که هر مرغوبه تحمل شیاق متوالی و اختیار کد ایا م و سهر لیلی اتمیوب
اول کو هر گرانایه عرض تلف و د بار ملاک و نوارده قورسه خسرد نیوی و خرویدی
جلس اخرا نهم مغای افراد و ثمنه ایلد حاصلی خسران اولوق مقرر در و طالب
کمال جمع مال و تحویل سباب جاه و جلالتن اعراض ایدوب زهد که مقبول
حق و ممدوح خلق و قانت محبت و بالای معانی روحانی سینه خلقت شعاع
اید و زهد اولدر که آدمی سباب و مشقات و نیویه قدر ضروری
و هر نیه مالاید اولان سینه ایلد اکفایدوب فضول عیشه که تنعم و قور
التفات آیمک در زهد ایدر و وصیت عادت انبیا و اولیاد و سهر لیلی
سعادات و پیرایه مقامات زهد و قناعت در و مقدمه زهد اولیجه سبالک
طریق آخره پس سعادت حاصل اولور و کسوت زهد ایلد تلبس آتمدن طالب
فضیلت بر مقام و اهل اولور و جناب حضرت رسالت پناهن صلی الله علیه و آله

روایت تمیشتدر که **اراد من الدنيا جيل الله و از من عاقل**
کن زاده افماخته یه لوری بتقی الی کل الانام حبیب او تازی اخطاف ختم
صحی لنیم فی البیوت ربیب الله و دخی بعضی روایتد ککشد در که حضرت
دساله پناهی صلی الله علیه و سلم ابن عمر خد متنه بو و جمله نصیحت بویشدر که
اراد من الدنيا جيل غریب او عابر سبیل و من عاقل
اول حضرت ک صلی الله علیه و سلم سباب دنیویدن زهد لری و ماکل
و طابیده نه مرتبه ایلد اکفاید کبری شهر عالم و معلوم عالمیان در عالمدن
کبد بچه برد فعه نان جویندن طویدیلر با انکه فقری ضروری دکل اختیار ایدی
بچه یردن متوجه اولان اموالی ایشار غیر ایدوب بو نوع معاشی اختیار ایدر
مخصوصا او اخر عمر شریفی زده که مین و بحرین و اکثر خبریه عرب فتح اولو مال
عظیمه استان رسالت ایشینا لرنیه کلور دی لکن رجه اذخار اتمیوب
عظیم عطیه و کلی بخشش بویروب کند و لرفقر اختیاری او زره قرار بویروب
حق دار دنیا دن انتقال و حظایر عالم قدسه ارتحال بورد قلند و چون
ن شریفی برسیودی یه بر مقدار بغذای ثمنه مرمون ایدی که اول کنده
سینه ایلد آلوب اهل متبده نفقه تمیشتدری و اول حضرت علیه الصلو
و السلام اظهار زهد ایلد ابتدا و خلفا و راشدین و اکثر صحابه و تابعین طعم
زهدی شهیدیلوب فقر بلیه فخر ایتده انلره ابقدا اقلیم شریدی اوساطین
حکما متابین بو دنیا ی غذا رک امتبعه ناپایدارندن ال حکیش لریدی
سقاط رجب بخنده ساکن اولور دی با انکه تلاشه سندن ملوک و اکابر

اموال عرضه قیلو لریدی قبول ایتوب اول جب ایچده خانه و سکندرن
فراغت و انوکله قناعت ایدردی ایلکون اکا سقراط الحجب دیرلر دیو جانل
بتجود ایکی عبادن غیره سنه یه مالک دکل ایدی و افلاطون دخی معین
دینا وزیه و قناعت ایلک عالم آرا ایدی دیرلر که اول حکیم که زید طاسرو قلت
اسباب بدن عدول و خدم و حشم و مال و ملک و آنخا ذینیه دخول ایتدی علی سطر
حکیم ایدی اگر چه بعضی اصحاب رسول کریم و بعضی اولیای امت خیر المین
تمک اموال و آنخا ذاسباب دنیوی اتمیشلر در آما مجتهدی درون لرید
قرار و ذمت بمتلری اتمک مجتهدی کرفقار و کللر ایدی و دوام بیه و راس
کل خطیه اولان حبت دنیا در نفس دنیا دکلدر نیچه درویش و ادر تهی دست
حبت دنیا آنی شوریده و مست اتمیشلر و نیچه غنی و ادر که دست و پا
بر در آما رقبه بمتی قید و اسیر حبت دنیا دن خرد و صحابه کرامدن کمره
ماله معروف عبد الرحمن ابن عوفدر که وفاتنده درت خاتونی قالمیش
بری سنی حصه نمشدن سکان بیک درسم برزو ایتده دینار یه صلح
ایلدیر لکن لوح درونی رقم حبت دینار دن ساده و کردن بمتی طوفان
و قلاده علاقه حبت دینادن ازاده اولمسی اول مرتبه ده ایدی که برکته
حضرت فاروق خدشته رضی الله تعالی عنه کلوب ایتدی یا امیر المومنین
شامدن برکار و انم کلوب که سکان شتر بار در و شتره نصبت
نم ادر دینار در حمله پن فی سبل الله صدقه ایلد مال ضبط ایلد سبدن
اموال ایدیک بیک بوکیه ناز تمجده خاطره اولدی که آما کارون نه ضمه

کله دی و احوالی نیجه اولدی اوله پس برمال که روی تو جهی ستره و نیچه
موجب تشویش خاطر اوله آنی حوزه مکشدن اخراج ایتک لازم ایدوکی
ظاهر دیدی و شیانج متاخریندن منفر ابرو احوال احوال عسید ایتدی
قدس سره که اگر چه رخت اقامتیه خطه سمرقند مقرر لیکن قبذ ولایتی حمله
افاقه سمر اولمشدی و اتمک مد حنده مولانا نامی عبد الرحمن جامی نظم ایتدی
بعضی بودر که **مسو** زرد بجهان نوبت شانه ششی بدیه کوس عسید اللهی
اکله زحریت فقر اکنت خواجه احرار عسید اللهی لجه بجر احدیت دوش
صورت کثرت صدقش باشد از ان لجه ناقریاب قبه نه توی
فلک یک حباب و مع به اکثر اموال و اسباب و خدم و حشم
و خراغ و قواسی اول مرتبه ده ایدی که رشحات کتابنده ند کوردر که خواجه
طافات ایتد مکده بیک اوج یوز مرزعه سی و اریدی و بشقه برزعه سنه
اوج بیک جغت یوز و ردی آما بود قدر اموال و اسباب اکا مقدار
نوره مانع راه و نظر متمنده برک گاه دکل ایدی نته کم مولانا جامی نظم ایتدی
نولینده ویشلر **مسو** روی زمین کش نه سرونی نبست
در نظرش چون رخ بیک ناخن است کیت روی ناخن که بدست ایش
کی بره فقر شکست آیدش **نه** آما طالب فضیلت و راغب سعادت
اندرک حالنی کند ویه حجت و دلیل و اموال و اسباب آنخا ذینیه سبیل
بلکه سعادت اتمه مقام فقرده اولان اولوره افتد و تجرد و فنا
اوزره کچن بشو ازمه افتد ایدوب اسباب جهان فایندن قدر

لا بد بلیه گفتا اید که ره زن و نیای قدر طریق طلب ده اگا مانع و محذور
و فریب جهان فانی آنی سلوک مقصد و ن خاوع اولوق احتمالی اولیبت
بهوش باش که راه بعضی محذور د عروس هر که مکاره است و محاله
و طاب فضایل زینهار تحریک قوای شهوانی و غضبی ایمییه و اول کرده شکوه
کسی که تحریک قوت باه اتمیکچون استعمال و اکل معاجین و قرآه کتب قوا
و حکایات فتنه ملاین ایدر لر زیر ا قوت شهوانیه تحریک اید یکجای شای
سکننده تعب لازم اولوب بلکه شریعت ده حرام در و موجب اید یاد
نام اولان فعلی ارتکاب ایمییه و تحریک شهوت اگا بکر که آدمی بسج
خفته طعن و دغدغه اید بیدار ایدوب و زرنیه حمله اید که نضکره انواع حال
منصرتدن خلاص طلب اید و اگر بیدار اتمیه تعبدن بری و خطردن این ایدی
بس قوت شهوتی و غضبی که قویوب تحریک داعی اولیوب بلکه منها اکن دفع
بیمجاننه ساعی اوله اگر بالطبع حرکت ایدر سه مقتضای عقل و شریعه حد اعتدالی
وزن عیار ایدوب طرفین افراط و تفریطه خروج اتمیه که فضیلت عفت و
شجاعت برقرار اوله و جمله اقوال و افعال دن اول منکر و نظیر اینی در کما
ایمییه با جمیع افعال و احوالی میزان اعتدال اوله اگر کما سی بحسب الطبع خروج
واقع اولور سه تحیل افعال سنه و زجر و منع مباحات اتمیکه نقشه یاد
و سیاست ایمییه که بردخی اکت کسی فعلی ارتکاب اتمیکدن اجتناب و جتناب
اید و مثلاً بطعامه که تناولی مباح شرع و عقل و مقتضای رای و مصلحت و کلام
و اتباع سورت شهوت که آنی تناول ایمییه در حال انابت و ندم ایدوب

نفسه انجام صلوة حدیده و صیام آیام مدیده اتمیکه معاقبت و مجازات
ایمییه که من بعد نفس فضول مخالفت مقتضای عقل اولان سنه
راغب اولیه و بو معناده از باب مهمت و اصحاب مجاهده در ریاضت
عزیز کردن حکایت چو قدر غفلتد بر لقمه تناول اتمیکچون بریل صایم و بر کج
تمجیدن کاسل اتمیکه نچه روز کار تمام لیلیه قایم اولوق و بعضی قوی مبتل
بمحر و نفس تقاضای مباح اتمیکه ریاضات تکلیف ایدوب زجر و مادی
و اصلاح و تهذیب ایدر لر مقامات حضرت شیخ الاسلامی احمد زنده
پس جامی ده قدس الله ذکر ایدر که بر کون غار ریاضتدن نواحی شهر کلاک
استاننه کیر زرد آلور سیده و یا نچه برک سبز آرا سندن کلوک
فلک انحرکی لامع اولمشدی نفس حضرتنه دیر که احمد بو قدر زمان بنی
تا رجوع و ریاضتله ملاک ایلدک برایکی زرد اولیوب نی تسکین ایلدک چو
ویر که ای نفس بریل تمام صایم اول سکا مراد کی ویرین نفس اضنی اولوب
صیامی تمام اتمیکدن چکره باغ زرد الویه کیر کور و ور که شغال کلش زرد
لری تناول ایدوب بر قاج دانه منضم اولمدین نیه ممر اسفلدن اخراج
ایتمش حضرت آلوب یومغه مشغول اولو بحق نفس ایدر که احمد بنکر پین
بو خسته بو زرد الواری بکامی ویرین ایدر بل زرد الو طلب ایلدک اشته
زرد الو غایتی بر حیوانک امعا سندن کیمش یورین سکا ویرورین
که احمد مدد بونی بکا ویرمه ار توق سندن هیچ سنه طلب اتمیه
تمام نفس عمده و یمن ویرور که من بعد هیچ شهوتکی طلب اتمیه سین

پس زرد الواری اثر است به ارباب بهت معامله بولیه بهیشت
نخن اولور باری سندخی ممکن اولد قجه سعی ایله نفس بریه شها تنده
سایر و هوای ارزولرنده طایر اولمیه و اگر غضب بی موقع و خشم نامحل
نفسه عقوبت ایتمکچون بعض سفهاک اذیت و امانتده صبر میکه نفس
خفظمی مطلوب و صبری نامرغوب اولان مالی بدل ایتمکله تاویب
سیاست ایلمیه که از توق بی وجه افتد ام و غضب بی حکام
ایتمیه روایت اولنور که سقراط حکیم پادشاه زمانی تزوج و تاهل ایله
نفس شرنکک نفاخته تو تل ایتمکچون امر و ایزام ایچک اکا بر یونا
مخدرات جمال عفت و سبایر پرده حسن خلق و خلقت اولان نبات
و اخواترین عرضه میل یلر اما حکیم مرتاض جمله دن ابا و اعراض قلوب زن
سلیطه که سلیطه و قاحت ولی شرنککه مشوره جهان و سلطت و زبان
درار کده معروف حیران اولوب معاشرتی مکدر شرب زندگانی ایلمکه
بوجیه مظهر اولاکه زن بد در ساری مردکو هم درین عالمست دوزخ
زنیار از قرین بد زنیار و قنار بنا خداب النار طلب ایدی
حکیم و نادان بو اختیار غریک نبری سوال اولیجی دیدی که چون حاجت
ماقصات العقل لازم اولدی باری بو فایده اولسون که نفسی تک طلاق
و وقاحتنه مبتلا ایدوب معامله سنده کظم غیظ و دفع غضبی عادت ایدوب
بو خلقه معاد و متمرن اولم و اگر نفس کسله میل و بطالت رغبت کوسه
اتزام فریاد اعمال صالحه و مداومت اوراد و اذکار و عبادات نافله ایلم

ماویب ایدوب و عمل سیه دن صغیره ایله دخی اجتناب ایدوب که نفس
صغیره ایله ارتکاب ایدوب کباریه دخی جبارت ایتمک احتمالی وارد بلکه نفس
صغیره یه مداومت و اصرار یلر کبیره و کبیره توبه و استغفار یلر کفوف و مغفور
صغیره اولد که لا کبیره مع الاستغفار ولا صغیره مع الاصرار
و متصل عیوب نفسنه احاطه و اطلاع قصه نده اولد و بوطلاع و نه قدر
اسباب ایتمام و دقائق حلیه یه قادر ایلمه تقصیر و تهاون ایتمیه که اکثر
بنی آدمی راه فضایل و سعادتدن الیقوب پیغوله شقاوت و جالنده
تویان کند و احوال و افعالی بلیموب دقائق عیوبندن غافل و دسایس
نفس آماره سندن ذایل اولد و غیره زیر اهر نفس کند و سی نهایت درخ
محبت او زنیه در هر محبت مجنونیک عیوبی مشا به سندن اعمی و کور
و مقابحین محاسن قدایمکه مجبول و مجبور در که خبک الشئی تعجی
کرسری داری و منفاد غیب دوست نه بنید بخران کس
پس عاقل لبیه لازم در که کند و عیوبی بملکه تدبیر ایدوب و حد اسندن کند
معاینی تعض و تطلب ایدوب و غیره عیب حد اولنن سنده لری کوره
اندون کند و ده دخی آثار و ارمیدر وقت ایلمیه و بردانا و صادق دوست
فرزوب آذن عیوبی سوال مهر نه قدر سنده عیب یو قدر در میقتد
و لمیوب نینه ابرام ایدوب و بعض عیوبنه اشارت ایدوب تمام سرور و نشاط
کو شرب ظاهرده و باطنده شکر و سپاس اظهار ایدوب و هیچ آشام
کالم و مضطرب کو شرمیه زیر اخلق کس نه نک عینی بوزنیه سولمیکله

صاحبی شایسته اولوب سولیه صداوت ایمک خوذن اجترار ایدر لر فنی بجز
کاینه وار یوز که قرشو عیبک اید شمار اما صاحبی حقیقه شایسته اولوب
بلکه شاکر و سرور او بجز اظهار و بنیه تمکین قحجزار و اکثر جمله نکات حادثی بود
که فی الحکله عیبی کند و یا شعاع و طعن اوله حق سنه لری تنهاده اظهار ایتیه لر
فی الحال مضطرب و شایسته اولور امیر المؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه
بسیور که رحم الله امر اهلن الی عیوبی شایسته اید که رحم الله امر عیوبی
و میوب اهل الی دید و کی اشارت در که عیوبی اعلام کند و قنده ایدی
به ایای جمیل و انعام عطایای جزیه دندر و آسکندر دن منقولدر که برکن
خواص در بنیه سندن برسی نه دیدی که بو قدر زماندر سن نام حلال
و زوب کند و کی بیره مخلص خاص عرض ایدر سن و سنک حکمده تربیت
و انعام و ترقیه معارج عظام اولونشد بر آما سن برو فعه خدمت که
لایق خلص خادم در ایتدک ندیم خاصه مضطرب غطیم طاری اولوب
پادشاه جهان بوسون که تقصیر ایتدکم نه خدمت در ذوالقرنین حساب
قران دیدی که سن دایما اخلاص طلبی و تمویه ایدک زیر برکزه بکای عیبی تنیه
ایتدک ندیم ایدر که حضرت پادشاه محاسن و فضایل ایدر محلی و خورشید
وجود نه دره عیب ناپیدا در اما ذوالقرنین اصلا قبول بیور میوب بنیم
بنیم نفسم عیدن خالی دکل ایدوکی مقرر و محقق وانی انکار ایدن یا مکار یا حق
و سنخنی فی الواقع بنده عیب کو زمر سک احق و نادان میش سن و اگر
کو رتب کتم ایدر سک منافق و فتنان ایتدک سن علی کل حال ندیم خاصه

مرتبه اهل اخلاص اولمعه سین دیوانی شریف صحبتدن مطرود و مقام
و مرتبتدن مردود ایددی اگر دوستلردن بو منفعت حاصل اولمعه یا تو
که دوست صحیحک نظری محاسبه و سترره منجر و آنوک مشاهد
دوستنک معایب و مطاعنی محبت و ستر در نه کم و میشد در نظر
از صحبت دوستان برنجم کا خلاق به جم حسن نماید
عیم ستر و کمال بینند کا ر م کل و ستر نماید
کو دشمن شوخ چشم چالاک تا عیب ماین نماید
یا بو جتدن که بوزمانه ده دوست صادق و خلیل موافق کیمایماند ساکن
پرده اجتناف و سیم رخ آسا مجر و اسیم بلا مستی در
معدوم شد مروت و منوخ شده فال و زهر د و نام ماند چو پیم رخ و کیمای
پس سا بقا ذکر اید و کمر اعدا طرفدن تتبع و تحض و حاد پر افساد جانندن
نفقه و تحس المیه که بو طایفه عدیم الاجسا و عدیم الرمل و کخی در تبع
عیوب انخوان و تطلع مساوی و معایب اقران و آنی مجار و محافله
نشر و بیان و اظهار و اعلان ایتدکه اولمعه زهستام بلوغ و اعتنا عظیم
ایدر لر که بو تعبک و استماک نصفی تحصیل علوم و تکمیل فضایل و فنون ایتدکه
خرج ایدر لیدی در کات جلدن نجات و معارج کمالاته ترقی در جا
ایده لیدی و اگر بو غضب و اعتنا نک بعضی طاعت و عبادت المیه لر
قضای مدارج سعاده و اصل اوله لیدی و جالینوسدن منقولدر که اخلاص
اشاردن منتفع اولور لر در پیش و ظاهر طریق انتفاع الملک فعلی کیمایماند ساکن

استماع ایکنه و برزجهر بکامیدن روایت اولان کلام که بن ادبی
او کردند زیر این فعل که اندون صادر اولوب نظر عقیده قبحی ظاهر اولور دی
انی صحیفه خاطره محرر قلوب اندن استماعی مقرر ایدرم و بر پیش کلامی
مؤید و مستند و بعضی حکام نقل اولور که طالب فضیلت اولان سینه
لازمدر که اشیا لریک صورت و سیرتندن آینه لرد و زه و کند و
سیرت و صفت و محاسن و مقابحین و احوال و اعیان آنده مشاهده اید
اندره حسن و مدوح کورد و کین کند و بدی و خبیات و اجتناب اید و بقیع
و مذموم اکل و غندن اجترار و اجتناب اید و نفس کند و قبا حین کند و
اؤراک ایکنه هست اما غیر ک قبا ح و ذیامین اؤراک قیلقد چالاک و
پس بوقوله تدبیرات و جل الیه معاینی اؤراک من بعد اول مقوله افعالی
ایقاع ایکنه انساک شیوه زیر کان چیت و شیمه منبر چالاک
و بر محل دخی که آنده بقدر لازم و غرور و فریدن اجترار واجب در تحسین مدح
خوش آمد گوید و مردم عاقل و طالب فضایل اولنده واجب در که اجتناب
مواجهه شنا و تحسین و مدحت و ترین اید لریک فریب و مدح سینی
استماع ایتیموب بلکه بوقوله کلام شروع اید لریک هما اکن زجر و منع
ایلیه که استماع خوش آمد کوی طالب فضیله ضرر عظیم و موجب تنقل
و تنزل در و مانع ترقی مقامات و فضایل و زیر انفس آماره مدح خوش آمد
گویان فریب اولوب کند و ده کالات نابوده حاصل و اول راه دایکین
کند و سنی منتهای مقامات و اصل تحمل اید و ب منکس و منعکس اولور و چوق

ادمی لری کوردک خوش آمد کور فریبی ایلد طریق طلب و کسب فضایل و بکلی
منطلق اولوب بلکه حد او و توانکان و مسافر و کم عقلان و مضایحه طمعی اولد
بعضی اؤایل طریق طلب علمه دایکین فریب خوش آمد گویان اشرا لریک سینی
علامه و یار خیال ایتیموب تا لیفات عجیبه و شروح و متون غریبه اظهار اید
و بعضی طریق نظم و شعر و انشایی طالب اولوب اشعار ناموزون بی
تشدن عجایب کو سروب اشرا لریک کوی تسخر ایتیموب چن سید اید
سکینی دیوانه تمام و مخره مالا کلام ایلد لریک غوغا بانه من البلاوة الموحیه
نفوت السعادة و اگر طالب فضیلت قطع مسا لک و طعی هما لک اید
بعضی فضایل احراز و چوق سعاده مالک اولشه و دخی متعالبه و مدح
و شای مدحی اسماع آسک مضمر و مؤدی هما لک در و حدیث شریفه
وارد اولمشدر که صحابون بر کینه آخری یوزینه مدح اید یکجک حضرت
صلی الله علیه و سلم لقد قطعت غنق اخیک و یو بوز دیر و حدیث
شهور در که احوال التراب علی وجه المذاجن یعنی بصیرت کوزینی اچوک
تر شکورده مدح اید لریک یوزینه طریق صاچک بعضی علما حدیث طریقه
صاچمقدن مراد منع و زجر در دیشلر و بعضی حقیقی مراد در بر اوج
طریقه غنی الوب مداحک یوزینه صاچمقدن کرک در دیشلر و نفس اماره
حالی بود که بر کینه زهد و صلاح با علم و کمالین چن اید و ب مدح
و آفرین ایتیموب نجه تلیر ایدون کیتیموب تذکر ایتیموب که استیجاب و افتخار اید
و یونک کبی امور معایب نفی اطلاق صد دنده اولنده ظاهر اولور

عافان بی ابتاه خفایای مکر و بلیس شیطان به نجه فرصت و طفر بولور و نجه کمال
من آنچه شرط صداقت بود و توبه کفتم تو خواهی رخسار منم پند گیر و خواه طالع
کتاب کاستانده ذکر آتیم می که بر فاضلی مجلده مبالغه مدح آید بلیز با شین قلد بر
ایتدی من آنم که خود دادم و بوبتید و نخی اندر **شخصم چشم عالمیان** و نجه
وزنجب باطنم خجالت فدا ده پیش طاموس را نبش و نگاری که هست خلق
تخین کند و او جل از پاشی خویش **فقر و میش آیدم**
دروغی بیورین بن معاینه طولو نه فایده سخن مدحت خوش آمدگو

سابقا اشارت آید که که اجل طب جسمانی یکی قسم در بری سندن مقصود
خط صحت و بری سندن غرض از آن علت در و خط صحت استبد است
مثل اولور بعضی صحت اولی یک مثلی ولیم ایگدر و از آن علت دفع مرض
دفع مرض ضدی آید علاج ایگدر اولور زبته کم امراض حاره او ویه بارده آید
علاج و امراض بارده یه او ویه حاره آید معالج اولور ب تبدیل مزاج اولور
پس طب جسمانی ده اولور و غی کی طب روحانی ده و نخی بقاعده امر مقرر
و بواسطه اوزره علاج مقدر و میسر در خواجه کامل نصیر طوسی آید که تقاضا
و کرا اولندی که اجناس فضایل که او اسطر در دت در و اجناس فضایل که او
سکر در پس لازم کلور که بذایل فضایلک اضداد می اولمیه زیر آید
ضدی بر اولور یکی اولور زیر اضداد کمال تباعد و تباین اوزره اولور

71
و کمال تباعد یکی شیلد تنبک ار اسنده اولور مثلاً سوادک ضدی کجی
بیاض در زیر کمال تباعد کجی اولور اسنده در حضرت و حیرت سوادک
ضدی لری و کلور زیر کمال تباعد یو قدر پس مرضینک یکی طرفی که بری
افراطی بری تفریطی در اکا ضد اولور اما ردیلت افراط ردیلت تفریط ضد
اولور اولور مثلاً شجاعت تهو و جنبه ضد اولور کمال تباعد اولور و عجز
اما تهو و جنبه ضد اولور اولور زیر کمال تباعد و اردر انتی کلامه کلک
نظریه یه عارف و قواعد معقولاته واقف اولور و مخفی و کلور که تضاد یکی
نوع اوزره در بری تضاد حقیقی بری تضاد مشهوری در کمال تباعد ویدو
تضاد حقیقی ده شرط در تضاد مشهوری ده شرط و کلور پس سوادک یه ساین
ار اسنده اولور تضاد حقیقی در کمال تباعد و اردر اما سوادک حیرت
یا سوادک حضرت ار اسنده تضاد مشهوری و اردر زیر کمال تباعد ویدو
و بعضی علما تضاد مشهوری یه تباین دیو اصطلاح آیدر که یا خواجه بواسطه
میل آید و تب تضادی حقیقی یه حصر آید و ب فضایل آید و ذایل ار اسنده
بالکلیه تضادی نفی آید اما تضاد مشهوری اعتبار ایک رذایل آید
فضایل ار اسنده تضاد بولور ب مقدمات تمهید اولور قد نصکره یه
مقصود و کله لوم معلوم اولسون که علاج امراض ایگدر قانون صناعی اولور
که اولور مضک اجناسی قاهر و مرضینک سببی و علامتی نه در سبله لر
و مرضینک علاجی ندر و سببی نه آید من دفع اولور معین قیلد بر پس تضک
مرضی بواجناسدن نفی سی آید و کی علامت بلیز تشخیص اولور قد نصکره سببی و نخی

معلوم اولمش اولور پس معالجه به مشغول اولوب علاجات معینه است
 ایتمکله مرضی رفع و سببی دفع ایدله و مرض فی الحقیقه مزاجک منخرف
 و علاج مزاجی انحرافدن اعتداله و دوزر کدر حمل و تدبیرات ضاعیه ایلله
 و چون سابقا ذکر اولدی که نفس انسانیته کنت قوتی او چدر برسی قوت
 تمیز ذر که انوکله افکار و انظار ایدر ایکنجی قوت شهوتیه در که انوکله طلب منافع
 اولور او چنجه سی قوت غضبیه در انوکله دفع مضار ایدر و انحراف دخی ایکنجی قوت
 برسی انحراف بحسب الکیمیه برسی انحراف بحسب الکلیفیه در کیفیت جتندن
 خلل واقع اولوب انحراف واقع اولوق همان بودر اما کیت جتندن خلل
 انحراف واقع اولوق ایکی نودر زیر اکتیت جتندن خلل اولوق خدا عتداله
 زیاده اولمغله اولور پس هر قوتک مرضی اوج نوع اولدی ایکی سی کیت
 جتندن برسی افراط که زیاده کیت در برسی تغریط که نقصان کیت در
 برسی کیفیت جتندن در که اکاردات کیفیت دیر پس هر قوتک
 علی الترتیب بو اوج نوع امراضی و مرضک اسباب و علل معالجه
 شرح و بیان ایدله لم بعون الله تعالی هر چند طبیب اوله حق فقیر کند وی
 امراض فرمونه ضعیفه ایلله خسته و انواع اعراض و الالم نفسانی بل جانی ایلله
 و مبتله و فکر العلیل علل و علاج المرضی المرضی نادر و قلیل در اما منقطع و رجاء
 بر تنفع و کله در که تقریر اولنه حق مقدمات مقبوله تحریریه کله جک معالجه
 منقوله ایلر یا کند و یا غیره اتفاق علاج و اعتدال مزاج متبیر و مقدر اولور
 ثواب خزل و شای جمیل نصیب اولوب و مضاب رحمت رحمانی بیوفی

یا ناقص اولمغله اولور

و مصیب اولنه و بالله التوفیق و منه الهدایه الی سوا الطریق **علاج اولور**
 یکی قسم در زیر افراط قوت مذکوره یا حکمت نظریه ده واقع اوله یا حکمت عملیه
 حکمت نظریه ده افراط عقل حدون تجاوز و مناقشه و تغیر ده مبالغه ایتمکله
 که زمانه کنت اکثر محصلدی انی تدقیق صنوب القای شبهه و اهتیه و ابدا
 بحاث ضعیفه ایلله مشرب تحقیقن دور و مذمب سدا و یقین دن مجبور
 اولور و قوت نظریه افراطی کنت بر نوعی دخی مجرذاته احکام مخصوصه حکم
 ایتمکله که اطاعت شیطان و تم تعطیل عقل و فهمدن ناشی در و تمجید
 غلط و خطاسی بونو عندر بودر اولان کلام خود اجه نصیر و فاضل و انیدر
 اما فاضل تحقیق استاد مدقق سید شریف جرحانی قدس سره شرح
 کتابنده ذکر ایدر که قوت نظریه ده نه قدر افراط اولسه ردیلت و کله
 بلکه نه قدر اشد و اقوی اولسه اولقدر فضل و اولی در ردیلت و مذموم
 قوت عملیه به متعلق اولان ادراک و تمیز ده در و جریده دیو اکا دیر لرو الله تعالی
 و ماشق حکمت عملیه ده اولان اگر امور جزئییه ده اولور به اکا جریده و جث
 دیر لرو عوارده بلیسات عجیبه و تزویرات و حیل غریبه ایکنجی جز و جث
 قسمند مذر اگر امور کلییه ده اولور سه اکا دیر لرو **تقریطیه قوت** تمیز
 بود دخی ایکی قسمدر برسی شق حکمت نظریه ده اولان مذر و جث کلاست دیر
 و اول واجب اولان مرتبه دن نظره فکری قاصه اولمقدرو بلاد دخی
 دیر لرو برسی شق حکمت عملیه ده اولان مذر و بوکا بلاست دیر لرو
اداة کیفیت تمیز مفید و نافع اولمیوب بلکه مضر و کسب کالدن

نافع اولان علوه شغف و حرص و تحصیل و بدل مفید و صرف و سبک
هکست نظریه شقده اولان علم جدل و خلاف و منسک که قدر حاجت
تریا و تعمق و توغل اولنه هکست علمیه شقده اولان که است و شعبه ده
اکت اشالی علم ره صرف سمت کی خصوصاً که غرض مجرد علم اولیوب بلکه
هکست که تور سکه تحصیل اغراض دنیویه قصد اولنه **امراض قوه غضبیه**
و دخی اوج نودر **افراط قوه غضب** قوه غضب قوه و نودر انوک فرطی
غیظ بالغ و انتقام مغرط و خشم بی موقدر که سباع ضاریه چو شت
نودیه کی مقتضای عقل و فرموده شرع دن تجاوز و تعدی اید و بضر
عنوس و انید ای حیوانات ایتمک تعرض و تصدی در **قهر قوه غضب**
بی غیرت و حیت و جبان و بددل اولوب تلاشی و ضحاک لذن است
مور و ضبط مصالحه اختلال کلکدر **دات کیفیت قوه غضب**
استقامات فاسده که مقتضای عقل او زرنیه سعه در اجرا ایتمک رشتا غضب
حاداتی و رتق و دوکک کی که بعضی جمله دن واقع اولور و کند و ضربند
نینه کند و عضوی قسالم اولور جادبی ذراک خود متاثر اولور و بهایم اطفال
بی ذراکی غضبند ضرب و انید ایتمک خشم مصنوعی اولین بر رده بکلا
خشم ایتمک دخی بو قندندر و با بکله غضبی موضعده خشمی محکمه ایتمک
سیاست صاحب و نادیب نافع حاصل اولمقد **امراض قوه شهوت**
که جذب ملایم در بود دخی اوج نودر برسی **برسی افراط قوه شهوت**
اول اکل و شرب و وقایع امرده غایت حرص و شره او زره اولوب

مقتضای عقل و شرع و دایب اوب نفس اولان مرتبه دن تجاوز اید و ب
و خدا عتد الدن خارج میل و شغف ایتمکدر و بعضی ضرر مستحسنة پشتمای
یوزندن عشق و کلف قیلمقد **تفسیر قوه شهوت کسب قوت ضرری**
و جذب مالانده معاش و طلب لقمه حلال ایتمکدن بی وجه تکامل و تقای
سئل و تکثیر امت محمد علیه السلام ایتمکدن بی موجب تقا عدا ایتمکدر
دات کیفیت قوه شهوت اکل و شرب و وقایع عقلی و شرعاً مجاب
مستحسن اولین مواضعده ایتمکدر طین و فحم اکل ایتمک کی که بعضی جمله
خصوصاً ناسدن اکا مبتلا و حرص جوق اولور بر و ذکور مجامعتدن
نقضای شهوت ایتمک کی و بوز کورات اجناس امراض بی طه نشا
و بواجناسک تحننه نیچه انواع واردر و بواجناسک بری بری
کرکیندن نیچه امراض مرکبه نشاتینه دخی حادث اولور که حد احصا دن تجاوز
و حصرو حدی متعبرل متعذر در اما جمله یک مرجعی بو امراض بی طه در
بوندر تمام تعقل و تصور اولیجی اند دخی بلیمک جایزدر و بو امراضک ایچینه
بعضی امراض ممکنه در که امراض مزمنه نک دخی اصلی و سببی اند در
حسرت و جهل و غلبه غضب و خشم و حقد و حسد و عشق و امل و بطالت
و کسل کی زیر بواجناسک سر برسی حد نفسنده امراض ممکنه بلیمک
اولدوغدن غیر نیچه امراض مزمنه ر دتیه به دخی سبب مقتضای
واعی در جون بو امراض اخلاکات نفس انسانی به ضرری اعم در پس
بوندرک دفعنه استمام و علاطرینه اعتقاد دخی اتم اولمق کرک انشاء

و در او سهل و داری و مرغ منزله سنده در طریق ثالث اولد که مثل اول
نفسه مستحکم اولوب از ازاله سی غایت عیسر اولسه انک ضدی اولان ردیلتی
استعمال ایستکه ردیلت اولی ازاله و اعدام اولنه مثلاً بر سنده ده صفت
نخل ممکن و متفرز و ازاله سی غایت عیسر و متفرز اولسه اول کسینه صفت ایستکه
که ضد نخل در کند و به صفت و منبش و استعمالنده قضی لغایه سعی و وزش اند
که بالآخره صفت سخاکه وسط و غده الد را کاکله و حال اولوب ردیلتدن
تغطف و فیصله متصف اوله نته کم طب جسمانی ده بعضی امراض فرمونه یک
علاجنده بر مقدار ستم تناول ایدر بر بوراده ضد آخر اولان ردیلت ستم منزله سنده
تا حذر اید که استعمال آید و کی ردیلت ضد نفس و ممکن اولیه تا که
اندن دخی ضرر نفسه عاید و راجع و علاج غیر نافع اولمق لازم کلمه نته کم تناول
ستم اولند قد قدر لایقندن زیاده اولوب تا ملاکه یا مرض آخره مودی
و لمقندن حذر واجب در طریق رابع اولد که ردیلت غایت ممکن و ستم
بدنه مدت مدید متوطن اولمق علاجات فر بوره ایلده دفع اولیه دخی متعین
اولسه نفسه تجمل عبادات شاقه و تکلیفات ریاضات صعبه ایدوب
فعل فر بور و خلق مذکور رجوع تیمکچن عهده سندن خروج ائیمه ستم
در لر و نقص و فسخی قابل کل عهده لایده که نفسی عبادات و ریاضات انوار
صفا و ایمان و نذور و موافق و عمو و سببی ایلده اول خلق مذکور
را در اوله نته کم طب جسمانی اعضا به داغ و عروقی قطع و کی ایدر را که قطع
عرق منقطع و کی ایلده کمر ملتئم و ملتئم اولمق احتمالی مرتفع اولوب اول غرق که

83
و او فاسده به مجری و اعضا به انک طریقندن اخلاط ردیه نصب اولمق
الکلیه منسد اولوب ابتدا و مرض منستی و ابتدای صحت تمتد اولوردی اما
بو علاج که قطع و کی در جمله علاجات نافع اولمق متفرز و یجی استعمال اولد
نمی در اینچون کلام اکابر ده بل حدیث نبوی ده صلی الله تعالی علیه وسلم
کلمه ندر که آخر الد و الکلی **بیت** بقول مطرب و ساقی اگر نوشی
علاج کی گنمت کاخر الد و الکلی • بو ذکر اولان ستم طرق معالجات
الکلیه در و عاقل لبیب و نوشنده اربیب ذکر اولان امراض نفسانی به که
اجناس ردیلت در و اضدادی اولان اخلاق روحانی به که اجناس فضایل در اطله
تمام و اتقان کامل آید که نضکره بو طرقدن مناسب مرض اولان طریقه علاج
ایمکه قادر و تدبیرت حسنه باب معالجه ده اندن صادر اولور اما طب
جسمانی کتابنده امراض جزئیه نک دخی فردا اسباب و علامات
و انواع علاجاتن ذکر و بیان آید کمری کبی بردخی امراض نفسانه نک جزئیات
اموای مثلاً به متعلق اولان امراض نک علاجاتن شرح و عیان آید که کم باقی
امراض جزئیه نک علاجلین اکا قیاس ایمکه معین اوله معلوم اوله که امر
فوت تیز لکر بسیط اگر مرکب اگر چه جیایدر اما غایت مخوف و در
اولندی اوج نودر اولکی سی خیرت ایکنجی سی جمل بسیط اوچنچی سی جمل
نوع اول افراط یعنی زیاده کیت نوع ثانی تفریط یعنی نقصان کیت اوچنچ
نوع رذات کیفیت قسمند ندر اما **علاج حقیقه** اولد که چون مطالب
حقیقه و مسائل دقیقه ده تعارض اوله جانبین و تدافع حج طرطن سببی ایلده

چهره یقین غلام حیرت و شک یکدیگر مستتر و محجوب و بصیر بصیرت مشاهد
 جمال حقیقت دن عاجز و مغلوب اوله آولا بوقضیه بدیهه تفکر و تذکر
 یکه که اجتماع و ارتفاع نقیضین سچل و یکی طرف معاق اولمق بدیهه
 عقله مسدود است پس حق برسی اید و کینه جازم و تفحص مقدمه است
 لمطلوب آیمکه عازم اولوب مقدمات فرورده و جدان و تعیین آید
 قواعد منطقیه و ضوابط میزانیه عرض ایدوب احتیاط بلوغ و تدقیق آیدوب
 حقی باطلدن تیسر و ترجیح و حق محضی تعیین و تصحیح المیه یا علاج جهل بسیط
 جهل بسیط اولدر که بر شیه علمی اولیوب اول شیه کندی علم
 حسیه و جهل بسیط ابتدا نه مذموم و کلد ز زیر اجل بسیط اولنجی تعلم
 و کتابه سبب اولمق و معلوم محضه قصد و طلب استیک ممکن و کلد ز
 اول مقادیر قالمق و جهلی علمه و بسطه قیلمق مذموم در پس علاج اولدر
 که انسان و سایر حیوان احوالنه نظر و سر نوکات خاص و مابیه الایستار
 کدر اید تا یقینا معلومی اوله که اینک سایر حیواناته شرف و مرتبه
 شرف علم و کوه منطق و تمیز نلدر **رابعی** تاج سر حله بنر باست علم
 قفل کشایی همه در باست علم در طلب علم کمر جیشت کن
 دست ز اشتغال کرسنت کن **علم عرفی** لولا العلوم لکان ادنی ضمیم
 ادنی الی شرف من الانسان **شرو** و جابل که بوحلیه الیه متحی و بشرف اید
 مستعد اولیه حیوان عجم حد اذن معذور بلکه حیوانات عجم مقام
 ادنی و منزله ده فرود در و جابل حیوان عجم و جانور لا یعلم کلمه اید و کن

دلیل واضح و برهان بامر اولدر که بر مجلس علم اولوب علما تقریر و بیان و
 تحقیق دلیل و برهان ایدوب سر برسی اظهار انواع مخزونات فواید ضمیمه و برهان
 اصناف کمونات فراید خواطر قلیغچون سر برسی تکلم میداننه اخرون سادت
 و القای کلام و ابدای مرام طرفنه مسارت ایدوب صدق و صداقت و
 صحاب فضل و کمال قبه افلاک اتصال استه جابل ذابل اولان بالکلیه بنویس
 سکوده متواری و نطق بیان خاصیتندن مجرد و عاری اولوب حیوان
 عجمه که خاصیت نطق و فضیلت کلامدن خالی و عاقل در بالتمام مشابیه
 اولسه کرک **پس معلوم اولدی** که شول نطق و کلام که جمله نکات است
 و ایر اولور اصوات حیوانات و صیاح بهایم قیمندن امیش زیر انطق
 قیلمدن امیش ایسه مجالسن انشوران فضیلت افروز و محافل سخن گستران
 و انشاند زده ظاهر و لاج اوله ایدی بلکه بوندله انسان اطلاق صفیه
 و یواره نقش آدمی به انسان و بیروح الضمن نام شیه مردم کیا دیکر
 مستند در حقیقت انسانیت اندون مفقود و اطلاق لفظ باب مجاز
 معذور در **پنجمین** در میند معنی است همچون آدم
 وین خزان و چرخ صورت راست چون مردم کیا **شرو** و سابقا معلوم اولشد
 که حیوانات عجمک سر بری بر اقبضا فطرت و ابهام صانع با حکمت بسیط
 معاشنده و جو مصالحه متدی و قوی و آلات ماخلق که سی
 طرفه صرف آیمکه منتهی در نه متدی و انسان جابل استعداد
 الصنع آیمکه متصف و آلات و قوی **پس** اتصال استکه و قضیه عقل

و اقتضای مصلحت جاده سندن منحرف در پس فروه شوا سبق
 لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ دَن مُتَقَلِّ و سَوَاءُ اجْتِبَاءِ
 حَضْبُض و اَوْدِي ثُمَّ رَدُّنَاهُ اسْتَقْل سَافِلِيْنَه تَنْزِلُهُ و اَرَسَطَا طَالِيْس
 حَكِيم اِيْذِرْ كِه اَعْمِي و بَصِيْر بِرْجَا مَظْلَمَه و شَوْب اِيْجِنْدَه جَاي كِيْر اَوْلَه لِر
 مَرْدَنِيَا مِيْنِيَا يَنْ اَوَّل قَتْنَه مَعْدُوْر و مِيْنِيَا مِيْنِيَا كِي مَعْدُوْر اَوَّل مَعْدُوْر
 يَنْ مَرْتَبَه دُوْر دُر و لَغْت فَارِسِي دَه و تَرْكِي دَه صُنْعَه قَدْرَت مَعْنَايِي السَّنَن
 و بِيَك لَفْظِي اِيْلَه بِعَبِيْر اَوَّلُوْر مَثَلَا كِتَابَه قَدْرَت دَعُو اسندن بِعَبِيْر تَبِيَك
 اسْتِيْن فَارِسِيْدَه دَانَم نُوْشْتَن و تَرْكِي دَه يَزَه بِلُوْرِيْن و خِيَا طَه
 قَدْرَت اَدَوَا سِيْن اِيْتَك دِلِيْن فَارِسِي دَه دَانَم دُوْخْت و تَرْكِي دَه دَكِه بِلُوْرِيْن
 سَمَانَسِي اَوْلَه رَكِه اِنْسَانَك جَمْع كَالَات و ضَايِعَه قَدْرَتِي كِه و اَقْدَر
 عِلْم و مَعْرِفَه رَاجِع دُر و بُو كُنْه لَغْت فَرْس و تَرْكَا دَقَاتِيْدُ نَز و حَوْبِر
 عِلْمَك شَرْف و فَضِيْلَتَه دَارِد اَوَّلَان اِيَات كِتَاب بَا مِرْوَا حَادِيْش
 رَسُوْل ظَاهِر و كَلَامَات اَفَاضِل و اَكَا بَر اَوَّلَقْدَر دَكَلْدَر كِه بُوْر سَالَه عَالَم
 ضَمْنَه اِيْرَادِي مَقْدُوْر و اَوْدِر اِجِي مِيْوَر اَوَّلَا و فَضْل عَالَم حَقْنَه و بَعْضِي اَضْفِيَا
 مِيْوَر شُدْر كِه **شعر** نَاخْت و اَطْنَبَا مِيْن اَلشُّوْق يَنْوَح و رَقَا جَلْبَا
 اَثَر الْعِشْق يَلُوْح و اِنَّه لَقَدْ سَمِعْتَ مِنْ مَنَظْمَتَا الْعَالَم حَبَّة لَهَا الْعَالَم
 بَس كِي بَرَادَر شَادِه اسْتَعْدَا كُنْ زِيُوْر عِلْم و حَكْمَتَه تَحْلِي و عَوِيْن طَبِيَك
 نَصْبَه دَانَش و مَعْرِفَه مِتْجَلِي اَوَّلِي اِيْنَه فُطُوْلِي ثُمَّ طُوْلِي لَك و اَلَا
 هَنُوْر اَسْكَان مَسَاعِد و قُوِي و اَلَات مَعَاوِن اَكْبَر كُنْ كَال جَانِبَا

۸۵
 حُرْكَت و اِنْتِقَاش اِيْلَه و وِرْطَه جَهْل و كِرْدَاب ضَلَالَتِن خِلَاص و اَمْعُوْن سَوَاب
 و رَسِيْت دَرَسْت و پَايِي زَبَن بِيَارَه و حَبْد كِه عَجَب دَر مِيَان غَرَقَابِي
 اَوَّلَه كِم دَر يَاي جِهَالَتِن نَجَات بُوْلُوْب و اَهْل سَا حِل و سِيْدَانَا پِيْدَا كِرَان
 ضَلَالَتِن رَا هَر مَا بُوْلُوْب و رِطَه مَلَا كُنْ دُوْر مَرَا حِل اَوَّلَه سِيْن
بلاغ مَبَاش تَكْدِل اَز سِيْد مَائِي مَحْمُوْم مَن اِيْجِنْدَه شَرْط بِلَاغْت بَا مَعْنُوْم
بلاغ جَهْل مَرْكَب بَر سَبِيْل مِيْوَب اَمَا سِيْلَه كُوْنِي جِي
 سِيْلِيُوْب كُنْد و سِي اِنِي مَبُوْر اَكَلْتِي دُر و جَهْل اَكِي كِرَه اَوَّلُوْب مِم سِيْلِيَك مِم سِيْلِيَك
 بِلْمَك اَوَّلَه و عِيْجُوْن جَهْل مَرْكَب دِيُو تَسْمِيَه اَوَّلُوْمَش دُر
 كُشَل كِه نَدَانْد و نَدَانْد كِه نَدَانْد و نَشْتَه كِم اَطْبَاي اَجَام و شَبَاح بَعْض مَرَحِن
 مَزْمَنَه و عِلْم مَسْحَكِيَك عِلَا جَنْدَن عَا جَزَلِر و تَدْبِيْر اَز اَلِه سِنْدَه تَحْمِيْل دُر
 كَذَلِك اَطْبَاي نَفُوْس و اَرَوَاح دُخِي بُو مَرَض مَرْمَنَك و دَا صَنْعِيَك كِه
 جَهْل مَرْكَب دُر عِلَا جَنْدَه عَجْزَه مَقْرُوْخِيَه مَقْرُوْخِيَه مَقْرُوْخِيَه زِيْر اِجُوْن نَفْس كُنْدَا كُنْ
 جِهْلَنَه اِجْمَال و يَر مِيُوْب عَالَم اِيْدُو كُنْه جَا زَم اَوَّلَه مَكْن مِيْدِر كِه دُفْع جَهْل طَرَف
 مَتَوَجِه و كَسْب عِلْم جَانِبَنَه عَا زَم اَوَّلَه مَرَضِي اَوَّلَان كُنْه كُنْد و دَه مَرَض
 تَقْوَر اِيْتِيُوْب مَرَضِي اِيْدُو كُنْه نَا مَعْرِفَت اَوَّلَه نِيْجَه طَلَب صَحْت اَسِيْمَكَلَه
 مَرَضِي اَوَّلَه بُو سَبِيْد نَدْر كِه حَضْرَت عِيْسِي عَلِيَه السَّلَام دَن مَسْقُوْل دُر
 كِه مِيُوْر لَرِيْش اَبْرَص و اَكِه مَعَا جِيْه سِيْنَه بَعُوْن اَبْنَه تَعَالِي قَادِر مَ اَمَا حَق
 عِلَا جَنْدَه عَا جَز و قَا صَر م و اِنِي اَجَلَه نَافِع اَوَّلَق مَحْمُوْل اَوَّلَان عِلَا ج اَوَّلَه كِه عِلْم
 رِيَا ضِيَه يَكِه مَهْنَدَه و حَسَا دُر مَشْغُوْل قَلْبَه زِيْر اَوَّل عِلْمَك اَجَلَه مَطْلَب

و مسایل و مبانی و دلائل قطعی و یقینی در نه کم سابقا مورد ایلدی پس
 به جلده اشتغال ایچک طبعی یقین حصوله معتاد و متین و وطن و افکار
 لغات ایلمک متقن و متین اولور پس اولکی معلوما تبه رجوع ایچک
 ملوده یقین و صفای تحقیق که علوم ریاضیه ده اکا معتاد ایدی
 و یسجی تبه و تیقظ کلوب معلوما تبه خلل و مخروئات حافظه بند
 تصور تخیل ایدوب عقده اعتقاد فاسدی انحلال پذیر و قطع و بخریدن
 تنزل ایدوب جبل بیط دایره بند جای گیر اولور ایدن صکره
 علم و یقین طرفه شوق و طلب پیدا اولور پس بر این صحیح و حقیقی
 مجددا علم قطعی حاصل ایدور و کرسر پرده یقینه وصل اولور بونکورات
 قوه نظریه متعلق اولان امراضک علاجی در و بمقوله امراضک
 از آنکه سنه حکمت و میزان تکفل و شملد اما قوه عملیه متعلق اولان
 امراضک علاجاتی علم اخلاقه معلوم اولور پس انلک بیانده
 بوارقام محرز و مرسوم اولور
 متعلق اولان نامحسوس بعضی ستمی بعضی بی اسم در اما اضاری فوق الحد
 و مهلک و مفرس و تمتد اولندر بواج قسم در اولکی سی غضب انجی جنین
 و جنجی سی خوف در اولکی سی افراط قوه غضب یعنی زیاده کیت در
 انجی سی تفریط غضب در یعنی نقصان کیت در او جنجی سی رذات کیت
 غضب در
 غضب بر کیفیت نفسانیه در که انک
 سبی ایلد جوهر روح که داخل قلبه اولان حرارت غریزه در خارج بدنه

حرکت ایدر و دم غلب جوش و غلیان ایدر لایه انک خارج حرکت و جوش و
 غلیانندن ظاهر بدنه حرارت و حرمت ظاهر اولوب خصوصاً بشه و جبهه که لطیف
 جلدی نازک اولمغله قتی ظهور ایدر و عروق کردن و مله مثل اولمغله غلیظ
 سبب غضب نفس مثالم اولد و غی کسنه دن انتقام قصد ایلمک رکن
 بوارادت نفسه عارض اولد فی الحال اثری بدنه سرایت ایدوب حرارت
 غریزی غلیان ایدوب غلیانندن بخار و دخان مظلم تصاعد ایدوب
 بخار و عین دماغ و عروق شرآین که مجاری روح نفسانی در مثالی اولوب اول
 طلمت دخانندن نور عقل محج و نامحلی اولور لاجرم مرآة عقل کشف و فعال
 قوت نظر ضعیف اولمق لازم اولور و حکما انسانک بوحالنی اکا تشبیه
 که بر مظلم مغاره که ایچی آتش عظیم الیه ملتئب و دخان مالامال مضطرب
 و راه درون غار مسدود اولوب سمان درون غار دن آواز آتش
 و شر در دخان معلوم و موجود اولد پس بوجالده اطفال لیب نار و کین
 نایره و شرار بغایت مشکک و دشوار در پس بوجه غضبی نصح و نپند و سخن
 و اعط شوشمند معدوم و متنی قلیق سمان بر منفذ ضیق دن بر کاسه آب
 صیغله لیب نار و شعله شراری خایه و نطفی قلیق کبی در بلکه بورش آتش
 سوزان و شعله سنی دخی فروزان ایلر و افزجه بشریه استعداد قبول
 قوت غضب آیکده مختلف و متباین در بعضی افزجه نک قبول غضبه استعداد
 کبریت احمر بارک اشتعاله استعدادی کبی در نه کم کبریت و باروت
 بر شعله قنغله فی الحال احراق و اشتعال ایدر کذ لک بوزاجک صلی

انقامی موجب برکده استماع و یا بر وضع مشا به ایسه فی الحال تمام مضطر
آتش غضبی علیه ملهت اولور که فرات درونی تیره و مناظر حواسی خیره اولوب
اصح و پندل قید و بند یله متاثر و منفع اولمه سی متعذر و متمنع اولور و بعضی
روغن کبی در که فی الحمله آتش اصابت علیه زبانه شعله بالا و درون تابدن
آواز و علا لاطر اولور لکن بارت و کبریت کبی کلدر که بر شررون
ن واحد ده کوه نار و طاق و طراقدن اصوات صاعقه کردار ظاهر
و بدیدار اولور و بعضی ازجه نیزم خشک کبی در که اشتعالی سهل و میسر
لکن مرتبه روغدن پنجه مرتبه دور و بعضی ازجه نیزم تر کبی در که اشتعال
عدت و مدت استر و شعل اولد قدن صکره اوئی فراغله منطقی
و منتفی اولور بو مرتبه اخیر عاقل حلیم و قورس یکم نه شالی در که تمام
اسباب غضب و حمیت مجتمع اولینجه شعله غضبی درون سینه
ملته اولور و اسباب غضب منعدم و منتفی اولیجی همان شراره
غضبی دخی منهدم و منطقی اولور اما بشرط آنکه بو حالت نقصان حمیت و
حرارت غریزی دن ناشی اولیه بلکه تهذیب نفس و اقتدای می شد عقل
و اقتفای آثار شریعت و انتیاج سالک حکمت ایمکه توسن
نفس سرکش رام و رشخ زلال و آتش علیه شعله غضب بی محل خود تمام
بولقدن اولمش اوله فضیله داخل و رد یلیدن دور بر اهل اولان
دخی معلوم اولسون که غضبه ذکر ایندیکوز مراتب آتش غضب
ابتدای اشتعال و اوایل اضطرابنده در و الا شعله با حره غضب

تمام شعل و نفس سرکش از ادت انتقام ایمکه بالکلیه شعل اولو صفت
غضب ممکن و آتش خشم تعلی و تکون ایدیکج جمله مراتب غالباً اتحاد تمام
بولور و غضوب و حلیم متساوی الاقدام اولور و آتش اندر همیشه جوان
تر ماندنه خشک **شر** بلکه مرتبه اخیر صاحبک غضبی شد و زمان التماس
و اشتعالی ممتد اولور زیر اسباب و دواعی غضب علی التدریج مجتمع
و موایع و عوایق اشتعال و البته اب بالتمام مرتفع اولمش در وجه
جناب رساله نیاسی دصلی الله علیه و سلم وارد اولمش در که وایا که
و غضب الجلیه و دخی وارد اولمش در که نبی آدم غضب حالتی
عروضده پنجه طبقه در برسی اولدر که غضبه کج کلور و کله دخی نیز کج
و بری دخی اولدر که غضبه نیز کلور و نیز کج و بری دخی اولدر که غضبه
کج کلور اما کج کج و بری دخی اولدر که غضبه نیز کلور اما کج کج و بوقاسا
افضلی و آریاب فضایل قنده اکمل اولدر که غضبه کج کج و نیز کج و آقج
و اشنع واردی و افضلی اولدر که نیز غضبه کج کج و نیز کج و آقج
غضب مذموم و مقبوح در سر نه قدر اقل اولور و مقبول و محمود
صفت اولی ده غضب با قیلدن اقل در اول سبدن اول صورت
حمله دن اعلی و اجل در صورت اخیر ده غضب جمله دن اکثر در لاجرم محمی
جمله دن او فرد و امام غزالی رحمه الله بویور که سلطان حال غضبه عت
اوزره حکم ایست و او کلدر زیر غضب آدمی کند و خلقندن اخراج اند
پس جائز در که حکمی ظلم و سیاستی جور اوله فقیر اندرین حدیث نبوی و نور

حکمت مصطفوی ده صلی الله تعالی علیه وسلم وارد اولمش در که
 لا یقضی القاضی و هو غضبان چون غضب فنون چوندن بر نوع و
 سکودن بر قیود پس مجنونک عقد حکمی فاسد و سکرانک باز
 قضای کاسه در چون سغله غضدن حوالی قلب پر لب شرار و در
 تیره سندن دماغ تیره و تار اوله آینه عقل نیجه براق اوله و شمع فکرت
 قدر اضناات و اشراق اید که محل علم قلب و منزل فکر و دماغ در
 ایکیتی خفی تنک و تار و پردخان و شرار اولیج و قایق عدل و حکم فضل
 ظاهر و تابان اولور و غضناک اولان کسند و آتش غضبی الهتاب
 و اجحرار وجه و انتفاج عروق و عصاب و رفع صوت و اوضاع حرکات
 با ضواب صد و رایج یک ناظر اولان سلیور که غضب نیجه دایره عقل
 و انسانیتدن بیرون و نیجه مشاکل افعال و اوضاع اصحاب جنون در
 و غضبک مضرات جسمانی و روحانی سییجا بدور اولور که غضب موت
 فجائی دماغی اولور زیر حرکات قلب آتش غضب شتعل و حرارت کل بدن
 بدنیته که غضب لازم در اکا منضم و متصل اولیج حرارت غریزی که مرکب روح
 حیوانی در و منشأ بخار لطیف انسانیدر بالکلیه محرق اولور و در حرارت
 غریزی حین غضبه خارج بدن متوجه اولور لکن مرکز دماغی کفایت اید
 مقداری روح قلیق کرک و بعضی از جبهه حرارت غریزی قلیت اوزره
 اولور پس غضبی شتند اولوب حرارت غریزی خارج متوجه اولیج مرکز
 کفایت مقداری روح قلیوب موت فجائی مودوی اولور و بعضی خلفای

88
 حین غضبه اقامت حد و انفاذ حکم موجب شرع آید کن امتناع و
 ایدر ایدی اکابنا که شاید حال غضبه نفی و انتصار و آه غضدن
 شقی اینک غرضی منضم اولوب اقامت حد محض اجرای شرع تویم و خلاص
 بوجه الله الکبریم اولمیه منته کم حضرت فاروقدن حکایت اولور که
 بر سکرانه ملاقی اولوب اقامت حد شرعی به متوجه اوله قلبه فحش
 و سقط و سب و شتم خلیط سوئیکه بشکلی فی الحال دره سنی
 فالد مشکین نیه انیدروی و بو معنایی ملاحظه بیور و ب تاخیر ایدی
 و عمر بن عبد الغزیز یکسند به تغزیر امر اید که چهار افحش و شتم
 شروع ایدی پس تغزیردن فراغت ایدوب اگر نبی غضبه کتور شر
 اولمیدک سنی تغزیر ایدروم و شکر و بعض عظامی حکمای یونانیدر
 موی در که دیریش که بن شول کی به کیرج عاصف و رعد قاصف اید و شوب
 موج دریای ملامت الامواج ایچده ساید و احجار عظیمه و مهلکات کثیره
 را اسند و دایره سلامت اجمالین و یورین و نجات امیدین طوین
 اما اول کسند غضبان ملهتب و شر شر خشمه ملو و مضطرب اوله انک
 سلامت اجمال و یورین و نجات امیدین طوین زیر اول کسند خلص
 لطایف حیل و وقایق تدبیرات استعمال اینک اولور اما بو کسند
 نه مجال تسکین آتش غضب مقدوره اظفا شعله و شراره لبس مکن و میو
 فقیر اندرین و دخی لطایف کریم نشان که چاره ساز در دندکان
 اگر داب محنت و بلا و آشوب موج در ماده سرشته اولنده مقارن ایدی

ساحل خلاص و کنار امنه ایر کور که معاون اولمق اولور اما شراره شرع
محررق و اطاعت شیطان آتش بنه و یله تحت رق اولان مجذول الطاف
لیمه دن بعید و توفیق نیردانی انوک حقه نابدید در و الله سبحان

اول عجب ایکنی افتخار اوچنی مراد و نجی بجاج بشنخی سیراج الیخی سی تکیه
بدنی استنزا استنزی قدر طوع و نخی ضیم اوچنی منافست در عجب کشتی
کند و سنی بکنک و اوصاف و احوالی ایو اعتقاد ایکنر افتخار و کنگ
و کند و ده کمال اکیوب مسرور اولمق در مر اجزنی سنه زده جنگ و جلال
ایکنر بجاج او کولیک ایکنر سیراج لاغ ایکنر رکنه اولولمق در استنزا
آخر کمنه مسخره به الملق در عذر بر کمنه به وفا ایکنر واجب اولد و عی
یرده جها و ادا ایکنر ضیم بر کمنه ضعیف و حقیر عدا و ب ظلم ایکنر
منافست انوال و اسباب دن بعض سنه آخر دن قصصق در و بون
صفت موجب غضب ز زیر بر کمنه ده عجب اولسه کند و سنی رفع
و معامنی منبع اعتقاد ایدر لیس سنه اونی خصوصی امانت اکیوب
مضطرب و کانون سنه سی شرار غضب دن ملتیب اولور افتخار و نجی
اول نو عذر مراد بجاج خود کند و به و صاحبه موجب غضب و شعل نار
و اب بولب اندوکی معلوم و مجرب بر کمنه و معلوم و غضب ایراث ایکنر
عجب دن دخی مذموم در استنزا او عذر و ضیم صاحبه برق غضب شعل
ایچی غیم در منافست دنیا غضب و خشمه باعث و انوکله متصف اولور

صفات شیطانیه به و ارت در جباب رساله نیاسی دن صلی الله علیه
مرویدر که لا اخاف علیکم ان تشرکوا بالله و لکن اخاف ان تنافسوا
فی الدنیا فتهلکوا کما هلك من قبلکم عاقل لیمه معلوم در که بو حدیث مع
و اخبار غیبی شمل اولان بنیاندند ز زیر اول حضرتن صلی الله علیه و سلم صکره
عموما و بزم ز ما نرود خصوصاً منافسته فی الدنیا و محاسنه اقران پر غرض و ریا
اولقدر اولشد که زبان بیان تقریر و تحریر دن عاجز در و لو آحق غضب
که مرض غضبک عرضی مشابه سنه در یدی صنف در اولکی سی نده است
ایکنی سی خصم دن توقع و انتظار مجازات اوچنی سی دوستلر مقتی در بغیضی
و عدم محبتی در دخی سی از اول ناسک استنزا سی شجی سی شامت اعد
یعنی دشمنه کلج اولمق و شامت اعد اصعب و تلخ سنه در نته کم بغض و شامت
کل المصایب قدر علی الفتی • فتهون غیر شامت الا عدا و شر
النجی سی تغیر فراج که حال غضبه عارض اولور نته کم ذکر اولندی بدیخی سی عالم
که حال غضبه طاری اولور بو تقریر و اجبه ضیم در اما نام تغیر فراج دن خبری
قد اولیموب انده داخل قلبه دخی وجهی وار در زیر احکام دیدلر که لم حسبانی
ایکی قسمه بربری تفرق اتصال بری سو فراج و امام رازی سبب المسمان
سو فراج در تفرق اتصال دخی سو فراج عضو مقطوعه مؤدی اولد و عجب
الم و یرو و یو ذاهب اولشد پس تغیر فراج عین الم در امام رازی میند
نانه داخل در حکما نه سنه علی کل حال تغیر فراج تانه مغایر و اکاسیم
عدا و لملق موجب دکلر و علاج غضب اولد که بو اسبابک دفع و فتنه

تدبیر اولیه زیر ابرشیک اسباب و علی مرتفع اولیجی لابد سبب و معلول
اوله جنس نه وخی منفیج اولسه کرک و نادر بعض اشخاصه اسباب مذکور
بر طرف اولوب اما اثر غضب نیه موجود اولسه آنک تدبیر و علاجی سازد و مستقیم

علاج و تدبیر اسباب غضب هشتم

اما عجب که نفس کند و خنده ظن کاذب و اعتقاد باطل ایدوب کند و اوله
فضایل و کمالات غیر ده اول و جمله یوق صنوب کند و سنی فریت فضیلت
موصوف و استحقاق منازل علیه ایلد معروف اکملدر اما غزالی بویور
که بنده ده او چون حکمت نعمتی موجود اوله علم و عمل و فضل و کمال و مال و جلال کوی
اگر بنده اول نعمت وجودی حقدن اولسه عارف و دایما زوال
و فنا و مملوب اولمه بسندن خایف اولور سه انده عجب یوقدر اگر خواجه
بر و ال و بیم گذر و انتقال اولسه بلکه اول نعمته مسرور و فرحان اولسه
اما فرجی اول نعمت کند و یه اضافتی جتندن اولیوب بلکه حکمت نعمت
و اجناسی اولد وخی جتندن سرور اولسه نیه عجب اولر اما زوال و کدیردن
خایف و محض نعمت حق و فضل و احسان کریم متنان اولد و غنه عارف اولمه
سمان کند و ده اول نعمت وجودیه سرور و فرحان اولوب کند و نمک
عجری و محض عطای حق اید و کین سیان ایلد اولسه ده عجب مستحق اولور
پس بنده یه لازم در که کند و ده اولان حکمت نعمتندن بر نعمته فرح طاری
اولسه فی الحال کند و نمک غر و قصور نی تذکر و اول نعمت محض عطای حق
و کند و سی همان نظر مطلق اید و کین نعمته و ب سرور و غر و باطلدن تجاوز

ایلمیه فقیر ایدرین گاه اولور که نفس عجنی از الیه اید و کین کند و بسندن ظن اید و
و ایندخی محض فضل حق اکیوب دفع عجب نیه عجب سبب اولور نه کم بعضی سبب
راه و ساکنان صاحب ابتاه یعنی بشیر در **ع** تا کیسرود و توریستی باقیست
غافل نشین که بت پرستی باقیست . کوی بت پند ایشک تم ستم
آن بت که ز پندار پرستی باقیست **ش** بلکه مکر و تلبیس ابلیس ایدین غافل اولور
جمله نعمت محض بخشش و عطای بی استحقاق اید و کین ملاحظه اید که
دفع عجب نیه عجب آخیره مؤدی اولیه و غالب سبب عجب اولد که
نفس کند و علم و کالیه عارف و عاقل و غیر کالندن ذایل و جاہل اولد و غی
زیر انفسک کالاتی کند و یه نسبت علم حضوری ایلد معلوم در غیر ک علم و کال
علم حصولی ایلد معلوم در و علم حضوری اولد که نفس مذکر و ذات معلوم
مذکر و عالم قنده حاضر اولد و علم حصولی ده نفس مذکر جاهل اولر بلکه
صورتی عالم قنده حاصل اولور پس علم اول اقوی و علم ثانی کالست
ضعیف در پس کند و نمک کالنه علمی قوی و آخر ک کالنه علمی ضعیف
اولد و عیون کند و نمک کالنی تمام کور و ب آخردن ذایل و کالندن غافل
اولوب عجب و غرور و کبر و نخوت ایلد متصف اولور اما عاقل پاک و پاک
چالاک اولد و نفس بدخوی و رفیقان خوش آمد کوی لک فریب و دمنده
مرفقیه اولیوب غیر لک فضایل و کالاته وقف و کند و نفس نیک
نقصان و عیله بنیه ناظر و عارف اولوب عجب و غروری بر طرف
و نقصان برین ملاحظه تمیکه تحصیل کمال و تکمیل شرف ایلد **تذکر**

حسن حال اکیوب صفا کند . . . معجب اولد که حسن حال بود . . . سرم و ابرو
 نمر اولد . . . اکلک نقصانی کال بود . . . پس علاج عجب اولد که اقران متعجب
 کمالات فضایل و محامد و خصایصی همیشه نصب العین و منظور آینه بصیرت
 ایلوب کند و نک اندون تصورینی تامل و فرسان میدان فضایل اولد
 تاخرنی ملاحظه و تحیل ایلیم بلکه سر فردی ملاحظه ایتیم جباتدن بر جسته
 کند و به غالب و حیثیاتدن بر حیثیت کند و دن راجع بولور حق تبارک
 و تعالی موجود داندن سر دزد بر خاصه به صدر و مخلوقاتدن سر ذاتی بر جسم
 مظهر تمیشتد که غیر اول خاصه ده اکامشارک و اول مظهر تئیه آنو کل
 مسام و کلدر و نظام عالم و قوام کارخانه آفریننده سر شیک جسته
 بدخلی و سر داکتر بر طریقین آدمی سبقتی وار در **مصرع**
 کاذرین باغ چو طافوس بکارست مکن سبحان الله انسان میکن
 بر قاج معدود و معارف و اصل و بعض معلومات خزانه قلبنده حال
 ظاهر و بدیهی در که اصل اولد و غی معارف و فضایل و حاصل قید و غی علوم
 و مسائل اولقدر بخت و جیب در که معلوماتی اندر نسبت بسیار دن
 اندک و نه ایدون یک در پس عجب و نپدار اکا بنجه لایق و سر او ارد و عجب
 فی نفسه ز دلیلت قبیح اولد و غندن غیر سی خاصه سی اولد که قنغی طالب کمال
 و کاسب فضل و افضاله که عجب عارض اولد فی کمال انی طریق تحصیل و قیل
 مانع و عایق بل حقیقت تنی و اضاعت جانبیه و افغ و ساق اولور . .
علاج مبادیات مساوات او کو نکدر کمالات نقصانیه و فضایل

و حایه دن خارج سنه لایله و بودنی با کمالات بدیه ایل اولد قوت و
 جمال کبی یا خارج بدن اولن کمالات سببی ایل اولد منصب و مال مرتبه
 و جلال کبی علاجی اولد که فکرا لیه اگر جمال اعضا و قوت اعصاب و اجزا
 ایسه معرض زوال و محفل فاده در باغ عمر و جوانی به صر صر فنا و شیب ایسه سی
 زیر و زبر و برک و بار چین و جود یک و بلوچ و جود برک زیر خزان ایل خاکه بر
 اولد حق در کل و جود ک اوراقی بر باد و سرو بوستان شباب بار بقا دن
 ازاد اولد سی محققه **پیت** آمد بهار تا مکرکی دوز کلبن مامت اندر کی تر
 دوروزه مرض و سقم و بر قاج کونک محنت و الم جمال و شبابی مباء
 بنشور و قوت فتوی کان لم کن شیان کوراید **پیت**
 بر مال و جمال خوشتن غره مشو کازا شبی بر ندونین راه تپی
 اگر جمال ایسه حقیقت . . . دم فاسد در که رقت بشره سببی ایل ظاهر و باطن
 ترا قدر که خلال مسام بدن لایح و با سر اولد در و عاقل حقیقتده شی
 مستحق بل امر مستقدره بنجه عجب ایدر و بونک کبی جمال ظاهری
 که حقیقت جالیتدن بری در آشفته و مفتون بلکه شوریده و مجنون اولد
 حقه . . . مولانا نامی عبدالرحمن جامی بیور شد **شعر**
 بنظاره روی شایه کشایی . . . نظر کن بود مهر و نه رامشاکل
 یکی پوست بر خط و بر خون شیده . . . بر دصبرت از جان و آراست
 کند عیش خود تیغ در جبت و جوش . . . که شکر دبانست و شیرین مال
 میدانی آیا که ناکاه سینه . . . از وشته آن خوبی و لطف نایل

کر اول پری بود آخر نماید . پنجم تو چون پیکر دیوایل شد و علما و طایفه
یعنی امرای عربدن یزدین مصلحتی کوروی که نخت امارت و غرور شباهت
و نضارت و متبج و متمایل و جام غرور و یله سرست خمار انجام فساد و زایل و حال
مرواریدر اما مضمیت آغاز ایدوب ایتدی ای فتنی بو بر مشی و حرام در که
انتم و حرام در و مغضوب حضرت حق در چون امیر حجاب نخت
و غرور و نپند پذیر او لمیوب امام دیدی که گویا بن کم اید و که عارف
و حلو منصب و مقامه واقف و کل سین امام دیدی که اعفک اولک
نطفه مذره و آخرک جیفه قدره و انت فیما بینهما جابل بول و خذره مدره
قدر ناپاک و یکدر یعنی بن سنی خوب بلورین اولک نطفه در ناپاک
و مستقدر و آخرک جیفه در نجس مستحق و سن بواکی حال را سنده بی قیامت
و خول و حامل نجاست و بول سین و بولکلام حکمت شعار و بلاغت انکار
لفاظی صنایع بدیعیه مشتمل و محوی و معانی بدیعیه سنده غریب
حکمت مندرج و منطوی اولعین علماء شافعیه و ن ابو محمد بانی که حریر حکمت
حکمت بانی در نظم ایلوب ویش که **قطعه** عجب من عجیب بصورت
کمان من قبله نطفه مدره . و فی غده بعد حسن صورته . بصیر فی الامر خفیه
سوغلی عجب و نخبه . باین ثوبین بجل العذره **نثر** و اگر مباحث افتخار
شرف اصل و نسب و تبار یله اولور سه نه کم اکثر نبی آدم مخصوصا
طایفه عربده شیاع و ذایع در و جناب رساله پاسی صلی الله علیه و سلم
سور شد که اتم اوج سنه ترک ایلر لر برسی شیلری اوزره نوحه قلیق

و برسی نوحه استدلال باران ایتک و برسی انسابه تفاخر ایتک و حکما
علاجی اولدر که نظر ایتدی که افتخار و مباحث ایلد و کی و ایهتاج و مسرات
کو سترد و کی ذات آخرک صفتی و شخص دیگرک علم و معرفتی در غیرک کمالی ایلد
افتخار فی بکلمه غیرت و حمیتی اولک سنه قنده عیب و عار در **نظم**
بفضل دیگران گفتن خیانت . که برد اماند نازد کایکاست **نثر** صفت
و آبا و اجداد یله افتخار ایتک انک فضایل و کمالات و یا مناصب و حالات
بکا و خفی فضل و کمال و رفعت و جلاله ردیک اولور فرضا انک بعضی حو
اولوب بوکسنه یه مایه لا افتخارک اولان اشیا بزم کمال و صفت و علم
و معرفت در سن بزم اوصاف و کالاموز یله نجه افتخار و مباحث ایلر
و یه روحانده ساکت و حیران و بابت اولمسی مقرر در **قطعه** **نظم**
سبدن عجب ایدین غایت غمی . طو تالم کم آنی نسل سینه در .
کرد عواین اثبات ایلر . نسب باینده خلقت اکتبی در .
کرد عواین اثبات ایلر سه . آنوک در فضل کند و اجنبی در .
و محض نسب سبی ایلد تفاخر ایدین غمی لرو بی محل ترفع و تصدیر عادت ایدین
علی لرو واقع اولور که بعضی فاضل اوزرینه کچر لرو جرعه جام حمل و غوری کچر
و صاچر حال انکه تحقیق اولونسه بوکسنه انتساب ایتد و کی فاضلدن
افضل مرتبه مساوی خود مقرر اقل در **حکایت** اولور که یونانی
مردن شرف فضل و نسب و نقصان ذات و حسب ایلد موصوف
کرکسنه واردی سقراط حکیم طعنه ایلر دی که ای سقراط دنات اصل نیکی

اند که در حقارت قوم و عشایر کی تفکر آید و بخیالتدن متغیر حالت و حیات
 ابر بهار کی پر عرق خجالت اولم می سپین دیدی سقاط فاضل فلیون
 کامل در یادی خجالت و تشویر بندن سن انسب و حیا و انفعال و تغیر
 سنک متعالم بندن اقرب در زیر اسن برسل شریفه قطع و منتهی
 و بن افضل الله تعالی برسل شریفه مطلع و مبتدا اولدم کند و فضیلتدن مجرب
 و عاری ابا و اجدادی مناقبی تالی و قاری اولند حقه و پیشدر که
 ان اقحرت بابا مضوا سلفا قلنا صدقت و لیکن شما ولد و
 و یونان رئیسندن برسی حکا و ن بر شتاب فاضله ترفع و مغاخرت
 اند یکجک جوان حکیم جوانه مبادرت ایوب ویش که اگر سب افحاک
 جائه رفیع و خانه وسیع ایسه پس حسن و جمال و لطف و کمال جائه یک
 و خانه یک حالی و سن حد نفکده اول صفت کمال و سمیت جالیدن
 خالی سین و اگر مرکب فاره و فرس جو ایدله افتخار ایدر سکت حکمت خالی
 و ایدله مالی اولد و غنا اظهار ایدر سپین زیر اسب جودت و فراست
 ات فرسه منتهی دروسن بوضفقدون صفر الکف و اسن تهی سپین
 و اگر علوم و معارف که صفات اجداد و سوا لاف در سکا حال اسب افحاک
 و ابتهاج اولدی ایسه **ع** زسی کمال غنا و زسی و فور بجاج زیر الحقیقه
 اول علوم و معارف اشخاص گذشته به کمال و صفت در آهسن حد
 نفس اصل خلقکنده بی علم و معرفت سین پس انزجبات فضیلت و جو کمال این
 سندن اخذ و استرداد ایدر اسن تن تنها قلوب سین و مانع خزان دیدی

کی بی برک و نوا اولور سپین و آبا و اجداد گذشته ایله افتخار ایدر نفرین
 بسیار آید و ب ویشدر که تبا بفتخر بعیظم خمره **ع** ان الفتی منقول
 لیس الفتی منقول کان ابی **علاج** مرا که جنک و جدال و چون مرا
 موجب انجملال عقده الفت و اتصال و مورث انبعا و سباب سبب
 و انفضالدر و بنار عالم الفت و اتحاد و اوزره موضوع و خیمه صلاح نبی ام
 اختلاط و امتزاج ستونی اوزره مرفوعدر پس فیل انظام و مندر امتزاج
 و الیام اولن اختر و ذایل و اقبح خصایل اولور **ع** که اکا غفده
 لطیفه و نادره و بذله دخی دیر قدر ایدر الی که آنوک سببی ایله مباهلت
 یاران و انشراح اخوان و دفع تحجر و کبر موجب کسره در حال اولور مباح
 بلکه مستحب و مندوب در و انذن اوتیه سی عقلا و شرعا مذموم و مذکوب
 و حدیث شریفه و ایدر اولمشدر که انا افرح و لا اقول الا حقاً و کثرت
 فراحت آفاقی جو قدر اول صاحب فراحت مرادی اضمحلال جلبا در
 کثرت ضحک خود و جفتبندنده مذموم و خصال ابل جل و غفلت ایدوکی
 معلوم در صاحب شرع صلی الله علیه و سلم سور و در که کثرة الضحاک
 بمیت القلب **ع** خنده کم کن که خنده بسیار
 صد دل زنده را بمیراند **ع** ثانیاً اکثر یا مزاج اولن کنه مک خاطر
 منکر و سروری منعدم و بین الرفقا اسلمس عرضی فی الجملة منهدم اولن
 مقرر در بمرتبه ایدای مؤمن حرام و ممنوع دین اسلام اولد و غندن غیر
 اخوان و اقوان از اسنده غذا و لرحه و شنه سبب و جده و حسد

مانا و

عروضه باعث در کرامت مشاهده اولی شد که مزاج مضی حال بل بودی
 قبال اول شد در ثالث مزاج صاحب حشمت و وقارینه مانع و عاق
 و صاحب مزاج مسافر و مضاجک مرتبه نازل و لاحق اولور
 تو بر سر حلم خویش با شمع وقار . بازی و طرافت بند بیان بکدار
 و جناب رسالت پناهی در صلی الله علیه و سلم صادر اولان کلام که اکا اسم
 مزاج اطلاق مجاز حد اندن اید و کی صحیح در بو اقامت بصون و محفوظ اولور
 الفت اصحاب کرام و توده و انبساط یاران سعادت نظام مقصود
 و ملحوظ ایدی نیت کم بر عجز طبع طریقه بوردیکر که عجز خسته گیر میکنه
 ملول و مخزون و دل در دمندی کاس نایله پر خون اولی حق بسان عزیز غلام
 بش مشتم کرد بوردیکر که عجز شواب و کواعب اثر اب اولوب جنت
 چمن زنده جرایمان و ریاض رضوانه کشیده دامان اولور که انا انشانا
 انشاء فجعلنا هن ابتکارا اخر با اثر ابا و امیر المؤمنین و عیوب اولور
 حضرتی کثرت مزاج منسوب الی رسیدی حتی بعض صحابه بوضعتن تنبیه
 اولاد حاتمه فیه دیر رسیدی و حضرت سلمان بر کره مزاج اید یکجند از حرکت
 الی الرابعه دیدی و زنه راول حضرتک فعلین دلیل و جواز مزاج بوردی
 بسیل اتیمه سین که سزبان سریع و میدان سخن واسع و حد اعتداله
 و قوت ممکن غیر واقع در . بوضعت عجزه قریب اولور
 صفندن بانصیب در عجز صاحبی کند و ده کمال واراید و کلام
 و تنکیر غیره کمال صتوب اکا عظمت کومر که مداوم و طازم در حق

بر کس نه تنها اولسه نه عجزه متصف اولسه اولور اما تنکیر نایب حسیه تعالی
 اولسه صفت کبر اکا عارض اولور پس کبر غیر نسبت و عجز ذاته قیاس اولور
 پس سباب عجز کبره دخی سبب اولور و عجزک اسباب مشهوره سی
 یدی در اولکی سی علم و معرفت اینجی سی عمل و طاعت اوچی سی اصل و نسب در حق
 حسن جمال شخی سی مال و منال البقی سی قوت بدن و شدت بطش و نجی
 منصب و جاه و خیل و سپاه و خدم و حشم و باجمله نرسنه که خلق انجیده
 منور و کمال و مابله لاف تخرید اولور منق ممکن اوله آنو کله عجز و اعجاب واقع اولور
 حتی بعض طباع ذویه و افروجه خسیه به نسبت رویت دخی سبب کبر
 و موجب عجز اولور بعض فسقه کثرت خمر و وفرت صد و فسادات
 و شر و ریله افتخار ایدر و بعضی دیر که بن بو قدر کره زنا ایتشین در بعضی
 بن نیچ مجلدده لهو و غنا قیامتین در و دخی معلوم اولسون که تنکیر خلق
 تحقیر نیکاه و امانتک نظر کند و ده عظمت تصور آیمکله حقوق و اشیع
 و عقلیه دن تجاوز آیمکدر مثلاً بر امیر تنکیر یا وزیر تنکیر رفقه فقیر کدر و کا
 کمال غرور و نخوتک نظر ایلیمه آنی حقیر کند وی خطیر ظن ایدوب سلام حقنی که
 سر مؤمنه شرعاً واجب و عقلاً مناسب در ترک ایدوب بلکه در تنظیر
 از زانی کور میوب سلام قصد ایلیمه دخی تکلمه لایق کور میوب ایمای حشیم
 و ایشارت ابر و یله اکتفا و اندن طلب رکوع و انحنای ایدر پس کبر باطل که
 غایت جملدن حاصل اولور عیاذ الله تعالی حق جل و طایه منازعه
 و در اکبر یا و از ارعظمت که مخصوص حق در شریکت او عاصنه مسلمان

ماجرم بخلق آید و اصل و اشبع خصایل و صاحبی یقین ماند
حضرت انعام حق و بطش و اجد قهار مطلق اسیر اولم مقرر در غایت مستعجل
ذلت حقیقی به بدل اولم محقق در **و علما اندر آنکه هر ذنب و عصیان**
حق تعالی تکفیر یا دوا آخرت تاخیر استجاب جایز در الاجریه کبر و غرور که
صاحبی نیاده معجزا معاقب اولم مقرر و نظر معتبره عبرت اولم مقرر در
تا محض حب جلال که مثلا آدم کند و نمک ملاسی حسن جلیل و اسباب و استی
فی الجمله جلیل اوله غین استقامت در تکبر تحننه و دخل و غرور حدسه و اصل
است که بعضی اصحاب جناب حضرت رساله پناهی صلی الله علیه و سلم رسول
آیند بلکه یار رسول الله سر بری فر ثوبی جلیل و غلی جدید اوله غین است
پس سر بر نیز تکبر قسمنه لاحق و اهل کبر و نخوت و عید نه مستحق و احسان
اولور می حضرت علیه الصلوٰه و السلام پیور دی که اول که در کل حب جلال
آن الله جلیل حب جلال و لکن لکن نظر الحق و غمظ الناس یعنی حق خل و علما
جلیل در جمالی سور لکن کبر بطحق و غمظ الناس در فتح با و طایفه سرکش لکن
که کبردن ناشی اولور و غمظ فتح غین و سکون میله تحقیر و امانت در
یعنی کبر اولد که حق ظاهر اولد قد غرور و نخوت دن مطیع و میوب کبر است
فیلد و حق خل و علما که تو لکن زرنیه قهارت و امانت نظر آید **علاج**
عجب علاج نه قریب در زیر کبر که سبب و علتی عجب در پس عجب مرتفع
اولم حق کبر و خن من دفع اولور و معظم علاجی اولد که کند و ده کی غرور و ذلت
و قهارت و مسکنی و کبر یا و عظمت حق و جبروت قهار مطلق ملاحظه

25
فیلوب کند و سی احوال ذلیل و اقل قلیل آید و کین تحقیق استیکه لشکر شیاطین
کبر و طغیانی ملکوت وجود دن تفریق آید اگر چه بود ایره نمک منتهای من غرور
نفسه فقد عرفت رتبه مقامی در زیر انفسی غرور و ذلت و فقر و فاقه و محظ
و تعریف آید رتبه قدرت و غنا و بقایه توصیف ابر اما دفع
و ذلت تکبر و کسب فضیلت تواضع استیکه سر کسبه بیلد و کی مرتبه ملاحظه
کافی در و اول بود که تا اقل آید که انسان است اولی عدم محض و نه صرف در
و عدیدن ادنی نه سنه اوله و عقل نفی دن اقل نه شی بوله بعد نطفه
استغذره و علفه مستحضره اوله و غنی حالت در و اول حاله موان
استعداد دن بی ضرورت فکر و اسمی بی کنایت ذکر او نموده سرور
و کلد و صورت انسانی آید بهره مند و نفع و روحه فی الجمله از چند
اولد قد ضکره صفات قوت و فوریت نهایتینده و جمیع ضرورتها
اجتناب الی غیر غایتینده اولسه کرک چون بمرتبه دن دخی ترقی و استی
ظاهر که فی الجمله استعداد علم و علم را آنی ملقی آید امور معاش و لوازم
حرکت و انتعاشه مستقل و مستبد اولد و غنی معروف و پنجه شایسته
اسباب و قنات و لوازم محتاج و موقوفه در که نراردن یکی مفقود
و بسیار دن اندکی ناموجود اولسه محنت و غنا قرینی بل مردن و فنا
منشینی اولم مقرر اولور مثلا شربت آب کشت زار وجود دن بر کبر
سیراب آید سر خرمن وجودی آتش عطش که محرق اولوب و کبر اولد
و اگر اول شربت آب میزاب اسفلدن خروج آید سر مض حسی البواله

اعضای بدنی مغترق اولوب وجودی تلف بولور روزکاری و جاع
و اسقام عروضندن مکرر و صحیف لیل و نهاری اخزان و آلام حد
بتره اولوق مقرر بر مرادینه و اصل اولور سیخ سپینه و اصل دکل بعضی
حاصل اولور سه اکثری حاصل دکل در سر کون بدنن اخراج نجاسات و نفع
قادر ات ایملکه مباشر شغور و نسخ ظفر و درین که فضلات بدنی در
ازاله اتیمز حیوان قبیح المنظر صورتند ظاهر اولور آخر امر و مشته
عمرند الم نموته اسیر و محنت فایه مبتلا و نزار زحمته پرورده اتیدو کی
بدنی رهین زمین و گرفتار تفرق و بلی قیج و صدید روی و مومیدن روی
و مور و مار اطراف اعضا و اثنای اجزا بسنده دوان تن رایحه
و قیج صورتند اصحاب و اجبابی بارب حشرات اعضا بسند
اکل و خراطین اجزا بسندن شارب اولسه کرک بوجله احوال نیویه سی
اسوال اخروی سی که شرایع مطهره و عقاید مستطوره مبتین اولمش در اول
در دجان گاه و الم و لوسوز که انی ملاحظه صحیح ایدن کسند به رواد
که جمیع عمرند بر خطه خزن و غصه دن عاری و بر ساعت تا بخانه درون
مهمان فرح و سر و طاری اولمیه فکیف که کبر و غرور ندن انسانی جنبی
ازده و مخزون و عجایب عجب و غایر غرور مخزن قلبند مخزون اول
آنا تبه و آنا الیه راجعون **علاج است** که بکسند سخریه یا آلوب
خاطر خنیا مخزون و قلبنی کسور استند استند ایدن کسند کس
اعضای اضحاک از باب دولت و تفریح اصحاب جلع و غفلت استند

30
بوجال از اول ناس در که کسب حطام دنیا و اکل طعام و حلوا چون
سنگان مغرور و دنیا داران از حق دور مجالسه حاضر اولور و اندری اضحاک
و تفریح چون دیوان مضاحک و مساجر او قورلر و کاسی کبر و سفاکند
ظاهر و تحیل خنده اتیمکچون بعض کسند لرون صادر اولور و بوجال غالباً
صفت چلبیان سیفه و بزرگ زادگان بیعتل و نبیه در که جاده آبا و جالیت
امهات سببی ایله صغیرین و حد است عمرده مخالفت معلوم و ادیب
زبور علم و ادب و کوسر علم و وقار و مروت و مکتبدن بی نصیب اولور
کسند که مجالسه رفیع مبتلا و مصاحبت و متعارف بلبله پیرلا اوله انی متسخ
ایمیکله کند ولره جلب فتنه و سرور ایدر لر و فلان کشتی غره لندک دیو
سجیت و جور بولور لر بوقوله بی ادب چلبی لرک اکثری واسطه و او آخر
عمر زنده مخزون و منکوب و برش و افقونی است تعالی ایله شتمک
و مغلوب اولور لر **پیت** بر جوانی که بی ادب باشد که به پیری رسد عجب
و بوزولیت فراح روز بلینه قریب و علاجی مخی انک علاج نه مناسب
آما انکر که زیور عقل و ادب له معروف و جلیه مردی و خرتیله موصوف اولور
کسند متسخ و استند استند ایملکه کسند کار و کسند اندری سخره ایملکه
او ار اولور لر و احادیث و روایاتده وارد اولمش در که دینا ده
عباد الیه متسخ و استند ایدن کسند لره فردای قیامت جبری
عمل و پاداش کار بو و جمله اوله که حق جل و علا فرمانیده حبت قبولری
فرشور نیه مفتوح و کشاده و اندر مخی دخول و وصوله متیا و آما ده لک

فی الحال کام بود و مقفود و باب مفتوح مسدود و اولوب الم و اکسار
بجالت و محبت و خطایب حرمان و خبیثت برو حمله عارض و ظاهر اوله که
بسان سلم شرحندن عاجز و قاصر اوله چون اول قیوسد و د و بولر
بوجت و کر تله مرد و اوله فی الحال بر باب وخی مفتوح و بولرک ضیق صد
فی انجمله مشروح اولوب نیه و خوله مشرف و وصوله قریب اولجی اول با
وخی مسدود و اولوب نیه خرن و کینیب مبتلای غم حرمان اوله و علی بن
القیاس بوکاش و آله مبتلا و آخر حرمان غطیم الم یربلا اوله و خبری
مؤید و بو خدشی مؤکد در که مستهزین حقنه نازل اولمش در که
الله قیتنه یی بهم و یمدهم فی طغیانهم یغیمون **اما بعد**
که وفایک ضدی اولمغله موسوم در بغایت خصلت قبیح و خلق مذموم
انچون در که بر کسنه اصلا خذراتید و کنه معترف اولمز و کند و زعمده
بو صفت متصف اولمز و خدر نچه نو خدر مالد اولور و جاه و قبائله
و محبت و مودت و اخلاص و صداقده اولور و دخی اهل خرم خرم
و حشم ده اولور جمیع احوال و اضافده ذمیم خصوصاً ارباب دولت و سلاطین
صاحب شوکتله غایت غیب عظیم در و شریعت احمدی و طریقه
پاک محمدی صلی الله علیه و سلم ده خدر دن تحذیر عظیم و منع و زجر
و عمو و وفا ایتمک ایله امر و تقض غمدن ننی و قد خواجه نصیر الدین
صفت خدر اترک طایفه بسنده و قد و فاکه ضدی در و روم و
جینده و قد **ضرب** غیر صغیف و بچاره بیلوب انتقام

حجیل بار ظلم ایتمک و ظلم و انظلامک قیظندن که مرور تیش در ضیمک وخی محبی
معلوم اولمش در عاقل بسیه لایق و کلدر که انتقام امرنده است تمام دیده
خصوصاً قدرت حاصل اولد قد نضکره زیر اقد ترک شکر و غوغا الم حرم
و انتقام اول وقت جایز اولور که ترکی ضرر عظیمه مؤدی اوله پس انتقام محلی
و یلجی عقل صحیحله مشاورت و رای و تجربه ایله عمل ایتمک بهادرت ایتمک
مکرر که مذمت عاقبت مؤدی اولیه و چون نفس انسانی و فضیلت علم
و حلیه علم حاصل اوله ترک انتقام و سلک اهل عفو و انتظام ایتمه سی اولور
اما شئی نفس تحصیلده منازعه و محاسده ایتمک در چون ملک
بسی اشیا نفییه به طالب و اسباب حسنه به رغب اولمغدر
پس حکما دیدلیر که امتعه و اسباب دنیویه به رغب و طلب و تحصیل کین
شوق و شره و شغب اصحاب دولت و ارباب قدرت و ملکیت
اولمغدره لایق و مستحق و کلدر بو قنده قالدی که اوساط الناس انوک
جمعنه مشتاق و محبت و نهمت لری کسب و تحصیل ستمنه منافی اوله
در عالم کون و فسادک مرکباتی مرض فساد و انغدایه مبتلا و جهان بایدار
حواسر زو اسر و طرف تحنی اسیر فانی فنا و کرفقار بلا یی بی در پس اگر
بر پادشاه خلیفه یا امیر کبریا تحفت و نفایس اسباب و غرایب ز غایب
حواسر کیات جمعنه حریص و مبتلا و طایر بتمتی بو دامه کرفقار اولسه ممکن در که
روزگار خدار عادت خدر و بیوفالینغینی بیدار ایدوب اول تحفه مرغوب
و یاد کار عالی مقداری عرضه ملاک و بوار ایدوب اول صاحب دولت

ولقد رجع و فرغ طاری اوله که حادی طعن و ملامت و تنیفه و شامت
یده لرسته کم حکایت اولور که پادشاه برون بری سینه بر طوب بلور
مدور و منور و انواع رسوم صنایع و نقوش و ابعاده منقش و مصور که کره قمر
سپهر خنیر مایل و حلقه حامل و مدیرنده اکاتشبه انیمیکون گاه خنیر شکل
شکل المستدیر دیوب بدر اولور دی و گاه کوی و صالنه نایل و میدان
اجتماع و اتصاله بی حایل اولمق امیدنه کند و پی شکل ملالی ده کو ستر و
جنبته بی قدر اولور دی **پیت** بر مهر و ماه شکل که چرخ چنری
صربج و شام مهریه اولور دی شتری . پیشکش و انجاف ایدوب
پادشاهک زلال رغبتن جوی استخوانده پاک و صاف ایلدیر عات
میل خاطر و استخوان باطن و ظاهر زانی ایدوب بیوردی که خانه خاصه
حفظ و حراست و تجلیه و تصنیفه سنده بدل مقدر و وفایت رعایت
ایدو لر محابس زینت و محافظت و سلوتمه فرمان ایدور دی کتور لر شام
طلب افراح و طلب اتراح ایدور دی بر مدت احوال بواسطه اوزره جاری
و اولوب نوبیا فیوما پادشاهک مرض محبت جوهر مرغوب شرابین و دروق
قلوبه ساری اولدی ناکاه بر کون سبلاط طبع زمانه و یکموز کبی جی
نوی بیو فالعه که انوک اوزرنیه مجبول و مجبور پید اولدی و بخت ط
خوب و جوهر مرغوب انیمیکله شیشه دل پادشاه و نیکان در کاسی سکر
وشید ایلدی **ع** و سهم الرزایا بالنفایس مولع **ع** سرکه مرغوب اولور
اکا زبان اذوق ایرر . سرخید نیکان صادق نظیرین بو یغیون طراف

ست و جو ایدیلر بولندی و استوان حاذق و چاکمستان
نجه کیم ترکیب و اتصاله کفت و کو قیدیلر چاره اولومندی **ع** شیشه کیم صند
بیدر اطمینانی درست **ع** شرفاق جوهر دل شامه عرض و موجب مرض اولوب
لامی تضاعف و اخرا نی ترا دوف ایلدی قریب اولدی که تدبیر مملکت
عاجز و حایر و نظم مضاج دین و دولتدن قاصر اولد **پیت** بنایدادون ایدرج
کس دل که دل برداشتن کارست مشکل . و بو حکایتک خلاقی و مشا
صفتنه منافق در اول حکایت در که فقیر بعض غطای امرادن استماع ایلیم
که بالمشافه کورد کلرین روایت و عیاننا مشاهده اید کلرین بو وجه حکایت
ایدیلر که آفتاب آسمان خلافت و سرو بوستان جود و زرافت ظل
خلیل آتشی آینه جمال شامی کو سرتاج جهان کیری و کیتی ستانی افسر سر
نویان روایی و حکومت رانی اول پادشاه جهان بخش که آفتاب شیه
جهانگیری انق نیامدن چهره کشای اولسه خاور و باختر میانده ظلام ظلم
و ضلالتدن سرواثر قلندر و جون های آسمان پروازیر لیغ و توقیع فغی
اطراف صحای مالک و جوده دایر و کوه و دشت ظهور نموده طاف
اولسه مداد آسیا تیره بخت اول کشی در که خانه و ارحط فرمانه متابعت قلم
ترک سیر تمیز **نظم** شنشاسی که اجداد غطاش . آب نامی جدیدیک
سده شامان باقر و تمکین . الی عشره کرام من سلاطین . پناه شرع و کفایت
اهل ایمان شنشاه جهان سلطان حضرت زینیه آبا کرام و اجداد عظام
بر کو بر قمتی و نادر که کو سر شناسان عالم تخمین قیمتند عاجز و قاطعیدی

باعتقال ایتیمش می و غایت نفاست و کران به بالغدن چایل شریفیه
تعلیق اولمشیدی و قلاذه کردن و فعل بی شبهه و مثله و دخل اولمغ
توفیق بولمشدی اتفاق طبع سعادت فرجامی آرزوی خلوات حاکم
ایدوب قلاذه چایی کردن شریفین بیرون قیلوب خدمتکاره تسلیم
بورش نافرجامی دورایام اول کومرک اوستنه او شمش اول جوهر
نفس کف خدمتکاردن فرماوستنه و شمش صلابت فرمودن اول
کومر خور و خدمتکارک جام عیشی پرورد اولمش فی الحال سلکینک کومر
سنگ حیرتدن سبکت بولوب کنار سائل حیرتده آب حیاتدن
غسل دست ایتیمش چون حضرت آسمان رفعت خلوت حامدن چقبوب
فصله کومره واقف و واقعه حیرت خدمتکاره عارف اولمش سنیه
بر شرفری کرد غم و اسفدن عاری و زبان شریفیه کلمه طیبه اکتبه جاری
اولوب بیورمش که بکومر بیوفای نیچه پادشاهی سبکت و کلاه سکوئی
سنگ اجله پست ایلیدی مجد الله که نیم کومر طالعیم بوسکی گشته
و بقای بقای دولتم آتی رشته فنا به بسته ایلیدی اسپد که کومر
سلطنت سالهای دراز چایل سعادت مده معلق و کردن آیام طوق
حکومت و ابالتمده مطوق اوله دیوب قطعافره کرد انفعال سرائی
وجود شریفیه التصاق و اتصال ایتیموب بیوردی که دوشور خنک
اصلا غم و تشویش کرفقار اولسون و کل نشاطی خزان اند و هله صولون
قید تعلقات اسباب دنیای سو فاده ازاده و صحیفه جانی ارقام

و طلبدن ساده اولمق و عواین ایلین بو حلقه مالک و بو طریقه مالک
اولسون **شعر** ذی المعالی فلیعلون من تعالی • بکنه اکنه و آلا فلا لا
غلام ممتب آنم که ز چرخ سپرخ کبود • زمرچه رنگ تعلق پذیر از آفتاب
خواجیه نصیر اندیر بودید کمیز ملوک و اکابر چون در اماوانی و اواسط نال
میل تحب استغ و نفایس سبایدن احتراز و آخر اسامیک لازم و بوج
زیرا بر کومر نفیس متاع خطیر بر مردم دنی و حقیرک حوزه تصرف و قبضه اقتدار
داخل اولسه متغلبدر آنی انوک بدندن اخراج آیمکه طالب و ملکندن تزع
ایمکه نایل و زاعجب اولسه کرک اگر دفع و منع ایدرس کرفقار ملایا و بوج
اولور اگر نذل و اعطا ایدرسه غم و خیر جدن اسپر مح و مصایب اولور اگر
ابتدادن بو مقوله متاع مرغوبک اکتسابدن اجتناب و اکتسابدن
امتناع و انبها ایتیمش اولایدی بو ورطه به مبتلا و بو کرداب مجتده
غریق آشوب بلا اولمیدی بو ذکر ایتید کومر مرض غضبک علاجنی اعلام
و اول باید بیان انواع و اقسام در و کمیم که حدالت شریطنی
رعایت و طریق افراط و تفریطدن کند وی حفظ و حمایت ایلسه علاج
غضب اکا آسان اولور زیر مرض اعتدال دن خروج در چون حد اعتدال
رعایت اولنه غضب مرضی ابله اعتداله مبتلا اولمور بعض اشخاص شسته
عقبی بهادر لیت و رجولیت و نفس انسانی به کمال و مرتبت قد اندیر کر
لکن خیال فاسد و اندیشه کاسد در زیر اشجاعت ضیلت در
و خلق فرور ز دلیت در زیر اسباب قیاح و موجب فضاح در و بو مقوله

غضب صاحبی ایم معذب اولد و عندن عمری اصحاب و احباب و
 و حشم و اهل و عیال و نسا و رجال گاه زبان تازیانه و گاه تی تازیانه زبانندون
 بخون و شکسته و دیکر و دم بسته اولور لادنی خطا و زلت مقابله سینه
 حدت ایدرونه و کلون لر لیت ایلیمه لر بو عنف و شدت قلو ر تعزایمک
 بسته عذو ضربی حدون بیرون تا دیب ایلیمه دشنامی قطع راست
 افزون اولور و شجاعت قوت بدن و قدرت کشتی گرفتن کله ر بلکه شجاع
 شدید و بهادر جلید اولور که وقت غضبه کام نفس قوی ضابط و محکم
 شوب دریای خشمده کشتی اضطراب بنی ساحل صبر و آرا نه رابط اولور
 که که خباب رساله پناهی صلی الله علیه و سلم میور که کیش اشدید
 لا نصره انما اشدید الذی ملک نفسه عند الغضب **و طبع**
 پهلوان شیت انکه در کشتی . پهلوان دگر بنیدازد . پهلوان آن بود که گاه
 نفس تاره زاز بون سازد . و بعضی غزواتدن مدینه منوره یه رجوع
 میورد قلنده زبان معجز بیان لری میوردی که رجعتنا من الجهاد الا
 الی جهاد الکبر چون ملک صحبتده انتظامه مشرف اولور غزای
 کفاری جهاد اکبر بلید لری یار رسول الله جهاد اکبر نه در دیو سوال قلید لری
 حضرت صلی الله علیه و سلم میوردی نفسله جنگ ایتمک جهاد اکبر در
 و دخی روایت اولور که اعدا عدوک نفک التی بن جنیک
 و بعضی عرفادید لری که **و یامو الدین یاکو که من انهار اینه کریمه سنده**
 نفس اماره جهاد ایتمک اشارت وارد در زیر سلطان روحه که نمون در

قرب اولان کافر نفس تاره در و تان نفس تاره بکدن مطمینه لیکه انتقال
 کا اسم سلمان اطلاق حقیقه مجاز و طریقه نبی جواز در
 ای دل تو دمی سمدم سبحان نشدی . و زکرده بیوده پشیمان نشدی
 قاضی و فقیه و مفتی و مولانا . این جمله شعی ولی سلمان نشدی
 و تهذیب نفس و تبدیل خلق ایتیم طایفه دن بعضی اول مرتبه سلطان
 مشیج و دایره عقل و فکر دن منخلج اولور که غضب افراد انسان و شتم
 خدام و عثمان درجه سندن تنزل ایدوب حیوانات عجمه که جمله حرکتی مقبول
 و مناسب و موافق مراد مالک و صاحب اولق محالده غضب و تندید
 و شتم و ضرب و تشدید ایلر لری بار گیر میکن ضعف و نران و سیر علی
 در مانده و زبون ایکن ناکاه سور چوب یاد و شسه را کبی غضب و خنود
 ضرب مهار ایلر هیلو سنی غرقه خون یا تازیانه و چوبله کفل و سرن مودن
 بیرون ایلر و بعضی شتم بیوده و لعن یا مشروعه که جانور انوک فمندن
 فارغ و آزاد در کند و زبازین فرسوده و گردن طوق لغتله مغلول و صغیفه
 اعمال آلوده ایلر و لعن انسان و دواب اهل ایمانه فائیده لازم آید
 و شرح شریفیه منبع عظیم وارد اولمش در حتی برخاتون که سفر حج
 شریفیه جناب رساله پناهی ایلر صلی الله علیه و سلم ناکاه ناقه سینه
 بعثت ایلدی حضرت علیه الصاوة و السلام غایت تاثیر اولوب فرمان
 میوردی که بونا فقه ملعونه بزمه همراه اولسون پس خاتونک اسباب
 و موجودین الدیر ناقه عاری بولده قویوب سیانه صالده لری بعضی حال

کند و جهالتی ختم کند و کند و پیشتر است که شروع آید و برفلان
 خستد و غی و یو با یغ بی کسانه قذف نامشروع آید و بعضی حال بود
 و خنی تنزل آید و بجهاد محضه شتم و ضرب و ادراک جرمیدن بی
 اولان اجسامه جنگ و حرب آید و کلیدی تیز آجله شکست آید و چون
 او سینه بر صله و لبندی مرادی او زرنیه صارم میرد و دروب
 و میله چل و قلم مرادی او زره قطع او زرنیه غنبدن شکست آید
 و مرادی غلیظ او لورسه و دواتی خاکه پست آید و بعضی سها کشتی نشین
 با و مرادی او زرنیه سمنه غضب و سخط آید و با و ده که ابر حمله مامور در کلاه
 شتم آید و ب سقط سولر و بونوک امثالی افعال که فی الحقیقه فاعله
 ضحک و استهزا و عجب در بین العقلا فصاحت و رسول الغنه سبب
 و غضب محض فضیلت شجاعیدن و در آتی شجاعت انگلیس جان مغرور
 سرخند بو مقوله کلمات سابقا مرور آید و بونوع فصاحت
 گذارش و دوشدی لکن بضمیت بنده حرص و آز او غین اعاده سندن
 جتر از او نمندی حکیم فاضل ابو علی بن مسکویه حکایت آید که بعضی سفها
 بچلرده شجاع ماه طوق نوریده نوم بی ابتها آید و بی بعضی اراض
 مبتلا اولدقه بجهاد آید و دیوانه کجایسی که بی نور در شغرا کجای
 مشهور در کوبیا سجه ماسه تفویض مرادی کلاه شبیه آید که خبر
 بعضی مانتاب آید که موصوف و نور مانتابی و درون کور و
 عو عو بیجا آید که مشهور و معروفه نتمه که پیشتر

به نور می قشاید و سبک بایک میرد . سبک را پس ختم تو از مانتابی
 و کیفیات جسمانی و ده ضد بالعرض ضد سبب اولد و غی کی کیفیات نفسانی
 و خنی ضد بالعرض ضد ک وجودینه سبب مفضی و علت داعی اولور مثلا بعضی
 جمله استیلا می شهوتدن غضبه مبتلا اولور شتهاسی اولان سینه
 طفر بولمچی حرص مال منال فقه مرادی آید و پر رنج و ملال اولوب خشم و
 اظهار آید و پنجه پس شتم و ضرب و پنجه سینه بکجا جنگ و خروش
 و مبتلا می قوت شهوت باه اولوب حد و شر حدن تجاوز آید و کمر
 دایمی نهمت و قضای شهوت آید و جکی ماده اگر نر و اگر ماده است تعبد
 سندن کر زبان و آبن اولمغه قضای مراد نفس تار سینه غایت
 آتش غضبی فروزان کند و سی و پنجه سینه دخی سوزان اولور پس علاج اولد
 که ملاحظه المیه که حرص و جوان و طلبنده پویان اولد و غی سینه فانی
 و بی بقا بلکه حرام و مستلزم عذاب خداور پس فقدان مضطرب آتش
 عضله مله شب اولمق کرک بلکه حرام المیه حاصل اولد و غنه شکر جو
 ایتمک کرک کند و ده اولان احراق غضب متعلق طلب اولان شتم
 فوت اولد قد مضکره که و حصوله سبب اولد فر پس فوت مطلوب المیه
 زاید احراق غضب المیه مبتلا اولمک و جی ندر بو فکر و ملاحظه آید
 کند نیکین و آتش غضبیه بیت کین و یرمک کرک و الله الموفق المبین
علاج بدولی بد دل لیکت قورفاق و زبون و عاجز اولوب
 غضب و حمت محلی اولان بر رده اصلا خشم و غضب آیموب خمود

و جمود ندن نیجه نصرات حاصل اولمقدرد چون غضب انسانیت قوی شود
بر قوت لازم و نفس با طقه انسانیه مک خداندن برخادم در پس انوک
موضع استعمال و محل خدمتی وارد که استعمال و خدمتی ایلیهماست
نفس استکمال اولونفرسه نظام وجود و کمالات و کارخانه کسب سعادت
انسانیه به خل کلک مقرر در اگر غضب یا لکلیه بی موقع اولیدی حکیم صانع
که کارخانه ابد اعده غبث مخضر غیر واقع در آنی خلقت آدمی ده که خلیفه
و مکرم خاصی ایلیه مکرم در خلق وضع اتیمیدی پس شول محله که ارادت
انتقام طرفه حرکت اولی ایلوکی معلوم اوله اول محله سکون و جمود
چون مردود و خلق مذموم در و آندن متولد اولان امراض و اکامش
اولان اعراض بلر در اول همانست نفس بغی نفسه خوار لبق عارض اولق
یکجی سوء عیش یعنی امر معاشنه خل طاری اولمقدرد او پیجی طمع
خاصه خلقدن انوک حقه حادث اولمقدرد در ونجی امور ده قلیت
بسیجی گنل و توانی که موجب رد ایل و منافی فضایلدر عارض اولمقدرد
بسیجی ظلمه ظلمه ممکن و قوت دو مقدر یدنجی ایل و اولاد و عیال و اقارب
مضایح ظهور آیمکدر سکر بنجی از ازل و ادانی شتم و قذرت بل ضرب
و صرح آیمکدر طقوز بنجی بیعار لیقه مودی اولمقدرد او بنجی بعضی مہمات
معضل اولمقدرد و بومرضک و خی علاجی سایر امراض کبی مادیه بین
قطع و سببین دفع آیمکله اولور و طریقی اولدر که نفس تنبیه اولنه
که بومحله سکون و جمود و سکوت و جمود مضر در و حمت و غیره

نافی در و ذکر آید و کم نصراتی که عدم تحرک غضبند ناشی در تذکر و حمت
و غضبک عدمندن متولد اولان اخلاق ذمیه تفکر ایدوب نفعده
حسب الخلقه مرکوز و کمون اولان غضبی تحریک آیمکد کرک زیر سیج بنف
گوت غضبند خالی کلدر غایتی بعضی نفوسده ضعیف اولوب بعضی مانع
سبی ایلنجفی اولمش اوله اما بالکلیه معدوم و نشنی اولوق ممکن کلدر ریش
ضعیف نفع متواتر ایلد انتاب و اشتغال آید و کی کبی غضب کامن
و خجی تحریکات متواتر ایلد شتعل اولور و بومقوله علاج طالب اولنره نافعده
و بعضی حکامدن مرویدر که بعضی مخاوف و خروب عظیمه بیکند و بیلارم کل
ایکن حاضر اولور دی و دریا متوج آید که کشتی زره رکوب اید و مقایسه
کماظم انواع اندر دی غرضی بوایدی که صبر و ثبات فیضیلتی اکتساب جرع
و فرج ردیلتدن اجتناب آید و بعضی در میش که تحریک غضب علاجدن
بری اولدر که بعضی کینه لر بیه مجادله و محاصره اولنه اما بشرط انکه خجی صمه
و مجادله ملاکه و خضر کلکی به مودی اولوق احتمالی اولیه زیر اخصه مجادله
زماننده البته غضب حرکت آیتیه کرک پس نفس تحریک غضب معاد و و اعینه
حمت و غیره منقاد اولور لابد محل غضب و موقع انتقام اولور و غی برده
حرکت ایدوب ردیلت جمود دن خلاص اولور اما اجتناب آیمکد کرک
که خضام و جدال خد اعدا لدن تجاوز و تعدی ایلیه که فیضیلت طلب آید
ردیلت مبتلا اولیه که الشی اذا تجاوز حده انقلب ضده **علاج**
خوف رکسفت نفسانه در که نفسه عارض اولور اول زمانده که کند

بر مکرده ایشک توقع ایلیه و اول مکر و یک دفعه قادر اولیه زیر دفع
مکر و مکره قادر اولیه محفل خوف اوله و توقع مکر و مکره زمان مستقبله اوله
پس بوندن خالی دکل که مکر و مکره متوقع ضروری اوله یا غیر ضروری اوله غیر
اولیک سبب غایت اولان کنه مک فعلی اوله یا انک فعلی اولیه
و علی کل حال خوف ایکم جایز و لایق و کلد ر اما امر ضروری لغی حق
خوف جایز و لایق دکل اید و کنک بیانی بود که چون بر حال اول امر متوقع
و وقعی مقرر اوله و وقوعند نیچه زمان اول الم حکمت معنای نه در وقت
مختی نقد ایتمه موجب نه در تامل اولنه یعنی ده استعجال بلا و استعجال
عنادن غیره نه مفید در و بو خوف بهیوده سببی ایله مضاحکات اما
فایده و نیچه کالات و سعادتک تحصیلندن عاجز اولمق اجتنال در بعض
شعرا بی عجز نه خوب و می شد که **پت** غم نمانده خوردن مقدم زجه سید
سمان بهتر که با فردا کند ارم کار فردا **سر** اگر غیر ضروری اولوب اما
غیر مک فعلی اولور سه نیه خوف جایز و کلد ر زیر چون ممکن در وقعی
و عدم وقعی برابر پس و قوین مقرر سیلوب الم خوف مبتلا اولیک
و جی نه در با آنکه قسم اول ده دیدیمو زکی و وقعی مقرر سیه و جی استعجال
غم اولو لایق جایز و کلد ر اول مکر و واقع اوله جی ایسه و جی اول نمانده
کو زیله پیشین الم و نقد غصه و غم چکک نه لازم و اگر سببی کنه و فعلی
پس کر کدر که اول فعلن که سبب امر مخوف و مکر و وجالیب محنت
واند و در اجتناب اید که چون فعل قبیح که مقتضی عقاب و جرم شنیع

قبیح

که خاتمه سی مضی عذاب اولمق احتمال اوله عاقل اندن اجتناب ایکم لازم
مخرومند عاقبت اندیش اندن اجتناب ایکم واجب و حالا سور عاقبتی
مخفی اولغله اقدام ایکم عاقله لایق و مخرومند و رواد کلد ر زیر چون که
عاقبت و خیمه ممکنه و ممکنه طیفنی علی السویه در پس وقوع احتمالی دخی
وار در واقع اولمق احتمالنه بنابر اقدام اولمق مقتضای عقل صحیح و کلد ر
خصوصا که بعض اسباب وقوع حاصل و ممکنه طرف و وقعی فی الجمله
رجحان درجه سه و اصل اولمش اوله و قسم ثانی خوف ممکنه واجب الوقوع
اتحاد ایکم فشنندن اوله و جی کبی بر قسم دخی ممکنه متنع الوقوع اتحاد
ایمکدر و ایکی سی دخی قصور عقل و نقصان فندن ناشی **در علاج خوف**
موت چون خوف موت جمله آدمه مستولی و جمله خوفله غالب مستعالی
پس لازم که بوباید اظناب اظناب مدود و خیمه باب خوف مسدود
قلبه زیر خوف بهیوده تحصیل کالات مانع و عایق و تضییع اوقاته مؤدب لغله
طالب سعاده غیر لا بقدر اوله معلوم اولسون که موت فانی محض و فانی
صرف و کلد ر زیر مقدمه کتابه بیان الیک که نفس انسانی به فنا و بطلان
عارض اولمق محال بلکه موت قوای جسمیه مک بطلانی و ترکیب آب و کل
که تنگنای محنت و پیوله غم و کرتیدر مقدم و چار دیوار غنا صردن مؤلف
اولان بدن که قصر سلطان روحدر منهدم اولمقد و نفوس فاضله و اریح
کامله نسبت که عالم قدس طهارت و نزهت سگاه تجرد و سعاده است
تمشدد و فضا و روضه رضوانه طار و کنکره عرش حوالی سنده ایله

بدن نفس تنگ و تنگای محبت آهنگ در نته کم بعض غریب شد
 مرغی ز حرم بر نفس تنگ نشست . آید ز گرم بر نفس تنگ سخت
 دو جلوه ز نمان کر نفس تنگ است . مانا که نمان کر نفس تنگ بخت
 پس خوف موت یا موت نه درانی بلیوب عدم محض و نفی صرف اکیوب
 وجود که خیر محض در آذن مفارقت آید . چکنه خوف ایکندن اوله یا نفس
 موت الم و وجع تصور آیکدن یا موت نه بعض کالاکت نقصانی و سعادت
 توانی و اخیال آیکدن اوله یا بعد موت نه محتمل اولان عذاب و عقاب
 و وحشت و کربدن خوف آیکدن اوله یا خود اولاد و انساب و اصحاب
 و احباب و درسم و دنیا و اسباب و عقارندن دور و مجور اولدن
 التأسف و التفتدن اوله یا خود احوال موت و امور آخرتده متخیر اولوب
 بر جانب خرم و عقد قلبی سی آله بر طرف غم آیتوب وادی حیرتده نایم
 و تبه جهالتده دایم اولد و غندن اوله اما چون ملاحظه صحیح ایلد تا تل
 و اعتبار و مقتضای عقل صریحیه تذکر و افکار ایلدیه معلوم اولور که بپور
 رسی موجب خوف و خجرت و مورت بیم و دشت و کلد
 مار باغی خواجه فضل الدین کاشی فرایده لم که بو معناده بپور شد در
 زمرک تن ای حکیم چندین فلهس . بر خیز ز خواب جیل سیکرتیا
 بیم تو زومت و کر نه این مرک . پیوستن عقلت و بریدن
 آتانی که موتی الم و وجع جسمانی بیکدر انوک دفعی اولد که موت عدم
 حیات و زوال احساس در الم که ادراک منافرد وجود و حیات و تعالی

تلفظدن

اما اول که موت عدم محض
 و نفی صرف ضیالی آیکدن
 بطلان نر بیان و عیان آیکدن
 تنگدل لازم و کلد

حساس ایلد اولور پس موت نه الم جسمانی اولور و اگر سگرات زماننده اولان المین
 خوف ایدر سه محتمل که هیچ الم اولمیه نته کم بعض مرضی حکم ایدر کس تسلیم
 روح ایدر لر و هیچ الم احساس ایدر و اگر بر حال الم مقرر آینه است که کم
 طوایر اخبار شرع شریفده وارد اولمش در انوک دفعی خوفک علاج عالمی
 که چون مکروه مقرر و مقدور در سابقا خوف المین دخی ختم ایدوب مکروه
 استقبالی به مکروه حالی دخی علاوه قلیق عقلمدن دور در آمانالت که
 موتی فوت ککالات و زوال سعادات تصور آیکدر انک علاجی بود
 که معلوم ایدیه که بو تصور باطل در بلکه موت متمم حقیقت انسانی و سبب
 حصول سعادت حقیقی در حکمای اقدمین حقیقت انسانی حی ناطق
 بایست دیو تفسیر ایلدیه موت حقیقت انسانی ده معتبر اولجی نیجه موت
 فوت کمال اولور و سعادت حقیقی اتصال عالم قدس و طهارت در طوایر
 کالی موتدن صکره اولور پس نیجه موت زوال سعادت اولور زمانا
 و تصور اول جاهاک در که سعادت رفعت و نبوی و جاه و شمت صوری
 طن ایدوب برفعه مبتلا اولنده صاحب سعادت تسمیه ایلوب
 نعمت و شمت و نبوی ایلد منتعم و مترقه و ککالات مغنویه و سعادات
 حقیقیه به نامتنبه اولان دنیا دار لری کوروب یا لیت لاشل اونی
 غارون آنه لذ و خطا عظیم دیر و مسکین بخیر در که سعادت حقه عبادت
 و رفعت و جاه و غفلتدن انبتاه و مال و اسباب تقرب رب الار
 پس خوفک علاجی ملاحظه آیکدر که موت فوت سعادت و کل بلکه جوی

و عاقل و ناطقه طاعت آباد طاعتی که نشاء دنیا در صحت عالم حشر
 احسن و اعلی و نفس تنگ مجت آهنگ جهان و دندن ریاض نباتین
 روحانیات مقربین ارج و اولی در و بویغوله تنگ و تنگای مجت آهنگ
 انس آیدن خسته و الفتنه دل بسته اولان اول جبین کی در که
 رحم مادرده که جای تنگ و پیره در متولد اولدوغی جندن سنان اول
 اندن اوسع مکان متبع و اندن روشن مقام محال طن آید و ب فحش
 دنیا به خروج و ضیق معادینی ترک آید که رضی اولمر آتایی خبر در که طشره سی
 دخی اوسع و احسن در منزل دنیا مضیق رحمه نسبت اطمینان در
 و یا اول مرغی اذراک کی در که نفس تنگده متولد اولوب باغ و گلزار
 که پر سکونه و از بار در بخیر و حدائق و نباتین دن که مال مال انکور وین
 لی شعور اولدوغی همچون نفس تنگدن حقیقی عذاب الیم فضایی جهان
 آهنگ آیدگی طای غطیم صنوبر بلر که **پت** بیرون این نفس سیم باغست و لاله
 مرغان صغیر زن که گذشت از حد نظار **شر** اما رابع که سبب خوف که الممت
 احتمال اولان عذاب و عقاب و اموال خسر و شرف و موقف حساب
 نوک علاجی اولد که سعی جد ایلیوب افعال قبیحه و اخلاق ردیه که
 موجب عذاب و مورت و مقتضی عقاب در ترک و نفسی اندون تخلیه
 و اعمال حسنه و اخلاق رضیه که سبب نجات و نل درجات در کسب
 نفسی اندر کله تخلیه آید که اولیا الله تحتند که لا خوف علیهم ولا هم
 یحزنون تشریف آید مشرف و اولیک حزب الله الا ان حزب الله

هم المفلحون سعادتیکه استعداد داخل اولد و بویغوله تنگ و تنگای مجت آهنگ
 موت و کله روسته شرعه تحت و مندوب اولدوغی کتاب اعمال
 و اخلاق رضیه و اجتناب اعمال فاسده و اخلاق ردیه سبب منفی و طه
 مؤدی اولد و همچون دخی بویغوله تنگ و تنگای مجت آهنگ کتاب حیر
 و اجتناب معاصی آیدگی و اصل اولست بهج نفعی یوقدر خن بصری رضی الله
 بحال سندن کینه خلق بکا و ناله به شلسه لر غضب آیدوب بوردی که
 ایچ کجج النساء و ملا غم یعنی عورتلر کی بکانه رفع صوت آید که
 منتی اما مردلر کی غمیه توبه و عمل صالح آید که نهی سز پس و خوف دخی
 مقصود بالعرض در مقصود بالذات کسب اعمال حسنه و ترک اثم
 و سیئات در اما خاص که خوفی فراق اولاد و نساب و ترک اموال و اسباب
 و مفارقت مالوفات و مهاجرت مانوسات همچون اولور سبب انوک طلاق
 بود که بکرو و ملاحظه ایلیه که چون بقایه جمال یوقدر زیر بقا تقدیر خیر
 اخروی فوت اولد و غدن غیری بو نظام متفق و پر حکمت و عالم پر صنع
 که شاید و محسوس در محض اولمق لازم اولور زیرا تناسل ضروری در
 موت و فناء اولمره اجزاء عناصر و سطح زمین اقوات و اجاز اشخاص کثیره
 کفایت آیدمیزی زیر ملاحظه اولنسه بر فردک تسلی موت اولدوغی تقدیر
 اول قدر متشعب و متکثر اولور که احتمال در که روی زمین انمره نعت و قوت
 ممکنه معاشره کفایت آیدمیه بوقدن که موت مرتفع و عدم منتفع اولوب
 جمله افراد انسانیت علی مراله مور و الاحباب انسان و عقالی جمله باقی

و متشعب اوله سطح زمین بر بر یک مجرّه تخمینه حیز اولمغه کافی اوله
 فکیف که نزع و نزع و سایر اسباب معاش تحصیل وافی اوله نظر
 که موت نظام عالم و امکان نشر نسل آدم ایچون لابد و ضروری امیش پس
 امر ضروری الوقوع ایچون خوف و بیم واضطراب عظیم المیک لایق
 عاقل و کدر فکیف که لایق فاضل حکیم اوله و سابقا دیدیم کیو کبی حصول
 و وقوعی مقرر اولان مکروهات و قتلدن اول عین حکم استبحال
 غم و استقبال الم در پس عاقل بو یک کبی زکات غم و خوف بهیودون
 آینه قلب پاک و تحصیل زاد آخرت و تکمیل اسباب سعادت ایدوب
 خوف و خشیت و اضطراب و هشتدن بی پاک اولن کرک و دایمان
 حال و قال بولیه دیک کرک **پیت** آن مردنیم کر عدم بیم آید
 کان نیمه مرا خوشتر ازین نیم آید جانیت بعاریت مراده خدی
 تسلیم کنم چو وقت تسلیم آید . و اگر مرادی بقا و خلود و ترک لغای
 موعود اولموب مجرّه طول عمر خندان فایده سی یو قدر بلکه مضایب و
 لایم و مخنی چو قدر خصوصاً که کعبه شباب و کهنه دن خارج حرم و داخل
 بریه پر بلبله شیخ و خج و برم اوله اوجاع و استقامی متواتر و متراوفا
 و الامی متضا عفت و مکار اوله کرک پس عالی بو نوال اوزره ایتج دخت
 عمر دن نه قدر بر خور دار و قای بقا دن تنع و قلبی نه مقدار اوله و طول عمر
 محذور مشهور لرندن برسی اوله کرک مضایب اقارب و اولاد و ما ثم
 عشار و اخاد چوق چکیور و برسی دخی اوله کرک دولت و رفعت اعدا

وزن کافی و کثرت تمتع
 جهان قانی اولور
 آنی و حق ملاحظه و تامل
 که طول عمرک صح

و حقا و استعلا ای اذانی و اخذ اذ چوق کور یور و امغانی یک
 خصا به بغداد و نذر بر جوان نایب محکمی و ایدوب طول زمان و حوادث
 حد ثمان ایله جوان فرور بر ترقی و سعادت طالع انی ملقی ایدوب خلفه
 وزیر ی اولدی **حکایت** ایدر کرکه و امغانی وزیرک او کجه کید روی
 ویر ایدی لعن الله طول العمر لعن الله طول العمر و طول عمر طبعی فی تحقیق مناسب
 اولم و غنه اسیات مشهوره وارور که حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
 کرم الله وجهه و حنی نسبت اولور **پیت** اذ احاش امر استین عام
 نصف العمر نحو اللیالی و نصف النصف لیسری تعقلته منیا علی
 و باقی النصف استقام و حذر و شتم بالمعیشه و ارتحال فحب المطول العمر
 و قسمة علی هذا المثال پس عقد الدن خارج عمری طلب و سوال آید
 لایق حال اصحاب کمال و معضای رای عقلای رجال و کله رجون ظاهر اولدی
 که بقا محال و طول عمر خارج ابعده الدن پس عاقله لایق اوله کرکه عمر فانی عمر
 تحصیل مصروف و همت و همتی وصول حظایر قدس که ریاضی خار
 از اردن پاک و اشجار حد ایش بار انقطاع دن آزاد و معطوف قیل
 و لا بکوش که باقی عمر دریابی که عمر باقی ازین عمر بر کد ریابی
 ماسخ غره با یام کامرانی و عیش که تا دو چشم زنی کار باد کر یابی
 و نه امکان بالوفات و سختات و نیوی که جمله سنده مفارقت
 و دوری آخر الامر لازم و ضروری در عقد قلب و احکام علاقه ایتوب
 تجرید و تفرید با غنه خرام و معشوق حقیقی و مطلوب یقینی که سرشاره و ده

جمل

محال و مباحرتی متعذر در قبله توجه آید و ب ماسوسیتی مجتبی کند و میرام آید
 بر صورت دلکش که تراروی نمود **خواهد فلکش زو در چشم تو بود**
 رودل یکسی ده که در اطوار وجود **بودست همیشه با تو و خواهد بود**
 چون سر پرده دل نقوش تعلقات کونیه دن خالی بلکه محبت محبوب
 حقیقی آید پر و مالی اوله مرک طبعی قریب و ناصیه ملک الموت پیدا الیق
 مرغ جان کرونه نظر آیم که ن خلاص و سبکبار عقبه تنک موت
 که زاید و ب شهرستان آخرت خاص انخاص اولور نه کم بعضی مشایخ
 حالت نزع کلجک بدیهه بور باعی سی انشا بوزب کجید یلیر **رباعی**
 از رخنه در سحر مجوز ان جستم **رخت سفر منزل دیگر بستم**
 بر لاشه خرچو دیک چندی بودم **کرک آمد و خنده بر دوشم از غم بستم**
 و حکما موت مشهوره موت طبعی دیر و تعلقات کونیه دن آزاد اولور
 موت ارادی دیر را فلاتون الهی دیشدر که مت بالاراده تجنی
 الطبیعه و اهل تصوف خلاصه سلوک بو کلمه آید عامل اولمعنی تعیین شد
 که موتو قبل ان موتو اشخ نجم الدین کبری حضرتی آنو کله علی طریق
 شطار در دیوب اون اصله حصر قلوب بر رساله سنده اول اون
 اصلی بیان بویر شد و خواجه سنایی علیه الرحمه دیشدر
 بیزی دوست پیش از مرگ اگر می زندکی خوا **که درین زچنین مردن شکی نیست**
 عشاق حقیقت علاقه بدنیة حایل نام تجلی در دیوب خلاص طلب میشد
 و مشتاقان دوست الشوق حب الموت میشد و خوا جافه پذیرد

حجاب چهره جان میشو و غبار غم **خوشا دمی که ازین چهره پرده بر غم**
 چنین قفس نه سراسی چمن خوش است **روم کلشن رضوان که مرغ آن چمن**
واقفنا الله و انما کم للفقو زهد المرام و لا تجعل امرنا مجرد القول و محض الکلام
 اما سادس که خوفی حیرت دن و انور آخرت ده بر جانبه جرم و یقینی اولمغله و
 اوله نه کم روایت اولور که جالینوس طبیب بقای نفس بعد بلاک البدن
 و معاد موعود و مذکور اولان احوال سعادات و احوال محن خصوصند و جرم
 بعین حاصل اتم شدی و بوسبدن اقرانی قنده اسیم کیم اطلاق
 اولنه حق درجه به وصل اولمشدی لاجرم آخر عمر و زمان رحلتند که بقای
 بقای فاندن بی نصیب و مرغ روح بی قوچی قفس فالبدن پرواز تیمکه
 قریب اولدی تحت و تحزن آید و ب دیر آیدی که نولیدی فرج است
 و کلو بر فرجه اولایدی که بو عالم دن مفارقت آید یکدن صکره کانی اول
 فرجه قنده کید یدم و آندن بو عالمی بر بقا فرج آید یدم و حقایق کونی نامی
 مولانا نور الدین عبدالرحمن جامی بو حکایتی بعضی شنوی کسانند بو جمله نظم
 شنیدم که جالینوس کج دل **نزد نورش سر و عمام کل**
 چنین گفت چون جانش رسید **لب کای کاشکی پیش و دوش**
 ز فرج استرم یک فرجه بودی **که عالم از پس مرگ نمودی**
 کساد دل نبودش چون منیر **فرج را فرجه حبت از فرج استر**
 و بو خوک علاجی بود که تحمیل عقاید حق آید و ب آثار انبیا و روش
 اولیا و اصفیاء اقبفا آید و اگر نغفنده طرق برهان و دلیل ابد حق

تخلیله استعداد و وسیل کور فرست تقلید انبیا ائمه گفته اند که ایمان مقبله
 وخی اصح نه اینه مقبول و ایمان تعلیدی وخی نجات ناز خیم و دخول
 جنت خرم آیمکه وسیله وصول اولور و حال حیرت و دشتدن
 قورتلور و رخنه خوف و خشتی بر مقدار اوریتلور و الله تعالی الموفق الموفق
علاج مرض غضب که قوت دفعه
 نه کور اولدی مرض شهوت که قوت جذبه را کادخی شفا و علاج و اندن
 تصحیح فرج نه ائمه اولور بیان ایده لم معلوم اوله که قوت شهوت بسبی ائمه
 اولان امراض قد و حردن بیرون در اما خواجه ضحیر ایدیر غایت مضری در
 بری افراط شهوت ایکنجی سیطالت اوچنجه سی خزن در دخی حسد در پس
 درت نوع مرضک علاج اتن بر بیان ایده لم
 اگر افراط شهوت ناکولات و مشروباته اییه علاجی بود که ملاحظه الیه
 که اکل و شرب لذتی آنی در ومع نه مضرات لازمه و تبعات مترتبه سی
 اگر مقدم اگر توفیر مجید و بی تردر مثلا اوله تحصیل ایچون نزار محنت و مشقت
 و از اول و ناکس لره مبت و رذالت و بورذالت ائمه سقوط حشمت
 و مهابت و ظهور ذلت و همانت در و غریز لر میشد که
 نصف رغیف مشبع من اکل . فالذل من انی طریق بحیث
 و شخ سعدی نه خوش دیر ای شکم خیره بنانی باز
 ناکنی پشت بجهت دست و تا و ابن مین وخی خوب دیر که
 سلطان خود خدمت سلطان حکیم . از بهر دوان بخت دوان چکیم

طعام حرام و حرام
 و در بابی بزرگ
 و قناعت اهلی عارفانند بعضی
 میبرد

افتم چو بکت و حرص من چون بجان . از بهر یکی خدمت بجان چکیم
 و مضرات متاخره و تبعات مترتبه سندن بعضی قوت فطنت و ظهور
 و جبرده وار و اولش در که البطنه تازیب الفطنه یعنی کثرت اکل فتم
 بکیده رر و سبب حدوث انواع مرض و اصناف علت در و کتب شرع طیده
 مذکور در که المعده مبت کل دانه و انجینه راس کل دانه یعنی معده سرد و ک
 کانی در اعضا یا امراض اندن و اصل اولور و پر سیر اتمک سرد مانک باشی
 امراضه شفا اندن حاصل اولور **ع** کلا فی بعض طبکم تصحوا
 و بعض حکای شریعت شعار و پیش در که مجموع مسایل و فوائد علم طبیه و ادب
 کلیم جامع که انوار حکمت و تربیت اندن لو امعد رجح اتمش در که
 کلا و اشربوا و لا تشرفوا و بعض زاده اصحاب و اجابی پیغم
 تناول انیم نریدید که دیر ریدی که دنیا کوزک بر سوک لذتی اکل نفاش شرب
 لذت اید در و الله و خول استراحات و تنقیه و تطهیر قاذورات آیمکه ذکر و است
 جناب مولوی قدس الله روحه کساننده روایت اید که بر کجیه امیرین اندن
 که حاکم روم و محبت حضرت مولوی ائمه موسوم ایدی سماع عظیم اید و بولانا
 و اصحاب و اجابانی دعوت ایت شیدی چون سماع فرودشت ایدی
 سفره و سماع توینیدی و اهل سماعه شرب ائمه کاسه لر صوندی حاضرین
 سماعدن رجوع و تناول طعام شروع آیمک استدلر اما جناب مولوی
 شور و شغی زایل و نفس شریفی تناول طعام جانبیه مایل اولدی امیر پروانه ک
 شمع و اررشته جانی نرودی و شراب لیمون بی نظیر دن پر بر کاسه لاله کوا

مولانا به صورتی و تضرع ایدردی که تناول بزرگ که وجه حلال نذر
مولوی کاسه النعوت و نان مبارک یقین ایدوب بینه تناول ایتیموب
معارف و حقایق بیانیه آغاز ایدوب امیر پروانه کیر و تضرع و نیاز ایدردی
که تناول بزرگ که وجه حلال نذر بونا و نیاز و سوز و کد از تا آخر شب
و در دراز اولدی **پست** شب دراز چه دانی که چیت حالت شمع
ویل سوز دلش ز ناک عاشقانه اوست • چون صباح قریب اولدی
مولانا محسن مبارک کنه الین وروب ایتدی امیرین الدین بنم رشید
شرم آتیزین که بنی قد مکاسه کیر که دعوت و ابرام ایدرسین و بود و بنی
حرب و شیرین می نماید پاک خوش **کیشی** کدشت با تو شد بلند
حرب و شیرین از غذای روح خور • تا پرت بر روی و دانی پرید
و حدیث شریفه وارد اولت در که نما ملاء این آدم و عا شتر
من بطینه یعنی آدمی زاده طولدر و غنی ظرف و اندو کاسه و عاده
کنه و بطن اناسی طولدر و غنی جمله دن بد تر و در و غنی بوی شدر که بحسب
من آدم لقیات یمن صلبه یعنی آدمی زاده بر یکی لقمه که شد رنق اید کافی در
آمام شافعی دن مرویدر که من کان بمشئ ماید خل فی بطینه کان قیمته باخرج منه
یعنی هر که نه کیر سه جوفنه اول اولدی همتی **سزیه** جفریه جوفدن اول اولدی
کثرت اکلت ابرق و طالب کمال و سعادت اولدره مانع صریح او که نه
ولیا و زهاد و کل اهل ارشاد کلامی جوفدر و جمله سین بو مقامه ایدر او که
حسب بوقدر و حرص شرب آب و شراب و غنی بولدر و سا کثر شرب آب

ضرری تصفیه به مانع اولمده اکلت ضررندن ارتوق طوتر لکن با
ریاضات دیر که اشتهای آبی کاذب بولدق اکثر با صبر بلیه مند فاع اولو
اما اشتهای اکل بر سر حال صادق در صبر بلیه غیر مند فعدر زیر اقوام بدن
قوت قوت ایرنجه مستعد **اما** شهوت مناج شتیه بو باید و غنی اولو
تجاوز و شرفا و عقلا مباح و مستحسن اولان مرتبه دن تعدی املک منافی
تحلیل فضیلت و مباین کلیل **باب** سعادته ز علما ایدر که شهوت
جماع آدمی اوزرنیه مستط اولد و غنی املی فایده اچو نذر بر رسی اولدر که لذت
جنتدن مذکور و منته اولد زیر اقوامی لذت جسمانیه در چون بولدت اناس
معلوم اولسه جنس لذت ایدده مطلوب نفس و مرغوب طبع نه مرتبه و ایش معلوم
اولور پس آخرت لذت ایدنی کا مقایسه ایدوب زیاده رغبت سبب اولور
نه کم آلام جسمانیه دن احتراق نار اعظم الایدر پس حق خل و علا و خلق اچو
و عباد اچنده ایقاد ایددی که وعید بیورد و غنی نار جهنم شدت المین
انوکله فهم ایدوب ترمیب آخرت حاصل اولد اکیچنی فایده هی بقای نسل در
زیرا چون مبداء اول خل ذکره حضرت نک بقای نظام عالم و ابد اولسله
وجود نبی آدم غنایتی اکل و اعظم در پس جماعه لذت تونس اولمیدی
محمل ایدی که اکثر ناس رغبت ایتیموب تناسل قلیل اولوب بل موتیان
عظیمه و با لکلیه انقطاع نوعه نو دی اولایدی پس کیم مبدع انده لذت
قودی که بقای نوع و دوام نظام مقدر خاطر لرینه خطور ایتیموب کینه لر
دخی تحسین لذت اچون باری فعل ضروری ایجاد و ایقاع ایدوب مقصود

صانع کامل الابداع که دوام عالم و بقای انواع در حاصل اوله و دومی معلوم است
 که بوقوتک افراطندن حاصل اولان مضرات دینی و دنیوی و تبعات
 صوری و معنوی شوبت اکل و شریدن اضعاف مضاعف در زیر
 بوقوتک انسانه تسلطی افزون و اکثر افراد آدمی بکثرت بولدت نیلند
 سیلی و تزکیه قلت صبری حدون بیرون در لایه حکمت اقتضای ایلدی
 که افراطندن مرتب اولان مضرات و اثم فحش و اشیع اوله که عقلا
 و خامت عاقبتن ملاحظه ایدوب ابا و ابتناع ایدله پس قوت افراط
 مایل اولسه علاجی بود که ملاحظه اولسه که بفعل حدفنده ذنات و خست
 متصف اوله و غندن غیره نه قدر مضرات و تبعات اکا تشریب
 آتا نغفنده خستنی اندن ظاهر در که مجر و نهمه بهیمیه و شوبت حیوانیه
 تضایع چون بر عضو واجب التری اگر نغندن اگر غیر بدن کشف ایدوب
 تلطیح قاذورات و فرغ نجاسات ایکنه زنته کم بعضی علماء پیش که اجماع
 او خال مهال فی مهال و بعضی اصحاب فحش و محن و میشد که **ش**
صَدَقَتْ لَهَا وَجَسَّخَ الْقَبْلُ دَاجَ . با حلف للظریة من عقاب
 و اوقع بالمباعر من تدرید . و اوقع فی المقادیر من ذباب .
 و مضرات و تبعاتی بچشم در زیر احرام و محذور و موجب اثم و محذور
 لغو ذبانه تعالی که جسمه و دینه و ماله ضرر محض ایدوبکی ظهر در و اگر حلال
 بنه مبالغه و خدا عتد الدن تجاوز که کلام مرانده در موجب نقصان قوت
 و انتهاک جسم و اضرار دماغ و عقل و متودی نقصان کسب فضایل و کمالات

110
 دومی معلوم اولسون که افراط قوت شوبت و قاع اوج طریقه اولور اولکی
 طریق که غایت خبث و نهایت معصیت و ظلم و حدون تجاوز و تعدی و
 افراط قبح ارتکابه ترقی و تخطی در اولدر که قضاء شوبته تحمل طبیعی دن که امکان
 حمله موصوفه در تجاوز ایدوب یا کمال جهل و جانشندن و طی حیواناته مرکب اولور
 لغت و غضب حق و طعن و طامت خلقة منظره اوله یا خود افراط شره و شوبت
 و عما و عمه شوبتن مجامعت غلام که شرعا و عقلا محذور و حرام در ایملکه حق
 عذاب و طام اوله و حدیث نبوی علی مصدرة البصوة و السلام وارد
 اولمشد که ان اخوف ما اخاف علی امتی عمل قوم لوط اخو و محنت
 و یکدر پس اسم مفعولدن افعیل تفضیل در علامه صرف مفعولدن افعیل کلکله ضیف
 بثبات ایدر بعضی شراح حدیث ذکر ایشد که کانه جناب ساله
 پناهی صلی الله علیه و سلم که رحمة للعباد و افضح من نطق بالفساد در فعل
 شیفندن تحذیرده که کمال قباحته مشهور در عهد ابرهه ایزاد بیوزی
 که تمام فضا حندن و دور در که دالیده دلول ار اسنده مناسبت و لسان
 در غیر طریقه تحذیرده مبالغت اولمش اوله و دومی حدیث ده وارد اولمشد
 که اقل الفاعل و المفعول به یکجی سی اولدر که نسا دن عقد و ملک بسی اولی
 حلال اولان مرتبه دن تجاوز ایدوب زنا بی حرام که کباریه فواحش و اثم
 اکا مرکب اوله بودخی اگر چه کبیره و فاحشه در لکن اولکی فعل بالکلیه موضوع طبیعی
 دور و مکان استحلالدن مجوز در و مفعول به اولان شخصه ضرری او فر
 زیر اصتب ما همین و نطفه ناپاک لوطی ظالم لعین اولمغله ظالم عدوان

اولمعه فعل زادن اکثر و حرمت و قباحته اندک و حرمت و حرمت
اندک و حرمت و حرمت و قباحته اندک و حرمت و حرمت
مرحله شریعه تعدد و منکوحه جایز در یک قسم نفقه و اندک مثالی و مساوی
موقوف اید مشروط در و قرآن عظیمه فان خفتم الا تعذلو
فواحدة بولش در پس و جوب واحد نفس عدم عدله تعلیق ایتیم
خوف عدله تعلیق اولونش در پس برکنه کند و به عدل اید ملک
احتمالین و یرسه که خوف اندک عبارت در موجب نص کریم اوزره اگاه
کفای واجب و بدون ارتوق حرام اولور مکر که کند و ملک عدل ایتیم
جایز و فی الحکله جراتیک احتمالی مشفی اوله آنوک حقه تعدد و مجوز
و اکثر مرضی و افراد انسان خصوصاً باعصار و امصار و خوف طلاق
معرا و مبر او عدل ایتیم سی مقرر و محقق اولمق و ایره تناسع و درجه ایتیم
قریب در پس نسای منکوحه ده طلب تعدد و ابتاع مجر و قوت
شهادتیه اطاعت و ابتاع در حال آنکه عدل ایتیم قادر اولسه و منکوحه
او خال غم ایتیم چون واحد ایله قانع و صابر اولسه اجر و ثواب بدن
مالک حظ و ایز اولسه طلاق شرع بصرح ایتیم در پس طالب
فضایل محتجب رذایل اولندر لایق و مناسب بل لازم و واجب اولدر
که بوجه ایز اطلرون اجتناب و مرضی عقل و شرع اولان مرتبه ایلله
کفای اید و بکسب اجر و ثواب اید هر و علماء آخره اگر چه بوسله
اختلاف ایتیم در که باب نکاحه و خنی زه ایتیم بملک زیاده

در این قدر مالانده و دفع ضرورت مرتبه سی ایله کفای اید و بکسب
فضیله شتم و ماکول و مشروب و ملبوس اولان زه یکجی و زه یکجی
در جات کمال و قبوله متصل میسر و کلمه در بعضی مشایخ جمله ن سهل
تشری و اسب اولدر یک باب نکاحه زه و معتبره و کلمه زه زیر استید
راهدین و سنده عابدین شمع بارگاه صطفی محمد مصطفی صلی الله تعالی علیه
و سلم امر شده زه ایلله عمل بهوریدی بلکه منکوحه امتدن زیاد و طقوز اید
تسویه دخی اتخا ایلدر اگر باب نکاحه زه و فضل اولیدی اول حضرت
که احوالی فضل ایلله عمل اولی و اکل ایلله احد در تکرک ایلله لیدی اما جمیع مشایخ
و عامه زه اید و اسب اولدر یک بوجه صده و خنی زه ایتیم یعنی زیاد
شمع و ترفه و نسا و جاری خیرات حسابله تنعم و نفقه ایتیم قادر یکم دفع و در
مرتبه سینه کفای ایتیم شتاب و ما جور اولور زه و برادر خند منکوحه و تسویه
طلالدر اما اندر انوشته غال مانع تحصیل کمال و توجه و خلاص رب و کمال
اولمق ممکن و احتمالدر اما افراط معاشرت و جماع اضرا بدن و عقل و عمر
ایتیم سی مقرر در و پس این سپاد و منقولدر که منکوحه نور غنیک و فتح
ساقیت و الاموالیک اما غم غالی قدس سیره قوت شهوتی عامل خراج
مصرفه تشبیه اید و ب دیگر که نته که عامل خراج که محبت کثرت صرف خراج
اوله اگر پادشاه طرفه ن مطلق التصرف و محاسبه و غضب سلطان
و وزیر و بی تقوی و بی تحوف اولدر جمله اموال رعایای سی اخذ و هبت و تاج
اید و ب مراد الله صرف و و هبت و اخراج و جمله رعایا و بر لایسی اسیر

اولدر

ایستاد اید که لذت قوت شهوت و خی حاکم مطلق و تصرف مستعمل اولوب
سلطان عقل و تیزدن بی خوف و خشیت و طبع فضیلت تقوی و عفت اولوب
جز این بدن و انبار جوارح و اعضا ده بولد و غنی مواد غذا و کیموسات محمود
جمله ممتات و شتهاتنه صرف ایدوب عظام و اعضایی ضعیف توان
و عساکر قوامی و ناغیته به ضرر و زیان ایدوب و اگر مقتضای سلطان عدالت
و تدبیر و توفیر و زیر عقل اوزره صرف و بذل ایلیمه شول حاصل مستقیم
کسی اولور که مال خراجی حد التله استیفا و اخذ و رعایت مصالحه
بذل ایدوب لشکر آسوده و کشور معمور و رعایا مستطعم الا حال خزینه
سوفور اولور و پنجه کینه خلفا و سلاطین ماضیه دن ابراف جماع
ایمکن امراض صعبه به مبتلا اولوب مبادی و او واسطه عمرده هلاک
اولدیلر تدبیر حذاق اطباء نافع و استعمال معاینه مفیده اولیدی
و ملاحظه ایک کرک انباتک تحصیل شهوت و فضایی نهفته بری بزرگ
تفاوتی همان اطعمه کت دفع جوع و سده حلت آیمکه تفاوتی کبی دره پس
برکته کت مسکنده خاتونی یا سرنه حلالی اولد قد نصکره مجرد ذوق
و تلذذ اچون بیرون خانه ده اولن ماده لره طمع و استشراف آیمکی
سمان انک کبی در که برکشی نک مطبخده طعام مطبوخ حاضر ایکن آنی قوت
غیری قیودن در یوزه طعام و خویش غذا ایدبه خصوصاً که صاحب خانه
صاحب جمال و صاحب ذیل غنچه و دلال اوله میل بیرون مخففه عین
جنوندر نه کم طرفه میسر در **یت** با پری روی اگر در خانه باشد کسی

172
میل بیرون کر کند دیوانه باشد بسی . و ارباب شهوت دن بر قسم مذموم و غی عشق
غلام پراعتدال و زن صاحب جمال در زیر ابو عشقک محصل قضای شهوتی
بر ماده معینه به حصر ایدوب البته بر حال بو محصل مدام نفس نازجانی
تعین و التزام آیمکه در منضراتی بیجا ب و تحصیل کمال و سعادت مانع من کل باب
و اگر ناکاه ابتلا اولسه علاجنه اعتنا لازم و دفعه تدبیر واجب در زیر کا
تام غلبه و استیلا ایدوب یا زوال عقل یا هلاک بدنه مودی اولور و مناسب
علاجی اولد که قادر اولد قبح جانب محبوبدن فکر فی صرف ایدوب علوم
شریفه و انکار لطیفه و صناعات خوش آئیده و نصاحت علمای صاحب فهم
و فضیلتی خوش طبع طرفه دو شوره لرو اشعار عشق اکثیره حکایات عشاق
شوق آمیز خسر و و شپرن و لیلی و مجنون کبی استماع آئیدر میه لر که
موجب تذکر و تنبیج ماده عشق و سودا اولیه و موضع طالع جماع آیمکه اخراج
منی متعفن غایت نافع در و سرزنش و تغییر فده مت معشوق و کشف خطایا
عیون آیمک و غنی مفیده در و بو عشق و هوا کت غالباً بسی نظر در و نظر
نامحرم اگر زن صاحب جمال اگر غلام پراعتدال در اهل دین و طالب کمال
اولنده در و تمهیک و مرض قتالدر ایکن چون حدیث شریف وارد اولدی
که النظرة سهم مسموم من بهام البلیس **شهر** دیدن زلف و خال نامحرم
دانه کید و ادم تبلیس است . هر نظر ناو کیت زهر آلود که برشت
کمان البلیس است . و حضرت عیسی دن مرویدر که آیا کم و النظرة فانهما
تنزع فی الشهوة و کفی بهما قینه **یت** زهر آئیمه چیده نامحرمه نظر

زیرا که چشم قلب که تخم فساد و حضرت داود سلیمان نبی علیهما السلام
 نصیحت به یورش که یا بنی امش خلف الاسود والاسود و لا تمس خلف
 غیر این ظاهر اول ایام خوب فرجام فتنه و فساد اغلامدن پاک طایفه
 که حضرت داود و غلام در آنجا کلماتی ذکر میبرد اما شد کی زمانه کوره دخی الحاق
 اولوب دنیه که امش خلف الاسود والاسود و لا تمس خلف المرأة والامرد
 بعید دکلر **پیت** سمنش اولسه بر اوم اسود و لیل . یکیزان دن کاوله
 سخانه زن و مرد ایل . اگر طالب عافیت راه گذر زده غلام خوب صورت
 یازن سن او پر زینت کور سه نظره اولی معفور اما نفس طالب شره
 و حرص غالب اولوب زن و پسر طرفه تکرار نظر آتیک استرسه حاجی
 بود که ملاحظه ایلیم که تکرار نظر دخی کچن کی در و لاشک در و طلب و حرارت جرس
 افزون اولسه کرک اگر تحصیل شوته ابد ام اندر سه عدم حصول بلکه مشقت
 و همانت و ذل و فضاحت اجتماعی مقرر و سهوت حرام حاصل اولور
 نفوذ بانه تعالی صغیره کبیره میو دی و دواعی فواحشه منقضی اولمغده
 بو کون خانه عرض دینی خراب و فردا استحق خراب و عقاب اولسه
 اگر حال اولور سه هم معصیتی ایل روزگاری گذران چشم و دلی خستنه
 جانب حرام نکران اولور و اگر اقامت تحصیل شوت و سعی اقتضای آرزوی
 نفس بدست آینه تکرار نظر دن حاصل اولان میل قلبدن ازاله
 و سیلاب آرزو و اقتضای جانب آخره اما آتیک غالباً محتاج زحمت
 اولسه کرک و فتنه و تقیه طلب و حسرت قلبه کرک و نظر تکرار اولور فتنه

نفس پایی در کل نجات و خلاص مکل اولسه کرک اگر اولدن بجام نفس بوسنی
 کشیده و سهام ز سر آلود ابله سی نرسیده ایلر سه قلبی بی جرات و
 کشاکش آرزو دن راحت اولسه مقرر و چشم نظره ثانیه دن منع اولمغ عبادت
 خلاوت بولمغی مفید و عزیز از تحریر قلب در و حدیث شریفه دخی بو و عده
 مذکور در و اگر نظره اولی و منظور تمام تشخیص اولوب نفس عاده نظر تحقیق
 حسن زن و پسر که حرص اولور سه ملاحظه اولسون که شاید منظور و سه
 جمال دن عاری و پرده فتیج و بد سکلکه متواری اوله پس عاده نظر محض و حجب
 بیهوده و عیب صرف یا چون قدم سعی و طلب فرسوده اوله اگر متوجه اولان
 کی حلیه حسن و جمال مستحلی و نفس حلیه طلب و آرزو و متجلی اولور سه عدم حصول
 احتمالی باقی و نفس را حجب نزار مشقت و عنایه و طاعت و بلایه طاقی اولسه
 ان شاء الله تعالی بو ملاحظه عاقلی دام نظر بسته و زخم تیر شسته اولسه
 مانع و نظره اولی ایل که فی النجمله ترخص در قانع ایلر اگر بر حال نفس طالب و آرزو عا
 اولوب نظره ثانیه و ثالثه ایل مبتلا اولور سه سعی المیون که تسایع نظر ایل عشق زن
 و پسر دانه و شکله و حسب حالی بو قول اولیمه که **پیت**
 چوق با قدم اول عذاره اولم کبی مبتلا . پسر نیز ایتیم صویه بیمار اولم کسی
 بلکه سکت نظری نداشت و استغفار طرفه راجع و حاشه بالی و رباعی **پیت**
 ای دوست رضا بکلم زوانی . **کلامی** در راه خدا و اوستمانی .
 چشمت جو جنب شد ز رخ نامحرم . غنالش تو ز کریم پشیمانی .
 اما بعض سالک در بر که کاسی عشق مجازی فتنه عشق علی تحقیق و صورت

که آرایش شهوتن پاک اولنه شهود جمال مطلقه طریق اولور و شیخ اهل تصوف
 بو حاله موصوف و بوشق الیه معروف اولندن شیخ اوحد الدین کرمانی و
 شیخ عراقی رضی الله عنهما و مولانا عبد الرحمن جامی قدس سره و شیخ ربیع الدین اویل
 سلوک لرنده بوباده دن سرخوش و بوشیا نه دن خبره کش اولمش لکن عاقبت
 بو حاله نهنی تمیز ویشلدر **نوعی** از لطیف قد و صباحت خد چه کنی
 و ز سلسله زلف مجده چه کنی . از سر طریقی جمال مطلق بابان
 ایی بنجر احسن مقیده چه کنی . لکن بو طریق غایت صعب و دقیقدر
 سالک آرایش شهوت و صفات بشرتیدن تمام پاک اولمش اولمش کرک
 و الانفس و شیطان مکر و فریب ایدر و مبتدی طالب لدی اسفل السفلین بقیه
 قریب قبلور و شیخ متقدمین طالب لدی مصابحت اخلاص اشدن که بوجوالدر
 بغایت منع تمیز لدر و روایات صحیحده و ارذدر که حضرت خباب
 رساله نپاسی صلی الله علیه و سلم حضوریه قبایل اغابدن بر طایفه تعلیم و تحصیل
 یقین چون کلدیلر از لرنده بر جوان و ایدری که چهره سنده صباحت و ایدری
 حضرت علیه الصلوٰه و السلام فرمان بوردیلر که طهر مبارکی طرفه کیچوب مقابله
 او تور میسلم پاک اعتقاد قنده بونک انشالی اتمه تعلیم و ارشاد در و لا
 بسند نشین وحی و عصمه احتمال میل بشریت محاله **رحکایت** اولنور
 که ارشاد و پناه خواجگان سلسله سندن خواجه عبید الله رضی الله تعالی عنهم
 که سر علم ولایت و ارشادی زمانده مسامت منجوق ماه و سلاطین و امرا و
 علما قوت تصرف و لایتندن استانه ارادنده بندگان دکان ایی

111
 او اخر عمرده ضعف و فتور شیخوخت و برهم بسبی الیه اکثر زمانده تیوب
 مزید و مخلصه اعضا و اطرافنی اور لریدی اتفاقا بر کون بر محبت اور کنی بر ضرورت
 ظاهر و لغین قلقوب بر صاحب جمال و غلی و ارامیش اکا اتمیش چ انک کفی مای
 خواجه به ماس اولیجی فی الحال اقلیرین چکوب باشلیرین قالدروب اصحابه
 خطاب اتمیش که چون انیم حکیم بیلدیکوز می بوجوانک کفی پامیه ماس و حرارت
 دستندن نفسمه احساس اولیجی بقیه بشریت که **ع** با جان بهم در آید و با جان
 بدر رود . متقاضی الیه نوع تلذذ و دغدغه واقع اولدی پس اکاه اولمش بقیه
 بو قدر مجاهدات و ریاضات که مدت عمرده حاصل و حاله شیخوخت و نیریدن
 بو مرتبه به اصل اولمش کن منور داعیه میل بشرتیدن اثر باقی نفس نافرجام
 منور خرقه جام سلیمی ساتقی اوله سرارده که شباب و قوت کامل و درج
 درونکوز موافقین شاطره رساده زور مصاحبتی ندرم به محبت امیر و نه درجه ده
 فتنه انکیز اوله زنه زنه زنه که بو طایفه دن دو داشتن قلع کبی خیر ان اتش
 آبدن قهر کبی کر زین اولوک **مشوب** جو دیده بیدار کردی و سپر
 نکردی چو شستی از دجله سپر . چو خواسی که قدرت ماند بلند
 دل ایی خواجه در ساد روایان مبد **علاج بطالت و کسالت**
 مرچد بطالت و کسالت اقی جمال الی سامان قنده شه و غسل در نتمه کم خلد
 ویشد ران البطالة و الکحل اخلی من غسل لکن عقلا عاقبت اندیش و سعاده
 فضیلت کیش قنده هم قاتلدن انروز بر ملا ملدن اخضر در زرا حرمان سعاده
 جاودانی میغضنی و بطلان مرادات و جهانی به مودی دز اما حق معاش و امور

دنیوی و دنیوی که توانی و محاسن و مباحث است سبب بدن معا
و تغافل موجب اختلال احوال و انقطاع امانی و آمال اولد و غندن غیری هلاک شخصه
و انقطاع نسله مؤدی اولور **قطعه** رزق تو کرچه بیکان برسد
شرط باشد بختن از دریا . و کسی بی اجل نخواهد مرد . تو مرد و دریا از دریا
اما امور اخروی و نظام زاد معاد حصولند بطلالت و کسل و ترک اجتهاد
و عمل موجب حرمان قرب حق و فوت فوز درجات نعیم مستوجب
و بعد و دخول در کات حیم اولد و غی قرآن عظیم و فرقان کریم و احادیث
نبی کریم علیه صلوات الله علیه و آثار اصحاب و اولیا و شایخ ارشاد و تعلیم
اکثر من شخصی و اشهر من آن شخصی در آیات قرآن و وعده و وعید فرقان
ملاحظه و تأمل اولسه جمله مواضع درجات جنات فائزه و فوز سعادت
و از آخره سعی و اجتهاد و عمل امله که ترک بطلالت و کسل در وعده و وعید
نتیجه کم بود و لیس للذین ان لا ماسعی و ان سعیه سوف
یرى جزاء بما كانوا یعملون جزاء بما كانوا ینکبون لها
ما کتبت و علیها ما اکتبت و الذین جاهدوا فینا
لنهدینهم سبلنا الی غیر ذلک و هیچ موضع به بی سعی و عمل
محض و هبت لطف ازل سبب دخول جنت و نجات جنم اولد و غنه
تصیح بود قدر اما امور دنیوی به توکل امله و حقیقت و عجز که غایه انام و کثر
عوام امور آخرت و توکل اندوب حق جل و علا کریم غفار الذین یستألفون
دیو ترک اجتهاد و عمل و اختیار بطلالت و کسل اندر بعضی شراکت خطایر شایع

تجدد دلیل و نجوم معاصی ترک طاقاته و تجویب سبیل اندر خوب فرجام بقوی
و عمل املینیک نام اولد یک **پیت** در کوی نیک نامی مار که زنداوند
کر تو نمی پسندی بغیر کن قضا را . **پیت** در روز و ست و می پست اولمک یک
بیار باده که در بارگاه استغنا **پیت** چه پاسبان و چه سلطان چه پوشیا
و چه مست . و شرب خمر حرام و شغل فسق و آثام اندر کن **پیت**
چه پیر سالک عشقت می هوا کند . بنوش و مشغول رحمت خدا می باش
دیو ابیات او قور را اما اهل حق اولند و دید بصیرت لری کل تو فسق و کفر
قنده بور جا مدوح و توکل مقبول و کله ر معاذ الله بلکه بور در دجان کاه در که
اهل حق قنده غرور بالله بودن عبارت در قرآن عظیم و تنزیل کریمه
ولا یغرنکم بالله الغرور بود و غی بو که اشارت در اما امور دنیوی و معشت
و تحصیل سبب جاه و رفعت و تکمیل ادوات غرور دولت آیمکه صلا
کر حقه استماد و توکل و اعتقاد تیمر بلکه سعی را اندر که عشر عیشین آخرت
و قرب حق ایچون آیتیه کر کبار اولیا و عظام اصفیاء اولور لراندی **قطعه**
گر نبودی امید رحمت و رنج . پای درویش بر ملک بودی .
روزیر از خدا بر سپیدی . همچنان کر ملک ملک بودی .
تجار جمیع صنایع و کسب از باج ایچون قطع بودی و سپهر مملکت و تمام
مخاوف و اختیار مملکت ایلر و آرباب حرف و صنایع شب کاری
و روز کاری لریدن بر ساعت صنایع آیمز و سپاسی تحویل تبار و خراج
مال غنیمت ایچون ترک سر و ارتکاب خطایر و بوجله دن تسویات نفس نامز

و تخیلات شیطان مکاره و دزد پس عاقله لازم در گشودن دنیای فانی و
مالی ثبات چون که جمیع صوکی تفریق و تحصیل آخری تصبیح در
سعی و استقامی قویوب تحصیل زاد سفر معاد و جمع اسباب استراحت
یوم التنا و چون استقام و اجتهاد آید و یقین ببله که بی سعی و اجتهاد
مراتب عالی تحصیل و ثوابت باقیه تکمیل اولن مرتبه و مقام سال خرد و چو خوش
کای نور چشم من بجز گزشتنه ندر وی . و بودن دخی اعتبار بولنمری که اولی
رفعت و نیوی و استراحت و لذت مجازی طریق تحصیل نراسمی و نوت
اولینجه حاصل اولن طرازم بر حسب النجه نزار کاپوی و نیچه دفعه بدل آب روی
ایتمک کرک و سپاسی بر تیاره چنجه نزار خدمت و بدل سروز و زرقین
و بر فاسق بر زن و غلامدن تحصیل در انفس تاره خود کام ایندینجه خرج سستی
ایلر پس مراتب اخروی که سعادات حقیقیه باقیه و منازل و مقامات
عالیه و عالیه در بی سعی و عمل حاصل و خردااتی بطالت و کسل ایله نیچه و اول
و لذت مجازی را بصدمت کنی حاصل . سعادات حقیقی را چگونه ایگان
و حال کسل و توانی و مراتب آخره مجر و امال و انانی روزگارین ضایع و رات
و دعوت جسمانی و لذت غفلت آمیز جهان فانی به قانع اولان بر تقدیر
تسلیم که عذاب الیمدن سلیم اولمغین جریده ستیاستنه رتم غفو و غفران
چکله و فرج آتام و معاصی سنه تخم صبح سجان کله اما اول مرتبه
علیه و مواهب بهینه که اصحاب سعی و اجتهاد و عمال رب العباد اولر
انعام و احسان اولن کرک و قوموا الی خیراء اعمالکم و هیتا بنما

اسلکتم فی الايام الخالیه بشارت یله ثوابت و مقامات عالیه
اولن کرک اول وقت تحشر و تحرینی نه مرتبه اولن کرک و ندای لفظی
فی جنب الله اندن نه قدر حقیقه کرک **مشو** قیامت که نیکان بر اهل رسند
ز قعر شری با شریار رسند . ترا خود بماند سراز شک پیش . که کزوت بر آید
عملهای خویش . و ممکن میدر که عمال بطل ایله آخر و فزوده مساوی و درگاه
خدا بنده . دایم و قایم اولنر نیکاه غفلته ساسی و لاسی قبله ایله مرتبه ده
موازی اوله حاشا و کلا افجعل المسلمین کالجهمین مالکم کیف
تحمکون **ع** فردان گرفت جان برادر که کار کرد **مشو**
کردی فراوان طمع طن برید . که کزدم بنفشاند خرمن . بران خور سیدی
که نیخی نشاند . کسی بر خرمن که تخم نشاند . پس جان پیر بو کون اعضا صحت
بر جای و فرصت باقی و روزگار مدد فرمای ایکن کوشش مردانه ایل
و کسب اعمال صالحه به سعی و اجتهاد و قل و الا فردا که مرغ روح قفس بدن
طایر و قالب قلبدن جدا و سارکن مغایر اوله زمان عمل کچر و فرصت کا
لدن چقر و فرصت ضایع ایدنر اول وقت تحشر ایدر و نذا متلر چکر
مروز کار کن که بسی روزگار نیست **ع** فردا که روزگار دراز است کار نیست
عن بطالت و کسلک مضاری و سعی و اجتهاد کن منافع و مباری معلوم
عالمیان و مجر و آدمیان در زیاده اطناب کلام و تفصیل مرادیه احتیاج
بو قدر پس بو مقدار ایله اکتفا ایدم **علاج مرض حزن** حزن بر اهل
نفسا نیدر که انسانیه مطلوب و محبوب اولان سنه نک زمان ضیده

تو شدن یا بر مغز و مکر و حسنه ک زمان سبقتله اوله جندن عاقل اوله
و سببی غالب استیبات جمانیه به شغف و شره و مستلذات بدنیته به حرص
و طمع و زخارف و نیویک حصول بقا سینه ترب و طمع و امتعه
فایده جهان ناپایداری و حصول و دامن رجاء و توقع اولمقدز و کومضک چکا
تا مل و ملاحظه ایتمک در که اشخاص عالم کون و فساد علیه ثبات و بقا و عاقل
و نکبات عنصریه دن توقع و طلب دوام بنیه و خلود ترکیب ایتمک اندیشه
فاسد و تصور باطل در و بومعنی عقل قنده اظهر الشیخ و بن من منطی
و اول که زیور بقا و خلود ایلد فرین و کرد فنا کرد فنا سینه قومق مقرر
و معین در سعادات و مراتب اخرویة و مرادات و مطالب معنویة در سعادت
و مراتب اخرویة و مرادات و مطالب معنویة سلطان روح ایلد در که ملکیت خود
معزول اولم فایده خیمه سی پناخرا به سندن بوز میلو ر آخرت چرا کاهنده
توریلور ته کم مقدمه و بیان اولمش در و دخی مرار امتقر مجوز
اولدی که سعادات اخرویة که حیطة مکاندن بیرون و حوزه زماندن گذر
دست نظر افساد اصداد و امن وجودینه تیشمر و کرد تبدل و فنا خسار
ظهورینه قونمز پس اگر قائل طلبین بوسعه اتمه مقصور و قبله آرزو پس
بومراداته محصور قیده و مستغارت زایلله فایده که حجاب صیف کبی ز اهل
و برقی صیف کبی خیال باطل در خیر اعتبار و مجمل طلبدن بیرون ایلد لایه
سپج سینه نک فقدان مخزون و متالم و سبج سینه نک جملونه
نتم و منفی اولمش و من ستره ان لاری ایسوه . فلا تینج شیا نجاف

اول ازاده مردکی که شاه راه فراغته کید روی و بونغمه ایلد ترغم و بولکلیله
تکلم ایلد روی **پیت** غم موجود و پریشانی معدوم ندارم . نفسی منیرم آسوده
و عمری بسارم . لوح خاطری نقوش آمال و امانی دن بر مقدار ساده و کردن
تمتی طوق عقل و شوق و ذل تعلقات فایده دن ممکن اولد و غی قدر ازاده
ایتمک کرک که یاس غمانی ایدی الناس که غمانی تسلیمی آندن عبارت در حال
و قلب مضیق موم و خراندن فصحت سری تسلیم و رضایه و اصل اوله اگر
دیر سک تجرد تام و قیود و تعلقات دن بالکلیه خلاص اولمق قچین میشیر اولور
اکثر اهل عالم بومضله طیل و مجرده و آزاده اقل قلیل در بر اید ز نغم **پیت**
سرکه آمد بجهان نقش خدای دارد . از خرابات پیر سید که شیار کجا
لکن مالایدرک کله لایترک کله اگر ازاده تمام و مجرده مالاکلام اولد فرسک
باری یاران زمان و طلبکاران دوران کبی کند و کی بالکلیه حرص و شره
وادی سینه صلمه و جمعیت اسبابی اسباب جمعیت خاطر ضمه
و بوسباب و اموال و منصب اقبالدن چار و ناچار ایلر ملق مقرر ایلدن
ملاحظه قیل و تابو حده افراط طلب و شور و شغب فاسد و باطل و ناملایم
حال قائل ایلد و کین تا مل و تفکرات اوله که سموم سموم با دویه حیرت
وجود کی حریق ایتیمه و سیم غنایت تیشوب سفینه قلبک تلاطم
انواج طلب دنیا و غریق اولمیه **پیت** دست و پایی بزن بچار جهنم
که عجب در میان غرقابی . و عاقل ملاحظه ایتمک کرک که اسباب دنیا
باسر ناکر سینه به حاصل و برکشی نهشای آمالنه و اصل اولمق بوقدر و مزه مرتبه

سعی و شتاب و جمع آلات و اسباب ایلمه دخی زیاد و متصور و انوک و
 ممکن در پس اگر قسمت روزی منصب و مرتبه و مقدر و مستر اولند قناعت
 و اکتفا اولینوب که ایاں طایع و حریصان قانع کبی مرکون تحصیل جدید
 نقل من فرید آید پس در یابی طلب ناممکن و صحای تحصیل غیر متناهیست
 لازم اولور و اکثر ناس ملاحظه و انصاف ایلمه جاه و رفعت و اسباب
 و نعمت خصوصند کند و دن ادنی سجد و بیجا ببولور و اندر بونک جاه و رفعت
 تیشکی و بونک نعمت و حدین تحصیل ایملی کند و لره محال و دولت عظیم
 ایدر لر پس انصاف میدر که آنرک حاله نظر و استبار و کند و نک نعمت
 شکر بشمار آیتوب کند و نک فوقند اولان اشخاص معذود و نک جا
 و رفعت و اسباب و نعمت نظر آید و ب ر دای قناعت و ضیای
 بیرون آید و سر آن یا لیتی مثل ما اوتی قارون و **یه مشو**
 کوزه چشم حریصان پرشد . تا صدف قانع نشد پرورش .
 با آنکه جمع مال و منال و نیل جاه و جلال دایما فکر و اندیشه سعی و طلب صنعت
 و پیشه ایملکه موقوف و مساعی و طالب و خریص زراغب جمع مال و کاسب
 و نیل جاه و مراتب ایملکه موصوف و کلد و چوق مشاهد اتید و ک که جمع
 و ثروت و تحصیل جاه و رفعت ایملکه چندان فحید و ساعی اولیندر عفو
 و صفوات و امانی و سعادات و کامرانی به و اسبل اولدیر و نیچر
 سعی و طلب و رحمت و نصب طریقین اختیار آید و ب انواع طریق تحصیل
 دنیا به مساکن و براری و بوادی حرص و نهمند و مالک اولدیر نیه مزاور

اولان دینای دنی الدین کیر مدی و سعی و زحمتهی هیچ نیجه ویزی
 کیمیا کر نخته مرده ورنج انده اندر خوا به یافت کنج بلکه اکثر حرص بالغی
 جرمان کوزدن و زیاد سعی ایملی نمودی نقصان بولدق **مصرع**
 سخت میکرد جهان بر مردمان سخت کوش . پس عاقل لازم در که صبر و قناعت
 درگاهندن بالکلیه مرود و اولیه و آتش غم موجود و مقفود قیله دماغی
 هست و نیت مرغان صمیر و خوش دل باش . که نیستیست برجام هر کمال که
 اگر دیر سک بومرتبه ممکن میدر یا محال تنبیه یا تغیر میدر بزراید زما مل ایلمه
 اصناف خلق و اجناس ناسه نظرات و سر برینک اختلاف مراتب
 و تفاوت معاش و مطالبه ملاحظه ایلمه کوز که اکثری قیمت و روزی
 قانع و راضی نهایت فی الحکله زیاد مطالب و تقاضی در اهل حرف
 و صنایع و بربری حرف و صنعتنه قانع اولور تجار تجار تی انفع صنایع و باغ
 و حایک و باغت و جاکتی احسن حرف و امین صنایع بیلور حتی مختل
 ابتهاج و قواد قواد لغیده افتخار آید و کمر سینه کمال و هنری کند و صنعتنه
 در بوط بیلور و فضیلتی کند و صنایعنی تکمیل ایملکه منوط قیلور بی هنر اول کس
 عدا ایلر که کند و صنعتن داهل اوله و عاجز و قاصر اول کشی بیلور که کند و
 حرفنه جابل قاله کل حزب بما لایهم فرجون پس ظاهر اولدی که کیر
 اکتفا ممکن و حالته صبر و قناعت متصور ایش هر کلخی و نیکر بن البته خامی
 دایره سپن بولین و سر فرد و تصور آیتیز که بن بر حال استاد و معمار
 اولین چون اصول معاش و مراتب و اہمات احوال و مطالبه

قلیہ

بمقوله قاعده و ارس سندی حال که قناعت و دایره که راضی اول ملاحظه
 و اعتبار اینت عنان آرزوی سمان نفس آماره الله مطلق و یریه که اخوان
 و غموم ایچده علی الله و ام قلیه پن و افکار بموم و نیویه ده الی الابد اسیر
 و سخره نفس شیطان اولیه بین و فیلسوف عرب استحق کند می دفع از
 کتابنده و میش که خزن امر ضروری اولیوب بلکه انسان آنی سوز اختیار یله
 کند و چایذب و فی الحقیقه کند و کند و به ایلام بهیوده آیکه رغبت اولد و غم
 دلیل اولد که کبر سنه که بر شیک فقد ندن مخزون و عدم حصول ندن بالکل
 عاری ذر و مع هذا انک فقد ندن نه خزن عارض نه الم طاری ذر اگر خزن
 ضروری اولیدی هر کس نه دایما مخزون اولیدی و ضایع کبر سنه بر منصبه
 و اصل اولد و غم ندن الم حکم نیچ کس نه وارد که اول منصب اکا متغیر باشد
 سرکاری مطلوب اندیز و غم ندن متاثر اولد و دخی بر شخص بر مطلوب و فریب
 فقد ندن الم حکم و مختلر کور که تحریر و تقریر اولد و نماز بعد زمان سیر اول خرنی
 و ایش اولد و اول غصه سندن خاموش اولور نیه اصحاب و احباب ایله
 صحبت و معاشرت بشیر و سرور و مطایبه لایه را اگر خزن امر ضروری اولیدی
 بوندن زوالی ممکن نیست اولمیدی پس معلوم اولدی که سوز اختیار ک
 جلب خزنه مدخلی و عدم مالک حصول تأملده و ساطتی و ایش عاقل
 انی کند و دن تأمل و ملاحظه ایله دفع ایتیک قابل و اعتبار و تفکر یله رفع
 ایتیک ممکن ایش و جا بل بعد زمان معاساه اخوان ایتد که نکره بهایم
 مثال بسیار ایدوب صبر و سلوان ایتد و کی یرده عاقل اولد ن

غمنا که ملاحظه ایستون که
 الیه نیچ کس نه وارد که اول شتی
 فاقده انک حصول ندن مع

119
 انجام و عاقبتین ملاحظه و خرن تفکر ایدوب زلالی طبعی حوی صبر و رضا
 جاری و خار و خاشاک خرن و عنادن عاری اولور **ش**
 و لیس بزود النفس عن شهواتها . من الناس الاکل ماضی الغرام
 اذ انت لم تشل اضطبارا و حبه . سلوت عن النبوی سلوا البهائم
 و چون اسباب دنیوی کت کبر سنه به بقایسی ناممکن و نامیسو
 و دایما اول و تناول ابدی ده اولمسی ازل از الدن مقدور در
 اگر نعمت کبر سنه ده دایم اولسه اولا غیر دن اکا نیچ و اصل اولور
 ملک بر صاحبده باقی قلمق معاند ایش اسیه اول ملک بو مالکبده نیچ
 حاصل اولور دی **ش** و کت و امت الذوات کاتوا لغيرهم
 رعایا و لیکن مالش دوام **یت** چنانکه دست بدست آمدست ملک
 بهستهای و کرمچین نخواهد رفت . پس زوال نعمت دینی نلول
 و مخزون اولمغی اکا تشبیه ایدر لر که بر طایفه مجلبده مجمع او تور کن کبر سنه
 بر ترنج یا بر تروند ککل کتورب در میان اید که هر کس بر بقدر ایش ایدوب
 آخره و یرده اتفاق بمقوله دست بدست اول شامه تد اول هر کس
 صاحب ندن تناول ایتیک اوزره ایکن بری سنک الله و ارقده متعنه
 غایت مایل و راغب اولوب کند و به مختص آیکه طالب اولد و صاحب شامه
 الندن آتوب آخره و یریک استیجک بو شخصک خرن و تأسف مزاجنه
 غالب اولد و یر که بن بر بقدر از زمان المده طمعه و غم شامه نیچون المدن
 الی و بجا بر بدت المده اولمغله مختص و منسوب اولمشیکن نیچون المدن

طشرو صله لرو بمقوله الحق استین صاحبہ سفر آفا زایدوب سطره
 سولیه و شامہ لندن لن آدہ غضب کو سروب سطره لیلیہ بوخسک اضطار
 و اضطراب و تالم و التهابی اصحابہ نیجہ تبیح و تبیح کلور سہ کند لک
 اسباب نیای فانی و آلات جهان ناپاید ار که فی الحقیقه **ش**
 و اما المال الا اهلون الا و یغیة و لایه بومان یزد الو دایع
 مقتضای سنج و دیعت امانتہ بر تصرف و مالک صوری الذن
 الذنوب آخره ویرلد که خزن و بخار و تالم اضطراب اطهار اید کنسینک
 فعلی شیع و قبیح و رد امانتہ عین خیانتہ رودخی ملاحظہ اولونہ معلوم
 اولور که بود و ایعت الذن الہ تد اولی و برینیک اعطاء و حرکت تاولی بود
 حکمت و مطابق نظام عالم بر عجز و زریا آئینہ بقای نوع و دوام نسل و عمارت
 عالم و صلاح و دوام بنی آدم میر و مکن و کلد **شعر** و مکلف الا یام خد طبا عا
 متطلب فی الماء جذوة نار پس اگر مریطوب که بزودن فوت اولور چون
 غم جگر نوز و سر مراده که ظفر بولیه و ز ملول و مخزون اولور سق مطالب و مراد
 چوق و سر برینیک حصول و دوامه اسکان یوق پس لازم کلور که بر آلام
 و اخزان نامتناهیہ طاقی بلکه خزن سر مدیدہ دایم و الم دایمہ باقی اولور و روحی
 قوت حرص و عمل املہ مایع و داده حق و قسمت روزی یہ قانع اولور و ز لوکان
 لابن آدم و ادیان من سبب لا یبقی الیہما ثالثا و لا یلایا خوف ابن آدم
 الا التراب مستند حاسی الخ غیر التہایہ وادی طلب و تعب و یوان
 و لبان حال و حال حمزہ کو یان اولور که **پت** پرمی نشود کاسہ سر باز موس

سرکاسہ که سرگون شود پیر شود فصل آدن بعضی یر لایدی که اگر دنیا ک
 عاریت اولور و غدن غیر میسج عیبی اولسہ اہل بیت اولندرہ لایق
 اول ایدی که آنی نظر التفاتہ مظہر قلیہ و توجہ بن کار و اکور سہ زیر اخل
 رجال و اصحاب ہم عوال مجالس مردان و محافل بزبان اولسہ لباس عاریتی
 کیوب کلک اختیار اید لر می و جائہ متعارف لیکہ فی الحقیقه عیب عا و در
 افتخار قیلور لر می فقیر نظم آتیشدم **قطعه** چرا کاہ ہرہ نزول ایل
 مواسی عین در صوی ناگوار قبای قاید فخر ایلہ نیرہ ز اولور جائہ
 سقراط حکیمہ سوال ایلد لیکہ چون دایما او قانک سرور لیکہ گران در
 و سر کر غم و غصہ سکا متعارف و کلد ر جواب و یردی کہ من سچ نسنہ یہ
 تعلق خاطر ایتیزین کہ فقہ ندن مخزون و ملول و سچ متاع دنیا ی مطلوب
 ایتیزین کہ عدم حصول ندن کرد اب الم و محبت و کم پس بو مقدمات کہ تقریر
 و مقالات کہ تحریر اولندی عاقل لبیب اندری ملاحظہ و تامل و عاقل فکر
 و اذ عاقلہ اندرہ تعمیل اید بحک اخزان و غنوم و نیو تہ ساحہ قلبندن متغی
 و شرارہ شر حرص و شرہ کانون سینه بسندن شیطانی اولوب زورق قلبندہ
 ابواج در یای غصہ دن نجات حاصل و کنائس و امان و سائل جزیرہ فرات
 و اطمینانہ و اہل اولور و اللہ تعالیٰ مفضل التوفیق و ہادی الطریق
علاج مرض حسد معلوم اولسون کہ مرض حسد اعم اعراض نفسانیہ و کبر
 اعراض نفوس انسانیہ در بومرض ایلد اکثر نفوس علیل و اندن خلاص و نجات
 بولن اقل قلیل و رنتہ کم حدیث شریفہ و وارد اولمشد کہ ثلاث لا یخونین

احد الطن والطيرة واحسد خواجه خلق دیش اوج خلعت بولفراده انجات نذل
سو وطن دخی تطیر یعنی فال بدایمک اوجخی سی حسد و دخی بویشر در که
دش الیکم داء الامم فیکم الحسد والبغضاء یعنی نبردن اوک کیچن ائم و طو
اولان در کسیره دخی حرکت سنالی و سراسیت ایلیدی و اول حسد بغض در
و بو خلق جنیک صاحبک دین و دنیاسی اضرار و تعلفک کام معشتی امدار
ایتمه سی اطره و اشهر اولد و عینچون بو مرضک تحقیق ماییت کفایت حصول کتبت
و اسباب وجود و انیت و طرق علاج و تدبیرات شفای نصیح فراموشی
زیاده تحریر اقام و تحریک اقلام اولندی و من الله التوفیق و التدرید
معلوم اولاک حسد اولدر که برکننده موجود و متحقق اولان نعمتک انده
حصولندن بجهت زوال اولوب زوالن طلب و اراده ایلید پس نعمتک اول
شخص منعم علیه دن زوالین طلب ایتیمک اوج نوع اوزره در اولکیش اولدر
که مجرد نعمتک اندن زوالن طلب ایلید اگرچه اول نعمت کند و یکک
مکن و منیر اولیوب کند و اول مرتبه دن مایوس اید و کی مقرر ایلید و منیر
غایت غلبت نفس و اقبح مراتب حسد در ایکنجی سی اولدر که اول نعمتک
کلمات فی الحکم ممکن و تصور اوله لکن کلمه و کی و کلیجی مقدر و مقرر بار محزون
دخی زایل اولسه که برابر اولسق انوک بکا فضیلتی منیر اولسه دیو طلب و منیر
اوجخی سی اولدر که نعمتک محسود دن زایل اولسه سنی کند و ده حال اولق
امید نی طلب اوله و مرتبه ثانیه اولکی دن دون و ثالثه دن افزون در
واکر نعمتک اول شخص دن زوالین طلب ایتیموب بلکه کند و ده دخی انوک

مثل نعمت حصولین طلب و منیر ایلید اکا غبطه دیر حسد و نیر و بوطل و منیر
که غبطه در امور دینیه ایلید محبوب و منیر و ب در اگر امور دنییه مباحه دینیه
مباح در و اگر نعمت حرام و منیر و منیر و منیر و اتمام اولان نعمت دینیه
بود دخی حرام در خواجه نصیر اید که مرض حسد جبل ایلید طمعک اجتماعدن حال
زیر اجمیع خیرات و جمله مقصیات بر شخص جمع اولق خیر امکان و دایره
یستردن خارج و تغییر قیمت حق و ازاله نعمت خلق مرتبه استحال و منیر
و اخل و اصل در پس اگر حسد بکننده به عالم اولیدی محنت حسد دن سالم
اولیدی و کذلک نفسنده غیر اراده کی نعمتدن طمع خام و حرص بی منیر
و لیایدی نفس محنت حسد مبتلا اولیدی پس معلوم اولدی که حسد بویکی
خلق دن متولد و انوک نفسنده غلبه بندن متاید ایش و چون مطلوب
حسود که نعمتک اخرون زوالی و انتقاسی و احسان چکات خلقدن انقطاع
و انتقاسی در و خفتک نعمتی خودنا منقطع و فیض احسانی قیوسی خلقدن سته
اولنق منقطع در پس حسود متصل غم و المدن تنی و ماده غیض و غضبی منقطع
و نامنبتی اولق لازم در و احسود لا یسود و دید کلر نیک معناسی بودر
و دخی اقتضای حکمت و معلوم نظرو اعتبار و تجربت اولن اولدر که حسود
محسودک از دیا و نعمت و ارتفاع و دلته سبب و داعی و کند و کند
ادبار حال و افناء جاه و مالینه ساعی اولور زیر امال حسد فعل حق حل و علاج
رد و انتقاض و قیمت قسام ازلی به فعل و اعتراض در محسود کی کنایه
که مظلوم در جفا و اذاتید و کی سلسله سخت و مشوم در و بعضی افاضل

بومعاده بیور شد که **قطعه** لاقل لمن کان لی حاسدا اندری علی من اسات با
اسات علی الله فی فعله لانک لم ترض لی ما یحب فجازائی بان زادنی
و شد غلک و جالب **طلب** پس غیرت کنی و حکم حکمت نامتناهی قضا
که بازار حاسد کاسد اولوب اموری اؤبار و بلاد و بازار محسود و پسرود
اولوب احوالی دایما اقبال و زیاده اوله پیر سیراة خواجہ عبد الله انصاری
قدس الله سره مسجحاتند بیور که مرکه دهنست که قسام ازلی در قیمت خود
ظلم و خطا کرده از حسد برست **بیت** چونکه ظلم ایلدی قسده قسام قضا
حاسد دون نه چون ویر سید اول حکم رضا و امام غزالی بیور که حدک حساب
موجب علی مستقله سییدی سنه در اولی عداوت ایکنی تغز از حنجی کبر
در دخی تعجب بشی خوف فوت مقاصد التخی خب ریاست یدخی خب
نفس و لوم طبیعت اما عداوت زیر این شخص آفره عداوتی آنوک نغمی ال
و امر عاقبتی کینه راجع و ایل اولد غمک استر مثلا بر کینه آخره جفا و اذا
ایتمه لابد اولدخی کا عداوت بغض و حسد و کین ایدوب انتقام من المعنه
طالب اولسه کرک چون قادر اولمیه انک زوال نعمتین طلب و بلا کینین
متنا ایدر که محروم تشقی نفس حاصل ایدوب تا انتقام المعنه قدرت کله حد است
ضعف اخذ انتقام مقارن اولیجی خسد متولد اولور اما ایکنی سی که تغز در
اعنی محسود اولان کینه جاهد و ولایت یا علم و حکمت یا مال و ثروت
صاحبی اولسه حاسد انک تغز و ترفع اتمیه سی ملاحظه و تامل ایدوب
انک تغز و ترفعنه تحمل ایدوب میوب نعمتک زوالنی طلب ایلر که انک و

122
کبر و ترفعنی احتمالی مندفع اوله اما او حنجی سی کبر در اولد که حاسد محسود کبر
و ترفع و محسود اکا تذلل و قضرع انیک استر متنی حاسد محسود و اصل اولد
که نعمت و شرف در پس تذلل حاسده لاحق اولوب و بونک اکا کبری
بر طرف اولیجی نفسی بو صورتدن مثال اولوب نعمت و شرفک
زوالین و انک ینیه تذلل و بونک کبری خستمالین طلب و متنا ایدر
که مراد نفسیه و اصل و صورت مشرقیه سی حاصل اولد و بونک صورت سابقه
فرقی اولد که انده مراد حاسد دفع کبر محسود در حتی صورت تساویجی
راضی در و بو صورتده مرادی کند و کبر انیک و مساوی به رضی و کل
زیاده متقاضی در اما در دخی سی که تعجب در انک مثالی بود که کفار حجاب
رساله پیامی یه صلی الله علیه وسلم خلعت نبوتله تشریف اولد و غندن
تعجب ایدوب انزل علیه الذکر من نبیا ابغث الله بشرار سولاد یوب
شرف نبوتک زوالین و عدم حصول طلب متنا ایدر ریدی امام غزالی
کرچه بویله بیور مشرر و لکن نظره مجال دارد که بحقیقت قسم ثانی در
زیرا کفره جناب رساله پیامه صلی الله علیه وسلم نبوت شرفی ایلد
عزت و کند و لره اطاعت و تقیاد لازم او لمغله خصوص و ذلک متوجه
اولد و چون زوال نعمت نبوتی طلب ایدر ریدی اگر چه بو متنا انک
اظهارنده نفی نبوتی ایدر و دعوائی نبوتدن تعجب ابتدا انکار استید لیر
اما سبب حسد بو تعجب کل بلکه تغز مذکور در اما بشیجی سی که خوف است
مقاصد و مطالب در آنوک ماده سی اولد که شخصین یا اشخاص بر او

بر مردی و مغنی و مطلوب مخصوصی طلب آید و بر سر برینه حاصل و جمله طلب اکا
و اصل اولی احتمالاً اولیوب نیز اجم حصولی قلوب بن تراحم استغفار نه بودی
و تحاسده و شنه مغنی اولور و بو خسته ندر زوج و احد که خواستی که خراب
اطلاق اولور کمال محبت و ترجیح زو جلزیه فراحه آید و ب محاسده آید لر و نده
و مقربان ملوک و سلاطین و طامنه استادان اساطین و بزرگ کبی کسینه
اراسنده اولن تحاسده جمله بوسمه ندر آما التجی سی که خب ریاسته را
مواقعی اولور که بر کسینه علم و کمال و یا جاه و جلال و یا ثروت و مالد و شری
عده ی نظیره و یکانه روزگار اولن استر بعضی بنای نو عده کند و مشاکرت
و اول نفر و اذ عا اتید و کی دایره به مدخلت فم ایلیمه انوک اول نعمت
زوال فنا و کند و انفراد و بی نظیره بقیده نفرد و بقا استر لاجرم طلب زوال
نعمت مذکور قلنده حاصل و خو و خبیث درجه سینه و اصل اولور و بونده
مرکز عداوت و تغرز و کینه و خوف فوت مطالب مرغو تفت گرا و نوش و کله
بلکه سببی محض نفاست و عین خب ریاسته در و علما اراسنده
اولان حسد غالباً بوسمه ندر آما بدخی سی که خب نفس لوم طبیعت در
انوک دخی و قوعی کثیر در زیر بعضی از اذ ناسی کور و ز بعضی جای و افاضله
لا عن شنی بعض حسد آید و ب مجالبه انی نقص و ذله یاد آید و ب نوال
نعمتدن فرج و شاد آه لور یا انکه ارالیده مرکز عداوت یا تغرز و کینه باطلان
مشارکت احتمالی یو قدر بلکه محسو دلیله راسا آشنا و مشاهده ای ایلید اصلا دین
کج نظری روشنا اولمشدر که محض خب نفس لوم و ذوات طبع خبیثه

و بوقوله نفوس صاحبی ایما معذب و محجن و سایر کسینه لر غریز و رفیع اولور
بوقوله و منهن در زیر احق تعالی نک نعمت عالم و کرم تا مننه نخل و شخ آید و ب
بر کسینه یه نعمت میسر و عزت و رفعت مقدر اولور قجه بومحت و غمه کز قیار
اولسه کرک عالم خود ارباب جاه و نعمت و اصحاب دولت و غرتدن خالی اولور
و کله رو بوقیم حسدک عللاجی غیر و بوقوله مزاجک صاحبی و اندر دکلدر زیر
سببی ذاتی و خبث نفسدن ناشی در عارضی و کله رکه سببی نک رفعی اولور
مرتفع و ماده سین دفع آیمکله منفع اولور و کاه اولور که بوسه با حسدک
اکثری بلکه جمله سی بر شخه مجتمع و بوقوله حسد غایت قوی و نامرغ در و اکثر عداوت
و محاسده آید که انبای زمانه سنده و اقدار حساب کثیره متحقق اولمشدر
و الله تعالی العاصم **بیان مظان حسد** اکثر حسد و منافست مثال اولور
و اقارب و اخوان اراسنده اولور و نه قدر بر طایفه اراسنده رابطه
و مشارک ارتوق اولور قجه حسد و منافست دخی ارتوق اولور مثال
مشرق باطل مغربه حسد ایلر بلکه برو لایتدن اولسه حسد ارتوق اولور و اگر بر
شهر دن اولسه دخی زیاده و اگر بر محله دن اولسه لر دخی قوی اولور و کند لکت
از باب علم و ضیاع کند و طایفه سینه حسدی ارتوق آید رطلاب علم
سپاسی لره و تاجر لره اولور حسد ایلر بلکه سپاسی سپاسی به و طالب علم
طالب علمه و تاجر تاجر و دلال لاله حسدی زیاده اولور زیر اذکر اتید و کمر
اسباب حسد که عداوت و تغرز و کینه و طلب ریاست در و مراد واحد
اوزیرینه مزاجت ارتوق اولور و بوسمه ندر که نبی عم و اخوان اولور

مشارک اقران ار سنده اولان خد علاج نقصان پذیر اولر بلکه آخر عمر ک
 دایم و محسود موجود بلکه منفعت اولد قد نصکره و خی قایم و باقی اولور نه کم شاعر
 و سخن بوعیم علی اک بنیا ز رانی فیما بغضه و تنافس و سخن کصدع العین
 ان یعط شاعرا یدعو فیه عیبه متشاحص و آجانب و دور لر ار سنده
 قلیل اولور مگر کفایت جاه عظیم صاحبی و صیت بلند طالبی اولد که
 اطراف عالم و اصناف بنی آدم کنده ویه مقارن و مدانی و معارض
 و مساوی انکله و کی کس نه لره خند ایلیمه و جمله کس سببی حب دنیا
 و مایه نادر زیر افراجه لره کفایت اتمیوب ضیق اوزره تنکهای جهان
 و مضیق دنیا در آماد آخرت و نعم جهان باقی انده مضایقه و مزاجیه بود قدر
 و انک شالی علم کبی مثلاً بر کس نه کس مطلوبی معرفت ذات الله و سایر
 معارف و علوم اوله آخر طایفه ایلمز زیر اعلم و معرفت مضایقه و مزاجیه
 بود قدر بر معلومه نمران نمر عالم اولسه جائیز و معرفت مکر نه عارف اولسه
 ممکن و سر بری معلومند متلذذ و فرحان اولور و آخر ک علم لذت نه نقصان کلیم
 بل کثرت عارفین ایلک کثرت افاده و استفاده و انس و ابتهاج زیاده اولور
 و اعلائی نعیم و سعادت آخرت مشاهده جمال چون و پادشاه کن فیکون در
 و انده هیچ مضایقه و مزاجیه تصور دکدر نه کم حدیث شریف جناب
 رساله نیاسی صلی الله علیه و آله و سلم دارد اولدی انکم سترون رنگم
 کما ترون القمر لیلة البدر لا تضامون شد یدیم تخفیف ایلیم
 روایت اولمش در نشید روایتید هضم لفظدن اولور بعضی بعضکون

ز رانی جمع زیرین در کجک
 و شد مضایقه عین و تخمین
 چنان قدر صریح انک بار و عید
 شایع جنق و مت اید کجک

بعضکونزه منضم اولمش نه کم رویت محسوسانده اولور تنک مکانده پاد
 کنه ران کبی که رویت مشاهده همچون خلق صغوب بری برینه منضم اولور لر
 تخفیف روایتید هضم لفظدن اولور که غیم مغاسنه در یعنی بعضکون بعضکون
 سایر و ضیق مکان و رویت حدیم الا مکان اولد و چون بری بریکوزی
 مانع و دافع اولمش نه علی کل حال صحت و وسعت نعیم تجلی به اشارت و عدم
 مزاجیه دن عارند و سایر نعیم آخرت و خی بوموال اوزره ضیق و مزاجیه دن
 مبر او عدم کفایت و مضایقه دن نمره و معزاد پس طالب آخرت اولمش
 حد نشقی و کاسب علم و معرفت و راغب زهد و عبادت اولمش ک کمال
 سینه سنده شرازه شتر منافات منطقی در اول سببه ندر که علمای شایخ
 تعلیم طلب و ارشاد و تسلیک اصحاب ایتکه حریص و مشغوف و اوقات
 شریفه لری دعوت و تکمیل مدینه مصر و قدر نعم علماء دنیا که انزه علماء سواد
 و مشایخ اهل ارشاد و شبیه یدین مد عید ار سنده محاسنات و مناسبات
 و نفاذ و منافات حقوق واقع اولور زیر اقبله توجه و از اولدی کسب حطام دنیا
 و جلب و تحیل رغبت و علیا و اعتماد و ارادت خواص و عوام و قصد و ترفع
 مجلس شین کار نام در و بومطالب خسیه ده مزاجیه تصور و بری سینه
 اولور نه آخر دن کسک مقرر در و و خی غالباً حد شرکاء و برادر لر ار سنده
 جانب ضعیف و مغلوب و از باب جاه و کنت ایچنده دلیل و مشکوب
 اولنده ارتوق اولور و طرف غالبک اکثر یا چمن خالی غم یم سلا متله طری
 و خار و خاشاک خد و منافسه دن بری اولور زیر مغلوب اکثر غالبک

نعمی سلب و رفعت و عزت کند و به مغلوب اولاباری لا اقل ساوی محال
اوله که قلبت غلبی المندن تشفی حال اوله و ایما مغلوب غالبت فکر سوا
و معاینه مشغول اولور و نازفته انکار کند و بهتان ایستادگی **نظم**
حودی که بنده بلند خرم کجا بر زبان آورده خردم چو دور از فضل
برویم نه بینی که دشمن بود دریم مرا قیامت بگیرند دوست خویش
فکر بقیة الکلام فی تطهیر القلب و تجسد من داء المنافسة و الحسد
چون مقرر اولدی که حسد قلبه مرض عظیم و در و صعب ایش پس انوک علاج دوسی
علم و عمل ایل اولور اما علم نافع و مفید اولور که سابقا اشارت اولسان کنی تحقیق
قیله سین و یقین سین که حسد سکا دنیاده و آخرته ضرر عظیم محسوس
که دنیا و آخرته منفعتل سایر و سارید اما آخرت که ضرر اولور و غنی طاهر در کفای
حقه که حاکم عدل و واجب فضل راضی اولوب و خل و اغراض ایدک قیمت ازل
که ضایع حکیم رحمان حسیم تو لری ار اسنده ایشد رقیب و یقین ایدوب
زود و اتعاض ایدک بوندن آرتوق کست خلق اولور می بو که بکر خرمه ج
بنده دن صد و ربوری توحید ایلین دینه کوره رواجی در و ایمان اذعاسین
ایدنه بوفعل شرمی در و دخی بر سلیمان بی موجب غش و خیانت ایدک نصیحت
عانه اهل ایمان حدیث شریف الیه بن النبی صلی الله علیه و آله قال یسئل الله قال یسئل
و لرسوله و لعلایة المؤمنین موجبی اوزره ایکن سن ترک واجب قیلک و انبیا
و اولیا و خیار عباد الله که عادت لری عانه اهل ایمان خیر صنف و ایکن سن ترک
زمره سندن بفضل اولدک و انیس لعین طایفه کافران که ارا لری منوین

دنیاه و آخرته بالکلیه ضروری
عاری بلکه حسد سبب الکل
جانبه دنیا
و بر امانت
واجب

بلا و بخت ایرتک در فقه سنه مضمر و متصل اولدک اما دنیوی ضرر دخی
انظر که محسوس که احوالی مشغول و شغل مالی منتهی اولد قیاس مضطرب و متاثر و تحریف
مقالاتی متکلم اولور سین بوجال طایفه شمشکدن خل و کند و عقد و عزم و خرفی
اکانیه آرزو ایدر سین کند و نه نقد ایلر سین نه کم بعضی علماء میلدور که کفایت
من خودک آنه یقیم عند سرورک و فقیر دیدیم که حسدک من فعل الحسد فی ضد
خودک آنه نیکیت نور و حین خودک و نخط قدره وقت ضحک **پیت**
بیرا برسی ای خودکین بنحیث که از شقت او خبر کن توان رست
اگر آدمی نعوذ بالله من کبر و عجب و حساب و مقابله استیادت و زایلید مطلق
عذاب و عقاب اولسه بواله قلب حاضر و مسامت و بخار خاطر که حسد
بسبی ایلد حوالی احوال دیر اولور ترک حسده کافی و دفع منافسه ده وافی ایدکی
که حسد سناتی آتش سوزان میز خشمکی افباید و کی کبی افباید و ظلمت لیل نورنا
محو ایتد و کی کبی محاسن اعمال محو و ابطال ایدر و عاقلدن عجب در که بر فکده نقد
بالکلیه عاری بلکه ضرری سایر و ساری ایکن ارتکاب ایدوب هم دنیا و
محنت و الم ایلد مضطر و هم آخرته و خط حق و عذاب ایلد مظهر اوله احوالنا اند
الذک الخلاق من سیات الاعمال و زایل الاخلاق اما حسد محسوسه
دینا و آخرته ضررون عاری بلکه نفعی جانبه سایر و ساری اولور و غنی اولد
طاهر و مقرر اولدی که حسد خود زوال نعمت محسوسه آید سود ایلر بلکه نفع
بر زمانی و سر و دلکست بر عین مقداری و اورد اول زمان تمام اولمینه و ایلد
بکلیه نعمت زایل و نجم سعادت اقل اولر کل شیء عندک بمقدار

برهان اولی

و لکن اجل کتاب اگر حاسد دیر سه که نویدی خید محسود که زوال نعمت سبب
 اولیدی بزد بره ز که بغایت جمل و کلام نادان اهل در بو متنا کشتی کند و بلا سنی
 طالب و مکتبه راغب اولمقدر ز را حاسد که نیچه نعمتی وارد که محسود در زوال
 نعمتین استیج حاسد را انوک حقه و دخی موجود در اگر حسد زوال نعمت سبب اولیدی
 حاسد که دخی جمیع نعمی زایل اولوب بستانای بلا و عطب اولیدی اگر متنا اید
 بنم حسد زوال نعمت محسود سبب اول زایل اولسه اما غیر که بنم حقه حسدی
 مفید اولوب متنا و طلبی باطل اولسه بزا اید روز که بوبر کلام در که غایت جلی
 مضح در زیر انحصیس من غیر مختص و ترجیح بلا مرجع در تحقی و جمله دن برسی سنگ
 کبی و عوامی غیب و تمنای محال اید اما **مفهوم** دعوی تنزیر و باطل متنا اولور
 بنجه که اندک حسد و تمنای سنگ نمک باطل اید نیز سنگ دخی حسد که محسود
 نعمتی زایل اولم اما حسد محسود که دین و دنیا سینه نافع اولد و غمی اول حسد
 بقر و واقع در که حسد محسود و موجب ثواب در خصوص حاسد عینیت و ذکر
 مساوی ایلیمه نفع دینی ظاهر در زیر احسانات حسد و فقر محسود و بود
 اولور پس انک زوال نعمت متنا اید سپن اما حسانات نعمتین
 سر کون اکا اتحاف و اهدای اید سپن ز عکده اکا حسد و اولوب دور
 اوله سپن اما حقیقت سر کون انیچون اعمال حسانات شلر فرد و را اوله سپن
 بونفع اخروی در و نفع دنیوی بود که سر کیمینه دشمن مغذت و دشمن دلیل
 و دشمن استر حسد و کندی حسدی ایچون عذاب حسد که گرفتار و اطم اضطراب
 پرازا ایدر بوندن آرتوق نه نفع و توقیر اوله که کربینه دشمنی تغذیب

در بعضی از اینها
 که در بعضی از اینها
 که در بعضی از اینها

ثبت اولم فله محسود

و تحیر اید اول سببند محسود حاسد نیک ملائین طلب ایدر بلکه طول
 و تقاین استر که دایما اثار نعمتین کوروب و اخبار سعادت و تنه توفیق و روبر
 گرفتار محنت و اسیر غم و ملت اوله **قطعه** لامات اعدا و کتل خلد و ا
 حتی یروا فیک الذی یکده لازلت محسود اعلی نعمه فانما الکامل من کجید
 و بعضی علما ار چند بو کلامت مغاسی اید شاکر در نیه نصیح و پند ایدر دی که سچ
 اعدا و حسد کوز و اضرار ایچون زحمت چکاک و اراضی قلوب کمره اندک عداوت
 و استلری تخمین انکک بلکه سعی ایدوب فضل و کاکلری افزون اید و کن و عدا
 حسد که قدین خم و بغیرین خون اید و کن **شعر** اذما شئت از غام لا عادی
 بلا سیف نیل و لاسنان فرد فی کمر ما کت فمی ایدی نه
 علی الاعداء من نوب الزمان **شعر** و انضا محسود اولم و لیل فضل و کمال
 و علامت جاه و جلال و اماره ثروت مال و مناله ر مناقب امام اخی خفیه
 مذکور در که بر سایل این شبره دن بر سله سوال ایدوب جواب صوابدن
 عاجز اولوب ابو خیفه حضرت شری و اروب سوال جواب شافی نه یایل اولم
 این شبره نیک امام حقه سوکلا این نقل و اشعار ایدوب امام توبی انشاد
 ان تحسدونی فانی غیر لا میهم قبل من الناس اهل الفضل قد حسدوا
 و بر روایتده دخی کله ی که ابو حاتم منیل حضرتنه که امام زفر علامده سنید
 سوال ایدر که ابو خیفه به طعن ایدر و جبهی نذر بو شعری انشاد ایدر که
 حسد و الفتی اؤلم تالوا شاد فالتاس اعداء له و خصوم
 که حضرت الحسین قلن لو خبها حسد اعلینا انما لدمیم

در بعضی از اینها
 که در بعضی از اینها
 که در بعضی از اینها

حسد و بغضا انما لدمیم
 بالعدل المأمور من الله
 مع العی سار الله

و این المبارک حضرت زن دخی مروید که امام ابی حنیفه به طعن بدین کینه
استماع آید که او قوسله و لاخیر فمیں عاشر غیر محبت
پس برکت نه به حد آیمک آنک فضل و کمال یا جا و جلال ایلد اتصاف
ایلد و کنه اقرار و اعتراف آیمکد ر بوند کور اولندر حدک بالذات مضایر
اما حسد آتام آخر سیات و تبعات کثیره به دخی مودی اولور مثلاً آن
عد او مکر متولد اولوب اذای سلم و ضرب و قتل و منب مال و ستم کی
نه را حاصل اولق مقرر در پس عاقل بومضاری ملاحظه قفسه کرد که
ایند کوز مقدمات مقوله ده لسان عقیده تذکره یک حسد ترکیبه دوا
علمی حاصل اولور باذن الله تعالی **اما دواء علیسی** اولد که چون حسد اگر فلو
مرکوز و غالب طبایعه مجبوله ر حتی طفل ر ضیع طفل آخر متولد اولو اشیاع
و سایر رعایت و ابتاده کند و به مشارکت فهم اید یک حسد اولقدر
غلبه ایدر که مرض اولور و بعضی مالاکنه دخی مودی اولق واقع اولور
پس عاقل کند و ده حرکت حسدی اجناس اید یکجک تمام مقتضای اولان
قول و فعلک مخالفی آیمک غیبت ایلد مثلاً حسد محودی ذم و قدح آیمک
اقضا ایدر سه ثنا و مدح آیمک بشبیه و اگر کبر و ترفع آیمک داعی اولور سه
بو تذلل و تواضع آیمک مخالفین شبیه اگر ترک ابغام و احسانه آمر اولور
سن احسان و انعامی فرید و سرکون عزت و کرام جدید ایلد تا که نفس حسد او
آیمکدن ما یوس اولوب یوما فیوما آثار محبت و موده مانوس اولد چون
محمود و حاسدک بولطف و کرمتنه عارف و تود و مضاد قفسه و ابر

لا بد انده دخی محبت و دوا و آثار صفا و اتحاد ظاهر اولوب **پیت**
بلی داند دلی کاگاه باشد که از دلها بد لهما راه باشد مقصود
جانیندن انوار صفا و نوافقت لایع و آثار محبت و مضاد وقت لایح
اولوب **پیت** چون لطف تو کبدر و بخارستانها خارستانها شود
بهارستانها معناسی روشن اولد اگر شیطان سوسه اید و
ویرسه که محسوده تواضع و اکرام و مجالسده مدح و شناسنه قیام اید یک
عجزه یا نفاقه یا کند و دن خوف آیمک حمل ایلد و خلق دخی کوره فلانچه مغلوب
اولدی دیر لر دیر سه بوسه مکر و تمییس و خدیعه بلیس بد و کن تحقیق بلیس
کند و دن دفع و منع ایدد و یقین بیکه که عداوته اشتغال اوقات عمر شریف
مهموم و افکار فاسده ایلد تلف آیمکد و محبت و صفا عداوت و کد و ترید
و نیاده اولی و انفع و عقبا ده اعلی و ارفع در بوجله که بسط و تضیل و شرح و تطویل
اولدی مرض حسد و آبر منافستک غلبی علی سی در بغایت نافع و مرض مزبور
حقیقته دافع در اما مذاق نفعده که صاحب جنبه جالب ضرر در نهایت کرمه و مرد
تا دوا امر اولینجه نافع و مرض مزمن و داء صعبی دافع اولد اما صاحب همت که
طالب راحت دنیا و سعادت آخرت ذکر ایدد و مکر فواید و منافعی کوش ایلد
نه قدر تلخ و مرسیه کوز یوب نوش ایلد چون حلقه مرض و عرضدن شفا و نجات
و دنیا و مرآت و آخرت در جات بولور نعمت آخرک زوالین استمک
بر قاج مرتبه در بعضی حد حرام و موجب وبال و آتام بعضی خفیه صیاح حالی
همین لایح و انجاء در اول مراتبی شرح و بیان و لوازم عیان ایدد لم چون

عدو بالطبع مغفور و بالضرورة مکره در خصوص که مودی اول پس شمس
 موزی کت احوال احوال و زوال نعت و جاه و ایلین تنه و طلب و ال
 آیمکن قلب بالکلیه خالی و سپه بالتمام ضاف اولیق میور بلکه مقدور
 و کلد و دشمنه و خیر خواه اولوب قلبدن ضرر نی طالب و شایسته
 اولیق ایره امکادن بیرون و حوصله بشرتیدن افزون و زنده کم و شاد
 حببت القلوب علی حبب حسن الهیا و بغض من آسائ طلبا پس
 بو حال نامحور که تنای زوال نعت محسوسه در بر قلبه حاصل اول اول
 قلبک حالی او چدن خالی و کلد و اولکی قسم اولدر که فریب شیطان
 و بکر نفس نازمان سببی ایلد یوعل قلبی صاحبی اعضا و جوارحه اظهار و قول
 و فعل و لسان و ارکانه محسوسه آسائت اضرار اید و بیشک نفس در چند
 حرامه و هل و قلبه موجب اثم و عقاب اولد خج مرض حسد و منافعه حاصل
 اولد و توبه و استغفار قلیق و ترک اضرار اضرار ایتیک کرک متعز اولور
 علاجات مذکوره ایلد تیر ایتیک کرک ایلنجی قسم اولدر که ظاهر و حالت مزبور
 اضرار قول و فعل ایلد اشات و اضرار اولیمیه اما قلبه از ادوت و تناسلی
 نعت محسوسه بانی و مقرر و منفیه بو حالت اولد و غنه کرامت اولیمیه آه
 بو حالت قلبه یکیده اندی عنایت حق قلبی بو مرضدن طاص اید و ایکی
 و بیسین ابام و ال قدس سره بوزر که بصورتده و خج حرم عصیان
 و مرض حسد و زوالت منافعت ایلد زلال حصال کدر اولد و زلال
 حسد فعل قلب و مرض نفسانی در اعضا و جوارحه سیرت و قول و فعل

تقویت و عنایت اولیق لازم دکل بلکه قول و فعل که محسوسه اضرار و آسائت
 متعلق اولور آخر معصیت در قول کذب و مساوی و نیست در فعل و خج انجلیس حرام
 و موجب آثام در ایلنجی قسم اولدر که اول حال نامحور که تنای زوال نعت
 محسوسه در خاطر و طور و نفس اکا شعور اید یکب نفس اکا کاره و نفور اولور
 مقتضای طبع بشرتیکه خاطر اولنی مستعد عامی عقل صحیح و شرح صریح
 اوزره مها اکلن طایفه میوب قلبه اولد و غنه و خاطر کلد و کله و کله رضی
 اولیق حسد موم مرتبه سینه و ار مزو بو حالت صاحبی عقلا و شرخا مطعون
 و طوم اولمز پس اقل مرتبه بودر که بو حالدن تجاوز اتمیه و اول ایکی قسم درجه سینه
 و ارمیه و الله الموفق چون حسد که اغم امراض و اشد اغراض در شرح و بیان
 و علاجی ممکن اولد قبه وصف و عیان قلبدی بعضی ذایل نفسانیه و امراض نفس
 انسانیه و اردر کذب و صلف و بخل و ریا و انکر نظایری نه و ارسیه انکر
 و خج طریق علاج عیان و ساحت قلبدن کیفیت ازاله و اضرار عیان اید لم
 خواجه نصیر بمقارنه کذب و صلف و بخل و ریا علاجاتن علی وجه الاختصار
 ایراد اید و ب ختم کلام اتمشدر اما مقام مقام تفصیل و موضع شرح و تعلیل
 و اکثر نفوس اول امراضه مثل المزاج و طرق علاجک معرفت متحاجد اول
 سبیدن بزرگبری حکمت و علم است کتابدن تحصیل و فکر کلین و نظر
 خلیل ایلد ایجا و تکمیل اتمد کموزی ذکر و ایراد ایلدک امیددر که کله و نفس
 یا بر مومن برادرک بو امراضک بعضه یا کله توفیق علاج و تصحیح حاج
 بکله مشاب و ناجور اولد و ذکر امراض **فایسان** طالب نجات

و کاسب درجات اولسره معلوم اولسون که آفت لسان اعظم آفات و آفته
 مخافانه و اکثر بنی آدم ان سضایه استهم بپورده و غی کبی زبان رسیده
 زبان و محنت کشیده لسان در **پیت** از زبان با تو صد زبان باشد
 خود زبان صورت زبان باشد و **آغلب** از او عالم لسانی سنج
 ادا اطلقة اکلمی دینکن کبی مجروح ایناب و مخالف قول دروغ زبان
 کاذب در **پیت** خسرو زبان کاذب خود در صفت کن شمشیر
 کمر زبسته اند اگر چه لسان عضو شریف و نعمت نطق اینست
 عظمی و سعادت کبری در زیر ایما که سرمایه سعادت و پیرایه کرامت
 و مطلب اعلی و مقصد اقصی حق جل و علایه موجب قرب و زلفی در و اذکار
 حضرت رحمان و تلاوت منزل فرقان و سایر اعمال صالحه و مشروبات که عضو
 حاصل و آثار برکاتی مکلفه و اصل اولور اکثر من آن بحسی او شهر من آن نجفی و کوه
 حمد که حلیه عبده اید و کی مخصوص در و عضو مخصوص در زیر لسان ایلده محمودی
 و صف جیل علی حبه التجیل ذکر که مقابله نعمت جاری کرکته مقابله نعمت
 اولمقدن عاری اولسون بخلاف شکر که قلب و جنان و جرم لسان
 و اعضا و ارکان ایلده اولور اما مقابله نعمته اولمغه محصور و نعمت مقابله
 ماعدا و غیر مذکور در پس لسان فضایی بسیار و منافع بسیار اما نصای
 دخی بیجا و افات و شروری خارج حوصله که تدبیر لاجرم اکثر صلی و طلب
 صمت و سکوتی ترجیح و ضرور او من موضعده قصر لسان و قصر زبان
 و طنی لسان و طنی زبان اینکلی تصحیح ایلدیر و بعضی لغا ویش که جمال المزه

فی طنی لسانه لانی طلیسانه فقیر بولی نظم اتیمدم **ب** جمال المزه لانی الطلیسان
 و لکن ذاک فی طنی اللسان **شیرخا** حضرت رساله پاسبی صلی الله علیه و سلم
 و اصحاب کرام رضی الله تعالی عنهم و علما عظامدن رحمهم الله مدح سکوت و تم
 کثرت کلامه احادیث و آثار و حکایات و اخبار یخ و شمار در جمله دن
 من صمت نجی الصمت حکمة و قلیل فاعله من توکل بی باین الحیة و رطلیه
 اتوکل له بالجنة لی حیکه دید کبری استخواند ر یعنی کبرینه و بان فجن
 خط ایلمه بن اکا جسته ضمان اولور **نظم منته قدس سره**
 مرکه خط ایلمه نم و فحشی فی کل زبان **انیا** فخری اکا جنت اچون اولمکان
 و دخی بوشلردن من ستره ان **نظم فیلم الصمت پیت**
 کردیلر سیک که او که سپین سالم ایکی عالمه صمت اول لازم
 و دخی اول حضرتدن صلی الله علیه و سلم مرویدر که بوشلردن ادا ارج
 این آدم اصحت الاعضاء کلمات تکلف اللسان ای تقول اتق الله فینا
 فانک اذا استعقت استقمنا و ان اعوججت اعوججتنا **قطعه**
 سر صبا ح اعضای آدم دیر لسانکای لسان ساکت اول کم تن سلامت بولر ایلمه
 کجرو زبیر جمله کجرو اولور سکن بوکون مستقیموز جمله کجرو اولور سکن مستقیم
 این معود رضی الله عنه صفا او استینه چقوب دیر ایدی که یا لسان قل خیرا
 لغنم او انصت تسلم من قبل ان تبذم **قطعه** ای جرم لسان خردی کیم غایم اولور
 یا باری سکوت ایلد که تا سالم اولورین کرساکت و یا باطن خیر اولمیه بن سن
 تعیین بلیورین کم صوک او جی ادم اولورین **شیر** و حضرت عیسی دن صلوات الله علیه

سلیم

مروید که اصحابی دید که بزی بر عمل دلالت آید که خسته گیر که سبب اوله
 بیوردی که اضلاع نطق ایک دید که بکا قادر کلوز بیوردی که پس خردن
 غیر سنه نطق ایک و حضرت سلیمان علیه صلاه الرحمن بیوردی که اگر
 کلام سیم خام اوله سکوت زر خالص است **میت**
 سوزک در اوله دخی ار سکوت قبل سکوت نه در ایکی کوزم لعل در بایا قوت
 اگر سوال اوله سکوت بوقدر فضیلته موجب نه در جواب و بیوردی
 که کلامه آفات و مهالک چوقدر که ذکر و تعداد ایک کرک و اول
 آفات اکثری نفس اماره میشتها و مطلوب اوله و تبویل شیطان
 قلبه لذیذ و خوب کلوز و تحریک جرم لسانه تعب و شقت بوقدر
 و اول آفات نفس و شیطان دن و داعی بواعث چوقدر و اندرک نظرین
 چوقدر که غافل و سوء عاقبتنه جا بل در پس سخن بجز تواج کی خوشی بود
 ندامت و سکوت کن رسا حل کی مقرائن و موطن سلامت در با آنکه
 سکوت سبب فراغ خاطر و فکر و موجب عبادت و ذکر و موثر رزاق
 و وقار و دافع تدلل و ابقار در روایت اوله نور داود علیه السلام
 تعلیم ملک غلام جبه و جوشن صنعتنه اشتغال اندر کن لقمان حکیم
 حاضر اولدی خاطر نه کلدی که بونه در دیو سوال ابله سینه زرانت و قافله
 عامل اولوب سکوت ایلدی چون تمام اولیجی و او داتیدی چکده خط
 نفس چون نه خوب سنه در پس حضرت لقمان الصمت من الحکماء
قطعه العلم زین و السکوت سلاطه و اذا شرحت فلا تکن کثیرا

در سکوت
 و در سکوت
 و در سکوت

ایله

مان نه مست علی سکوتی مرة ولقد نه مست علی الکلام مرارا
 و از باب سلوک مدار وصولی پیش سنه و جهر ایدوب بیت مشهوره
 جوع و صمت و مهر و غلت و ذکریدوم ناتمامان جهان را بکند کار تمام
 امام غزالی ایدر صمت امر لازم آید و کینه دیل بود که کلام درت قنبد مضر محض
 و نافع محض ضرر و نفعی شتمل اولمک دخی که لک زیر اضری نفعه و کمال عبادت
 ایکی بسندن خالی اولن دخی ناجوز در زیر که عبت محض و تضییع زمان و وقت که
 موجب خسران وقت در همان نافع محض اولان قالدی پس معلوم اولدی
 که کلامک اوج ربعدن سکوت واجب همان ربع واحدک نطقی مناسب
 ایش و اول بر شمه دخی آفات خفیه اولمق و قایق ریا و نضغ و غیبت
 و تزکیه نفس کی مخلصد پس ظاهرا اولدی که جناب رساله پناک صلی الله
 علیه و سلم من صمت نجی بیوردی عین صواب فصل الخطاب و جامع الکمل
 که او قیت جوامع الکلم مقتضای سخن مخصوص جناب رساله قباب در
 علیه الصلاه و السلام پس آفات کلی بعد از سر بر یک اسباب علما
 و علما جان ایراد و حضرت امامه اقدایدوب اوله تخیف لرندن ابتدا
 بعد از غلیظ و غلط اولن لایک تمیز و تمیز و طریقه حسن تعلیمی که اسهلدن اخذ و ابتدا
 و اصعب ایلد ختم و انتها در رعایت ایدوب خفایای جلایای آفات کلایی
 افهام و تعلیم ایدیه لوم بعون الله الملک القادر العظیم التواب
بتدای تقسیم معلوم اولسون که آفات کلام حضرت
 امام تمیز و احلام بیوردی و غنی اوز یکرمی آنف در او یکسوی آنف لایق

اولان و نفع و ضرر دن
 خالی اولاندر مضر محض
 نکلمی جائز و کلامر بلا شبه
 ضرر و نفع شتمل

یعنی دین و دنیا و نفسی ظاهر و فایده می رسد اولین کلامی سؤلیکد را که ذکر و عیبت
و محسوس حرام در اندرون اجتناب واجب در اما لا یعنی فی الجمله صباح و خبی اولور سه
طالب فضیلت و کمال اولور ترکی مناسب در زیر تفضیل زمانه در تفضیل زمان
موجب خسران در اگر او زمانه طلال و غطت حقه تفسیر اولور لکن احتمال
ایندی که نجات مواسب حق در اول عطیه از اولیدی که حساب کلییدی
با انک زبانت فرسوده اولمیدی و کاتب اعمالک رنج بهود و کلییدی
و ذکر اعمالک غیبت محظ اولمیدی یا اول کلامک ذکر و تسبیح و تحمیل
محمیل ایدی پس بونک کبی فوایدی آنوک کبی زواید تبدیل ایستگاه
لا یقدر حدیث شریفه وارد الی شدر که من حسن اسلام المرء
ترک ما لا یغنیه و بوندن دخی شدید و عید و ارد الی شدر
روایت اولور انصار در بر جوان احد غرا سنده شهید اولدی که شد
جوع و یحون سینه سنک بغل شیدی و آله سی یوزندن غبار نی سکو
بنیالک البته دیو جاک حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم
سور دیر نه دن بیلک شاید که مالا یعنی سولمیدی یا ممت و محتاج اولمیدی
نشد منع اولدی اوله ایا غم غالی ایدر که مالا یعنی نک حدی اولدر که
مرسوز که سولمید و کک تقدیر غم غم و آتم حال و مالا اولمید سن بطایفه
تحدث ایدر کن ایلد و کک سفراری و کور و کک جبال و انهار و استماع
ایند و کک شتابان مشایخ و اندرون مشایخ و کک احوالی حکایت
ایلیه سپین پس بوجکات دن سکوت ایلیک دینی و دنیوی ضرر ترش

مثنویات جلیله
حاصل اولور

اولمیدی هر چند وقت ایلیک مبالغه دن و بعضی کس نه لری و تم و عیبت
و کند و که مشایخه اقلیم و لقای مشایخن حاصل اولان عجب تزکیه نفسدن
احتراس و اجتراز ایلیک تفضیل زمان و زبانتی ذکر و تسبیح و تحمیل
خسران و کلییدی و جمله مالا یعنی بلکه حرام اولان مقوله دن سولمید تمشیدن
که بکون قنده ایدک و قندن کلور سین که تفضیل وقت اولد و غم دن
غیری صاحبک زحمت و یرو و سپین زیر اشایه بریردن کله که ذکر ایتمک جایز
اگر حقیقت دیر سه کند و متالم اولور کند به ایدر سه آتم اولور سکوت ایدر
جواب و یریدی دیو یحون اولور سین یا خود بلند و کی نشنه صور سین
شاید که نفسنی بیلدن یکدن قحوب جواب غیر صواب و یره یا خود بلند
سؤال ایلیه سین بکون صایم می سین دین نعم دیر سه شاید عجب
سور یا به یستلا اوله اقل مایکون عبادتی سر درجه سندن که عبادت چیدن
نیجه درجه زیاده و در منزل ایلیه بوجله آفاته سن سبب اولدن اگر فضول
کلام و مالا یعنی حدیثی ترک ایدر اید و ک بوفات دن صاحبک تحافا
سن سبب اولمید ک اگر ریشه ذکر و تسبیح ایدر اید و ک نیجه ثواب اولمید ک
پس علاجی بود که ملاحظه ایدر که موت و فنا در میان و انفس اس مال انسان
زمان عمر سبق اید و ب او کدل الحق میدان و بوز اس مال که تحصیل سعادت
مکن ایکن تفضیل ایکن عظیم خسر اندر **شعر** ایس من الخسران ان لیا لیا
متر بلا نفع و تحسب من عمری **شعر** بوعلم جتندن علاج در عمل جتندن غلات
نوع بشر یادمانه وضع حجر بالیغیم سکوت ایکن عظیم تمت و اقدام که لسان

سکوت معنادار اولوب که اختلاط دخی ایدر سه ملکه اولمخله سکوت مالک اولوب
لکن اختلاط ایدوب حفظ لسان اتیمک غایت دوشوار در **اچنجی آفت**
فضول کلام یعنی مهم اولان موضعده قدر حاجتدن زیاده ایتمک یا
برکزه سوله نضکره نیه اعادة قیلق یا اختصار ممکن ائین اطناب تطویل و حال
مزام حاصل اولورکن بسط تفصیل اتیمک کبی بودخی مالا یعنی قریب بلکه دن
قسمدر بعضی صحابه دن مرویدر که بجا بعضی کلمه اندر بجا اکا جواب کیم
تا باره دن شستی کلور اما ایتیمک فضول کلام اولمقدن خوف ایدرین دیردی
بواقفک دخی علاجی آفت اولی کبی در **اچنجی آفت خوش باطل در**
یعنی باطل سنه در شروع ایتمک اخبار عشق حرام و احادیث خبیثه
و فسق و اثم و ذکر نعمات و ترغیبات ملوک ظلمه و جابر و نوادر و طعنه
فحشیه ایتمک کبی بواقف اولکی لردن افش در زیر آندل ترک اولی بوجرام
در حدیث شریف ده وارد اولمشدر اکثر اناس خطا با یوم القیمه
اکثر نعم خدائی الباطل یعنی قیامت کوننده خطیه لری گناه لری خوف
اولان دنیاده خوش باطلی چوق ایدلرد و قران شریفده و کتاب انجوز
مع الخائضین بونک علاجی ملاحظه ایتمکدر بر فعل که ترکی اولی افضل
و تصنیع عمر اولده و غندن غیر تحویل و بال و خطبه ایتمکدر در **دجی آفت**
مراوجه الد شریعت ده منی حکمه مذموم در حدیث شریفده وارد
من ترک البراء و موثق بنی له بیت فی وسط الجنة و من ترک البراء
و من یطبل بنی له بیت فی ریح الجنة یعنی جدال خصوصیتی حق الله ائین ترک

ایلمنه جنک و سطنده منزل تبلور حق الله و کل ائین ترک ایلمنه کناخته
منزل تبلور مرا و جدال غیرک کلامنه دخل و اعراض و اولیه دکلردیوز و ایتیمک
ایتمکدیر و آنوک بوجبی کثرت ترفع و کثرت و اظهار فضل ایتیمک کناخته تجربه ایتمکدر
پس لایق اولدر که برکته بر کلام سولیه حق الله قبول و تصدیق اولنه طایفه
امور دنیویه دن الله سکوت قبله امور دینییه دن الله رفق و صیحت طریقی
اوزره اعلام اولنه جدال و نزاع طریقیه قیام اولنیه بعضی علماء ایدر
برکته بر مجله خطا سولیه یا جهلیدن یا معنی جهلیدن اول مجله ده فی
تخطیه موضع خطا پس بیان و صوابه ارشاد ایلمنه زیر اسم سنندن بی
تعلم ایدر سم سکا حد و اولور و چون بواقفک سببی کثرت و ترغیر پس
انلرک علاجی سبقت ایدر بوقا دخی علاجه در و ذکر ایتیمک کوز نواید و مضای
دخی ملاحظه یا فعدر **بشخی آفت خصوصت در** مرا و جدال دن شد در
زیر امر و جدال مختصا مجله برکشی نک کلامنی زد و سوزنی مناقشه در
قدیم دن خصوصت باقی و دایم مخالفت و شقاق یوقدر اما خصوصت قدیم
مخالفت و منازعت مستمر اولور شقاق و عداوت کرک شلا اصحاب
سنی و اضراب رافضی از اسبنده اولن کبی امور دینییه و خصوصت لری
و نزاع لری اولوب ایتیمک کلامنی و مقاله سنی ترشیف ایتمکدر و خصوصت
اول وقت حرام اولور که کند و طرف باطلده اولده و غین بلیور اوله
یا حق لیکدر بلز اوله دعوا لره و کل اولمق عادت ایدن کسنه لری که
بیلدین دخی وکیل اوله حق الله اولن کسنه دخی ادب و وقار لیه مقصود

علیکم دیو جواب و یزدی عایشه رضی الله عنہا صبر اندہ میوب المہ شتم
و سب اندیک حضرت منع ایوب یا عایشه علیک بالرفق بوزیر عایشه
ایندی یا رسول الله دید کلزی استماع بوزیر بکوزی بوزیر بکوزی شتم
ولکن علیکم دید کلمه زد ایدم ان الله رفیق یحب الرفق فی الامر کلہ من
عاقل و مرد حکیم خشن خلق و تہذیب لسان و اجتناب فحش و ہیان الکسا
اداب و اخلاق حسان ایتمک استرسہ اکا بوحیث کافی و وافی در
ابرسیم بن مغیرہ دن مروید کہ کثیر الفاحش المتفحش یوم القیامۃ فی
کلب و بواثر محتاج بیان و نظر دکلہ زیر آدمی سزہ خلق خبیث و ستر
نہ سوزہ اوزرنیہ اولور سہ فردای قیامت بر حیوان شگندہ بحث اولور
کہ اول صفت اندہ غالب در چو کہ فاحش متفحش و نیادہ کلب عقور کبھی سنیہ
صباح و سزید یوب و استین و دامانیہ پیشوب اذ او تحیر اندر پس کر
کلب صورتندہ محشور اولور سہ بعید دکلہ و حیث بن قیس دن مروی در
کہ ادوار الذآ اللسان البذی و الخلق الذی امام غزالی رحمہ اللہ تعالی اندر
کہ فحشک خدی و حقیقی اولد کہ امور قبیحہ الفاظ صریحہ ایلہ ذکر ایلہ میثلا جماع و عظام
الفاظ صریحہ و القاب قبیحہ ایلہ کہ اہل فساد از اسبند معروف و اہل
صلاح اندن اجتناب ایلہ موصوفہ ذکر ایلہ یوب کنایت و ستر بلہ سولیمہ
و کہ لک تبول و تغیط و خی لفظ صریحہ ایلہ ذکر اولونق فحش در قرآن عظیمہ
جماع دن مس و لمس و دخول و صحبتہ تعبیر سورہ لغی بواہب رعایتی بچون
و بومقوله الفاظ و القاب اکثر فحش و شتم صد ندہ ذکر اولور بعضی

بعضدن متفاوتہ را و ایلہ کر وہ و آخری حرام و مخطورہ و نسا و حرم و نجی باشد
اشمالی ذکر اولور لیموب کنایت و زفر ایلہ کلن کرک و فحشک سببی یا اندای
غیرہ یا احتیاط اذناس و فساد سببی ایلہ لسانی فحشہ معاد اولمقد ر علاجی فحشہ
تذکرہ و احادیث و آثار تفکر ایملکہ **سکریختی آفت لعن**
یا حیوان یا جامد در لعن رحمت حقن دور اولسون دیکد رہنی لعنہ
احادیث چوقدر المؤمن لیس بلعان کبی و بعضی روایاتہ کلمتہ رکہ نیک
لعنی قلندہ مساوی در و مذت لعن مروایتہ در امام غزالی رحمہ اللہ ایدر لعن
اوج مرتبہ در اولکی مرتبہ اولد کہ لفظ انعم ایلہ اولہ لغتہ اللہ علی الکافرن دیکت کجا
ایکین مرتبہ اولد کہ لفظ خسر ایلہ لغتہ اللہ علی الیہود کبی او چنی مرتبہ اولد کہ لفظ
معین ایلہ اولہ لغتہ اللہ علی ابی جہل لغتہ اللہ علی زید کبی اولکی و ایکین مرتبہ جائزہ در
لکن فرق مسلمین دن اہل بدعت حقندہ خطر وارڈ وقت نظر کرک زیر بعض
فرق غلاۃ دن اولمغلہ لغتہ استحقاق قلدہ شہبہ وارڈ پس عوام اندن
منع اولنق کرک او چنی مرتبہ اگر شرعیتہ کفریہ ختم اولد و غی ثابت ایسہ فرعون
و ابولہب و ابوجہل کبی لعن جائزہ و آلا اگر احیادن ایسہ یہودی معین کبی جائزہ
دکلہ زیر کفریہ ختم اولد چنی معلوم دکلہ امواتدن ایسہ ایملک اولی در شاید
ایمانہ ختم اولش اولہ خصوصاً کہ کافرہ لغتہ ایملکہ ثواب بوقدر اقل مالکون
بعثت قبمندن اولور حتی کرسنہ ابلیمہ دخی لغتہ ایتیمہ ترک و جب ایتیمش
پس لغتہ بدلی تسبیح و تہلیل ایلیمہ ثواب بولور زیدہ لغتہ ایملکہ اخنی بولیدہ
زیر ایزید قتل حسین رضی اللہ تعالی عنہ و اہل بیتہ رضی اللہ عنہم امر و رضا و یزید

مقرر کلد را آید ایسیه شاید که توبه آیمش اوله غم بنی صلی الله علیه وسلم
 حمزه رضی الله عنه قتل ایدین وحشی ایمانه کلدی و تائب اولدی قبول اولدی
 لعنت ایمکه ضرر یوق ایمکه خط و ارس ترکی فضل و انک بدلی تبیجه
 مشغول اولق اکل در بکلام امام غزالی در بغداد و مرحوم مدرس نظامیه مفتی شایسته
 ایکن استغفا اولنوب ویر دکبری جواب فتوی و کتاب احیاده ذکر
 آیت کبری بودر اما کم اول فتوایه آیمه شافعیه و شرکای امام غزالی دن اولان
 امام الکلیا الهی اسی جواب یزوب جواز لعنه فتوی ویر شد و متاخریندن
 چوق کسنه لرحله دن خیر محقق سعد قفازانی یزیدیک کفر و ضلالی متواتر دیو
 لعنت ده شبهه آیمش در اهل بیت نبی علیه الصلوٰه والسلام ساری کی بیجا
 کتور دکبری و دندان مبارک حسینه رضی الله تعالی عنه قضیب ایلک ضرب
 آیت وکی حتی صحابه دن حاضر اولان بی اختیار دیدی کید قضیبکی که اول
 در دندان صدق آسمان شرف دمان فخر کانیات تقبیل و تلیثم آتیده کی
 کور شد رو ایکی غنچه آل عباس حسینه سمار بجانای من الله بیا بوردی
 آیت شد و بونک امثالی روایات که تتضمن تحقیر اهل بیت در
 حال که تشریف یون یبدا الله لیذهب عنکم الرجس و یطهرکم تطهیرا
 نازل اولشد اگر چه بربری احاد دن ایسیه مجموعی متواتر در اهل بیت قتل و تحقیر
 و خصوصاً ریحانه باغ ابی القاسم محمدی علیه الصلوٰه والسلام بود جمله اولان
 قتل و کل خوشبوی آل مصطفای سموم کربلای کرب و بلاد خاکه پامال
 ایتمک مجر و کبیره مرتبه سنده قائم بلکه تعظیم جناب حضرت نبوت مآب

اهل البیت

سنانی اولد و غمچون کفر مرتبه سینه و اهل اولشد **نظم** خرم چشم و چهره سبزه خاک آن کاهن
 نرک چشم و کل رخسار آل مصطفاست . سنگها بر سینه کوبان جامه دینل عرق
 میر و دمالان فرات آری زین غم درختا . بعضی افاضل دن بوسله سوال
 اولیجی دیش که کتب فتاوی ده مذکور ذکر که کرسنه حضرت نبی صلی الله علیه وسلم
 قباغی سوردی دلیله لراول بن سو فرین دلیله کافر اولور ظاهر اول حضرت تک
 حسین حضرت نه محبتی ایلد مناسبتی یوغیدی پس حسینه بولیا امانت و ذلال
 ایدین اول حضرت صلی الله علیه وسلم نه آیمش اولور مشهور در که زمان قتل حسین
 و اهل بیتیه جنی لر بویتی انشاء آیتدیلر **نظم** اتر جواته قتل حسینا .
 شفاعت جده یوم الحساب . و بذانی المسائل کن برجی . علی العصیان جلان
 بعضی شعرا اهل بیتک بو معنی رده قصیده بدیعسی اردر بر اکی بیت تحریر اولدی
 مدارس آیات خلت من تلاوة و منزل و حی متفر العرش آل رسول الله خلت
 و بالیت التعریف و بحرات دیار علی و حسین و جعفر و حمزه و الشجاد و ابی الثغفان
 لکن فقیر ایدین جواز لعنت دیر لسه فی الجملة جواز طریق اردر اما اولی افضل
 ترکی در زیر العن یزید واجب و مندوب و کلد بلکه احتمال عدم جواز و ارس
 لسانی لعنه معناه ایتیموب روافضه تشبهه ایتیمک دن نفسکی ابعاد ایتیمک
 اعلی و کل طالب سعادت اولنه اولی افضل در و دخی معلوم اولسون که
 بر کسنه یه بد دعا ایتیمک دخی عقلا مذموم و شرعا منهنی در اول کس نظامیه
 دخی بد دعا ایتیمک کرک زیرا بد دعا ایتیمکه مظلوم دخی اکا ظلم آیمش اولور
 بار بار اولور آخنده ثوابی تسلیم یا بوار توق ایدر اول بونک ثوابن الحق

۱۳۳

محبتی قباغی
 صنی الله تعالی عنه حضرتنه

الثواب عنوان الله تعالی علیهم اجمعین

شجی عارض اولد که مستعده شوت و مو غالب مقتضیات
 سنایات و موسه طالب اولد که که شخص معین مجتهد کفر قار اولسون که اولسون
 زیرا بمرتبه ده اولان قلبه سماع صوت و ترانه و وصف حسن جمال و حد و حال
 و فراق و وصال بر حال شعله شوتنی اشتعال و هوا و موس کانی تحریک
 ایدوب صاحب صوت دخی فتنه به باعث معصیت شریک اولور بعضی
 و میسر در که الغناء رقیه الزنا **شجی عارض** اولد که که سماع عوامدن اولور
 حب آلهی ایلد قلبی متور اولمش اولد اگر چه سماعدن بونک کبی که تحریک شوت
 و آثاره فتنه اتمیوب لذت سباحه دن دخی اولور اما اودمان کشرقی
 تضحی اوقات و تعطیل مناهات متودی اولمغه ممنوع اولوب صاحبی مذ او متلبه
 صغیره اولور نه کم ترویج قلب و تشجید قلبو چون لغب شطرنج نباحدر اما
 اودمان اولنه اباحتی زایل و حرمت راجع و آیل اولور پس بونک حالی خال
 صاحب جمال کبی در که بردانه اولمغه فرید حسن اولوب افسانه اولور اما که تین
 اولقدرا اولسه که حاشی خیره و طرافت رخساری دوسته جالی منقص و سیاه
 ردیکه متودی اولور **مطعمه** خیال خاص باشد خال روی شاهد معنی
 چو خال اندک فتنه بر رخ و ده حسن فراوانش و کر که در بسیاری رخسار
 شاهد را میان ساد و رخسار ان سیه روی رسد زانش **شر** اما غم آلی
 ایدر اباحت سماعه دلیل عقلی بود که سماع صوت طیب موزونی یا غیر موزونی
 که محرک قلب اولد اشتکدر اما سماع صوت طیب حرام دکدر زیرا
 حاسه سمع در کاتندن لذت ایتک حاسه بصر در کاتندن لذت ایتک کبی

از بار و اشجار و خضروات و انهار شاهه سندن لذت حاصل اولمق
 و حاسه ششم رواج طیب ایلد لذت و حاسه لمس سطوح ناعمدن شمع الملق
 کبی در بلکه قوت عاقله معلومات یقینه و معارف حقیقه دن مستج و متلبه
 اولمق کبی در چونکه بوندر حرام دکدر پس سماع طیب دن استلذ از دخی حرام دکدر
 بلکه حق جل و علاقران عظیمه بنید فی الخلق مایه بور دوعی
 صوت طیبی مدح و ثنا و انسانه منت عه ایلدی حرامه منت و اکا ثنا
 و مدحت اولور و حضرت داود علیه سلام حسن صوتله مدوح انبیا اوشیدی
 و جناب رسالت نبی صلی الله علیه و سلم ابی موسی اشعری حسی صوتی
 اولد و عیون لکذا و تیت مزمار امن من امیر ال د اود دیو مدح بوری
 پس صوت مجروح طیب اولمغه استماعی حرام اولور بودرجه اولی در
 درجه ثانیه اولد که حسن صوته نظم منظم اولد و وزن سندن
 زاید معنی در پنجه صوت طیب وارد در ناموزون و پنجه موزون طیب
 دکدر صوت موزون اوج قسم در برسی خجسته انساندن چقین در
 ایکنجسی طیور اغزند چقین بلبل و قمری کبی **م** نوای بلبل و قمری و ناله عشا
 بنر از ایده ایتد ردی خلوتی خراب **شر** او چنجی جادادن حاصل اولور
 اوتار کبی که چنک و عود و انک اشالی و فراسه کبی که نای و سنا و انک
 اشالی در چون قسم ثالث نص شارعه حرام و با حدن شش در باقی در
 اصل اباحتده باقی در درجه ثالثه اولد که وزن شعری منظم اولد
 بود دخی حرام دکدر جناب رسالت نبی صلی الله علیه و سلم

موزون شعر استماع بوردیلر و جایزه لوده عطا بوردیلرته کم کعب
 رضی الله عنه بانت سعاد فقبلی الیوم مبتول **قصیده** بی ایلده حضرت مدح
 و مجلس شریفله انشا و ایدوب **شعر** ان الرسول سیف یثرب
 فته من سیوف الله **بیت** و اریحی مبارک ارقه سندن
 برده لرینی چقرو ب اکا عطا قیلدیر اول برده معویه ورثه النذیر بکر
 اچی ایشتر ایدوب بعدد خلفای عباسیه یه انتقال ایدوب شعار خلعت
 اولوب خلیفه دن خلیفه یه وصل اولوردی تاکه سنه ست و خمین و تمانه
 لشکر هلاکو خلیفه قتل و بعدادی غارت آیتد کلرنده نابیده اولدی و نابغه
 جعدی جناب حضرت علی الصلوٰه و السلام بوقصیده ایلکه مطلعی بود **شعر**
 خلیلی غضا ساعه و تحرا . ولو ما علی ما احدث الذر او ذرا . مدح ایدوب
 حضرتده انشا و ایتد کده لا یغضض الله فاک دیو د عابور دیلر اوی
 غمیری یوزالتی به قریب اولوب سلاک و نه اندن بود عابر کاتیلدیر
 دوشمش یوغدی و بوبیتی انشا و ایلد کده **شعر** بلغنا النصار مجده نا وجد و دنا
 و انا لخر جوفوق ذلک مطهر **شعر** حضرت صلی الله علیه و سلم بوردیلر
 که الی این یا ابابلی نابغه دیدی الی الجنة یارسول الله حضرت بوردیلر
 انشاء الله یا ابابلی و حنان ابون مسجد نبوی ده برکری قوشلیدی
 که اکا حقیقوب اول حضرت مداح و کفار ابا جی سولردی و انک حقه
 روح القدس یونیک مانا فحت عن ابته و رسوله بوردیلر و حاتم
 اصحاب و خلفا راشدین خصوصاً امیر المؤمنین یعسوب الموحدين

نظم اشعار ایتد کلری شیوع و ایشتهار طوشتد و صحابه دن لیدر
 که عربک مشهور شاعری در بوبیتی ویشتر **شعر** ذنب الذین یعاشون کنا فیه
 و بقیة فی خلف کجده الاجرب . و حضرت عایشه بوبیتی انشا و ایدوب
 و ابی بکر حضرتنی و بلالی رضی الله تعالی عنهما مدینه ده حاد و تردی افاقت
 ایتد کده ابو بکر بوبیتی انشا و ایدوب که **شعر** کل امری صبح فی ایلده
 الموت اونی من شرک نعبده **شعر** حضرت بلال بوقطعه ایلد رفع صوت ایدوب
 و مکه مشرفه یه ایشتیاقن اظهار قیلوردی **شعر** الالیت شعری بل ایشین
 بواید و حولی اذخر و خلیل . و بل اردن یومامیاه منجه . و بل بدون لی شانه
 و بعض اذ بادیروردی که الصحابة یطیون و یثرون و نغوذ بانه من قوم
 لا یثرون . اما جناب رسالت پناهی شعردن معصوم و شعره دکل و لطیف
 و رائق ایسه اول حضرت شایسته و لایق اولیوب و ما ینبغی له بوردیلر
 بسبی اول دکلر که شعره فسنده باطل و کلام منطوم مطلقانه موم اول بلکه
 چون کفار نابکار نظم قران معجزیانی کاسی بحر کاسی شعر دیدیلر پس لازم ایشیدی
 اول حضرت صلی الله علیه و سلم سرای قلبنه در شعر بته و کلشن کالانی
 سبز تر و مزه شعردن رسته اولاکه تهمت منکرین صحتی مشتمل و تحمیل
 واقع و وقوعی محتمل اولیه بعض فضلاء و شلر در که بوضیلت شعرک دلیل با بر
 و حجت قاطعه سی در که انجازی اکا محتمل دونه لر وانی معجزک حتمالنه
 مشتمل قیلدیر **مشهور** شعر در نفس خوشن نیست . نزد اهل دل این سخن نیست
 باله سن زخمت شرکاست . تن چونا لم زشته ایشان کاست

طیل

درجه رابعه صوت طیب موزون قلبه سکون آیدن محبت عالیه و سوائی
 مکنونی تحریک آیتیه سی جتدن خل و خرمی در اول معلوم اولسون نغمت
 موزونه و اصوات طیبه ایل از واج و نفوس آراستند و مناسب جود
 و تیرکاسن و اردر اول سببند که نغمت موزونه قلوب و از و احش
 عظیم و انفعال عجیب ویرور بعض اصوات فرح و سرور بعضی خزن و بکا
 و بعضی ضحک و بعضی نوم کتور و زسته کم **حکایت** اولنور که ابو نصر رابی
 که حکیم کامل و معلم ثانی و یکله معروف در سیف الدوله شک بوفنده وخی
 خبرک وارسیدر و یوحک نعم دیوب میانده اولان میاندن چوب بار
 چقروپ تالیف و ترکیب آیدوب بر ساز قلوب نواخت آیددی حاضر
 جمله ضحک آیدیلر و تالیفی بوزوب تالیف آخرایدوب نیه نخت آیددی
 جمله سی بکا آیدیلر آیددی بوزوب تالیف آخرایدوب یکجک جمله سی نم اولدی
 حکیم قایم اولوب کندی جماعتی بوجالده ترک آیددی طیب اصوات و نغمت
 نغمت انسانه و کل حیوانه وخی تاثیر عظیم آیدیر عرب حادی لری جواله
 صدا و نغمت مناسبه ادا ایدیکجک شتر کوشنی صوت خدا ایلده
 پر قلوب تعب و کلالی یاد آیتیب و و باد و تلال و میوب و جوع
 و عطشی فراموش آیدوب اولقدر سیب و صحرای و قطع براری و تحمل احوال
 اقبال آیدر که آنسز عشره شیندن قاصروا و فی صبر و تحمل قادر اوله مز بعضی
حکایت آیدر که بادیه ده بر شخصک منزلنه مهران اولدم کوشه
 خباده کوردم برنده سیاه نقیده و مغلول او تور و اطراف خباد

مجله حاضر اولوب مقید سار
 و ترانه ایدوب حکیم التفات آیتیب
 نظر آید و در اصل ایدوب
 الدوله

نه
 ده

نیچه شتر که کوبان حیات یو کنی ارقد لرندن صلت و منزل فوت
 و فایده قلمش ز غلام مغلول مهران مقبوله تضرع آیدر که کرم ایلدی سید
 تشفع آیت که انک قنده مهران مقبول الکلام و تقضی لرام در اوله که تشفع
 اظهار کارم اخلاق آیدوب بنی غل و اسردن طلاق ایلدی راوی آید چون سینه
 تشفع و خلاص بندگی سنی توقع آیدم سیدی آیددی تشفع عکوز مقبول
 و سیاه مجردن خل غلول آیدم و لکن معلوم اولسون بو عبد بنی ساحه
 غنادن اخراج و بنی و عیالمی فقیر محتاج آیدر چون سببدن سوال آیدم
 بسط مقال و شرح حال آیددی که بن برکشی آیدم که وجه معاشم و طرق انتقام
 بوجمالک ظهورندن و اصل و نفقه بطون اهل و عیالم لکن سبب ظهور
 حاصل اولور دی بوسیماک آواز حداسی غیب و حسن نغمه و لطف
 آواسی خاطر فریب در برکون بوجال حامل احوال آیدم رفیع آواز و حدایه
 آغاز آیدوب جمال انک استماع ایلدیست و حیران اولوب اوج کمال
 مسافه برکونده سیران آیدوب چون منزل و اصل اولوب یو کلرین ارقد لرندن
 لده یلر جمله سی کلال و تعب و رحمت و نصیدن رخت و جود لرینی عده صلدیلر
 راوی مهران آیدر خوانان اولدم که حدای سیاهی کوش و نغمه صد سینه
 خروش آیدیم سیدی فرمان آیدوب سیاه رفیع صدا و آغاز خدا ایدیکجک
 بر صوت استماع آیدم که یقین اولدی که روحم لذت و حالندن تنم
 و طبع اید جمال که حاضر آیددی حدای کوش آیدیکجک بایم و حیران قطع عقا
 حبال ایلوب غم راه صحرا و جمال آیددی **پت** اشتر بشعر عرب و طیب

کر ذوق نیست ترا که طبع جانوری بلکه دل آدمی نغمه موز و فلک است
و صوت طبیب تأثر می آید و حیوانانده محسوس در مریکم که نغمه
طیب و آواز خوب آندۀ تأثیر و شوق کاین عشق نهانی بین حجر
و تیسیر ایلویه آیره انسانیست بل حیوانیت در اینچ و انسان کامل قند حماد
مطلق در نته کم و بیش در کس که شکر که البریغ و از باره و الوعد و اوتاره
فهم فاسد المزاج لیس له من علاج پس چون سماک قلوبۀ تأثیری کون
و خاصیتی اظهار مضمر و اخراج مکنون در پس سماک حالی علی الاطلاق
معلوم و قل و ضرمتدن حکم معین ایل محکوم و کله را که شمعک خرنه قلبی و حبیب
الهی ایل مقلو و آینه سپه سی صقل ریاضت و مجاهد ایل محلو ای سماع انگ
در و درون اثار و شمع شوقله حجره قلبن انازه ایدر پس آنوک حقه سماع حق
و حلال مطلق در و اگر درون دل مستعد سبب سواهی نفس مجتمع و خورج
و جمعیت خاطر ساحت سینه بسند مرتفع ایه سماع انگ اساس استینا
بالکلیه تفلیک و ویرانه قلبه اولان آمال نسیانیه و افکار شیطانیه
اثر و تحریک ایل محله مفضی اتمام و عین مکروه و محض حرام در چون غنا
و سماع غنا خصوصه اساس قصر سخن بود و جمله بنا اولدی پس بود ایل
اکتفا ایدلم و شعر حکمی مخی مرقوم و انشای بیان حکم غنا معلوم اولدی که
شعر مطلقا حرام و حجر من القول و حلف من الکلام و کله که حدیث این
من الشعر حکمه اذن کاشف و پنجه شعار علما جمع علوم و منبع لطایف معارف
نعم شعر فحش کلام و ذکر خمر و غلام و درج فواحش و اتمام و جواهل اسلابه و

و شمل انیه کرامت و حرمت مقرر قل و ابا حله نامحتمل در حدیث شریفه که
لان یبلی جوف احدکم قنیا خیر من ان یبلی شعرا یور و قلندن مراد بعضی علماء قند
بوشعور او و پنجه آفت مزاح که سابقا از اطندن تحذیر و تنفیر و طریق طلاق
اشارت و تدبیر کچشد را و ن بر بنی آفت سخن و تنه که احوال و افعال غیره
محاکاتۀ و تقلید مخی بود و کله که بوکا و مخی اشارت و بیان کچشد را و ن بر بنی
آفت افشای تر آخرد که افشای بسندن متاثر و متاثر و متاثر اوله
حدیث شریفه بود معنی و ایدر اولمشد بر کس بر سوزی سولیکه ضحکه
ایکلی جانبیه التفات ایلمه امانتد ر یعنی اظهار و افشای خیانتد را و مجالس امانه
دخی بود در قطع ای شده محرم مجالس از راز بر مجلس امانت تست
مکن افشای راز مجلس کس زانکه افشای آن خیانتد شریح بصری و مخی
ایدر که خیانتد در که برادر کت بصری فاش ایدر سپن بعضی خارده صدیقی
بر بر سوزیلدی بعدۀ صور دی اول بصری کتم ایلدی دیدی بلکه اوندۀ بود
و میلد در که صد و رالاحرار قبور را لاسرار بعضی بلغان بیان نقصانده راضی و کون
انما کتم سرده مبالغه ایدوب پیش که نظم و اکتم البصر خنی عن عادیه
الی المستبرین غیر نسیان و ذاک ان لبانی لیس علمیه سیری سیر الذی
قد کان ناجانی او و پنجه آفت عد کاد و عد و فامومنه و جب در
نزول آسمانی بود که یا ایها الذین امنوا اوفوا بالعقود و حدیث
کله را القدر دین ترجمه شعر مدور هر چه بکند زو زبان
عیب باشد و رای آن کردن و عدۀ در ذمه کرم و حسن و فرض باشد و

آن کردن

روایت اولی که حضرت اسماعیل علیه السلام بکینه اید بر موضع قلات
آیمکی و عده ایندی حضرت موعده واروب شخص بود که یکجای او کون
اول موضع نشیمن اولدی بر روایتی دیگر می یکی کون اول سبدن
حق جل و علا انوک و خنده آینه کان صادق الوعد و کان رسولا
بنیای سیردی پس مؤمن و عده سپه ان شاء الله عسی و عسی و عسی و عسی
ایمیه و فدا واجب خلف ایمیه اثم و کاذب اوله اما صیغه استثنایه اگر
مخاطب نیه جزم فهم ایمیه امام غزالی پذیریه واجب اولور مکرر متعذر
اون در دخی **افت** کذب کذب قبايح ذنوب و فواحش عیوبند
و عقلا محذور و شرعا محظور و انک حرمت و تحذیرنده آیات و احادیث
چوق وارد ایشدر جمله دن سیر شد در کینه کذب ایمیه اغویان
بر ریحه حقیر که نکات متن رایحه سندن بریل بر اراق اولور و بونک
اشالی مواعید چوقدر چون کتب احادیث و مواعظ اندری جامع در این
اجتاج یوقدر لکن معلوم اولسون که کذب اگر چه جمیع ادیانده محرم و محظور
و عقلا دخی قبیح و منفور در بعضی فضلاء و استماع ایدم که کذب حق
جل و علایی کذب ایتمکه راجع در زیر حق تعالی اشیا پی خلق و ایجاد اید
واقعی واقع و ضعیفی غیر و اقعد و یو شهادت ایتمکه چون کذب و ایم
غیر واقع یا غیر واقعه و اقعد و یریس شهادت حق خلافت شهادت
ایتمش اولور و ایضا چون کینه کذب نه ایناندر متن است پس اول
مؤمن بی موجب حیانت ایتمش اولور بومرته کذب ضرر آفری

ایتمد

اولسه اثم مقدر در اما بونکردن غیر می کذب ضرر لری اولور که تخریب
و اهلک عباد و مؤدی اولور فکیف بعضی مسلمانان مال و عرضی تلف اولن
که بونکرد کذب ضرر لرینیک و مناسبت ادنی سی در اما کذب بعض
افراد می تسبیح و مرسته بعضند ن تمزاید بعضی متناقض حتی مساج و مرض
بل مندوب و مستحب اولور اما حرمتی تمزاید و قبحی متضاحت اولان یکی نوعدر
بر نوعی نفس کذب غلیظ اولوب ضرری کثیر اوله بونک غلطی حضرت
رساله نیاسی صلی الله علیه و سلم اوزرینه کذب ایدوب تغییر شرع
و افاد قواعد عقاید ایتمکه مؤدی اولمقدور اینچون سیردی که کذب
علی احد کذب علی من کذب علی متعمدا فلیسوا مقعد من النار و علی
کاذبه راجعدر که کذب به اصلا محتاج و کل این کذب ایمیه که حدیث ده وارد
اولدی ثلاث لا یطیر الله الیهم ملک کذاب عالم متکبر شیخ زان
علما دیدیلر که ملک که کذب به اصلا محتاج و کذب ایدوب ایمک و عالم فقیر که کذب
اکان مناسب و کذب زکیر ایمک شیخ که شهوتیه فتو کلک اید زنا اکا
رواد کذب زنا ایمک است و واقع در اما مرض و مساج بل مندوب و مستحب
اولن کذب اولدر که انده صلاح مسلمین و دفع ضرر مغیبن اوله مثلا بر طالم
قتل اینچون بر صالحی قوب بریره و دوشور سه کورن کینه به صور سه اول
کینه بوند کردی بو مقامه کذب ایمک مندوب بلکه واجب در
و کذب لک ایلمی کینه ارسنده حد اوت اولسه مر برینه کذب ایدوب
حد اوتی رفعه مؤدی اولن مستحب در و کذب لک اری عورتنه و عورتی

اربیه اصلاح و سودرکت اچون کذب فرض در و حروب احوالنده دفع
 ضرر دشمن اچون فرض در آما بومقامه احتیاط لازم در ایکی جتدن برسی لدر
 که حقیقت ضرورت وار می در احتیاط ایست کرک بعضی کینه کند و به
 منفعت دینوی حاصل اولغی ضرورت مجوز کذب تخیل اندیر حاشا ایچسی
 که تعریف ضرورت منفع اولغی کذب اختیار اولغی کرک نته کم انام بی
 حکایت اولغی بعضی کینه قوچلوب است که چتق مرادی اولغی جاریه
 امر اندیردی که الکی قونک اردنیه قوچوب بونده یوق دی و انام بی
 امر اندیردی که مسجد ده توکل دی و بونک امثالنه معارض دیر و بونک
 دفع ضرورت ممکن ایکن کذب اختیار اولغی جازیه کلدر ایچون علما دیر
 که فی المعارض منده و حقه عن الکذب یعنی تعریفه سولیکده که بدن استغفار
اون شبنجی آفت غیبه و غیبت برکنه نک مساوی سین
 یعنی ایستدی کی تعذیرجه انجمنه سی محتمل اولان سنه سولیک در کرک سنه
 متعلق اولسون کرک سنه یا خلقنه یا دیننه یا لباسنه یا اسباب
 و امتعه سنه متعلق اولسون مثلاً فلان کوته قدوسیه فام یا بخلق
 ولی اندام یا فاسق یا کینه جابه و یا بار دخلق عمامه دردیک کی اگر چه
 دید و کی سنه اول کسنه ده واریه اگر یوغیه اول فتره و هتان در
 نته کم حدیث ده کلمه شد که برکره حضرت رساله پناه خدنده صلی الله
 علیه و سلم برکنه فلان کس عاجز در دیدلر سوردی که صاحبکو غیبت
 ایستد کوز دیدلر که یا رسول الله دیدلر کوز انده و اردر سوردی که اولسنه

خود هتان ایش اولور دیکوز و غیبتک حرمته شرع شریفه و عهد چو قدر اولور
 قران عظیم ده غیبت مسلم انوک اتن میت اولور و غی حاله یک دیو سوردلر
 و لا یغتب بعضکم بعضاً ایستد که آن یا کل نجم اجیه میتا فیکر
 و حدیث شریفه و ارد اولشدر که برکنه زنا ایستد و کینه قهر اولور
 رجم اولونشدی اصحابدن بعضی حضرت آنی حصارله اگدی بعد چتق حماره
 مرو را ایستدیلر حضرت قنی فلان کس کلسون بوجیفه حاردن یسون آیتدیلر
 که بوجیفه درنجیه سید لوم سوردیلر که قدوشنک اتدن سید کوز بوندن یادیلر
 ابو سربره دن مرویدر که برکنه دیناده قدوشنک اتن سید یعنی غیبت
 یوم قیامتده انوک اتنی اوکته کوز لر دیناده جی ایکن نجیدیک ایسه بونک
 بیت ایکن دخی سی دیرلر اگر دم غیبت ده و ارد اولان احادیثی و انام بی ایراد
 ایدر سک کلام بغایت طویل اولور پس اسباب غیبت و علایجی کرکیده
غیبتک اسباب و بو عشی چو قدر لکن اون برکنه انام بی جامعدر
 سکر می جمهور انام خواص و عوام ایچنده شایعیدر اوجی اهل دین خواص نجده
 اما سکرک **اسباب اولی شبنجی غیبت** یعنی برکنه برکنه دن نجیش اولور
 پس اندک معاینی کشف و مساوی سنی ذکر آیمیکه غیبت و غضبه شفا حاصل
 ایدوب انتقامی الفت ملاحظه ایدر خصوصاً که طریق آخر لیه انتقام المغر قار اولغی
 بلبلک یوزی آس طریق تخیل ایدوب بو معصیه شروع ایدر **اسباب ثانیه**
 بودر که برکنه دن کینه و یغضرت و عداوت فهم ایدر یکب ذکر مساوی
 باشد که اول کسنه ایستدوب بونک شرت و جتندن قورقوب بونک

جانبی تعظیم و رعایت و عداوت و مضرتدن ابا و تناسخ آید و بنو نوح
که حکام دنیا و مناصب و مراتب فانیه و بعضی طالب اولاد و بعضی
فراجم یا زاحمه معاون فهم آید و بلسان جنبش مساوی و معایب خفیه
اجرا و خلق آراسته نشود و القا آید که اول کس نه قورقود و فراجمه
یا تراجمه معاون شدن و از کچور و بوبسب زمانه فرد غایت شایع و رایج
زیر اکثر اقوان کند و لرزه جمل نقصان و اراید و عین استبشار آید و ب
علم فضل و دیانت و امانت سببی و صول مطالب و ترقی و تاضیف
بو طریقه شروع و اقوان و امثال انجیده و صنعت جنبش و خلق و تبحر شیوع و بوق
استر که کس نه اندر فراجم و تراجمه معاون اولیوب نفس انار و لریک کانی
و اصل مستحق اولاد قری مناصب و مراتب انار و جاهل اولاد بعضی بو طریقی مجالس
و محافل و رعایت و اغاز و ترخشدن خوف و احترام و اتمق قصد آید و لر
و نظره حدیث شریف آن من اشتران من عند الله من اتقاء مخافه شتره اولور
و بو خلق جنبش زمانه فرد اول مرتبه ده شیوع و بشیر که عیب عار اولمقدان
قالمشد و بلکه بو خلق صاحب جلدی بو تکلله متدح و افتخار آید و لر نرم و لرزدن قورقود که
نر آدمی لرزه الد و غمزدن صکره اشین تمام آید و رزختی بغض خبا که فی الحکله
ذکا و جزیره دن بهره مند اولمقد معایب خفته ناسی است تمام تمام آید و ب
جهد و تدبیر علیه معلوم و محفوظ آید و ب مجالس ده نوادر و لطایف سولمک
طریقیدن انی و آید و ب بونی کند و سینه کمال عظیم و منتر منقح و آید
و خلق قره فلان او خلک و لندن قورقود کرک آدمی عجب طوبه و در دیکر

ایشان که به ابتهاج و سرور و افتخار و غرور آید و ب فعل قبیح و خلق و میسند
و دخیل و مراتب دنات و روزالتنه ترقی و علو آید و کس نه دن فی الحکله
رنجیده اولمش اولسه انک مساوی سنی تقریر و نشر آید یک مسرور و متکلف
اولوب باقی بن اینجند کم کس نه به نیلین و دشمنان استقامی نیمه الورین ویر
ناوان جنبش بلر که بو استقام الملق و کل بلکه دشمنه مغلوب محض و مقهور صرف و المعده
فرضا حسنائی و اریسه دشمنه و یروب یو غیبه انک سیاتنی و دخی المشر
و دیاده دخی اکثر یا اول کس نه رفعتی متزاید و منصبی متصاعد اولوب مساوی
کوی جنبش تدنی و تخلف و اندک ارتفاع مناصب و انتظام مطالبه سینه
تخرن و ناسف آید که مبتلا اولور **سبب ثالث** اولدر که خشت طبیعت
غالب و لوم جبلت بصیرتی سالب اولوب اغراض ناسی سولمکدن
تله ذ و تنعم مجر و احد اسی نک و کل اصد قاسینک مساوی سینی
نفوه و حکم علیه که قران غطیمده وارد اولمش آدم اتی یکدر اقوان و خوان
موافقت و ایلرله حسن معاشرت قصد آید و ب اندر اغراض ناسی علیه تفکر
و مساوی نک ایمنی تا و ق اتی قویوب تله ذ آید کمری وقت بو دخی
نی باران بار خاطر قد ایتیموب یار شاطر بلبلند یو مساوی به شروع
و معایبی ذکر و ایراد آید و ب دین و تقوی سینی بر باد آید و کانی باران
و اصد قاسی بر کس نه به اینجنوب غضب آید یک بو دخی اندر سر و ضرر
مشارکت اظهار آید و ب ذکر عیونه شروع آید و خصوصاً که غضب آید کس نه
صاحب جاه و دولت اولوب بو اندن طالب رزق و نعمت اوله

اده

اكا خوش كسون و نهم دوست و دشمنه دشمن ميش ديول كنك
جابه عرضي چاك و كندويي هلك انير **سبب** بع اولدر كه بعضي سنه چسب
خلق آني مدح و ثنا ايد يك ذكر مساوي سنه شروع ايد كه انوك معاشي
دو توب خلق مدح و ثنا سندن رجوع ايد و لو بونك او لي ايد فرقي
كه آند بر كس نه دن عداوت فهم ايد و ب مضر ت تو هم ايك كرك اما
حدوده اول لازم دكل ملكه اول كس نه دن چخا يو لكر كورش و نعمتدين ميش
دخي اولدر در جسد جان جسد نيه كار ايد و ب نيه مساوي سني فكر و فكر
سبب خامس اولدر كه اخري ذم و بوجو مساوي ايميك كند و فضل كمال
منجبر اولمق طلب ايد راقوان و مثال بلكه افاضل سلف ذكر اولدر سري
قدح ايد و ب كس نه نقصان فهم و قلت علم كسي نه نقصان معلومات
و نسيان محفوظات اسناد ايد كه فضل و كمال كند و مقصور يا ياري
دخي كند و كسي اولوب فضلري اولمق مقرر و مشهور اولدر **سبب** سادس
اولدر كه كند و نقص عيوب اكليوب بترى و تنزه ايد و ب اول عيب
موصوف اكلد و غي كس نه اكوب ذم و قدح ايد كه كند و ذم اول عيب
اولمق مقرر اولدر **سبب** بع اولدر كه نزل و مطاييه خلق كوشد ريك
مطالبه ايد و ب بعض خلعت اوضاع و اطوار نيه تقليد و بعضي كس سادس
يا الفاظ سجومه و يا معاني مركبه مطبوعه ايد ذكر انليه و اكثر يا بوطانيفيك
غرضي اهل جابه قنده رغبت و قبول و انلري كشد و مكره مرادات نفس
آماره سينه و صول اولوز معلوم اولسون كه بوسه سبب كاسي

ايكي س اوچي دخي زياده بر شخذه مجمع اولور اولر سبند ندر كه بخلق شبح آند
تسكلم اولوب از اله سي شكل يا شمع اولور **سبب** ششم كه امام غزالي اندر
خواس و اهل دين ار اسنده اولور و دير **اولكسي** تعجب و تعجب ايد
كه بر مصيبت و منكر و قوعندن تعجب ايلوب فلان كس نه عجب ايش ايش
و فلان عالم دن نه عجب قباح صا در اولمش و اگر چه بوجيك نشايي
مكر در اما شيطان تسويل و صاحب اول معناني نخل ايد و ب مساوي ايميك
باعث اولمش در اگر غرضي مجر و تعجب اوليدي اول كس نه كس آدين كس
كرك ايدى بلكه فايده دينيه سي اولمق تعجب خلق ناينده و ميك كرك ايدى امام غزالي
ايدر بوقسمند ندر كه فلان جاري سني غايت سوز با انكه قبيح در و فلان كس
فلايك او كند و نيز چو كرا انكه جاهل در دير **ايكني** **سبب** ستم تر حرم
بر كس نه بر مصيبت مبتلا اولد قده ررحم ايد و ب مسكين نه عجب مصيبت مبتلا
اولدي دير در مندر كه نه بويوك خطا صا در اولدي اوچني **سبب** ستم
غضب نيه ايميك در يعني رينكر ايشته كه غضب ايد و ب فلان بخون بوليه
ايدر بوسباب غامضه در خواص سيلوب مساوي نه مبتلا اولور و كس
علاج غيبت اولدر كه اولاجا لا ذكر آتيد و كرايت اجادي
ملاحظه و تذكر ايد و ب خني غصبه مظهر و اكل حفيه و دخول ناره مستحق المغي
تفكر ايد كه حسناتي و ارسيه اكا اعطايو غصه شريكت سياق دخي
لو كلكم عاقل ايشي ميديون كر انليه حسن صبري يه بر كس نه ديدى كه سني
غيب ايد ايشين سين ايتدي سنك نهم قنده اولدر عزت و غيبت

بر بر آنگ

که حسنامی سکا به ایتم بن غیبت ایتم پدر و مادر غیبت ایدرم زیر
چون حسنام آخره ویریلور باری اندره اولسون ویرایدی و دنیاده
دخی مضرتی چوقدر غالباً اول کسنه ایشد و ضرر و که قادر ایشد و
دکل ایشد اولدخی غیبت ایدر بعضی لیاک مساوی خوالیق
عادله ایدر اکثر خلق اندری ذم و غیبت اوزرینه در کند و ده دخی معیار
واراید و غی مقرر در اول معایک ذکرندن مکدر اولور پس خلقی ذکر
معایک تحریص ایکن نه فایده وارد در **پت** ای که خیال عیب جوشتنی
طعنه بر عیب دیگران چرنی **شر** بر تقدیر که مساوی ایتد و کی کس نه کرم
و بونک مساوی سینه ترک تکلم ایشد عات خلق بونک تمام
اولد و غندن اجترار و اجتناب ایدوب تمام و مساوی کوی در دیو
اقتیاب ایدر لر بوجمالا طلاحی در تفصیلاً علاجی ذکر ایتد و مکرر استیجا
ملاحظه ایدوب کند و سده دیکر کرک ذکر مساوی ایدر تسبی غیبت ایکن معنی
دشمنه فرصت ویر مکدر معقول میدر که حسنامی اکا عطیه و انکس
بن تحمل ایدم پس اول مغلوبکن بجا غالب بن انک نعمتی سلب ایکن استر
اول نیم نعمتی غالب اولور بوعین عین و خسران و محض ذلت و خذلان
انجی و بعضی مؤمنلری کند ویه مزاجم ملاحظه ایلد صبر و رضا لازم ایدوین
تفکر ایدوب اول سلمان دخی نصیبین طلب ایدر نه صوچی اردر که آنی
تیر مساوی ایلیم بو تذکر ایکن کرک و فایده دخی یوق نصیبی ارسیدر
که نصیبک نصیبک نقصان بخه آورین همان کسانیه متفرق و ملاه

115
سحق اولد و غم قلو رد یک کرک مجر و تله ذ و تفکد با موافقت اخوان بار
اچون بو خلق قبیح و جرم عظیمه ب اولمق محض خسران اولد و عین و اولی رضا
مخلوق اچون خالق جلیلی اسخاط ایکن عظیم شقاوت و خذلان ایدو
و نفسی ستر اچون غیری غیبت ایکنه بعض خلقدن قاچوب غضب حتی
اختیار ایکن و اراید و کین تفت کر ایلوب با انکه خلق قتله غیر ذم ایکن
کند و مک بر اتالی ظاهر اولد و جی مشکوک اما کند و مک غضب حقه مستحق اولد
مجر و دم در اما قصد مباحات و تفضل ایکن چون غیبت ایکن باطل و خیردن
عاطل در نفسکه دیکر کرکین که غیبتد عند الله سنک فضیلتک منعم
ملکه عند الناس دخی اساس فضلتک منهدم اولور فکیف اول کسنه
غیبت ایکنکه انک فضیلتی فایت و مغتاب جا بله فضیلت ثابت اولد
اما حسد اچون غیبت ایدن ملاحظه ایلسون که غیبت ایکنکه اکا ضرر و غی
طامع اولوب کند و سینه سم خداب حسد سم خداب غیبتی جا فویشد
با انکه غیبتله فضایل محسود ستر اولمق مقرر دخی و کلدز بلکه غالباً ذکر و قدح
حاسبه نشر مدح محسوده مؤدی اولور نه کم دیشلدر **شر**
و اذ اراد الله نشر فضیله طوبیت اناح له لسان حسود **قطع**
بنی ذم ایتدین حسود وجود کند و مک زشت خوی طاهر اولور
ذم اولند قی نشر اولور سترم از سه لرمشکی بوی طاهر اولور
و استهزا و استخراچون غیبت ایکن خود جهالت عظمی و حماقت کبری
غیری بیخاه عند الناس تحقیر ایدرین صنور اما کند و سی الله و ملایکه و شهاد

مخترنده مرتبه خور و ذلیل او را رغبت آید و کی گسسته خود نهایت بر یکی
گسسته قنده همان اوله کند و سی روز حشرده اولین و آخرین را پسند
رسوای جهان او را و خصوصاً اول بکینوب متخراشید و کی گسسته شاید که روز
خزاده اول مقام عالی حقیقه که بواکا حشره اهل جاه خورشید و ماسه بکینوب
حسنتی و ارسیه بکینوب و کی گسسته اول عزته ایشوب بخوار ذلیل
نمود بانه من بخندان حق جل و علا بپر که یا اینها الذین استوالا فی شرا
قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ خَيْرًا مِنْهُمْ وَخِى بُوْر که بکینوب
مِنْ اللَّهِ آمَنُوا وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وخص غیبتی
که سبب تعجب و ترحم و غضب بند در عاقل آنی ملاحظه آید یک بیلور که
آخری اصلاح قصد آید و بی افناد نفسی هم آیمیکله غیر
بنیا و قصد املک در پس تعجب آید که کند نفسند المیون و حجت
قیلور نه کند و یه قلسون و غضبی غیر ایچون قوسون نفس چون المیون که
غیبت معصیه مبتلا و جان و تن غریق کرد اب بلا قیلش در اول
بوکت غیبتی آید آید و کی زلتن پاک و طاهر حسنتی اکا به
و عطیه قیلغله خایب و خایر اولق و ارا نام حسنه حجابک نظانی
تذکیر آید و ب ذمه خوض آیمیک جانینه تحریک و تسیر المیه رفعت آیمیو
در آیدی اجمالدر که اول توحیدی آیه نجات بوله حسن غیبت مساوی
سولیک آید ملاک اوله حاج ظالم کی گسسته نکند و مساوی سند
سکوت رای حسن اولیجی ملاحظه آید که بعض زلاته مبتلا اولنه غیبت

الذین

نجه اوله فقیر آید رین اگر حجابک مساوی سی مباح اوله سینه حاج آیمیک
جایز و اکتب کی ظالمی غیبت آید کناسی جایز اوله ولی امانک غرضی
لسانه معاد و متراض اولوب مالا یعنی سندن اغراض و اغراض قیلقد راجح
تهذیب و مساوی به معاد اولسونند و یونادیب آیمیک ریس طالب سعاد
و راعب حسنی اولنله بونه کوراتی سمع جانله اصفا و تسویل شیطان
و نفس پر حسراتی الغا ایسون که وقت رینی غیبت سلیم ایضاعت آیمیه
و وصول عذاب المیه داعی اولان نفس و شیطان اطاعت قیلره
تنبیه لسانه غیبت حرام اوله و غیبتی قبله غیبت آیمیک حرام در
اعنی بر سلمانی قیلکدن قباله متصف در دیو فکر و عقد قلب آید پس
تمام معلوک و کل امکن و بوکه سو طن در حرام در ان بعض الظن اثم
آیتی دالیتی آید اما تمام معلوک اولیجی عقد قلب ضروری اولور اول فوت
لسانه کتور سبجه اثم لازم اولور کتور سبجه اثم لازم اولور لسانه کتور یکک و افع السیه
دخی اثم و غیبت حرام در **تنبیه** بعض اعذار لیه غیبت مجوز و مخص اولور
والله انا غم غالی ذکر آید و کی اوزره الی در عذر اول تظلم و شکوی در مشلا
بر قاضی ظلم و اخذ رشوت و ذکر آیمیک غیبت حرام در لکن بر سینه ظلم و حکم
جور آیمیش اوله اول گسسته سلطان و وزیر او کند حالین علوب فلان
قاضی بکا ظلم آیدی یک یا خصمدن رشوت آلدی دسیه غیبت حرام کله
عذر ثانی تغییر منکر و دفع فاده معاونت طلب آیمیک رشود پسین که
فلان بیلید فساد آید رکل آنی بر طعنه دفع آید لم عذر ثالث استغفار در

و نیمه باعث یا نیت آید و کی کس نه به بغض و عداوت یا نیت آید
شخصه اظهار محبت و صداقت یا مجرد گفت و گو و جبت و چون تلذذ
و جبت طبع و لوم شانله اتصاف و واقع اولور که اذانی خبثا که آید و کی
نیمه دن کند و سی خضر اولق متفرکین نیمه صبر ایدیه سیوب اساس خشنی
بنیاد و کند و ونیمه کنت حالنی افشا ایدر امام غزالی ایدر تمام حکما
بر کس نه دن نیت کتور و ب مثلاً فلان کس سنی سوزنک حکمه
شویله دیدی یا بویله ایلدی یا سنک امرکی افشا و یا دشمنک محبت بنیا
ایتمک استر دسیه سکا مقابله سنده التی سنده لازم در او کی
انی تصدیق ایلیمین زیرانیت ایتیمکه فتی تقر اولدی فاسقک
کلامی مردود در یا ایتها الذین امنوا ان جاءکم فاسق بنباء فقتلوا
ایکینجی سی اکاپند وضیحت نیمه دن منع و نهی ایتک در زیر حق تعالی
و امر بالمعروف و نه عن المنکر بپور و نیت منکر اید و کنه منکر
در بقدر او چنجی سی اکا بغض ایتک در زیر حضرت ختک مبعوضی در
در ونیمه سی آنوک نیمه سی ایلد اول مسلمان سوزن طن ایتک کرک زیر
حق تعالی عزشانه اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم بپور
شنجی سی ایتک سوزی حق میدرد کلبیدر تفتیش و تفحص اولمن کرک
زیر آنکس در حق خل و علا تجسدن نهی بپور و لا تجسسوا
دیشدر النجی سی ایتک نیمه سنی سچ کس نه به حکایت ایتک کرک زیر
کند و دخی تمام اولمش اولور و نهی آید و کنی ایتک عار در تهمه سچ

لا تبه عن خلق و نالی مثله • عار علیک اذا فعلت عظیم شر حکما
برسی نه بر دوستی کلوب فلان کس سکا شویله دیدی و بوجک آیدی
ای برادر بنی زیارتیه چو قدن کلمدک ایدی حالا اوج در لو خیانت کلمدک
اول نیم بر دوستی کجا مبعوض ایلدک ایکینجی قلمم فارغ آسود و ایکینجی
مشغول و آلوده قیلدک او چنجی کند و کی نیمه قلمم ایکینجی متهم ایلدک علان
برسی نی بر پادشاه نیمه نیت ایتدیلر پادشاه عالم مذکور عتاب ایدیک
اشار ایلدی پادشاه بکا بونی بر عتد کس نه نقل ایلدی و بوجک عالم آیدی
یا امیر تمام معتمد اولور و پادشاه خوب دیرین دیوب اذن راضی
و نامه ساخط اولدی • عمر بن عبدالعزیزه بر کس نه کلوب آخری نیمه ایک
بپور دی که استرک بو خصوصی تفتیش ایدیه لم کاذب حقیقک یا ایتها
الذین امنوا ان جاءکم فاسق آیتنه منظرین صادق
همایز مشا و نیمه آیتنه ماصدقین اکر استرک سندن
عفو و اغراض ایدیه لم آیدی یا امیر المومنین عفو ایلد من بعد سندن
صادر اولیمین زیاد العجمی که لعنه عر بنذر بر کس نه سلیمان بن عبدالملک سعادت
و نیت ایلدی سلیمان امر ایلدی جمع اولحق زیاد تا مک یوزینه یقوب آیدی
وانت امر و انتمک حالیا فحنت و اما قلت قولا بلا علم
فانت من الامر الذی کان بینا بمنزله بنی احبانه و الا ثم
صاحب عباد و بر کس نه رقع سنده بر تلک مالنی اخذ ایتکه سعایت
ایدیک ظر رقعده بو کلمات فصاحت امیر و حکمت انیزی نردی که السعای

بسیح و ان کانت صحیحۃ المیت رحمۃ الله ولتیم خبره الله والمال ثمرة الله
والساعی لغنه الله بعض حکما ویشکر کمیت بر قدر در که طولو زمراب شعا
وسه پایه که اوزرنده قیصر اوج سنه در کذب وحسد و نفاق حکایت
که بر کس نه بر قول صتوب عیسی مان قو و جلق در دیوب بر کس نه احتیاج
ایدوب الور بر قاج کوندن صکره خاتونه اندیر که افندی سنی اکن سوز
انجق بر جاریه الملق استر تابن خواص نیز خاتنه و فین کچه یا تو اکرین استر
بو فازی السدن بر قاج قیل کس کتورین اکا افون ایدین سکاحت قاج
بل عبد طایع اولسون خاتون اول سبدن که عازم کلش صدق کلام
غلام عازم و دید و کی سنه ایسکه عازم اولجق افندی سنه اید که بن
خاتونن خارجه بل و سنی قتل اکلدم کچه او یور کبی اول که حقیقت حاله
واقعت و شیر نایه عارف اول که سین خواجه ایلد ایدوب خاتون
استر ایلد محل ذبحه قریب اولجق فی الحال صحر یوب قلع و خاتونی بی تو
قتل اندیر ایزه سی افارب زن بی وجه قتله تحمل اتیموب مردی قتل اندیر
ایکی قبیله مخدول اولوب محاربه می شغول و نیچک سنه اراده مقتول اولور
بی ادب تنهانه خود را داشت بد بلکه آتش در آفاق زد
و ناکت داخلی بر عقوبتی بود که اکثر یا اول کس نه ر حقیقت حاله مطلع
اولوب ارالیدن عداوت مرتفع اولور بو خوار و خجل قلور **میت**
میان دوتن جنگ چون آتش است سخن جن بخت میمیش است
کنند این و آن خوش و کرباره دل وی اندر میان کور بخت و خجل

۱۴۲
نیست و سعایتی الفا و منفرد لک افنا دنیه اصفا اتمیک اصحاب دولت
و ارباب جاه و مکنسته الزم لازم و اتم قنات و لوازم در زیر ابوبالی سد
و منفرد و منافق کلایین رد ایتیمز از باب نفاق کثرت و تغالب
و سک صفتان در زده تهاجم و کالب ایدوب بری برینه ذم و نفاق و تکلیف
ارالنده بغض و شقاق و شوب خدم و حشم و اصحاب و احباب و حرا
اولوب شخص دولتی تو اید و عل ایلد معقل و استان سعادت بی انتظام و محل
اولوب بالآخر مقصد دولتی منهدم و مایه اقبالی منهدم اولمق لازم اولور
اولین بدیختی آفت ایکی دلو اولمق در که آکا ذوالنسانین و ذوالوجین در
مثلا ایکی شنگ ار سینه کیروب سر برینه بر در لو سولیب اساس اوقتی
محکم ایتک در بعضی محدث روایت ایدر لر من کان له و جهان فی الدنیا
و کان له لسانان من نار یوم القیمه و حدیث آخر و کلش در تجدون من شتر
عباد الله یوم القیمه ذوالوجین الذی یاتی هو لا بجیش و مولای بجیش
اما بر کس نه ایکی دشمنه صداقت اوزرنیه معامله و سر بری ایلد فی الحکله مجامله
ایسکه اما آخر دن نقل کلام و پیچ بری به اضرار و ایللام ایلد ذوالوجین اولمق
بلکه بو مدارات مقبوله و مجامله و معامله در لاکر عفتا بواسطه سالک و
بو خلقه مالک و طرفین مدار اسنه عالم و سر بریک عداوت و بغض
سالم اولور لاکر ایکی طرزه و فی کمال صداقت نیست اولمق زیر اصدیق صدق
اولد که دشمنه دشمن اولد نه کم ویش لرد **نظم** تخت عدوی تم تر عمنی
صدیق لیس انوک عکت بغایت • لکن کشتی به کمال صداقت

لازم دکل اما بود قدر مجامده و حسن معامله مستحب و مناسب در اون
سکزی آفت مدح کو قوتی که بعضی مواضعه منبری در امام غالی حدیثی
 آفت وارد درودی مادی یکی مدوحه عارض اولور آفت اولی اولور
 مدح کذب به تودی اولمقدر فقیر ایدین شعر ابوائه مبتلا اولد قلمی ظاهر
 در شعر پیچ و در فن او چون انکب اوست احسن او بلکه
 بعضی کثرت جمل و قلیت تقوی بسی ایلد کفره دخی مرکب اولور شعری
 عربدن مبتنی بود و رطبه چوق او غرض فرشته کم پیش در **پیت**
 تیرشغن فی فی رشقات من اخلی من التوحید شرح دیوانه
 تکلف جابلر و پیشلر در آفت ثانیه ریاد زیر مدح انکب و
 مجتهد و افعه مطابق اولمحق ربای محض اولور **رب** ای انکلاف منبری ازل
 که عاشقت طوبی لک از زبان تو بادل موافق است **شعر**
 آفت ثالثه بعضی نه لادعا ایلر که تحقیق ممکن و اکا اطلاع اولور
 دکلر و بوائت اوصاف مطلقه ایلد مدح انکبه اولور مثلاً زاهد
 در یا ولی در یا اهل و رع در دیک زیر احقیق زهد و ولایت و ورع
 برکسند و تحقیق اولد و غنه علم شکلدر اما اوصاف خاصه ده
 علم ممکن در مثلاً فلانی کوردتم تجد نازی قیلور یا صدقه و پرورد
 جایز که امر مخصوص و محسوس در و بوائتدن احتراز اچون جناب رتبت
 پناهی بوردی صلی الله علیه وسلم لائز کو احد اوان کان ولایت
 فقولوا فیما احسنب ولا ازکی علی الله احدا یعنی برکسند تزکیه

و مدح انکب غایت لازم کلور سه بنم ظنده بولید در حق خل و علایک
 مدح و تزکیه تمیزین و یک آفت رابعه کاسی بر فاسقی مدح انکبه آنوک
 فرج و سرورینه سبب اولمقدر حدیث شریفه و ابر و ابوشدر که
 ان الله یغضب اذا مدح الفاسق فقیر ایدین مادی برقتی دخی بودر که
 ذلت لازم اولور مؤمنه و جب در که موضع ذلتدن صفتنه خصوصاً که
 مدح طمع دینی اچون اوله علی الخصوص بوزمانده که خود و کرم بالکلیه منعدم
 و مدح فصیح ایلد شکفته اولوب استماع مدح انکب قصور ویران کبی اساسی
 منهدم اولمشدر امرای زمان بر شاعرک الله قصیده کورسه جان
 باشنه صحر و بر بلبل قطع بنده در نظر ایدوب صونه اضطراب
 اصل در لری دو کر **شعر** قوم اذ اشد تهم فکاتما حاولت تنف الشع
 من انافهم ثم فاستقیها بالکبیر و غثنی ذمب الذین یجاش کنا فهم
 مدح و حک عارض ایکی آفت اولکی سی اولدر که کبر و عجب حادث اولور
حکایت اولور سادات عربدن جار و عبدی حضرت عمر محاسبه
 کلد که بعضی حاضر بوکلن سید قبیله ربیع در دیدی ار جار و یقین چک
 حضرت عمر دره ایلد و روی یا امیر المؤمنین نه کنه آیتدم دیو جک کلر
 اشد کلمی جار و دیکا اندن نه لازم کلور دیو جک بیوردی که سکا کبر
 و عجب خوف ایدوب سکا بو طریقه ذلت و یردم ایکنی آفت اولدر که
 مدحی استماع ایدجک کند و ده اول و صفات تحقیقین مقرر اکلیوب
 طلب زیاده اچون جد و سعی دن فتور و کسل کلور بو ایکی آفت سببند

که جناب رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم حضور ندن برکنه آخری مدح بکنید
تقطعت عنق صاحبک میوردید و حضرت خرمالده سولدهج دیندار اما علماء مدح
دیر اندی بر کفر نفسی که نه دن مدح و ثنا ایشتمدم الا انفسک ذلت و غبار
زیاده اولدی زیاده بن ابی مسلم پیش که بر احد مدح و ثنا سین شکر اولم
الا شیطان اکا ظالم اولور اما مومن اولان تدارک اندیر عبد الله بن مبارک
حضرتی دیر اندی که بوی کلام حقد و مظهرت میورد و غی قلوب خواص در
زیاد دید و کی قلوب عوام در فقیه اندیرین بوسبند نذر که قریب رسالت
واقع صلیه کشف و کرامت عرض ایلیه نفی و سلب اندوب بودانی متعالم
و اسافل کرامات در دیر و مرید آفرین و زه و دیر که نفسی قوی و فربه اولم
حکایت اندر که ایو واقع کور و پیر عرض الیدم ثنا میورد
دعا ایلیه فقیه زانو سی تقبیل الیدم فی الحال واقع کور دم بر کرب سی
بنوم زانو من تقبیل الیدی پس مدح استماع این کس نه غایت
تبعظ و احتراز از زره اولم کرک که عجب کبر و خلاص فتور عمل تقصیر کسل
نجات بولر انچون بعض علماء اصلا مدح استماع انبر لایند و غی خطا له
و دقایق عجب دریا و آفات اعمال لایند ناظر اولوب اگر بومادح نبی حقیقی
اوزره بلیدی مدح استماع دکل منبدن گزین اولیدی **دیه قطب**
شخص چشم عالمیان خوب نظر است و زخبت باطنم سر خلت فایز
طاوس را نقش و نگاری که ست خلق تحسین کند و او خجل از پامی
ادب طغیانی کلامه واقع اولان دقایق خطا و غلط

137
که آندن احتراز متعذر در انچون من کثر کلامه کثر زلله خصوصاً که کلام صول
دین و توحید و ذات و صفات حی مجیده متعلق اوله و خصوصاً که متکلم عالم
بل متکلم اولمیه ته کم زمانه ده مشاهد ایدرز احادیث و مواعظ
برایکی ورق کورن کرسی لره حقیق عوامه غلط و تذکیر و قران مجیدی
زعم فاسدی اوزر بنیه نقل و تفسیر اندیر و بر شیخه برایکی کون خدمت و توت
ایند اتی حقایق و معارف سولیکه بشراتی لره بوقوله کلام محض
خطایا و آثام در **مدح** ای بسا چیز میثو و صادر که شود جا میل اندر کور
امام غالی اندر که علم و فصاحت و ماهر و بیان بلاغت قادر اولمیدر
کلام ندره سهو و زلل و خبط و غلطی جوق اولور لکن حق جل و علا جملری
عذری ایله عفو میورد و زنه کم حدیث شریفه وارد اولم شد که برکنه
ما شاء الله و شیت و میسون و لکن ما شاء الله ثم شیت و میسون کند کون
مشیتي ثم ایله که تاخیر تراخی انچون موضوعه در ایتیمکه عبد جودیتنه عذر
و تدلل و تخضع که لازم بنده در اتصاف بولور اولکی اوده تو سم تاسی
و اشتراک که مفصلی تفاوت و هلاک در فی الحکله منقسم اولمین اندن نهی ثانی
امراوندی و مشهور در که برکنه حضرت رسالت پناه حضورنده من
یطلع الله و رسوله فقد رشد و من یعصهما فقد غوی
دیو بک صیغه اشتراک ایله من یعصهما دید و کین منافی ادب عبودیت کور
پس انحطت انت قل من یعص الله و رسوله میوردید و غی میورد
میوردن بر یکوز عبدتم و استم و میسون جمله کوز حکمت عبدی و اناسی در

لکن غلام و قدام و جاریه و قاتم و دیون و دخی حدیث شریف کلمه شد
که لا تقولوا للمنافق یا سیدنا فان یکن سیدکم فقد اخطاتم
و بکم پس کفره یا الفاظ تعظیم علیه خطاب محترم و محظور در حتی بعضی
خفیه ده مذکور در که بر یک بر مجوسی به یا خورشید و سیه کافر اولور
استاد و دیکر اولور پس زمانه فروده پیودی لره حاجه فلان یک
خطره در سلام خنده دخی غلام دیدلر ابتدا امره سلام ویرسیه السلام
ویرسه جواننده وعلیکم و نیله آر توق سنه زیاده اولمیه لکن دخی قنده
بر مؤمنک حاجتی اولسه ابتدا سلام آیکه حضرت وارد و بعضی
که فقهای امت کفر در و میشلر بغایت احتراز واجب در زمانه ده
ارسل بیان و اطلاق عنان سخن قتی شایع اولشد در بعضی جمله لطیفه
کولین و اضحاک یاران قصد ایلوب کلمات کفریه لطیفه دیو سولر
بعضی آنی استماع ایدوب صحیح و تمثیلر لغو و بانه اکی سی
دخی دیندن بیکانه و ضلالت شمعنه پروانه اولور لر بعضی جمله
بسی ایه کلمه کفری اجرا ایدر لر طما جل خدر و کلد و میشلر در وین سینه
مبالغه لرا ایدر لر اولیده و کلمه کافر بانه اوله یین دیر لر بعضی دخی آخره بوسی
ایتمز سک کافر اولد دیر لر بعضی الله تعالی علیم در که سندن فعل
صادر اولمشدر با آنکه صادر اولمشدر عوام خنده بو سوز لر کفر در
دیشار جمله آفات و ممالک و بلیات که لساندن صادر اولمشدر
و صاحبی یا فاسق یا کافر اولور حدیث شریفه وارد اولشد که

ان الرجل لیکلم بالکلمه لیضحک اصحابه و لایبالی ببا و انیه تقع بهانی فوامة جسم
سبعین حرقا یعنی برکنه بر سوز سولر حرقلرینی کولشد رکنون و اول سوز
انک قنده فریدر سیج اندن قیرز اما بیلر که اول بر سوز سبسی ایلد جنیم کچمه
دو شتر تیشیل و کلمه کفرک بر شکیلی دخی بودر که مجرود اوی کلمه شهادت کیر و
اسلامه کلمه بلکه اول سوز دن بعینه توبه آتیمک بزم علما فر قنده لازم در
پس نیچه کنه کلمه کفری سولر و اونیدر خاطر نیچه کلمه توبه ایلد لغو و بانه تعالی
شقا و ابدی ده قالمق کورنیور پوشکلاک چاره سی اولدر که صبح
و مسا بود عایی او قویه اللهم انی اعوذ بک من ان اشرک بک شیا
وانما اعلم و استغفرک لما لا اعلم علما میشلر که بود عایی او قیق ماضی ده
کفر کلمه سی لسانه جاری اولد نیسه انی محو ایدر و توبه و استغفار اولور
و مستقبده کلمه کفر دن حق خل و خلا لسانی حفظ ایلر کریمه و برکنه الله

یکربخی آفت عوامک و قایق علوم و مشابیهات قرآن
و ستر قضا و قدر و مشکلات سراج حکمت و شریعت
سؤال سیمیدر

امر لازم اولان ایمان و عمل سعی و اجتهاد در لکن نفوس آماره منک عادتی بود
که کند ویه نافع اولان تلح و قیل و ما لا یعنی فضول اولان شپرن و خیف کلدور
و عوام بو مقوله علومه حرص آتیمدن سرور اولور ز بر شیطان اکا تخیل و سولر
که سندن غنی علما و اهل فضل دن بعضی مضطحکات اهل رسمی بلیه کلا ضرر
ویرفر خلاصه علوم و نقاوه معارف بونلر دسن انلری علما طاهر دن

یک بیلورین خصوصاً که بعضی صوفیه ایلد صاحب اولوب منطلق الطیر
و کاشن راز و زبده عین القضاة سمدانی دن بر اکی بیت او قس الیه و کلمه
عارف و حقایق شناس عمیق و علمای شریعت قنبدۀ ظاهری بی تحقیق
اولور و بعضی علوم دن دخی سایل یا ترکی کما لردن یا بعضی ناس افران
ملقف ایدوب آنو کله بعضی انشمن لری امتحان کند و حفظ اشد و کی
جوابی نه مطابق تقریر اینر سه جملنه حکم ایدور و زمانه فردۀ بلتیه عامه که بقوله
ایل فضول و داعیه ضلالت اولنده عارض اولور شبهه تضاد و قدر
که بعضی فسق و فجور و اینهاک مقتضای جلبت ناپاک لری اولوب زواج
ملاحظه و امر معروف و نهی منکر ایدن مؤمنلک لوم و تقریر اینر اجتماع
ایدیجک شیاطین جن و ابلیس درون لرندن القا و تحیل و شیاطین
انسان پر تبیین سیر و لرندن اضلال و تسویل ایدر که سنک فسق و فجور ایدر
علم الہی ازلی و متقدرو لوح محفوظ و دستور اولان محو اولوق متنع در پس محبوب
محض و مضطر صرف سپین مجبور محضک تعذیبی و مضطرک عقوبتی عادل
حقیقی یہ کہ صد و بظلم و جور آندن محالدر ممکن و کلمه زشتہ کم غم خیا و منسوب با غم و غم
من نمی خورم و هر که چمن اهل بود **باعه** می خوردن من بنده و اهل بود
می خوردن من حق بازل میدہست **کرمی** نخورم علم خود اجل بود
بوشبہ ایلد جبر مخضه قایل و قیلندہ شرایع و دعوت انبیا که وحد و عید
و ثواب و جزای اعمال صالحہ و عقاب و نکال اعمال فاسدہ شتمل
و مبنی در فاسد و باطل اولوب ظاہری جبر اولان ابیات شعری

133
تیشل ایدر لر حافظک بو بتیری کبی **شعر** در کوی نیکن می مارا کند زانو
کر تو نمی پسندی تغییر کن قفس را **حافظ** خود پوشید این خرقه
ای شمع پاک و امن معذور و ارمار **و بویتی** کبی **میت**
بروای ناصح و برادر دشان خرد بکیر **کار** فرمای تد رسیکن این مین
و انک امثالنی انشا و ایدوب ضعیفای ناسک دخی عقایدنی انشا و بکیر
توصل ایدر لر بو فقیر بلہ علم و معرفت دن خالی بر میر فضول گویدہ اجتماع و انوک کلاپی
بر شام رمضانہ استماع واقع اولدقده بعضی کلماتم وار خد متکوز و
حلی متنا ایدرین دیدی فقیر دخی سایل صیام و تراویح و قیام دن بعضی سنہ
صورتی تخیل ایدوب تمام انشراح صدر ایلد بویک دیدم بشدی تر قضا
و قدر دن سوال و شبہه سابقہ ایلد ایراد اشکال ایلدی فقیر ایتیم اول
قضا و قدر دن بحث و جدال منہی در زیر استر قدر مقدمات و حقیقہ یہ
بسنی در پس مؤمن صحیح و بندہ صریح لازم اولدر که فرمان پادشاه
مطلق برینہ کتور یکچون قولنہ امتثال و مسارعت و استعجال ایدوب
ہمانہ و عقل اشکنده او تور میہ و چون و چرا و لم و لمادون دم اوز میہ
سن کہ پادشاه جهان مطاکف خدم و حشم و انصار و اتباع عندن سپین
سکا درگاه سعادت و استکامندن بر فرمان وارد اولسہ نما طاعت
مبادرت و امتثال مسارعت ایدر می سین یوحسہ بو فرمان نچون بلو
کلدی و بنم امتثالہ قدر تم نہ جہتہ نذر دیو جہتہ می شلر سین اگر شوق ثانی
کبیر سک اولان امارت دن مغرول ثانیاً عقوبت ایلد مقید و مغلول او کور سپین

چون پادشاه مجازی استباه که منظر امر قیاری بی وجود و در نام شاهی
 بر غیر حق اضافت شاهی بود چنانکه **م** بر یکدیگر و چوب پاره شطرنج نام
 پس پادشاه حقیقی که **م** بر و خدش صحیفه لاریب حجت . انیک
 از شدت الله بران کواه . در کاهنه بهانه جوی و نافرمان اولوب نه مرتبه
 مستحق عذاب و مستوجب خذلان اوله روایت اوله نور که بر کس نه عمر
 بن عبد العزیز خستنه بر قدرن سوال اندیکجک بیوروی این الله تعالی طالب
 عما قضی و قدر و آما یطالب باننی و امر ثانی معلوم اولسون که علم الهی
 عبدک قدرتی ایجا و فعل یا احد طرفه متعلق اولاجنه متعلق که تقدیر اندن عباد
 و لوح محفوظه تسطیر اکا اشارت در فعل عبد خطاری و عبد فعله مجبور و
 اولمق لازم کلمه زیر ابالبدیه معلوم و شک و شبهه معدوم در که فعل
 عبد اخراق نار و تبرید باکی اضطاری کلد و اختیار اولان حرکت بدله
 رسته مرضی سببی اولان حرکت بدین مابینه فرق ظاهر و اراده و کس
 عقلا کل صبیان و مجانب دخی جرم ایله و علم اولی احد طرفه متعلق اوله و غی
 عبد اختیاری اوله اول طرفی ایقاع ایتدوکی اجله نذر عبدک اول طرفی ایقاع
 ایتدوکی علم الهی اول جانبیه متعلق اوله و غی ایچون دکلر زیر احکم معلوم تابع
 معلوم علمه تابع و کله نقاش دیواره صورت فرسی بو وجه نقاش اوله و کی
 نفس الامر و خارجه فرس اول صورتده اوله و غیره نه انکه فرس خارجه
 اول صورت اوزره اوله و غی صحیفه دیواره بو وجه اوزره نقش اوله و
 حاشا و کلا کذاک علم ازلی فعلک بر طرفه متعلق اوله و غی مکلف اول جانبی

اختیاری اوله ایقاع ایتدوکلندن او ترودر نه انکه مکلف اول جانبی اختیار نه
 ایقاع ایتدوکی علم ازلی اول جانبیه متعلق اوله و غی اوله پس علم الهی عصیان علت
 ایتدوکل کمال جل و نقصان جل و نداشتی درنت کم رباعی خیام جو ایتدوخواه
 نصیره منسوب رباعی ده ذکر ایتدوخواه **م** کفتی که کس نه بزرگ من سهل بود
 این نکته مکتوبه انکه او اهل بود . علم ازلی علت عصیان کردن . نزد عقلا
 ز غایت جل بود **م** چون جواب شبهه بواسطه اوزره توضیح میب
 حق بویان روشن اوله تصحیح اولندی میر بوالفضل خواه و ما خواه صامت
 اولوب کلام بی انتظامیدن ساکت اولدی . معلوم اوله که بو ذکر ایتدوخواه
 تقریر علمای شریعت و ائمه امت در اما مشایخ متصوفه و حکماء متالیه بو متع
 بر تقریر دخی ایتدوخواه اندخی ذکر بویان ایتدوخواه کما بوزر مطالعه قیلندوخواه
 مقابله بعون الملک العلام اطلاع تمام تحصیل ایتدوخواه شباهت و شکوک
 ظلماتندن نجات بولر اوله معلوم اولسون که حکما کتب حکمته تقریر
 ایتدوخواه که بر فعل اختیاری که فاعلندن صادر اولور البته مبادی مرتبه سی
 اولمق کرک که صادر اوله و اول مبادی اکثر حکما قشده درت در حکم شریعت
 شهاب الدین سهروردی قدس سره قشده اوج در اول علم یعنی اول صا
 اولمق فعل نه سنه در بوجه ما تصور اولمق کرک و دخی اول فعلک
 فایده سی و ایتدوخواه تصدیق ایتدوکرک که کس تصور مطابق و تصدیق یعنی
 حکمی کرک که تصور غیر مطابق و تصدیق تخیلی جعلی اولسون ایچن سی شوق سل
 جانب فعله که علم و تصورند کوردن ناشی اولور بوشوق و میل علمک غیر می

و فعل اختیاری مکتب مبادی سندن اید و کی با وجود ان القوری معلوم در آنچه
کسب بر فعل تصور و فایده سبب تصدیق اولی اما فعل جانبیه شوق و میل واقع
اولیوب او فعل وجوده کلمه او چنان سی اجماع و غم در یعنی فعلک ایجاد می
جانبیه رای مجع و غمیتی مقرر اولمقدر و بونکت مبادی اوله و غنه دلیل اوله
که چنانکه سبب بر فعل تصور و فایده سبب تصدیق و انکت ایجاد می جانبیه شوق
و میل دخی اوله و لکن بر سبب مانع اولوب شوقی باقی ایکن فراغت اندر پس
شوق فکدن صکره بر اجماع و غم دخی لازم میش اما حکیم اشراق اندر بر اجماع
و غم دیدگوز لازم در ولی بویه شوکت تا گدی و غلبه سی در بوسبب آفر
و کلد بر بوزاع نزاع لفظی به قریب در در دخی می تحریک عضلات و احصاب
بونکت لزومی دلیل محتاج و کلد پس فعل اختیاری اوله که اوله تصور
جزئی و فایده سبب تصدیق اولوب بوعلمدن شوق و میل حاصل اول
شوق و میل غمیت مرتبه سبب اصل اولوب آندن تحریک احصاب عضلات
اول فعل خیر وجوده اخراج و اید اولش اوله و مفعول که بوسلوب او زره غنی
اصلا علم اکا متعلق اولیه یا معلوم ایسه شوق و ارادت اولمقدر اولیه اول
فعل اضطرابی در حرکات جمادات کبی که اصلا علمه سبوق و کلد و حرکه
ار تعایش یکدی که فضا تصور دخی اوله شوق و ارادت سبب ایله واقع
اولش و کلد چون فعل اختیاری مبادی مذکور دیه موقوف اندر سبب
وجودی واجب در و بومبادی اولی که علم ثانی سی که شوق و میل در اختیار
و کلد بلکه بر فعل شعور تصور و فایده سبب تصدیق ایسکه کسب اختیار

اوله و آندن فعل میل و شوکت دخی کذکت عیدک صنعی ختمیاری ایله
و کلد و میلدن صکره ارادت که اضطر فی فی ترجیح در اوله دخی حکما و متصوفه
قتله بلا مرجع ممکن و کلد راندن صکره تحریک عضلات ضروری در پس
فعل اختیاری با تحقیق اسباب موجب مبادی غیر اختیاریه میسند
اگر در سبب فعل بر تقدیر چنانچه اختیاری اوله و جواب و یروزر که اختیاری
بواسلوب او زره واقع اوله اندر پس فعل اختیاری و لکن اختیار اختیاری و کلد
نه کم پیش در **مسو** که چه از خبر فعل او دویست . اندران اختیار مجبور است .
که چه بی اختیار کارش نیست . اختیار اندر اختیارش نیست .
اگر در سبب که چون عید نامور اختیار نه مضطر و مجبور اوله پس اختیار
حقیقه جبر محضه راجع و اجبار محضه مبتنی اولان امر و نهیه مانع مجبور محضه
امر و نهیه عقلانی استحق و شرعا غیر و انقدر بر اید رز که مشایخ متصوفه بوشکا
صعبه بویه جواب و یروزر که من مطیع قلبه حق حل و حل فعل خیر و ایجا
امر جانبیه علم و شعور و یروزر که مضطر شوق و ارادت بر ایدی که خیر محلی
و امره امثال ایله و کافرو فاسق قلبه بوشوق و ارادت بر ایدی
لا بد تحصیل خیر و امثال امر ایتمدی زیرا اولی کت ما هیئت مقتضای بوی
و استعدادی اکایدی ثانی کت مقتضای ماهیت و موجب استعداد
بوی و ماهیات غیر محمول و استعدادات غیر مخلوق در **مسو**
مرجه ظاهر جمله عیانت . سر مقتضای ایشانست **و کرم**
مقتضای ذاته اول علام . ویر کلمه اولیه طلام

اول سبب نذر که روز حشر و فردای قیامت در هر قدر جمله عالم و حامی مطیع
 و حاصی او نذر ظاهر و مکتوف اولی حق اشتیاق جمله کند و لری لوم و طاعت مؤ
 بفعل نذر اظهار است ایدوب ظلمنا انفسنا انا کما جابطین
 و به لری سبب کافر و حاصی نیاده نذر دید و کی بزم صوخر نه ایدی چو کله
 تقدیر است که تقدیر یک تغییر قابل دکل نذر عذاب و عقاب است که زوا
 و کله در دیمه به لری چون به سبب معلوم اولدی که فعل اختیاری ده حقیقت اختیار
 اختیاری کل و انک حقیقتی اضطراره راجع و انان تعالی است و چو کله
 تقدیر کوی ش کرد اندم که چه تو ز اختیار را موری. **لیک** در اختیار مجبوری
 پس مؤمنه لازم نذر که سران و ساعت کند و حول و قوتین استقاط و نفی ایدوب
 جمله حول و قوتی حق جل و علایه اثبات و خیر ایلیمه **پس** بن درین کار کار و به هم خیال
 خویش را در مجاری افعال. قابلنی اختیار و عاری. **کشته** افعال حق و جابجا
 و لسان حال و قالی ایلیمه اللهم لا تجلنی الی نفسی طرقة عین ولا اقل من ذلک یو
 حق جل و علایه توفیق و انداد طاعت و خیری تضرع و خیر ایلیمه که خدم
 توفیق و عیدی کند و حول و قوت مؤمنه توفیق است که رتبه ذایله طاعت
 صادر اولسه یا رب شکستک ابداد و توفیق کرد و به شکر و ثنا ایدوب
 ثنا و تطلب فرید ایلیمه **ب** شکر باشد کلید کج فرید. کج خواهم و ز تو کلید
 از من الشکر غم آلاوه. و من الشکر دام نغاده. اگر مصیبت صادر اولسه
 ملجئ مخذول کبی شکست تقدیرک بویله ایش نیم نه کشام و اردیمیه **پس**
 جرم و عصیان بسوی خویش افکن. **سر** سر مندی که به پیش افکن.

معذرت پیشه گیر و استغفار عجز و فقر و شکستگی ش آرزو کامی خدایند
 کرد خود کو با کنه دارم نیست غیر از تو خدز خواه تو کس عذر من
 عفو کو که گاه تو بس بلکه کند نفس شو مندن بلوب عبادتی تقصیر ایدوب
 و تقصیر بی نفس اماره به سبب منسوب قیده ایدوب عبودیت بود
 نتم کم لسان غیب حافظ شیراز می شد **ر**
 کنه اگر چه نبود خستیا را حافظ. **تو** بر طریق ایدوب باش و کو کنه
 بعض اهل عرفان بپوشد در که ان الامروم و حمد فکونوا و قایتی فی
 الذم و اجملوه و قایتیکم فی المده کونوا ادباء طاین یعنی عبد مکلفات
 حالی امکیدن خالی دکل یا خیر و طاعت مظهر اولوب مستوجب مدح و تحسین
 اوله یا شتر و معصیت مصدر اولد که حق جل و علایه و قایتی یعنی سپر اولوب
 حق جل و علایه تیر دم و ملام آملغه مانع اولوب جمله لوم و ملامتی کند و به
 ایقاع و تفرع و نذاتی نفس بر تقصیر نه ارجاع ایلیمه **مش** نوی
 که چه در کیش صاحب تفرید. آن تقاضا نمی کند توحید. کریمه فعلی است
 و چه خوب. بی و سابط حق بود منسوب. **لیک** از اینجا که شیوه ایدوب
 نسبت فعل شتر تحسین است **ش** و اگر فضل و توفیق حق جل و علایه بسبب ایلیمه
 مظهر طاعات و حسنات اولدی ایلیمه بود دفعه حق جل و علایه نفسیه و قات
 و سپر ایدوب جمیع مدح و ستایشی اول جانب فیض تا به حصرو استناد
 ایدوب نفسی استحقاق مدح و ثنادن تنزیه و ابعاد ایلیمه که ایدوب
 عبودیتک متعلق عجز و رعوتدن متعلق اوله جمله انبیا و صفیا که پیشکاه قبول و صطفای

اولوب مستحق دم و تفرین اوله
 پس ایدوب که لایق عبد پر آرب و در
 اولد که مصدر معاصیه و شتر اولد قد

مقرر در بوحلیه ایلحه مخلی و بواذله مؤبد در نته کم سرور بارگاه اجتناب
مقرر مصطفی علیه الصلوة والسلام الا و فی سور که ادبنی ربی فاحسن بی
و بواذدن در که حق جلیل محکم تزیلده ابرسم خلیل دن حکایت سور که
الذی خلقنی فهو یهدین والذی هو یطعمنی و یتقین و اذ
مرضت فهو یشفین والذی یمیتنی ثم یحیی و الذی اطعم
ان یغفر لی خطیئتی یوم الذین زیر و الذی یرضی و یشفین و یمیت
سقم و مرض که ظاهر اثر و الم در حق مضاف است یوموب نفسه اضاف که مظهر
اکتفا ایلدی شفای که خبر و نعم در جمله حق جل و علایه اسناد ایلدی و فایده
که ام کتاب و خیر خطاب در بواذبت رعایت اشارت واقع ایلد
که صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و لا الضالین بیور یوب
اهل سعادت و ایه اولان انعام حق جل و علایه است صرح اولوب
انعمت علیهم بیور لدی اهل شقاوت و ضلالت اولان غضب و ضلال حق جل و
نسبت اولینوب غیر الذین غضبت علیهم و لا من ضللتهم و ینلک سیبجان
ما اکثر لطایف کلام الله بواشارت لطیفه و نکات شریفه دن عرض بیان اوست
و نادیب و تهذیب اولی الالباب در بوسبب دندر که بعض کل آداب
طریقت بیور دیکر که التصوف کلام است **شعر** اذ بوالنفس انما الاله
طرق العشق کلام آداب . بایه دولت اید اوست . پایه رفعت خبر اوست
پس بونفصل و تطویل دن چال اولدی که اهل جبر بی خبر بی خبر طریق نیست بلکه
و سیر ایدوب شیطانت نه صوچی و ارجو یعنی و طردی مقدر و ترک طاعت

و کسب سیات اید نه نه محل لوم در چون افعال عباد خیر و شر علم ازنی
ثابت و مقرر و لوح محفوظه که یا علم شامل مبادی عالیه به اشارت یا ظاهر
اجزاده وارد اولد و غی کبی بر لوح عظیم که جمله حوادث و کواکب رقیم اولد
ان دن عبارت در مکتوب و منظر در دیوب بواکلامی ترک طاعت و کسب صیت
آیمکه سبب و معذرت ایلین ملحد و مخذول در و اگر معقده ضلال اولیوب محضا
غرض دقایق و درک حقایق دعوی سین ایدوب تقو و تکلم ایدوبه ترک
الا یعنی و صاحب بدعت و فضول در اگر ناکاه شب شبهه به دوشمش
و ثقبه خاطر نه زبور و خواطر و شمس السیه ذکر ایتد و کمر جواب شافی و خطاب
و اخی ایلد قناعت و دفع شبهه و رفع شناعه ایلون و ادر ایلد
مد و کی بر دتسلیم و اطاعت قیلون و الله الهادی چون آفت لسان
بو قدر ذکر و بیان اولندی بو مقدار ایلد کتفا و اختتام و بزدخی آفت لسان
احتراز ایدوب ختم کلام ایدوب **ذکر ردیلت صلف** صلف و صلف او کوکک
و کند و اولین فضایل و ایدو عایدوب دایره سین حد دن بلند
و مرتبه سین اجتماع دن زیاده ارجمند طومقد و صلف حقیقه عجله
کند بدن مرکب در و نتایج و فروعی دایم مراتب حالیه ایدو عایدوب
فضایله تحیر و از در و رعایت حقوق اخوانه تقصیر نفسی تعظیم غیر
تحمیر در چون عجب و کند یک علاجی تحریر و تقریر اولندی علاج صلف ایلد
معلوم اولور **ذکر ردیلت بخل خست** بخل خلق مذموم و ضد سخا و عله
ردیلت عظمی ایدو کی معلوم در و لسان شرعه دخی ذم بخل و مدح سخا و

واقع اول شد و من یوق شیخ نفسه فاولیک هم المفلون
 شیخ نخل غلیظ در ولا یحب بن الذین یخلون بما آتاهم الله من
 فضله هو خیر لهم بل هو شئ لهم سیطون ما یخلوا به
 و حدیث شریفه وارد اول شد در لایذ خل اجته نخل و دخی سوزد
 ثلث ملکات شیخ مطاع و موی متع و اعجاب المزیف یعنی اوج
 خلق وارد که سر برسی صاحبی هلاک اید بجای در برسی کل شد که نفس اکا
 اطاعت اید و بقلب و روحه حکمی جاری اول شد اوله ایمنی سی و عینی
 باطله میل در که نفس اکا تابع اول شد اوله او چنخی کشی کند نفس و کماله
 عجب اتمکدر و ابن عباسدن روایت اول نور که حق جل و علا جیت عینی
 خلق ایتد که امر الهی که نرین ایلد پس سوزدی که انهار کی اظهارات
 جنت دخی نهر سبیل و عین کافور و تسیمی ابر اید و ب نهر خمر و حل و لن
 متفجر اولدی پس سوزدی که سر بر روی و کرسی لر و کی و جمله روی اظهار
 ایت پس حق نظر اید و ب سوزدی که امید ی تکلم ایلد جنت کلام
 فصیح ایلد و بدی طوبی لمن دخلی حق جل و علا سوزدی که عزت جلایم چون
 سنده نخل کسنه ساکن اتمیزن اگر ذم نخل و منح سخا ده وارد اولان
 انار و اجار و اساجیع و اشعار ایزاد اول نور سه تطویل قد و بیرون اول نور
 پس انردن فراغت اید و ب نخل مذموم نه درانی بیان اید و ب طریق علین
 عیان ایده لم یخلک تعریفه جوق کلمات ایتد لکن اصح اقوال اید
 که نخل شرفا واجب یا مروت یوزندن مناسب اولنی قادر اولوب اتمکدر

مثلاً بر کسنه شرفا واجب اولان زکوتی و یرسه نخل در شرفا واجب و یرسه
 اما مروت طریقه لازم اولنی ترک ایلسه مثلاً مال مو نور و نعمت عظمی
 قادر اولوب اقارب و حیرانندن فقر و ضلحا اولوب فقر و شدت
 افلاس ایلد معاش ایدوب بوانلره فاضل نعمتدن برجه و یرسه اگر چه
 زکوة شرعی سین و یرور ایلد بیک نخل تحننه دخل و وعید نخل
 اکا و اصل و متو اصل در و واجب مروت اختلاف اشخاص و ازمان
 و حاله مختلف در مثلاً فقیره بر خرنی سینه امساک ایتد مروت مانع
 اما غنی به مانع **مثنوی** بقنطار زر بخش کردن زکج نه چندان که دیناری
 از دست رنج **بر** دگر کسی بار در خور دزوره که انت پایی بلخ پیش مور
 ضیافت و مضایقه و تدقیق ایتد مروت و کلد معامله و مباحیه و تدقیق
 مروت منافی و کلد مباحیه و معامله و تدقیق مروت منافی و کلد مکرر حلد
 بیرون اوله وسیع و شرا ده دخی مثلاً کفن المقده و ضحیه المقده تدقیق ایتد
 مانع مروت در و با جمله مروت یک بر حد معنی یوقدر و لکن ذوق سلیم و
 عقل صحیح ایلد معلوم اولور که نه مرتبه مانع مروت در نه مرتبه و کلد پس
 بر کسنه زکوة مفروضه و یرسه یا مالک اوسطندن و یریب ادین
 و یرسه اقیح نخل در ایلری ایتد و لیکن محل و مناسب اولان یرده مروت
 ایلد نخل در اما اولکی دن درانی دخی ایلد نخل دن خلاص اولوب
 و من یوق شیخ نفسه درجه سی نک ایتد اسی کا حاصل و ایشار
 و بدل و سخای نفس مقام اولنه و اصل اولور و لکن مراتب سخا و ایشار

و بذل و سخای نفس تمامت اولت و اصل اولور و لکن مراتب سخا و ثبات
 متبعا و تدویر و سخیا اکرام و مقامات احسان و انعام و دخی نچه طبقه **نظر**
 و کم اثر امثال الرجال تفاوت . لذی المجد حتی الف تواجده .
 ایشاراکا دیر که کند و به لازم اکی صبر اید و بآخره ویره نته کم قرآن
 عظیمه بوردی و یؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة
 و ایشار متحمل و متصب و اصلا نام و متضجر اولسید مقام عالی و اما ایشار دین صکره
 صبر اید میوب نام اولق احتمالی اولحق ترکی اولی در لاصدقه ایا عن طهر غنی
 بورد و غنی بونکره کوره در **بیان اسباب بخل** خواجیه صبر اید زاتل اولسید
 اسباب بخل اوج نته در یا خوف فقر و احتیاج یا خلوصت مال یا شیره
 نفس سببی اید غیره خیر و صولنی استمک نام غرالی اید سبب حب مال
 یکی نته در بری حب شتهیات که طول امل املیه مقرون اولامش کسینه
 کند و به طول عمر تقدیر اید و مدت عمر و شتهیات نتمد و مستحبات
 تمنع ایتمک استیجک لایله مال که شتهیات نک و صولنه سبب و ارز و نفی
 اولان مستحبات نک حصوله علت در محبت ایتمک لازم اولور نته کم و شکر در
 ای زر توی که جامع اللذاتی . محبوب خلایق همه اوقات . بیک تو خداوند
 ولیکن بجهاد . کثرت کروب و قاضی کاجاتی . اما طول امل اولسید شلایارین
 بر کون موت اغلب و منفرا حرت قند کلج البصر و اقرب اولسید مال که منشا
 لازم در اولقدر محبت ایلر بعضی کسیندر اولاد ذیک تقاسین دخی کند و
 بقاسی کبی حب مال سبب و حرص اذخاره علت قیلور انچه چون جناب

رسالت پناه صلی الله علیه و سلم بوردی که اولد منجلیه مجننه یعنی
 ولد نخل و خوف فقر و الیکسی سی صین مال محبت ایتمک زنته کم بعضی نته نک
 مال بوفور و خزان کثوری اولقدر اولور که معتادین زیاده عمری اولوب
 سر کون ایتد و کی انفاق و خرجین اصعاف مضاعفه سین املیه نقصان ظاهر اولور
 بعضی مالاک و عمارتین ربع و ادر مرتب دخی کلور کن و اصل فقر و احتیاج
 احتمالی یو عکس نیه عین مال محبت نفس دینار و در همه عشق و مودت ایدوب
 نه زکوة واجب دین بر حبه و نه صدقه مند و به دن بر فلس و بر ور ملکه کند و حقنه
 اقل قلیلده اقتصار و نان و جنبله اکتفا ایدوب اموالنی تحت الارض و فی ایلر
 بعضی لر مونته ضایع اولسید سنی دخی اختیار و بعضی وارث منصوصه انتقال
 ایتمه سیک کاری زار اولوب کماله و لسوز و کاه آه جان بخار ایدوب مقوله
 اشخاص روزگار ده بی نهایت بولنور و سر بر نیک نوادر اخبار و احوالی
 مجالس و نقل و حکایت اولنور اید امثال و بیان حال ایتمک احتیاج قیو
 و بومرض بغایت عسیر العلاج در خصوصه که زمان شیب و کبر سن دخی
 اولد بو کسه اگا بکرز که کبر سنه بر محبوبه عاشق اولوب رسول موصله دخی
 محبت ایدوب کیدر که محبوبی اونیدوب رسول محبتنه متبلا اولد زیا
 لی شبهه اصل محبوب شتهیات نفسدر اما شتهیات مال سبب حصول
 اولغین مرکشی اگا محبت ایتد لکن کیدر که نفس شتهیات اونیدوب
 صین مال که سبب حصول شتهیات ایدوب محبت اولقدر اولمشد که
 جمله شتهیات دن جمع مال و او خارا اگا شتهیات احب اولمشد رحتی بعض

بجلاک لوم و خست بر نیه لوم و طعن ایوب قدر کمز و اگر کفر کسی
ضرر موند معاش و طبابت و نیاد که قل هی لکذین امنوا بولشد
بالکلیه حب مال ایچون اجتناب و دنیا و دهی عذاب چکر نر دینره دیر
که چون مقصود نفسک شتهای نه وصول و لذت و مستحی حصول
برزم قمر و جمع و ادخار جمع شتهای اتدن الذر و جمله طبابتن اطیب او شتی
پس بر دخی نسیم و نیاد نفع که خرج و فریقین نفع در حاصل و بر نم نفعات
عیش و سرور و اصل در دیو جواب و بر در آفات ضلال و نهایت
جمل در زیر وصول حاجات و حصول مرادات اولیجی ذهاب ایلد حرکت
نه قمری و در بر می نهادن چسنگ و چه زریب زریب برای خرج کسکه
پس لغت بر کسی که از کرد میکند بوندن بویوک شقاوت و حرمان
و خبیث نیجه اولور که دنیا و دهر کی محنت ایلد معاش ایلد و آخرت و غیا
حساب و خدا بن چکر اگر جمع و ادخار نفسلر نیه فایت شستی و بولر
بشتی زینه و اصل اولمده حسن و بهاطن ایلر اما جمل نجاساتن تله ذککاب
جیفه در نفع ایتمه سی خبث نفس و ذنات جیلت در که شتهای بونک کبی
امر بی محصل و جانب محض ذلت و قلت در احاذ ناله تعالی بیان
علاج بحسب چون بخلک سبب بندن برسی حب مال و حب مالک
سببیری نه در ذکر اولندی پس هر شکیک ضدی ایلد علاج اولور
حب شتهای قناعت تحصیل ایلد اولور و طول ایلد تکر موت آفران
و امثال و مفارقت استنار ذکر سی ایلد اولور که نزاران رحمت و تعب ایلد

جمع مال آیتد ایلر آخر قویوب حسرت کسکه ایلر مال انکر اجلندن صکره تقار
سبب اولمده بیت ایسان نخستین کسکه دشتند بحسرت برزند و بکشد
آلان مال لری غیر بر تصرف و انلر خاک ایچده تخزن و ناسف ایلر
اولاد ایچون حرص و بخل خود غایت جهل و حماقت در آنی خلق ایدن رزق
برورد کار و ولد شدن اول نیجه روزگار حالنی تدبیر و رزقنی تقدیر ایتشد
و ما من ذابته فی الارض الا علی الله رزقها نیجه کسکه به پدر
و مادر دن بر حبه میراث انتقال ایلر نیه فضل حقن اولمده ملک و مال ملک
اولور که آبا و اجدادی عشر عشرین کور مشلریدی و نیجه کسکه به پدر
و مادر دن اموال اسباب خارج حد و حساب انتقال ایلر انکسکه نه
اول مال بسیار عرضه تلف و بوار اولوب قوت یومی سی اقل قلیل قلوب
و کند سی فقیر و ذلیل اولور پس وارث ایچون غرنیه دار بق خیال اطلد اولادی
ماله اصیلین احمق و جاهل رسته کم حافظ شیراز رحمه الله علیه ایلر بیت
غرنیه داری میراث خوار کان کفرست بقول مطرب و ساقی بقصه فی و فی
صکایت اولور سلطان محمد زمانده برخواجه مال دار و ایددی که کشت
مال و خزانده قارون روزگار ایدی چون خواجه عدل قارون کفر قارونده
اذا اجاء اهلهم لا یستقدمون ساعة ولا یستأجرون
اولدی فرزند و بلند نیه عمر صد ساله تقدیر ایلد و بکسکه نیک درم خرج
و توفیر فرض ایلد و بملع حاصلی مخزون خراین و حاصل ایلد و بوضیایه تسلیم
و کند و بی افلاس فرزند دن بی بیم ایلد و ب سفر آخرتی تضمین ایلر فرزند

مبلغ رجال واصل و اموالی است تصرفنده حاصل اولی حق است فی انصاف
 و بتذیر بی تقدیر یلید بر باد ایلر حتی نقل اولور که کان کره و تو فکله بنادق
 سیم و زر ایدوب دریا ده مرغابی لره آیش و بنیان پر زری دیوار حجره
 و روب بمیان تلاوت سوره الشقاق و حاضر انتهاب و احتیاط
 اتفاق ایدیک کند و قهقهه ایلر خندان اولوب بمیان آخر در میان ایدوب
 آنی دخی اصحاب اخذ و انتهاب و بوقهقهه بحیاب ایدوب برکونده
 نیچ صنادیق هتی و سمیانات منتهی اولور دی جون جوان و ارشاموالی
 انقاد و افلاسی بی ایلر ساکن کلخن و رما و اولمش سلطان محمد علیه رحمة
 استماع اید که خواجه بخل صفت ایلر سابقه معرفتی اولور و چون جوانی
 دعوت ایدوب نیر از اس مال بخشش و نوال انیک استیجک دیش که ای
 پادشاه روی زمین دولت جهان نواز کوز سایه سنده عالم و عالمیان
 امین اولسون شرط حق گذاری و پنده پروری و داد و جان سخاوت
 کسری همین در که پادشاه جهان پناه بیوردی آما بونید و کنج افلاس و فنا
 ساخته تو انگری و غنایه چقرق مکن و مقدور دکلدر زیر پدرو حقیری حتی
 ذوالکماله اصمیریوب مال و مناله اصمیر شد حقک غیر نیه اصمیرن ذیل فضل خدا
 غیر هی شی قلیل در پس فرزندی طیچون کند وی ملاک و در هر صفت و متنی
 چاک انکه اگر فرزندی صالح تو پر سه حق خل و علا و هو یوتکی الصالحین
 بیوردی کی آنی ضایع ایلیر اگر فاسق اولور سه فاسق آلت فساد و عدت
 معاصی ابدی و یکنه و ده شرکب اولور وجه میدر غیز اردن برینش التیش

وعدت معانی
 ابدی و پر و ب
 سنا هه شرکب

در سم و اصل اولوب جمله سین صدقه ایدیک و شکر که بر تقدیر این
 اولاد و که ذخیره ایلر کند اولور می ایدی و نیلره دیش که لا بکله جمله سین
 الله تعالی قنده ذخیره و الله تعالی حضرتی اولاد ده ذخیره فیلورین بوقهقهه
 تکر و سایر بخلانک احوالنی و عند الله و الناس مذموم یقلرنی تفکر ایدوب
 کند و یه جبر بلکه ریاضت و سخاوتی تحیل ایدوب خلق خلقه تسخی سخا به تبدیل
 اولور قد نصکره ریاضی دخی دفع انیکه جهد ایدوب بوعلم و عمل و پیسیده
 اصلاح فراج و تحیل علاج ایلیر و الله الموفق پس بعض حکایات انجیادون
 ایراد ایدلم امید در که اکتساب صفت سخا و اجتناب سمت بخله سبب اولور
 صفت سخا و کرم طایفه عرب که خیر ارم و اصل و محدستید عرب و عجم و مخصوص
 و قبایل عربن قریش و بطون قریشدن بنی هاشمه اختصاصی مخرج و منصوبه
 و عهد خلفای مروانیه و عباسیه ده بازار کرم رایج و نافع و غالب امرا
 و وزراری بوصفت حسن ایلر اتصاف انیک ده بری برندن متناهی
 ایدیلر و تصریح مال تواریخ و اخبار بودر که عهد سلطانه سر آمد انجیا عبد الله
 بن جعفر طیار در که معاویه بنک احب اجناسندن ایدی و بریل و یزید
 یوزبیک در هم وظیفه سی ازیدی جمله سین فقر و محتاج و ایام و آرامه
 بخش و عطا قیلوب و اخر سنده مدیون اولور دی معاویه به عبد الله
 بن جعفر سر سال بوقدر مال و یرمک بیت المال اخلال و امیر المؤمنین غیر
 حلالدر دیدیلر جواب و یردی که بن بومالی عبد الله و یرمزین بلکه فقر
 و محتاجین ایل مدینه به و یرورین تفتیش انیک تفتیش ایدیلر جمله سین فقیر

و سائل و ایتام و اراذل و طلاب جو و نایل اولند و بخش ایدوب کند و فقیر و عیال
 قلش طعن ایدوب خود و عبد الله انصاف بیت المال ایکا و یکم جمله فقرایه
 و یکم ایدوب کند و آخر افتد و **حکایت** بر کون عبد الله مزارعی
 اولان صنعه سنه تفقد و نکا اتمکچون سالک راه اولشدی اتفاق
 بعضی نخلستان کنارینه کد ایدوب کور که بر غلام سیاه خدمت حق
 ایدوب کک اوج قرص نان کنور رکر مکر کلب حدیقه دن و دخل و غلام باینه و اصل
 اولور غلام کلبه بر قرص نان آتوب انی اکل ایدوب یک بر دخی و ایدوب خنیا و اول
 ایدوب یک بر دخی و یروب عبد الله ایدوب یا غلام تو تک سر روزنه در ایدوب
 که کور دگک اوج قرص در عبد الله ایدوب پس چون جمله سین ایشار کور
 جمع اختیار ایدوب غلام ایدوب کور دم بوسکت غریب و دیار بعیده و کلش
 جامع و طالب نصیب در پس آنی محروم تکی نخل و لوم کور دم عبد الله ایدوب
 پس بکون نیجه ایدوب پس غلام ایدوبی جو حله جلیس و صبر ایدوب ایشار اولور
 عبد الله متاثر اولوب بنی خلق خلق جو دله طامت ایدوب غلام سیاه
 بنیدن نخی در بی اشتباه دیوب پس غلام نخلستان فی صاحبندن ایشار
 ایدوب غلامی اعتاق ایدوب رقبه سین رقبه رقیبندن تعلیک و نخلستان
 جمله آلات و اسبابی ایدوب ایکا تعلیک ایدوب عبد الله و دیگر که پس ایدوب
 نخی سین زیر آتوب عطا سی اوج قرص نان سنک بهانی غلام نخلستان
 دیدی که سیهات آنوک ایشاری جمله مالک و تمام قلیل و کثیری و نیم شایم
 مالکدن عشر عشری در **بیت** فار از مون زرخش را و نخل وقت نکلی است

صیحه و صیحه
 قلیل

امتحان نقاش را و نقش اسب لاغر است عبد الله حضرتنه بر مقدار افراط
 سخا و کثرت عطا دن فراغت ایتسه کوز و نیکوز و قضا و املکوز و رضا حاصل
 اولسه و نبلره و یرایدی حق جل و علا بره عطا و بز دخی عطای حدیج عبادینه
 بذل ایمیکی عادت ایدوب کور رقم کون عادتی تغییر ایدوب حق تعالی دخی عادتین
 تغییر ایدوب عطاسین قطع ایمی کله سم افلاس و املقه موسم سم احسان انفاق
 محروم اولم **حکایت** حضرت عایشه رضی الله عنها ابن زبیردن یورسکن
 بیک آنچه کله ی بوردی و کدیل بر طبقه فقر و سختی ایل مدینه به بالهام
 بخش و تفریق ایدوب بعده ام ذره نام جاریه سینه کتور خذ افر اظفار
 ایدوب لم دیدیلر خذ ایشی ثلث خبز و زیت ایدوب جاریه لری ام ذره ایدوب
 بزه دخی ایکی در سم در سکت لحم الوب اظفار ایلک اولم می ایدوب دیدی
 اگر میش اولایدک و یرزد **حکایت** باغ دین احمدی یصلی الله علیه وسلم
 زیب وزین اولن ابو محمد حسن و ابو عبد الله حسین سر حلقه کرام ابرار فرور
 عبد الله جعفر طیارله جحدن کلور لریدی بر کون بادیه ده ریح عظیم و مطربده
 اولوب قافله یه تفرق و تشار و دوشو شب نجوم باهم اقدیم ایتدیم
 بار نیگا مازندن آیر و راه کم ایدوب چوق تعب و زحمتدن صکره
 بر عکب خجاسته نازل اولور لر خجاده نمان بر پره زن که فقر و فاقه
 اولقد رطاری اولمش که ایل و فاقه دن هاری اولوب اول موضعده فرید
 و وحید قلم شرع و تعظیم و کرم ایله خجایه نزال و اذ خال ایدوب شراب ستر لر
 طرف خجاده مربوط اولان مغزی حلب ایدوب لبنی اچوک دیر بعد

اصحابی کالنجوم

طعامت واری دیر قلک بو مغزی دوج اندوک نبره طعام پشور ب
ایله اندر لر چون روی هوا کشته اولور اکر نیه سوار اولوب نبره قریش نوز
اگر احتیاجت اولور سه مدینه بیکه سپن و نری صوروب بولنه ب
و داع اندر لر اخشام اولوب پر صحراون کلوب مغزی بویج عجزون
سوال اندوب عجز شرح حال اندیکت پر غصه کلور بر قوم مجهول بحر و
نبره قریش نوز دیکه سبب معاش اولن نه املات آمیش سین دیر
بعد زمان پرک فقری هشتاد و زمان ضری اشد و طویج مدینه
کلور لر و بر زمان سیرقن طشر مغله معاش اندر لر اتفاق برکون امام حسن
او کنده اونور رکن پره زن کچر امام سلوب کل ما اینه الله سیج نی بلو
دیوب عجز لا دیو جت بن سنک ضیفک دکلی بن دیوب عجز
بیلیم اولسون دیرس بر مقتضای بیت اِن الکرام اذ اما استهلوا کوا
بن کان یغفرهم فی المنزل الحسن بیک دینار و بیک کوسفند حسن
سوروب غلامی ایله امام حنیفه کو نذر امام دخی بیک دینار و بیک
کوسفند عطا قیلوب عبدالله بن جعفره کو نذر عبدالله بیک دینار
و ایک بیک کوسفند بخشش اندوب و اول بکا کلش اولیدک ایله
عطا ایله اندیم که انره تعب و زحمت اولمایدی و احواد و مریدان
و اولاد و ملب در که شاعر انوک حننه میسر که **قطعه**
ترکت علی آل الملب شائبا بعد اعن الاوطان فی زمن المحل
فما زال غی خسانهم و افتقاوسم حتی و انعامهم ظننهم یایله

موز خلدیر که آل ملب دولت مرو ایله و آل برکت دولت عیسی
سر آمد جو و سخا و نهایت کرم و عطا اندیر **حکایت** نیردین ملبی حاج
اماره خراسان غل ایته که تفکره محصولات مملکتی کتم ایته و ک دیو
مرکون عذاب اندر دی نیردین کونک عذابنی یوز بیک اچه و یوز
دفع ایتمکی مقرر تمشیدی برکون مبلغ فروری جمع اییدی که عذاب کفر
ایشته ایلیه ناکاه اجل شاعر کیروب انشا دایله که **قطعه**
ایا خالک نادوت خراسان بعدکم و قال ذواکاجات این نیردین
ولا مطر المروان بعدک قطره ولا اخضر المروان بعدک عود
فما سرای الملک بعدک هجته ولا یجواد بعدک جود
مروان دیدوکی بر مرو شایبان بروخی مرو الرود در که خراسانک مشهور
شهری اییدی پس نیردین جمع اییدی و کی یوز بیک اچه شاعر عطا اندوب
اول کونک عذابنه صبر ایتمکه هازم اولدی بو حکایت حجاجه و اصل
اولیج نیردین دعوت اندوب دیدی که ای خراسانی بو حاله متلاکین
جو دو کرم بو مرتبه ده اوله سکا بو کونک من بعد عذابی عطا ایتم بو کونک
مقابله سنده دیدی و آل برکت جو و سخا لری شهر و تواریخ کوش
مستور در شاعر عرب دیر که بیت اذ انکنت فی بغداد فی راس فرنج
انکنت نسیم ابو دمن آل برکت **حکایت** جعفر بن یحیی برکی حج
ایته که مدینه منوره فرسیده وادی عقیقه مرور ایته که برخاتون لینه
طوروب انشا داییدی که **قطعه** انی مررت علی العقیق و ایله

103
بیدین الملبی

شيكون من مظهر الربيع نزورا ما خسرتم از جعفر فخره جازسم
 ان لا يكون ربيعهم ممتورا روايت ايدر لكره اولقدر احسان
 ايلدي كه مذكور غنای ابد ايرشدي **حكايت** شعرون بر كنه يحي
 بن خالد بركي يه كير وب بواكي بيتي انشا ايلدي كه **قطعه**
 سالت الندي ما انت خرقال وكنيني عبد الجي بن خالد
 فعلت شرا قال لابل وراثة توارثنا عن والد نعبه وولد
 اون بكي درسم جازيه بيوردي **حكايت** عبدالله بن منصور ايدر
 بركون فضل بن يحي بركي محبتند ايدم ناكاه در باني كير وب قاپوده
 بر جوان وارنم حضرت امير طيه سابقه حقوقم وارفر ديواذن طلب ايدر
 فضل اذن ويري كوزدك بر جوان كلدی اگرچه ميكنند رثايت حال ظاهر
 ولكن چهره سندن لمح جمال باجر حسن اذبله سلام وري بكي امير فضل
 جلوسه ايا ايدوب جلوس ايلدي انجاس دشتي زایل وابطلا ولبانه
 قدرتي حبل اولد قدضكره فضل حاجك نه در ديوجك ايتدي يا اير
 رثايت ميستم ضعف قوم هل مراد و حاجتم نه ايد وكنه دلالت ايد فضل
 ايتدي يا بطله سابقه حقوقك نه در ايتدي ولادتم امير ولادتمه قهار
 و منظر سري اميره مجاور و اسم اسم امير دشتي فضل ايتدي منزل منزله
 قريب او لمقمكن و اسم اسم دشتي اولق متصور اما زمان ميلاد
 متقارب اولد و غنين نه دن بليدك ايتدي والده ضعيفه واما ديوري
 سن ولادته كلكك كچه امير يحيي كك براو غلي وجوده ككوب اسمي

سمي سي كبي فضل سني وحي فضل سنيه ايلدك كه انك اسم شريفه دشتي
 لكن انرا سابق بز محي اولد و غير اسمك تصغيره دن ظاهر و انك فضيلت
 و تعظيلى با بر اولد ديوب فضل تبسم ايلويوب و يدي سني عمر نه
 مقدار در جوان ايتدي او تو زبش سني در فضل و يدي صحيح سوليرن
 بنم ولادتم تاريخي بوك موافق در اما يا چون بو قدر زمان بزه كلزك جوان
 ايتدي ذامده حامى ليق و اريدي و حد ايت تبسم دني طاقات ملوك
 و مصاجت اكابره مانع ايتدي فضل تحس ايدوب خزنيه دارنيه امر ايلدي كه
 يا غلام عمر كك بر سني سي چون بكي درسم ولبا سندن لبس حسن
 و مرا كك مركب غلام و يركه عالي منتظم و مياني رايق و بزم مناده مراه لاويك
 امرنيه امثال ايتدي بر جوان سراي فضلن اموال كثره و اسباب و افزايله
 چيقوب ايلي و اقاربى سرور و ارياح و جهور و افزايله اطرافين الوب
 منزليه كشيدير تا فضل ولتده اولد قچه جوان مرقه البال و منتظم لاول ايدا
 و بو كميت دوران بر اكمه دن ثبت تواريخ و يادكار كرم نامه روزگار اولد
 تو انكر اديل درویش خود بيت آور كه مخزن زر و كنج درم خواهد ماند
حكايت مصدري بر سني قحط عظيم اولوب عبد الحميد بن سعد
 امير مصر ايتدي و انبه شيطانه بليده دن كه بن انوك عدوي بن
 پس نه قدر فقير و محتاج و ارييه نفقه لرين و قوتلرين كند و مالندن عطا ايلدي
 تاكه قحط و ظلا رجفت و رخا يه متبدل اولدي بعد مفرول اولدي تجار
 بكي كره بكي درسم دين ايند شيدى اوسنه فاو اويحيي مکتوب كوي

عبد الحميد بن سعد
 امير مصر
 قحط عظيم
 اولد
 و ارييه
 نفقه لرين
 و قوتلرين
 كند
 و مالندن
 عطا ايلدي
 تاكه قحط
 و ظلا رجفت
 و رخا يه
 متبدل اولدي
 بعد مفرول
 اولدي
 تجار
 بكي كره
 بكي درسم
 دين ايند
 شيدى اوسنه
 فاو اويحيي
 مکتوب كوي

اول علی سید اولوب بیک کره بیک درسم دین ادا اولوب باقی سی که کز
 بیک کره بیک درسم صله و صدقم اهل اهلین کسره بخش و تفرقه اولسون
 دید و کی کبی ایلدیر رحمة الله تعالی واسنجای عربین برسی معن شیبانی در
 و انک مشهور چکانیر دین برسی بود که برکون بستانده کنار آید و پور
 و کز عمری خاطر نه کنور شدیدی **بیت** نبش بر لب جوی و کز عمرین
 رکن اشارت ز جهان گذران را پس - شعرا دن برسی کلوب اجازه
 بیل بولمچ بر چوب اوزره بویتی بزوب معنک اوکنه وارن آخیا
 برقدی **بیت** ایا جو معن ناج مغنا جحتی فالی الی معن سوک شفع
 چون جریان آب جوی معنک اوکنه ایلدی نظر معن چوب مکتوب واقع
 اولدی الوب او قیوب صاحبی دعوت ایدوب بتی انشا ایدوب
 اون بدر اعطا ایدوب چوبی بساطی آتیه قویوب اورتی سی نه چوب
 او قیوب شاعری نه چوب یوز بیک اچه دخی عطا ایلدی شاعر و عطا
 کرانی دخی قبض ایدیک طبعه خوف غالب اولوب شاعری نبدن
 نه الور دیو مارب اولدی ایرته سی معن چوبی الوب بیت مکتوبی
 او قیوب یوز بیک اچه دخی عطا ایلدی اما شاعری طلب ایدیلر
 بولمندی قنده کتید و کی طبعی معن ایلدی جفت و صله سی فیض و بزه
 حقیق و کلش یوخه نیم دمت ممتنه قرض اولمشدی که بیت المالد
 بر درسم و بر دنیا رقیب مزوره مرکون یوز بیک اچه عطا ایلیم و معنک
 بر حکایت مشهوره دخی اولدر که بر شاعران بر مرکوب طلب ایدی

برات و بردوه و بر استر و بر حمار و بر جاریه اجسان آتیدی و پوری
 که بن بیلد و کم مرکوب بولدر رادی ایدر اگر غلام دخی بعضی شقه نام قنده
 مرکوب اولد و عین بلیدی آنی دخی عطا ایلدی و لکن عربی صافی ایدی
 قاذورات عجمه خلط اولمشدی و معنک یو جو دنیه صاحب اسمعیل
 بن عباد دخی تقلید ایلدی شعر اسندن برسی بویتی انک حضورنده
 انشا ایلدی **بیت** و خدام هدا الدار میثون فی لباس من بحر الا انا
 صاحب معنک حکایت فرزوره سین یاد ایدوب نزدخی سکا بر جبه
 و بررد او برار و بر قیص بربر اول و بر طلیان اجسان ایتدک که لبوس
 نرم قنده بولدر دیدی **حکایت** افراد دولت مروایتی دن سعد
 بن خالد جو افضل ایدی بدل نوال ایدیه جاک مال و مالی حاضر اولمشه
 و سیل و طالب نایل اولدره دین اقرار ایدوب حجت و بجل اید و زیدی
 برکون خلیفه وقت سلیمان بن عبد الملک کیردی خلیفه بویتی مثل ایلدی
 آنی راست مع الصراج مناد **بیت** یا من یعین علی الفقی المعوان
 یا سعید حاجت نه در دیدی سعید ایلدی یا امیر المؤمنین او توبیک
 دنیا دیم واردر سلیمان خلیفه ایلدی امر ایلدک که دنیک ویرلسون
 و بر اولقدر دخی خر جاک اچون ویرلسون و فرجود و سخای اراد دولت مرو
 و عباسیه به نهایت یو قدر تفصیلی تطیل اولور قاضی محسن تنوخی
 المستجاد من فعلات الابداد اولوگتانه بر مقدار ایراد ایشدر
 آباد دولت عرب انقضاسندن صکره بر مقدار باز انخایه کساد عقده

جوده فساد کلمه شدی آمانیه عالم اسخیای بنی آدم خالی دکل اندی تا خرنه
موصله اما بکرو زیری جمال الدین اصفهانی که وزیر جو اویله ملقب در فخر
اصحاب کرم و منتهای محنت از باب بهم ای دی ابن اشیر که معاصری ای دی
اند که اسخیای ناس و اکرم خلق ای دی که مشرفه مسجد خفی اول بنا ای دی
و حیطی و جوانب کعبه نقش و زینت است در دهی و عرفاته صور کتور
جو ضل بنا ای دی و جبل عرفاته چینه حق زردانی اول بنا ای دی اول خلق
صعود جبل است که دن وقت مادون شفت خطیم حکم کردی و بخیراته
اموال عظیمه خرج ای دی که انکشت حساب تحریریدن حاضر در و خلیفه
و میر که به اموال و ایای عظیمه بدل ای دی که بخیراتی انکه اذن و بر دی
و مدینه منوره به اول سور اول بنا ای دی و فید شهرت که حلقه طغنه
بر قصبه ای دی سور یا پی و اکثر شهر لوده را باطل و مساجد و قبا ع خیر
بنا ای دی و علماء و صلحا و ائمه و سادات و از باب بیوتاته ادله
وظایف است که کنده غیری سر کون قپوسی او کنده یوز دنیا را میری
مرتب صدقه اول نور دی و اقا صی خراسان دن و طایف مینه و از بنجه شت
صدقاتی و اهل ای دی و بریل کتب اساری ایکیچون اون بکیت دنیا و دی
این اثر ای دی که والد م حکایت ای دی که جمال الدنیک حادثی ساطی
اوز نیه بو ای دی که طعاک و حلوانک ایوسندن بر مقدار کتور
رخیف اوز نیه قویوب او کنده الیور دی بزطن ای دی که ام
ایچون ای دی بر کون خمیره ساکن ای دی ام ولد ی شهره ای دی نیه

یله حادثی اوزره بخش غایب ال دی جون ساط قلقوب مجلس تفرق
اول دی بنی الیقوب امر ای دی سکا بر قتم دیدن که دایان بنجه ای دی
بو کون خمیره اول ملعه قادر اولدم بو حصه آل و شکد غی قبه حماقی حقیقه
و یوله بر فقیر و محتاج کور و رسک انکدن این بو طعامی اکا اطعام ایله
راوی ای دی جون اتمه بندم و او میه کتدم نیم ملازمی بر بهانه ایله
دفع ایلمدم تنها قدم کوردم بر غمی فقیر ضریر اولادی ایله اوتور و وزیر
اصمرد غمی کبی سمان اتمدن اینوب طعامی او کنه قوم اهل و عیالی ایله
بید یلرس کند می بلدر میوب اما فلانک او نیه کل سکا جمال الدین
احسانی الی ویرور دیدم کتدم چون وقت عصر اولدی نیه جمال الدنیه طانی
اولدم سکا اصمرد و غم نیچ اولدی دیو صوردی بن دولته متعلق به صلاح
و اریدی انی صور رطن ای دی و ب جوان سولیدم مای سکا انری نیرین سکا
ویردکم طعامی صور رین نیچه ملیدک فقیر سخته ایصال ایلمدی کجا انی جواب
ویر دیدی بندخی ضریر کوره و اهل و عیال فقر اسنه اطعام استی و کی
دیدم غایت سرور اولدی اما فر بو فقیری بیره کتور رسک نولمیدی نخج
احسان ایله ایدک دیدی صمردم کلمه کر کنه دیدم او لیکدن دخی زیاده
سرور اولدی صباح فقیر کلکیک خدمته ایصال استیم صدقه عظیمه و اهل عیال
کسوه و نفقه ویردکن غیری و طینه اوزاری تعیین ایلمدی تا حیات اولمخته
و طینه فر بوره فقیر مذکور و اصل اولور دی ابن اشیر ای دی جون حال الدین فوت
اولدی وصیت تیشیدی که تا بوتنی مدینه منوره ده بنا استی و کی

۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰

زباط ده دفن ایلدیر ایلدیر مصلدن مذنبه منوره وارنجی کسرت و بغداد
و حله و کوفه و فیه و کله مشرفه خلق عظیم لایحی جمع ایدوب نازین قلیوری
و عار قلیوری و عار قلیوب بکار ایدر ایدریدی حله شهر نیه وار و قد جان
بر یو کسک سیره حقیوب بلند آواز یله بو بیلدی او نو دی **قطعه**
سری نغشه فوق الرقاب و طامنا سری جوده فوق الرقاب و نایله
کرم علی المادی فیشنی ربانیه علیه و بالتناوی فیشنی ارا مله
راوی ایدر اول کونده کورد کم بجا و غروب سیج خارزه ده کور مش
دکله م پس خارزه سی بیت احرامی طواف و عرفاته و قوت ایدر دکله
مذنبه منوره ده دفن ایلدیر روضه نبویه ایلدیر صلی الله علیه و سلم قمری راسه
اون پیش ذراع انجق وارد و انجیای مذکور نیدن بری دخی وزیر عید الدین
اسعد در که اتابک سعد بن زکی سلغری کت وزیر ی ایدی بر کون
بر در ویش فقیر مذکور وزیریه بور باعی کا غذه یازوب صنوبر **آهسته**
کردون سه پر کار کت خوانق خط پیوسته بکر نقطه میکده خط
خشنود ز تو که و به و دون و وسط دولت نده خدای کس ر نه خط
وزیر ر قعه در همیشه نظاید و فی الحال او چو ز قویون ایدوب پشت قعه یی
سید بره سفید چون شیخ نظر کز رنگ دکر نباشد سیج نقط
از کله خاص مانه از جای خلط چوپان بد بد زو و د بارنده خط
و پادشاه پارس ابو بکر بن سعد بن زکی دخی افاضل ملوک انجیای سلطان
ایدی بر کینه طیر فاریابی خدنده بور باعی بدیهه انشا ایلدی **رباعیه**

ای شاه جهان جهان فدای سرتو سرنیت زمانه را بجای سرتو
با دشمن تو نیام شمشیر تو گفت سیر دل من باد قضای سرتو
بیک دینار زر سرخ عطیه وردی پس طیر بدیهه بور باعی دخی مجلسه ایلدی
شاه از تو کار ملک و دین و نیت و زیغ تو جان ظلم وقت به وقت
در عهد تو را فضیلتی با سم کردند موافقت که بو بکر حقت
فی الحال بیک دینار زر سرخ دخی عطا یوردی چون علاج نخل اشکده
بو تفصیل اولندی بو مقدار ایلدیر کتفا ایدوب رویت ریاء و علایق دخی
بیان ایلدیر **لم فکرم من ربی** بلکه که ریاء خلق مذموم صفت سیج در ایات
قرآن عظیم و احادیث نبوی کریم تبیح ریائی میم خنده چوت
قوله **للمصلین الذین هم عن صلواتهم ساهون الذین هم**
یرأون صحابه دن بکر نبه جناب رساله نبویه صلی الله علیه و سلم
یا رسول الله بن حق خل و علایق عبادت ایدرین ولی خلق دخی و غیب
اولد و غندن خط ایدرین دیدی بو آیه نازل اولدی فمن کان ترجو
لقاء ربی فلیعمل عملاً صالحاً ولا یشرک بعبادة ربی أحد
و جناب رساله نبوی صلی الله علیه و سلم روایت اولدور که
لا یقبل الله عملاً فیهِ مقدار ذرة من ریاء و دخی کسینه
فما النجاة یا رسول الله دیدی بوردیلر ان لا یعمل العبد لطاعة الله
یرید بها الناس عینی فردای قیامتده نارد و ز خدن نجات حجت
عدن ده تحصیل درجات انده در که نبه سیج عبادت ایلدیر لاکه نوله

رضای حق قصد آید و ب رضای خلق از ادت ایلیمه و دخی بوردی که
إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكَ الشُّرْكَ الْأَصْغَرَ قَالُوا وَمَا الشُّرْكَ إِلَّا صَغِيرٌ
قال الزَّيَّادُ پس ریائی شرک اصغر بوردی زیرا شرک اکبر بغیر و بانه
الوہیت صفتند و حق جل و علا یہ شرک است اثبات آیم که در صفت
الوہیت اوج صفت راجع در برسی واجب الوجود بلیق صفتی در که وجودی
کند و دن اولوب غیر دنی اولوب دایما وجود و دن اشکالی محال اولمقد
بوا اتفاق عقلا اید ذات حق مخصوص و آید و غیر شرکتی مستعد
و ثنویہ مجوسدن غیر دنی که بر فرقہ ملعونہ و کس نہ بوضف و شرک
اثبات آیم شد و اینک خی خالقت اجسام و جو ابر در و بوضف دخی
حق جل و علا یہ مخصوص در داند و دخی معتد به عقلا دکن کس نہ شرک است
آیم شد و مکر که نیہ ثنویہ مجوس که خالق عالم یکی در نردان و مسرین بایور و
دیر و بعض ظاہر بون فلاسفہ که حق جل و علا عقل اولی خلق آیم شد و عقل اول
ایکی شد ایجا آیم شد و بر عقل ثانی بر دخی فلک تاسع و علی ہذا القیاس
عقل د بر عقل صادر اول شد و بر عقل عاشر و ارجہ که اندن
عقل و فلک صادر اول شد و بر بلکہ آندن عناصر اربعہ صادر اول شد
و علی الذام فغده در اشخاص مرکبات عالم غابر و صور و عناصر
و نفوس بشریہ اندن صادر اولمقد و در انچون اکا عقل فعال دیر و
و اسب اول شد و بوطایفه فی الحقیقہ توحید و کلدر اما محققون فلاسفہ
جملہ اشیا حق جل و علا دکن بالذات صادر و اندر آلات و معدنات منکر

دیر و اندر شرک و کلدر بلکہ توحید و کذلک طایفہ معتزله که افعال عباد
عباد خلق اید و دیر اگر چه بدعت و ضلال و و لکن کفر و شرک و کلدر زیرا
خالقت جو ابر و اجسام حقہ مخصوص در دیر و اوجی صفت الوہیت معبود
باجتی و سزاوار پرستش و عبادت اولمقد و حقہ مخصوص در اندن غیر دنی
اگر ملک اگر کوکب و فلک و اگر بنی و ولی سر نہ ایسہ عبادت آیمک بطلد
و قضی رَبِّكَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا آيَاَهُ بوضف و توحید اید ندہ
حقیقون دیر که مئلہ انبیاہیم حنیفا و ماناگان من المشرکین
اکا اشارت در و غالب دعوت انبیا بوحیدہ در و بوندہ مخالفان
عبدہ او ثمان و عباد آفتاب و آتش و نخل و ک در اگر چه واجب وجود
و خالقت اجسام و جو ابر حقہ مخصوص اید و کین اثبات اید و لکن بعض
اشخاص و ضنا فشفعا عند الله دیو یا آخر تاویل باطلہ عبادت اید و
پس بولدر دخی شرک در و بواج صفت و توحید آیمک شرک اکبر در اما بوحید
توحیدی آید که مذکورہ اضلال شیطانہ اتباع اید و بعض طاعت
و عبادتند و محض رضای حق دخی غیر غرض آخر ملاحظہ آیمک شرک اصغر
و معصیت دہ که لسان معجز بیان محمدی صبیغہ اخوف یا اخاف بورد شد
غایت قبیح اولوب آمندہ شایع اولہ جفی نور نبوتہ معلومی اولہ و دخی در
و بوفیقہ و اصل اولان روایاتہ اول صبیغہ اوج معصیتہ بورد شد و برسی
ریا در که سنوز ذکر اولوندی برسی دخی لواطہ در که سابقا ذکر اولندی دخی
دخی منافست دنیا در که اوجی دخی اقبج شایع در و آمندہ مشہور و شایع

و

زبان معراج چنان بود که هر چه می گفت انجان بود **دکمه**
بیان حقیقت ریا ریا رویتدن که کور مکر مشتق در معنی عبد طاعتی است
 ایستوب خلقه از اتایدوب کور مکر که آثار دین کند و بعضی نفع
 تقطع و مکریم کبی مدح و ثنا و مضب مال و غنا کبی حاصل اوله پس عبادت که
 آنده از ارات و اظهار عبادت و اوله اول ریا در آیدن کس نه مری و نه
 کس نه به قصد ایدر اوله کس نه مری که انی اظهار ایدوب خلقه تقرب
 ایستوب استر و خلق و عبادت که آنده بو معنی اوله مریا به دیر اما غالی ایدر
 مریا به بیش نشسته در بدن زنی قول عمل اتباع **اعمال** حقیقتدن ریا
 اولدر که بدنی لاغر و زرد ایستوب که آنده ریاضت و عبادت و خوف و حزن
 آخرت و قلت اکل و سهیل معلوم اوله و صورتن ضعیف و حرکاتن آهسته
 و نظرن خفیف ایستوب دخی بو قیلند که آنو کله اهل خوف و وقار نفی است
 و غور ایستوب اظهار صلاح ایستوب اما غالی ایدر بواهل دین ریاسی در اهل دنیا
 بدنی سمین و نظیف و چهره سنی صاف و لطیف ایستوب ریا ایدر **اما**
ریا و زور و سنه اولدر که خرقه پشمینه و تاج صوفی و مسواک کبیر و شانه و معصن
 و خلق شارب و تطویل و تسبیح کبیر و بویک امثالی که زنی بهیت اهل
 صلاح در دیو اعتقاد ایدر و مرقع که پاره لوفتانه دیر بالقصه کمایک
 دخی بو قصد نذر اول سببدن ائمه سلف ایستوب با سده شهرتدن احترام
 ایستوب و بوضیحت ایدر لریدی برسی غایت نفیس اولمغله شهرت اهل دنیا
 برسی غایت خفیف اولمغله شهرت اهل ریا و بونی تر قیعت ایستوب مستور

اینها را
 در این کتاب
 در این باب
 در این باب
 در این باب

اما ضرورت و دفعی چون و روبرو بها امكن اظهار ایستوب کور و طایفه نقشبندیه
 قدس سرهم مشکی کمال اخلاص و ستر حاله اوعین مرید و متبع علی جاه و دن
 یکمکن نمی ایدر لر و مرقعات طوئه و تاج و خرقه مخصوص صوفیه دن درویشی
 منع ایدر میر بخاری خد شسته است بنوده بر درویش مرقع پوش کلوب سلسله
 اتباع لرینه کیر مکت استمش بوی مشرکه درویش بو مرقع خرقه کیدر سکا
 بر چوقه ایویر سونلر و الا بزم طریقه ده بو کاج تجویر و رخصت یوقدر درویش
 ایتمش سلطانم بن بو مرقعی شبکه و دام ایدوب کس نه دن طلب مال
 حلال و حرام ایتمزین میر بوی مش اگر چه سن استمر سین و لکن بو مرقع استر
 خوب بوی مش مرقعات دام سوال و شبکه جمع مال در نته کم بر صوفی سین
 ویشلر که مرقعی بزه ویردیش که صیاد شبکه سین اخره ویر یک یا لیل
 صید ایدر بعضی شیخ ایدر لری کور زملون و مضیع خرقه لری خرده طوغر بو
 یینه محکم کدیروب بر مرقع ایدر لر که بچه یکی خله دن خرجه افزون و زحمتی
 حد دن بیرون اولور خرقه دن غرض خود خرقی رقع و ضرورتی فی الحکله دفع رقع
 ایستوب و بعضی طایفه دخی غایت خشن و دون یکمکه نفس لری راضی اولمزن
 و اهل صلاح قنده دخی مقبول اوله و بونلر قنده غایت ایستوب عبادت کمال
 بو قصدندن جاه و قبا یکمک موت اخر و هلاک برابر دکر کت قطنی و
 شقایق دن لباس کیمک دخی متبدر اگر چه بهاسی کند ولرک صوف کتبا
 رندن اقل ایستوب زیر اهل صلاح زینندن حقیق لازم کلور بو جمله اهل صلاح اهل دن
 ریاسی در اما اهل دنیا ریاسی غایت فاجر جاه لرله یا حرام اوله اطلر و کج و نریت

و اهل صلاح و زمره شیوخ متصوفه دن حد
 اولمغه دخی متقاضی اولور لر لایه لطیف من
 صوفی که طریقه مناه و آسته ایستوب کتاه اوفا
 و کلمش اوله اختیار ایدر لر که اهل دنیا
 ملوک و وزرا و خواجه لر نفرت ایستوب
 خقارت نظرایله بقیه و
 وانچه دلبند لر که مقصد کدیر لر
 صرملش اوله

و دیباکی یا اصلی حلال اوله سقر لاط چو قدر بعضی قطنی کرب و اثاث بتید
قیمتد قالی روز نیکو نهالی روزین سیمین و سیف محلی و اسب عربی و
بر دعی و غلام رایت که صاحب شکل بهی و جمال فاتیق و بونکر کی اسباب
و آلات که موجب نخوت و شہرت و شاید ہی فقره سبب انجاء خاطر و خیر
ست کم حافظ بوختر دن تعبیر ایلر که بیت یارب این نو و نشان بر خورشید
کین بکتر از غلام ترک و استر میکنند **اما دین قول** اولد که اصحاب و غط
و تذکیر محافل و کراسی و نقل حدیث و تفسیر و معارف و حقایق و مسائل
و دقایق سؤیلیدر عارض اولور که غرضی اصل نصیحت و بیان واقع محض
ارشاد امت و کلد ر بلکه تبحر علوم و سبب مولویت و فقه و حدیث و لغت
و عربیت و تواریخ و اخبار و آثار و محاضرات و اشغال و شعار و قوت تقریر
و ابله و قدرت سجع و انشا کند و ده موجود اولد و عین اظهار و بیان و عامدن
فضل و کمال ایلد امتازین عیان ائیکد و بوریا دن افاضل علما و اکابر شایخ
و حکما جمیع تمام ایلد خلاص اولور پس بو فقیر کی غرق در یای عیوب و معاصی
که نقصان ظاهری و باطنی معلوم ادا نی و اقاصی و قوی فعلیه مطابق ظاهر
باطنه موافق اولمغله عاصی بر عاصی در خلاص اولمق احتمال میدرخات بقوی
متصور میدر بابت العظم منی ائید و کم معاصی کثرت اکثری ایلد متصف
و بمقتول کثرت قطعاً اهل کمال اید و کم مقرر و معترف و لیکن شاید عین کمالی خود
ناپسناسی ایلد یزد و غم یا کجا یا غیره فی الجمله نافع اولوب اندری یا نبی حنیض
نقصان دن بر مقدار رافع اولد حسب عالم بود **نظم** منم که نیت ثبت روز جزا کلام

کنا و کارم و امید عقوبت میدارم شکم لبان صراحی ندام پر حرام
سجود میکنم و زان سجود سیدارم و بو مقام بایل بسی ایلد اکثر محقق کند
لردن و غط و تذکیر نفی و غیره لری دخی اذن منع و منی ایشد در امام علی
اندر غریز لردن بریسی نه بر عالم سوال ایلدی که بن و غط و تذکیر اندرین نه نیت ایلد
ایده بن بیورش که معصیت ایدریش سن معصیت نه نیت اولور می نه نیت ایلد
ایلد و دخی نقل ایلد که بر غریز شیخمره ملاقات ایدوب حقایق و معارف دن
چوق کلمات ایلد لیر آخر مجلسه اول غریزین بو مجلسه چوق منع او مرین دیو
شیخ بیوردی که بن بو مجلسه چوق ضرر ندن قور زین نیچون ایلد بر سهر
و نیکد که بیوردی که سن قصد ایدوب معارف کثرت حسننی سؤیلیدر
استندک و بن قصد ایدوب معلومات و معارف کثرت حسننی سؤیلیدر
بودن ارتوق ریاضت وضع می اولور ریای قول چوقه حتی حفاظت قرآن مجالین
و کراسی و نهباله رعایه خارج نقل قرات سبب ائیمه سی دخی ائید و اخل
اولمق اولور **اما دین فعل و عمل** اولد که خلق یا نند کثرت صلوة و تطویل قیام
و رکوع و سجود و باشین اکوب مراقبه میکنند و اولور من و ایکی یا نند و بمقوب
سکون و وقار ایلد کثرت حتی بعضی مرائی لر تنها کتبه سر عتده حاجت کیدر بر آدم
کو رسه یاب یاب و قار ایلد کتبه بشلر و سایر افعال خیر مره ائیس که اظهار ایلد
مقصود نفع دنیوی و قبل غیر اولد اول ریادر اما اهل دنیا ریاسی بو بلر ضد
که بختر و قایل و حرکات و کنایند اظهار حشمت و کتبه در **اما دین ائیمه**
اولد که مرید و محبت چوق اولد و عین استه نه خصوصاً که اعیان علما و مشایخ

امر او و زرادن اوله که فلان عالم نبره ارادت آیتش در و فلان زهر
عجب محبت و معتقد اولمش در و بر صوفی خانقاها مندن و خلی انفعیره
گفته متغیر و متاثر اوله و اعظم محبت نه کلند که گشتن مفتخر و مباهی
و استماع ایندلمری و طیفه به کلمه کن و فی الجمله کلام ایتمدن زجر بیایی
اولم کی و مرید مشایخه ایرسمکله افتخار و محدث گشت لقای شیخ
ابتهاج آیتک و خلی خوف در که بوقسمدن اوله و محبت کثیر اتباع
مشایخه خوف در چوق کس نه لره از دحام خلق راه زن و کثرت اتباع
مانع سلوک طریق حسن اولمش در غریز لردن بر لبی ایدر شینجه ایدر جبراه
کرزدن صوفیه دن بر جماعت کور دگ بر خرمن او زرنده انگلین چشمل
طور رله تا که صاحب خرمن بونله بر مقدار صدقه و نفس و عیال در نیم
قوت و نفقه و یزه بونلک بر مرتبه طمع و سوال و طریقه تصوفه سوان
و اذلال و یردو کی نزه غایت قبیح کلوب آیتک یا پیشخ بونله
نه ترک ابدن بوجنت ایله معاقب اولدیلر بیوردی که بوشیخ لرنیک
کثرت مرید و وفات اتباع حریص اولد قلدی ترک ادبک سیاستی در
و سریشخ که محض کثیر اصحاب و توفیر احباب و اتباع حریص اولد مرید
و اتباعی بویله ذل و سوان و طریق اهل الله دن حرمان ایلد معاقب اولور بونله
اولان تفصیل انواع ریادر و فرای لردی نه طیفه در بعضی مجر و اعتقاد ایلد
اکتفا ایدر نه رجب قلد کوبده مدت مدید ساکن اولوب قطعاً کربل
اختلاط و ملاقات ایلر اما مرادی قلوب ناسده محبتی ثابت و شجر اعتقاد

رین دل اهل عالین و ناست اولمق اولور حتی خلق کند و در بر جرم کلید
اعتقاد لری کتد و کین بلبله بر کون اول غارده مقیم اولور مدی حق جل و علانک
بر آه ساحه سینه مطلع اولد و غی ایلد قناعت ایلر و بعضی کس نه لره بر اذن
صدقه و صلحه بر حبه المز و ضر و فقره صبر ایدر که قلوب به اعتقاد می دوشنه زری
جاه و قبول خلق مال و منال بحیاب و طعام لذیذ و شراب و آلات اوقش
و ثیاب دن لذت و شکی و اعتقاد ناس و اسباب و آلات و فراسدن
احسن و بهی کلور و ستری بو در که قلوب ناس مجردات و ارواح عالیه
چسندند و وانلره ملک سر نه به تملکدن ارتوق مطلوبدر و بعضی مریدی
اعتقاد دن زاید خشن و نفاذ قول و قبول شفاعات و تحصیل حاجات
تمات خلق و خلی مراد ایدر و حاجات خلق بتور مکده اجر عظیم وارد در
دیو میر و وزیر و قاضی و شحنة قیوسنه یا کند و بالذات یا نقبا و خلفای
تردد ایلوب نه شفاعات باطله و نه نیجی مرید لرنیک حصول مرام و حصول
حطام آئینه سینه سبب اولور اما میر و وزیر قیوسنه بلا ضرورت ترد
مقبول اهل صدق کلدر **بایقیده** ای قرا اهل فقر ایدر حاجه مشغوف بصحبت
در حکم خلا جایی شمر مجلسان آبخامرو الا بقضاء حاجه مراتب را
شفا و قدر زیر اشنودن خالی کل که عبادت محض غرض دنیوی و روست
مخلوق ایچون اوله یا ایکی غرض که رضای حق و قبول خلق در موجود اوله
آمار می غالب اوله یا مساوی اوله پس احتمالات عقلیه درت و درجه
اولور درجه اولی که محض قبول خلقچون اوله شویله که کس نه کور مک

و حاجه

اجتماعی اولسه اصلا اول عبادتی ایتیه غایت ریای قیود ثواب بکلیه
فوت اولد غندن غیر مستحق غضب و بغض حق اولسه مقرر در
ثابتیه که هم رضای حق و هم قبول خلق قصد ایتیه یا قبول خلق جانبی قوی
شما اولسه اول عمل ایشک مقرر اوله بودخی اولکی کبی مستحق بغض
درجه ثالثه ایکی غرض برابر اولد غیدر بونده ثواب دخی یوغسه عقاب
بغض دخی اولیوب راستا براس لا علیه و لا اله الا الله موجود **نظم**
علی ابی راض بان اعمل الهوی و اخلص به لا علی و لا این
درجه رابعه رضای حق جانبی قبول خلق طرفه غالب اولد
علما ایتیه که العلم عند الله تعالی ثوابدن کجلی محرم و مکدر ولی
نظر قبول خلق طرفه غالب ایتیه و کچون معاقب دخی اولد اما حد
قدسی ده که حق خل و لا انا اغنی الا غنیة عن الشریک بیوردی ایکی غرض
برابر اولد و غنه نمولد **بیان حسب ریای** ریای اول عمل عمار
یا اثناء عملده عارض یا بعد فراع عمل عارض اوله قسم اول که ابتدا عمل
اوله شک یوق که بوجال اوزره مستمر اولوب قلدورنه کند و عاصی علی
نامعته به در اما اگر اثناء عملده توبه و ندامت و استغفار ایدر نه بعض
یا نده نامعته به در دیدلر اما صحیح اولد که اگر غرضی مجرد قبول خلق یا
قبول خلق ملاحظه رضای حق از ادبته غالب ایتیه علی نامعته به در اگر غرض
مساوی یا جانب ریای مرجع ایتیه اگر فساد و بطلان قابل دکل عمل ایتیه صدق
و قرات کبی نیت خیر لیه مشاب و نیت ریای لیه معاقب اولد و نیت

و من یعمل مثقال ذره خیرا یره و من یعمل مثقال ذره شریرا
اگر قابل فساد و بطلان ایتیه صلو و حج کبی و اگر نافله ایتیه فاسد در نیل
اگر فرض ایتیه عمد بسندن ساقط اولد و قسم ثانی که اثناء عملده ریای عارض
اولمقدرا اگر مجرد عمل ایتیه سرور لیه ضرر ایتیه اگر باعث عمل اوله حق ارادت ایتیه
شوبله که بوارادت ریای ایتیه عملدن فراغت ایتیه مقرر اوله عملی حیط
اولد و قسم ثالث که فراع عملدن صکره عارض اولمقدرا اگر مجرد سرور لیه که
اگر کند و اظهار ایدر نه اظهار دخی غیر صحیح غرضی یوغسه تحمل خوف در
اجباط عمل اولمقدرا این مسعود رضی الله عنه قنده برکنه دون کجه
سوره بقره قرات ایتیه دیدی این مسعود سنک اندن نصیبک
سمان بودید کلدر دیدی برکنه جناب رساله نیاسی حضورند صلی الله
علیه وسلم بن صوم در ایتیه دیدی بیوردی که لا ضمت ولا افطرت
یعنی نه صایم اولد که مشاب اوله سین نه افطار ایدک که دنیا ده
رحمت حکمیه سین بعض علما اظهار ایتیه کچون بیوردی دیدلر اما بعض
بلکه صوم در مکروه اولد کچون بیوردی دیر بر حال بحمل که حضرت
و این مسعود ک اظهارده بویه بیورد قلدی اولده دخی نوع ریای
اکلند غندن اوله و الا مقتضای قیاس بود که عمل اوله صحیح اولد و صکره
اظهار ثانی ضرر ایتیه غایتی اظهار کچون معاقب اوله پس سفیان ثوری
حکایت اولان که بر تاجر اندری ضیافت ایدوب انشای دعوت
خد نکار نه بر طبق حنی کتور دیو امر ایتیه که صکره حجن کتور دگوم طبقی

کند و اظهار ایتیه ضرر اولد

کتور و یوب ایکی حج اتید و کین اشعار ایدیکب امام اصحابه بقو سکین
 بر سوزیلد ایکی حجین ابطال ایلدی دیدوکی بوکه محمول اوله یعنی اول عملده دخی
 ریا اولوق اکلنه پس بو تقریر ایدن ظاهر اولدی که انضای عمل لازم
 و اخلاص اکامه اوم اولوق انیش انکچون بعض سلف یریریدی که عملی ایلد
 ایسه ایتد که نضکره حفظی کو جدر و ارباب سلوک ستر حال و کمان
 اعمال ایتد که نه دقتلر ایتش لر و در کفرخی ذکر جلی دن ترجیح اولوند یعنی
 دخی بوندند و خواجکان سلسله شک کتم و سترده مبالغه لری مغفوره
 و بوبیت ورد زباندی در که **شعر** از درون شوشتنا و زبر و کین
 کین چنین زیباروش کم می فته اندر جهان اخلاص خلاصه اعمال نقاوه
 احوال و سرمایه سعادت و پیرایه فرادات و اخلاص ایلد عمل صالح
 قصور اخلاص ایلد اولن عمل کثیرون عند الله تعالی اضعاف مضاعفه
 زاجدر **بیت** عبادت باخلاص نیت کموت و کر نه چه آید ز بی مغر و پوت
 زین الدین خوانی قدس ستره و صایای قدسینده ذکر ایدر که مذنیه نوره
 بعض اصفیایله جمع اولدم بجاوردی که بیک یل عمرک اولسه نیه صرف
 ایدر دک بن دخی دیدم بو قدر صلوة بو قدر یل صوم و بخود کب نجه عبادت
 بعد ایلدم بیوردی که بن ایلد ایتیز دم بلکه طقوز یوز طقسان طقوز یل خلک
 تحسین صرف ایدوب بیل اخلاص عبادت ایدرم پیشخ زین الدین
 بو سوزی عظیم تحسین ایدوب باب دین و نظر صحیح و قوی
 که بنوردیلر **بیان علاج** زید و با چون معلوم اولدی که ریا موجب خطی اعل

حقیقت اینست که در این دنیا
 هیچ کس را نیست که در این دنیا

و مورث مقت و بغض خدای و کمال در و اتمات کباردن معدود
 و شقاوت حقیقی انده موجود در پس ضرر فی عین یقین ایلد مشاهده و از انکه
 تحمل مشقت و مجاهده ایتد کرک زرا انسان زمان طفولیت ده
 ضعیف العقل و التمییز ایلن نظری احوال انبیا حنیسه اولوب انده تقلید
 و اتباع ایتد او زرنیه لایه تصنع که سرمایه ریا در قلبنده راسخ اولوب
 مملکتدن ایدوکنی بیلورسه اول وقت بیلور که شجره ریا ریاض قلبنده
 ثابت و حب تصنع مخازن در ونده ثابت اولش در پس از اسی
 محتاج مجاهده اولور اما غزالی ایدر علاجه ایکی مقام وارد **در مقام اول**
 اصول ربایسی که فروعی اکامه سترت در و عروقتی که اغصانی اندر مشعب در
 قطع و قطع ایتد و اصول و عروقتی اوج سنه در برسی حب جاه و منزلت
 جاه و منزلتدن مراد خلق قنده مقبول و مغر و مکرم اولمقدر منصب و ولایت
 اولوق لازم دکل ایکی حب شنا و مدح و نفرت ذم و قدح در او چنی سی
 خلق البنده اولنه طمع در پس بواج سنه نه قدر طبع شیرین فحی کلور
 دفعه سعی ایتد کرک انده اولان مضرت عطایسی که ایتدیکله و بوجلا
 عاقبت مرارته مودی اوله جعین ذکر ایتدیکله که عمل شیرین زینماک ایدوکی
 معلوم اولسه البته تناول اولیوب صبر اولور پس ریا صوکنده اولان
 عذاب الیم و مقت حی کریمی ملاحظه ایلد که فردا ایل اخلاص عمل ایلد حاصل
 اولد قدده بوکه زوس اشهاد و مجمع عباد و عبادده اند ایدر که یا فاسق یا
 فاجر یا فراسی یا فاجر عظم غرض دینا و تقرب عباد و چون ایدوب انده عظیم زبه

اولور پس خلقی کور که حلیه ی
 و اظهار جلیل و ضعیف قبیح اولور

استند مخلوقه مکرم خالق از دامن عاجزه تقرب و ترين انبياء قبول در سینه
و اصل اولدک بزم غضب و بغض مستحق و طرد و رد و مزاحم و قیلدک و
اعمالک جز این غایت محتاج اولد و غی زمانده و قدینا الی
ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا مقتضای سنج لاشی محض
بلکه موجب مقت و بغض اولد و منع هذا ملاحظه آیتد و کی قبول و ربای
خلق و مدح و ثنای مخلوق حاصل اولد جنی امر موم و بی نام معلوم در رضا
الناس غایه لایدرک بر طایفه به مقبول اولور سینه سینه مذموم الموقر
بلکه غالب ریاسی معلوم اولوب عند الناس دخی مرد و تصور آیتد و کی
سنه لردن محروم اولم مقرر **شعر** برو جان بابا باخلاص
که توانی از خلق برست هیچ کسان کی فعلت پسندیدند
منور از تو نقش برون دیده اند و مدح و ذم خلق حقیقه لاشی در
حق قنده مذموم اولان خلق قنده مدح اولم دن نه فایده که قات
پرد و چیلور و قیاح نهانی بوزینه صچیلور شاعر عرب آن مدحی ترین و آن
و بی شین دیو حکایت حضرت رساله پیامی صلی الله علیه و سلم کذبیت
ذلک الله الذی لا اله الا هو دلیل **بیت** مدح و ذمت مدح و ذمت
کافری باشی که اوبت میکند اگر در یک مدح و ذمت فارغ اولم
تجس اولور کبار شایخ و اتقیای دخی کور ز کند و ذم و عیب اولنسه
تمام بحضور اولور لر زاید ز طبیعت کوچ کلکات بعید در و لکن اول مرتبه تکلیف
اولما ز مرد اول همان آنی عبادتکده ملاحظه ائمه اطهر مال و مال خلق اند دخی

ملاحظه ایست که مکرم که معطی و آخذ دخی در و منع و اعطا مختص کریم مطلق در
پس نه و جی که و ار که عبادت و طاعتده بو حطام فانی ملحوظ مقصود اولد
مقام ثانی خواطر دیه شیطانیه اشای عبادت یا اول و آخر و حاج
اولم قدن خالی اولر پس غافل اولمق کرک عبادت عابد مال خواجده تاجر کبی
و شیاطین حرامی راه زن و دزدکیه بر و لقص نقب افکن شالنده در
علی الله و ام قصد اخذ و تنب ایستکده بر طرفدن منع اول نورسده فی الحال طر
آخر دن کلور اسکاره قطع طریق آید فرسه نهانی نقب و طرفه آلو ر
امام غزالی آیدر خواطر بانیه اوج در کاسی دفعه کلور کاسی تدبیر حیل و اولکی
خلعت قبولی تذکر و تفکر اشیک ایمنی قبول مذکور و نفسده و غنبت پیدا
اولمق اوچنسی بو رغبت قرار طو توب مصمم اولمق کمال بود که اولکی خاطر
دفع المیوب خلعت اطلاق نه سنه در لغو ذبایده و یوب اهل تحقیق که
اخلاص روضه سنه رعنی تمییز عملدنی ملاک دن دخی کتم ایستکده سنجی شلدر
چو روی پرستیدنت در خدمت اگر خیر بلیت نه منید روست
دیه اگر خاطره ثانیه که میجان رغبت اطلاع خلقت اول دخی کلور سیاه
ذکر آیتد کوز ضایحی تذکر ائمه سینه کم اطلاع ناس ملاحظه سی ریا جانی
سل و رغبت و یرد و کی کبی آفات ریاسی ملاحظه ایستکده دخی نفرت
و کراست و یرور پس بو ایکی خاطره دفع اولیجی اوچنسی دخی بولده مرتب در
نشدن دفع اولور چوق اولور که عید غنیمت اخلاصه شروع تمییز خاطر
ریا غلبه آیدر نفس آنی ردو ایستوب قبول آیدر سببی نفس حب مدح و

اوله ملو اولدوغی در لایه آفات ریا و سوء عاقبت اولان معنی خاطر
 کله زیر کاسه پر قبول زیاده میجمل و کله زنت کم بعضی
 غضبک منصراتی و حکمت منافعی بلوب انو کله عمل ایمکه تصمیم غایت
 قیور اما اسباب غضبیدن بر سبب عظیم طاری او لیجی موجب
 غضب قوی شاعنی بر وجه ساری اولور که معرفت مذکوره به محل
 لایه اصلا خاطر کله پس خاطر شیطانیه زبانیه کلجک دفع انیمک
 اما دفعه دوت وجه واردر اولکی اولور که دفع آتید که نکره شیطانی
 کذب ایدوب و کذبیده دور و دراز مجادله ایدو لیکن مجادله دراز
 ولیکن دفع و کذب ایدو اوچخی سی دفع آتید که نکره شیطانی کذب
 کذبیه وخی تعید اولیه بلکه ذکر و عبادتی اوزرینه اوله درونخی اولور
 که جلاله کذبیه تعید اوله غندن غیری ذکر و توجهی اولکی دن ارتوق ایدو
 اولکی غایت ضعیف وجه در زیر اجداله مشغول اولمغله ذکر و توجه دن
 قلبه کرک شیطان لعین خود غرضی ذکر و توجه دن الیقوت در
 و یزید الشیطان ان یوقع بینکم العداوة و البغضاء
 آندن یوقار و وجه ثانی در زیر اجداله اشتغال یوق و لکن کذبیه
 اشتغال وخی فی الجمله مانع ذکر در آندن یوقار و وجه ثالث ذکر که انده
 بیج اشتغال عن ذکر الله تعالی یوق در آندن یوقار و وجه رابع ذکر که
 آندیه بیج اشتغال اوله غندن غیری زیاده توجه و اخلاصه سبب یوق
 واردر بودیه اوزرینه عمل ایدن کسسه به شیطان لعین خاطر کتور من

بلکه یاننده وخی اولور منیر بر اخوت ایدر که زیاده اخلاص و عبودیت
 سبب اولمغله ضد مقصود و عکس مطلوبی حاصل اوله و کمال اخلاص تحصیل
 صدق و اخلاص مرشد کمال عالم و عامل در خدشته و ازینجه و شریعت و طریقت
 قانونی اوزره سیت بین الغال کبی امرینه مطیع و مفاد اولینجه اولور **شعر**
 آن زمان از ریا و عجب رسی که شوی پسر رارین و رسی
 هست در نفس اورو کیر بی که نداند بغیر پیر کسی چون دلیت
 ریا و علاج قلب خصوصه بو مقدار تفضیل اولندی بو مقدار ایلک کتفا ایدم
خاتمه معلوم اولدی که مرز دلیک حجت علمدن علاجی مضار و
 تفکر و انکب تصبیح و منعده واردر اولان آیات و احادیث و آثار علما
 و حکمای تذکر ایدوب ضدی اولان فیضلک منافعی ملاحظه و انکب خند
 واردر اولان کلمات مخرضه اخطار در وجهت علمدن علاجی اجتناب اولان
 و مصابرت و ضدینی تحصیل و اعمال ایمکدر بو طریق تبدیل اخلاق و تحصیل فضیل
 ایمکدر طریقه حکما و علما در آمار باب سلوک متصوفه دیر که بو طریق تبدیل
 اخلاقه متعبد بلکه متعذر در بر خلق حسنی تحصیل بار خلق قبیحی نفسدن ازاله
 ایمکدر نجه مشقت و مجاهده کرک اکثر یا عمر کا و فایتمک در بر خلقی ازاله
 و ضدینی کتور نجه نجه خلق قبیح حاصل و نجه خلق حسن زایل اولمق واردر بر طریق
 اولور که کلمه توحیده تلقین میشد ایدو اشتغال اولنه که زمان سیرده
 بعون الله تعالی جمله اخلاق رذییه احراق ایدر و نفس تزکیه و ضیفه و اصل
 اولوب اخلاق حسنه آندن ظهور و شراق ایدر و اول وجه اولور که قابل

المريد لمن لا اراد له يعني
 کاملیت فی ید الغال

تا دل ز بد و نیک جهان آگاه است دستش ز همه کار جهان آگاه است
آن دل که در و بود و نر ازاد شد اکنون همه لاله آگاه است
کتاب اول تمام اولوب بعون الله تعالی کتاب ثانی به شروع اولندی
کتاب ثانی رساله اخلاق علایق علم تدبیر

المنازل بیان شده در

علم تدبیر المنزل بر علم در که آنو کله اهل منزل را بر آسند و نظام و نظام و وجه
لایق او زرنیه معاش الیک کیفیتی بلیور چون انسان سایر حیوانات در منزل
و اجتماع منزلی که اهل و عیال و خدم و حولدن عبارتند در اکا لازم در پس بویاق
مذکور اولان کبی اجتماعی اصول و قواعد و قوانین و ضوابط او زرنیه اولمق کرک
که سیادت دنیوی و سینه سبب باعث و سعادت اخروی و سینه علت
مفضی اوله و اول قواعد و قوانین دخی جمله بدی و کله در که مکرر کا مجر و توجه
عقلی ایلد متدی اوله بلکه اکثری نظریات در که حکما ایلدی اوله سندن
استخراج و جمع ایدوب علم تدبیر منزل و یو تسمیه ایلدی پس یو جمله احتیاج
مقرر و اندن استغنا متعذر در پس بو کتاب نیچه بابی ششم در

باب اول منازل و ارکان منازل احتیاج بیان شده در

سابقا اشارت کیچشدی که انسان مدنی بالطبع در محتاج اولد و غنی و غنی
بسیط و کله در زیر امراج لطیف اولمغله غذا انک لطیف و نظیف اولدی
استرو غذا ای لطیف جمع و ترکیب و طنج و ترتیب اولینی اولمغله مثلاً قات
مهم غذا اسی انک در نیچه افعال محتاج در انک کبی بچک کبی او کونک کبی

پشور مک کبی و بو قدر افعال بر کسند قادر اولمق ممکن اولم بلکه انبای
چندن معاونت و نظامت کرک اما حیوانات غذا اسی اکثر بسیط
سباع کوشت خام و بهایم کیه خشک و تر ایلد تغذی ایلدی و علی هذا
القیاس و انسانک غذا به سی غذا یه حیوانات کبی مکرر حاصل اولور
و کله در مثلاً زمان شتا اقبال و زمان صیف اذبار ایتد کدن صکر
غذا ای انسان تحصیل اولور پس لازم در که زمانند و تحصیل اولوب و غذا
اولنه تا که جمیع از مانده سر شخصه تحصیل غذا مستیر اوله پس مکان محفوظ کرک
که آنده جمیع اولوب امطار و ثلوج و افواه حیوانات و دست تغلب
خاصب و سارق اکا و اصل اولیوب وقت احتیاجه حاضر و
حاصل اوله پس منزله احتیاج ظاهر در انسانک نفسنه دخی کرما و سرما و امطار و
ثلوج و طین و و حلدن سلامت اچون و اسباب و آلات و نفس و عیالنی خاص
و سارقدن خلاص اچون دخی منزل لازم در و مزاج لطیف و شعر و و برین
عاری اولد و غنی چون زیاده لباسه و اعتدال و لطیف مزاجی بسبی ایلد زیاده
نوع محتاج و نوم زماننده ارواح باطنه غور ایمی کله ظاهر حربه تاثیر بر
زیاده اولمغین بقیطه زماننده لازم اولاندن ارتوق و شار و شعار محتاج
نس لوازم غذا و لباسی نیچه اسباب و آلات دخی موقوف در که انده اشیاء
بیت و ماعون دخی در بر پس یو جمله نک حفظی اچون مکان لازم در و جمل
بقای شخص اچون در بقای نوعی اچون دخی لوازمی در در و اول خاتوند
که تناک بسبی ایلد تو اولد اولوب بقای نوعه مودی اوله و سر کس

بقای شخص بچون لازم اولان اسبابی حاضر کین خط ایذر و لکن منزلت
 همتا چون غیبت آید که کند و یه نایب اولوب خط ایذیر کینه یخی
 محتاج در حکمت الهی اقتضا ایذیر که خاتون غلبه رطوبت سبی ایلدیر اجند فخور
 وضعف مقرر تحصیل مصالح بچون حرکتدن عاجز اولوب منزلت و ساکن نایب
 زوجی اوله و خط اثبات بیت و همتا قوت و لوازم منزل انوک عهد
 اوله و چون تناسل و تناسل و توالد اولوب اولاد حاصل اولسه کرک
 و اولاد حال صغیرده تربیت و تقویت ابو نیه محتاج در پس انوک و یخی
 لوازم و همتا منظم اولور غالباً محرز نفس پدر و مادر کفایت ایمیو خلایق
 محتاج اولور و بوجاهت ارکان منزلت و نظام معاش بوار کاند اولور
 و ارکان عددی بیش در پدر مادر فرزند خادم قوت و چون کثرت
 بر جبت و حدتی اولور لابد بو کثرت و یخی جبت و حدتی نظام صنایع در نظام
 صنایع تدبیر اولور و تدبیر مدبر کرک و لایق و مناسب اولور که تدبیر
 صاحبی مدبری صاحب منزل اولور که پدر و سایر اهل منزل ریاست
 و انوک انور بی ضبط و سیاست انوک اوله و یخی تدبیر صایب ایدو
 کطف و عطف و وعد و وعید و تشدد و لین و تخلیف و مدارایی کل مناسبت
 استعمال اتمیکله ضبط و سیاست ایلدیر که اهل منزلدن هر بری ایلدیر
 مختصر و مجتب و فضایل محتوی و کتب اولور و منزلدن بو عملده مراد
 طاش و آقا جل و انوش خانه لر دکلدر بلکه ارکان چنه مذکور یا اکثری
 جامع اولان محل و ماوی در کرک طین و حجاره دن منی اولسون که انور اهل منزل

استهلاک

دیر لر زیر طریق پاره سپنه دیر لر مراد بنادر کرک شعرو و برون یعنی
 یوک و سیاغی و دیگر یخی سنه دن اولسون و انور اهل و پدر و برادر
 نشین لر کبی اعاب و ترک و تاتار کبی و بو معایه منزل جمله اهل عالم لازم
 نتم کم بیان اولندی پس علم تدبیر منزل جمله اهل عالم لازم ایدو کی اول
 باده ایشارت اولنشدی ظاهر اولدی خواجه نصیر ایدو کرک علم تدبیر منزل
 قدما ی حکما یونانک تواجده مضبوطه و قوانین مبسوطه لری چوقدر اما
 اندون عربی لسانه سنه نقل اولنمشدر ایا مختصر رساله که از وین کلین
 و متاخرون ارسنده موجود و مقبول در و لکن افاضل متاخرین اراء
 کافیه و اذان صافیه ایلدیر بوضاحت اصول و قواعدین ضبط و فروع
 و نتایج بسط اتمیکله بدل مجهود و سعی محمود همیشه در خصوص اشخاص
 ابو علی حسین بن سینا که انوک بوفنده بر رساله بدیعیه وار در
 که کمال بلاغت ایلدیر شرط انجازی جامع در اول رساله نک خلاصه سی
 سایر مواظطه و اذایله که متقدمین و متاخرین دن منقولدر و توضیح ایدو
 بو کتابزده درج ایلدیر که ان شاء الله و تعالی نظر ارتضای اهل فضل ایلدیر
 اوله و بوفیق دخی خواجه نصیر کلان مندن و اندون مقدم و متاخر افاضل کتابزده
 اخذ و ایرادینه قادر اولدو و غم محاسن اداب و کارم اولو الالبانی
 مناسب استعداد اهل زمان و طایفه طبایع انسانی روزگار اکلدو و غم
 اسلوب و ادا اوزرینه ایراد ایلدیم او مرین که از باب فضل و افضال ایلدیر
 متعبد اولدو قد و مواضع اجتر اخذدن اعراض و محمل زلیدن باغاض بنور

منقول

نظری

والله الموفق والمفضل **باب ثانی** اجتماع منزلی و دالسی
 و اهل منزلی سالی اولان اولان چوبان کبی اولق کرک که رستخت خط
 ورعی و ضبط و سقینه اکاه تنبیه و سرفعه مناسب اوقاتی رست
 و سرانده احتمال اولان مضراتن حمایت آیمکه ساعی و متوجه اولور لاجم
 ره کرک و سباع تعرضدن این وسیعی ورعی وقتند اولمغه سربری
 فریه و سیمین اولوب منافع معلومه سی حاصل و متوفرو اولاد و انسائی اصل
 و تکثیر اولور که لک رئیس خنی تحت تصرفه اولان اهل منزلی عده
 تسلطه دن حفظ و حراست و افعال و اوضاع ضار و غیر محموده دن
 تاوید و سیاست ایدوب سربری کمال ممکنه به وصل قیلن کرک
 ثانیاً رئیس ندکور طبیب کبی اوله که طبیعت خط صحت فراج و از ال
 مرض اچون قصد علاج ایتد که نظری مجموع اعضائی مرکبه دن حاصل اولان
 اعتداله در صحت بدنه سبب و افعال موضوعندن صحت اوزور
 صادر اولمغه حلیت بو اعتدال مجموعی در اگر بدن بو اعتدال موجود الیه
 طبیب آن خط و حراست آیمکه قصد ایلر و اگر منقود الیه تحصیل و احاده قیلن
 ایدر و اعضا دن بر عضو خلط طاری و مرض ساری اولسه طبیب علاجده
 اول عضوک مصلحت نظر اتمیز بلکه عموم اعضا مصلحتنه است تمام ایلر و عضو
 مرضیک جوارنده حضور رئیس اریسه لک علاجده است تمام ایلر بالقصد اول
 بعد بالقصد اثنای عضو فریورک علاجده قصد ایدر تا اول مرتبه که مصلحت عموم
 اعضا یا مصلحت اعضا رئیس بو عضوک قطع و از ان پس اقبضا و خنی ایدر

قطع و از ال آیمکه ن مبالات اینر تا که فساد سایر اعضا به سربیت نبائی بنا
 منهدم و صحت و اعتدال مجموعی منهدم اولمیه پس بدتر منزل خنی بوق اوزرینه
 عامل اولق کرک که نظری حال منزله بسذول اولوب اهل منزله دن برسی ک
 حالی نخل اولوب اندن منزله خلل سربیت آیمکه احتمالی اولسبی توقف اول
 شخصی از ال ایدوب منزلی خلل دن حمایت ایدنه ته کم مراتب اعضا مختلف
 بعضی رئیس و بعضی شریف بعضی خفیس در کد لک اهل منزله خنی بوبله در نته
 کم سر عضوک بر فعل خاصی اردر اما مجموعک افعالندن حاصل اولان غایت
 مراتب و مطالب در کد لک اهل منزله لک سربیت بر طبعی و بر خاصه سی
 و طبعه مناسب فعل مخصوصی اردر اما مجموعک افعالندن مجمع و ملتم و جملة
 حرکات و اوضاعندن متسق و منظم اولان حال انتم مدام و تم مدام در که
 انوک ائیمنه انتظام حال منزله دیر لربوند کور تدبیر منزل علی العیوم و الکلی در اما
 اما علی وجه الخصوص و انجری بقیه ابوابده ایراد اولندی بعون الله تعالی

باب ثالث نفس منزله تدبیر نوره در

سابقا اشارت اولندی که منزل یکی قسم در بری مداین و قرامی اهل لک
 منازلی در که سنک کل و حجر و شجر دن بنی در و انتقاله قابل و کله الیخنی صحرایی
 منازلی در که شعرو بر و اندک اشالندن اولور و انتقاله قابل در قسم اول
 افضل و اولی در زیر احسانت و مسانبتی او فرو بقاء و دومی اکثر در و بوجس
 منازله لک خنی افضل بودر که بناسی حکم و استواروبی وقت ائیمندن
 خالاً امین و ستفی ارتقاء مایل و قبولی واسع و گشاده و فضله مناسب

مهتیا و آماده اولمش اوله و سرشده و سواپی نافع نه جانبدن کلورسه اول
 جانب مسدود اولمیه و موضع رجالدن غیر موضع ناسمقر و بعد تصور بلی
 منظور و صورت لری سموع اولمیه اما ارتفاع بنا و نقش و زخرفه سقف و باره
 اسراف و مبالغه دن خذرایده اخبارده و اورد اولمشدر که برکته
 منزلنی التی زراعتن ارتوق قلدرسه ملایکه آسمان الی این یا ملعون دیر نقش
 و رنگ اسراف مذموم و مال متهی اطلاق نامحمود
 کار طفلان بهت کردن نقش بر دیوار و در بالغار از بهیاز کار طفلان بهیاز
 خانه دل در منزل خانه کل نبرند خانه دین در منزل خانه طین است
 مطلقا بنا و عمارت خصصه اعتدال دن بیرون و قدر مالایه دن
 افزون خرج مذموم در خصصه که بوزوب و وز که معتاد و بر صورتین
 اوضوب هیات جدید ایکنه مبتلا اولق مرض صعب و خلق میم در
 و بعضی سفایانی کیاست و طرافت و حسن تصرف حد اندوب اسراف
 مذموم و عیب قبیح ترکیب اولور لر و حدیث شریفده و اورد اولمشدر که
 اسراف وفاق که عید دن صادر اولوب انده ماجر اولور ایا بنا صرف
 اولنان نفقه که انده سرکراجر یوقدر غریز لردن برسی بر صدقینه واری
 کوردی که بنار یا پدرش عمال و ضاعه اقی ویر و غریز دخی بر چه استیو
 اولوب طیرغه بر نقش صاحب خانه نیلر بر دیو جگانه و اسفن قدر
 مالی داشته و طیرغه دو کر سپن بن بر چه طیرغه افشتم نه لازم اولور پیش
 منزل استخا انده برام مهم امر دخی جوار در که جمد ایتمک کرک که بر نزل اوله

اولوب

که حیرانی ضلحا و کرم و نیک نفس و خوب اخلاق کسند اوله و فسقه و ظلمه
 و جهل جوارندن اجترار ایلیمه و سلفدن برسی نک استیجادن جاری و اریدی
 ضرورتی اولوب و ارنی بیج ایدوب ثمنی قبض ایتد نصکره فنی فلان کیشک
 جوارمی نک بهیاسی یو جگ جوارک بهیاسی می اولور دیشلر می ایدی
 اولمی بکاینه زوایک برکته که خسته اولسم عیادت ایدر سفره کیتیم اما
 و خرم خط ایدر سفره کیتیم زیارت ایدر محتاج اولسم قرض ویر و قرض کیتیم
 بن انوک جوارین مفتی ویرورین اولک کسند ایشدوب او نیوک بهیاسی
 غریزه کوندروب او ی صتمقدن فراغت ایتد رش **حکایت**
 اولور که افلاطون دقاقلر یعنی التون و کجیدر قسند منزل طور دی اضلی
 و جندن سوال ایدر یکجک ایتدی که قنچ علوم عمل مجاهد سپن دن نوم ضروری
 کلمه بولر آواز و قلمیه مانع اولوب عمر کرانایه ضایع اولمغه سبب اولور لر
 استنبوله میرنجاری خانقا هتک جوارنده بر غلیجی دکانی و ایدر ایدی
 بعضی اصحابی نقل ایدر لردی که میرکجه نک عایسین احیا ایدوب آخر لیلده
 بر ساعت نوم ایدر دی چون غلیجی اول موضعده دکان آجدی آخر شبده
 قالمقوب دق و ضرر مشغول اولوب میرک خواب یکسوی دخی مانع اولوب
 احبابی تام لیلده مودی اولدی **باب رابع** چون نوح انسان
 قوت ایدو خارا یکم مضطرب و محتاجد زنته کم اشارت مرور ایلدی و بعضی کتیم
 چوق زمان طور منتهی کلد ریس آدمی به لازمدر که سرخس دن قوت ایدو
 ایلیمه که بعضی جنس ملاک اولور نه بعضی آخری که سرعت فساد دن دور و تقاب

اقوات

رتوق محله باقی قله و سابقا بودی مردر اتمش در که معاملات و اخذ
 و اعطاده بر جوهر باقی کرک که متعاده بر اجزای اعمال و قیام عیان احوال آنو کله تقویم
 اولنه و اول دینار در که ناموس اصغر و نیلور و حافظ عدالت اولدر و لار
 که جوهر عزیز الوجود اوله که بر کینه سروقت و یلر سه اکا قار اولیه و عرو
 اولمغله جوهر سرکن قلیل غیر ای جناسک کیشینه معادل اوله تا کینه که منزل
 سفر و انتقال ایتمک ایستیه قیوات و سایر لوازمی جمله نقل و تحویل ایتمک لازم
 بلکه جوهری حل اندوب قنده و ارسه جوهری قیوت و لوازمین و لطیف اوله
 نفوس آنی بدینه قریب مواضعه و حفظ ایتمک نفع استیمیه و استحکام
 و ماده و جنس ترکیبی سببی ایله بقایه قابل اولوب تسارع فساد و تیکله حاکم
 عظیمه لازم کلیه و کسب احوال و ارزاقه صرف اولنا شتعل خط اولیه و
 احوال خزان سلاطین و جوهر نواب زمین چون مدت مدید حفظ و احوال
 ایتمک ممکن اوله بومقدمات تمهید اوله قد مضکره مال احوالنده نظر اوج
 برسی و عمل اعتبار لیه در ایکنجی سی خط اعتبار لیه اوجی خرج اعتبار لیه در
اما داخل و تمصیر آن اعتبار لیه نظر بود که دخل ایکی قسم در برسی کسب و اختیار لیه
 اولان تجارت و صنعت کبی بری دخی کسب و اختیار لیه اولن وراثت
 و وزارت کبی و بعضی وجه کسب مالی اوج قسمه لیه بی تجارت زحمت
 صنعت بعضی وجه کسبی درت ایتمک لیه امارتی دخی ختم ایلمه لیه و وظایف
 و علوفات مرتبه امارت قیمندن عد اولمغله حصر هیچ اولور و اوقاف
 قنقی سی افضل و اختلاف ایتمک لیه امارت شافعی دن مردیر که تجارت و امارت

۱. تحصیل و تکمیل ممکن
 اولوب خرج عظیمه
 خلاص بود و دخی
 لا زمر که جوهر عزیز

افضلی

حریف شریف خیر البشر محمد مصطفی علیه الصلوٰۃ و السلام اولمغله و شکر در
 و امام ماوردی شافعی دن زراعت افضل اولمق روایت ایلمه و بعض
 متأخرین ویدیر که بوزمانه و عقود فاسده و جوع اولمغله اموال شتبه کلش
 پس شمدی زراعت افضل اما امام شافعی زمانده قله فساد و کثرت علما
 اولمغله شاید که تجارت افضل اوله و حکما یدیر که چون تجارت بضاعه به موقوف
 و بضاعه هلاک و تلف اولمق معرضه در یا حرامی غارت و بیغیا یا در یا غرق
 اولمغله ناپید اولور بلکه صاحب تجارت دخی اختیار اسفار و اتمام ممالک
 دیار و رکوب مخاوف براری و بجا ایتمک محتاج در **بیت**
 یا ز بهر دو دست کند خواجه در کنار یا موج روزی افکنش مرد کنار
 و دخی یدیر که کسب ده اوج شرط لازم اولکی سی جور و ظلمدن اجترار
 ایتمک ایکنجی سی عار و شتار دن اجتناب ایتمک اوجی سی ذنات
 و ذلتن اجترار قلیق جور و ظلم مثلا بعد اخذ مال المن کی عار و شتار
 سخره لیغله و اوجی لیغله مال کسب ایتمک کبی ذنات و ذلت انجانه
 ایز لیغله کسب ایتمک کبی و بعضی ذبا غلیق و حمالیق ایکنجی دخی ذنات کسب
 قد ایدر لصناعت اوج قسمه شریف و متوسط و خسیس شریف اولدر
 که نفس ناطقه کث اعمالدن اولیه و بوضاعات احرار و ارباب
 سمت در و بوضک معظمی اوج نوع اول محض عقل و صفاتی
 متعلق اولندر تدبیرات صواب و آرای یقینه کبی و بوضعت وزارت
 دیر ایکنجی نوع اولدر که فضل و ادب و بلاغت و براعت و طب و نجوم

اوله چون اعمال لندن

ایتمیه اولمز زیر اخرج ضروری و اتفاق لابد در پس اگر دخل اولمز سیه بالضر
مال و کتب احجاب حال و احتمال منزل و فساد مال لازم اولمز **نظم**
چو دخلت مینت خرج هسته ترکن که میگویند طاحان سر و دیک
بکوهستان اگر باران بنارد بسالی دجله کرد و خشک رود یک
و حفظ و تمیز مالد اوج شرطک مراعاتی لازم در شرط اول بود که حفظ اول
ایتمیه که اهل منزلک احوالنه احتمال کله نه کم بعضی مسکله حفظ اوساکی اول مز
افراط اندر که اهل و عیالی مضایقه معاش شدن موت مورثی نماند بعضی
افراط مضایقه دن خلاص چون قتل مدیره اقدام اندر شرط ثانی اولمز که در
و دیانته نخل اولمز و شرعا واجب اولان زکوة مفروضه و صدقات منته
ترک و انهمال ایتمیه شرط ثالث اولمز که بین الناس عرض و موشل
کلیه جنس و مسکله شرت طوبیه و سابقا ذکر ایدوب طور و در که
مخضار زکوة مفروضه و بر مسکله آدم بخدن که و من یوق شخ نشیه
فاو لک هم المفلحون آینه شحدن مراد اولمز رطاص اولمز
تا مروت مرتبه سین دخی برینه کتور نیجه بواج شرط رعایت اولمز
حفظ مالد اوج شرط دخی و ارد که آنلک رعایتی مناسب در شرط اول
خرج دخلدن اکثر اولمز بلکه برابر دخی اولمز و دخل خرجدن او فر اولمز
سر زمانه دخل بر قرار و کسب معیتر اولمز پس عاقله لازم در که قنات و
انوالدن بر مقدار ذخیره روز کار روز کار و قده نوابیل و نه اولمز
که قحط سال و حذب زمان یا تو آرنجیات و نه خوان سبی الیکه تعذر

و یا عدم امکان عارض اولمز صرف اولمز ذل سوال و اراوه مالک
عند الارز ذل واقع اولمز و آدمی زکوة مفروضه و صدقات مستحبین
او ایتد که بضره جمله مالین بدل و ایشار دخی انیک لازم و واجب بکلر
وز کوئی اخرج اولان مال کفر مذموم اولمز و حق حل و طاعت قولند
و الذین یکنزون الذهب و الفضة و لا ینفقونها فی سبیل الله
فبشرهم عذاب الیم یوم یحیی علیها فی نار جهنم فتکون
بها جباها هم و جنوبهم الایه و عیدنه داخل و کله رجاب رسالت
پشامی دن صلی الله علیه و سلم مروی در که ما آدمی زکوة فلیش کنز کبریه
ارض ملکینی صوب بر مقدار آنچه الیکه کبر مشیدی حضرت عمره رضی الله
تعالی صورتی که بومالی نیج اندین بیوردی که خاتو کک فرائشی الیکه
قزوب ایچینه دفن الیکه اول کسبه دیدی که کنز اولمز بیوردی که کمال
که زکوئی اذ اولمز کنز اولمز زما و صحابه و تابعین دن بر طایفه ابوذر غفاری
کبی و غیره کبی و اکثر مشایخ صوفیه اگر چه ذاسب اولمز شد در که ذخیره
الیقوت و دینه انیک حرام در قدر حاجتدن زایدنی اتفاق و تصدیق
انیک واجب در دیشلر اما مذهب صحیح اولکلی در که مذسب جمهور
صحابه و تابعین و ائمه سلیمین در و ایشار تمام و ترک تجرد کلی اهل توکل و اوقای
رجال حالی در و اندر خصوصاً بوزمانه قلیل و کم بل حدیم و کم نقص تنزله
و قلیل ما هم در لقد کانوا اذا عذوا قلیلا
فقد صاروا اقل من القلیل و بزرم کلام مقصد و امر بکتابه نظام

ما صدق

حوال خانه انا م و اصلاح معاش و معا و جمهور خواص و عوام در و دیدگو ز
 بغداد شاعر و امیر خجانی و پیشدر **ایکیده** خوب صنمک سزانی کیم
 سی واریه نذل ایدوب اوکینه **ابی اچلیغنه** نذر چارک
 این طوطی و غی اردینه اوکینه **برزجک** سی **برزجک** و غی صقله **برزجک** غی
 یرکری بولینه و خط و اذخار بانبه حکما بولیه اولی کو مشکره اموال محفوظه
 بر مقداری نقود و ثمان و بر مقداری اتمه و قشقه و بر مقداری دواب و غی
 و بر مقداری اطلاک و عقارات اوله که بر مقوله یافت تیشوب هلاک اولور
 آخر باقی قله فقیر اندرین تمیر و ربع مقصود اولیوب مخیر حفظ و اذخار مراد
 اولیجی آفتله هلاک اولمسی کثرت مدید بقایه محتمل اولمده و غی مقرر و نفا
 سعار بلیه مالیت و قیمتیه نقصان کلک او فر اولان سنه خط اتمیه
 دواب و مواشی کبی که ذی روح اولمغله هلاکی قریب و خط و شعیر کبی
 که کاسی سوس اعنی قورت او شمش اولمغله و کاسی نقصان سحر و حبس
 خاکه برابر اولور و اول سنه اذخار این که خانه عباد و کافه بلاد انچه
 رواجی یکیان اولوب و تفاوت اسعار بلیه قیمتیه خسران و دور و دراز
 طور مغله ترکیبیه نقصان کلک احتمالی اولمیه و اول زر خالص و هب
 صحیح عبارت در و احتمال دواب خصب و رضا و وقوع قحط و غلا ایچون مقدار
 منطه و شعیر یا چاه بی نم یا انبار حکم انچه دیارینه مناسب اولنده حفظ
 و اذخار آیمک مناسب در اما اعلای ثمنه بیع انیمک نیتی اولمیه که
 غلایه انتظار آیمک مستحق لغت احتکار اولمیه بلکه نیتی توسعه ایل عیال

و فرض سلم شرعی ایله بواسطه فقیر ضعیف احوال ایلیمه شرط ثانی اولور
 که حفظ و بقیه و تمیر و تمینیه یکجه قدرت تامه سی اولمده و غی مالی اتخا ذ
 و اذخار ایلیمه مثلاً کند و سی ایل مدینه اولوب قری و صحاری ده اولان
 عقار و فزارعی تعهد و تصرفه قادر اولیجی اتخا و اتمیکه مایل اولمینه که غلبت
 تعهد و تمیر و اشتغال ربع و ثمره سی خرج لازمیه کفایت آیمز اولور
 خراب و ضعیف حاله راجع و ایل اولمیه و عرب لغتیه قریه ضعیفه دیر و ایل تجرید
 و میسر دور که ضعیفه نک اشتقاقی ضیاعه دیر اگر تعهد و ایلیم اندرین
 اول ضیاع اولور شرط ثالث اولور که دایما رواج مقرر و سودی
 میسر اولور سنه یه راجب اوله اگر چه فایده سی قلیل است و اول
 متاع که ایامده بر کره راج اولور و سردیارده شتر سنی بولماز اگر چه کبی
 جوق اسیه و انخی اکا راجب اولمیه و بومقوله متاعی اذخار اتمیه بو
 سبب دیر که کرانایه جواهر اتخا ندن منع ایلدیر حتی ملوک و سلاطینی
 و غی زیر محتمل که بیعه حاجت و ثمنیه احتیاج اولور و غی زمانده طالب
 بولیمیه **اما خرجه و انفاق مال** خرج و انفاقه در سنه
 احتراز واجب در اول لوم و تقیر اولور که اخراجات لازمه ده جدا عهده
 اقل ایدوب ایل و عیاله مضایقه حکیده مروتیه مناسب اولان بدل معود
 امتناع ایتمک و غی تقیر دن معدود در نته کیم اشارت کیجی ایکنی سی
 اسراف و تبذیر در اسراف و تبذیر و غی نیچه در لودرا قبی اولور که
 شنوات محرمه و لذات فحشه صرف اولونه و اندن ادنی مساحت

سن ضایع اولور سن
 اگر و ایلیم تعهد اتمیه سن

اشراف ایگدر مثلاً طعام حلالی شولقد ریشور که کس نه سیموب سیانه کله
 و انواع و الوانی اولقد رایلکه ککلف ایلد نیوب بلکه مصمم اولوب استلای
 معده و مرض تخمه به مودی اوله اما طعام معده جایعه روزی اولیج نه قدر
 چون بشوریلور سهر اشراف نه موم اولمز نه کم بعض استیلا لوم ایدوب
 و بدیلر لاخیر فی السرف اولدنی مقابله و کس ایدوب لا سرف فی الخیر دین
 و جنس طپوس و مرکوب و سکن و اثاث بیت بوجله ده سرف مکن و واقعدر
 زیاد تحسین جاهه رجاله حریر و زربفت حرام و عقلاً اشراف در **بیت**
 غرض از جاهه دفع خرو برداست نکرد و کرد زربفت سرکه مردت
 و ما حد اسی دخی بوکا قیاس اولنه و قران عظیمده اشرافدن منع و تذکر
 تحذیر نیچ آئیده وارد اولمش در قوله تعالی وایت ذالقرنی حقه
 و المیکین و ابن السبیل و لا تبذیر تبذیر ان المبدیرین
 کانوا الخوان الشیاطین و کان الشیطان لریبه کفورا و دخی
 سور شد رجل جلاله و غطر شانه و تقدست آسماده و تزییت صفاته
 و لا تجعل یدک مغلوله الی عنقک و لا تبسطها کل البط
 فتقعد ملوما محسورا و دخی قوله تعالی سبحانه ما اعظم شانه
 و الذین اذا انفکوا لم یسرفوا و لم یقتروا و کان بئذ لک
 قواما غلب سور شد که کس نه سرفه طعام و شراب تهاسی اولد قدیه
 تناول ایلیمه سرفیدن اولور ملاحظه اولسون که جمله شتهاسی تناول ایلیم
 اشراف اولیج شتهاسی اولیمه سی مختصا فندره شهرت و نامچون اولور

اینک از کلام مراد
 میانه اهل سرفه در روزت معده و
 سرفیدن اشته اولوب جاروب وار
 است که اشراف قدر
 ندارد و بلیت

لوان و اصناف حدیده نه مرتبه اشراف نه موم اوله اوچون اولد که خرج
 و انفاقنی ریا و شهرت و افتخار و منایات ایچون ایلیمه که هم مالی کیدوب
 هم ثوابی محروم اولیمه نه کم روایت اولنور که حضرت امیرالمومنین عیسی
 الموحیدین اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه خلافتی برپا
 اشراف قبایل عربدن ایکی کسند ار سنده مغاخره و محاسده و ار ایدنی اتفاق
 بریسی بر موضعه بر شتر قربان ایدوب فقرای قبیله به تفریق ایلیدی خلیفه
 ایکی شتر قربان ایدوب فقرای اولشدر دی اولکی کس نه دخی نیه مغالبه
 قصد ایدوب درت شتر قربان و ایشا بر فقرای غریبان ایلیدی خصم دخی
 تضعیف و سکر شتر قربان ایچکله خصمی ضعیف ایدیکجک خصم اول مغالبه
 مغالبه و اشراف و شتری اصناف اصناف ایدوب یوز دوه قربان
 ایلیدی خصم ثانی کک حوصله قدرت و کمندی زیاده به واسع اولمغین بالضرور
 سکوت و فراغت ایلیدی بوجال خارج کوفه ده ایدی چون کوفه به کله بدیلر
 خصم ضعیفک اهل و عشره سی کلوب زجر و تفریق ایلدیلر کرم قبله فری
 اشراف عرب و قبایل ربیعیه ار سنده خوار و خجل ایلدیک اگر قربانی
 تضعیف و بزی و کند کی ضا و ید عرب ایچنده شریف ایده ایدک نبرم
 مالیزدن مع زیاده سکات سلیم و سنی اشراف ایچنده مغلوبیدن سلیم
 ایده ایدوک دیو فروری لوم ایدیکجک طباع عرب اولان جصیت و منافق
 و حبت مغالبه و مغاخرت سبحان ایدوب بر کون سنی تل ایدوب
 سکا ک کوفه کزوب کور و کی شتری عفر ایدوب خلقه نه ایلیدی که

اینک از کلام مراد
 میانه اهل سرفه در روزت معده و
 سرفیدن اشته اولوب جاروب وار
 است که اشراف قدر
 ندارد و بلیت

استین السون مبا حدر و مکر سینه مرادین کورسون که بی خبا حدر روتا
 اولنور که اوج بوزدن زیاده شتر ذبح اولمش حضرت امیرالمومنین استفا
 ایلدیلر حرام در ما ایل به بغیر الله قسمند نذر دیوقوی ویردی بیج کسسه لجه
 تناول المیوب کسسه کوفه و سباع و کلاب اکل ایلدیلر و نجی انفاق خرج
 واقع اولسه کرک واجب اولان موضعه در ایل و عیال و خدم و چشم کسسه
 واجب اولین یرده در رفقا و فقرا کی بر حال منت سز نش المیه یکله قطعاً
 و کرینه دخی اشعار المیه بوقته فاله سی بن سکا فلان زمانده فلان انیمدی بی
 چون کشاید دست جو دو کرم بر تنی کیسکان ببدل درم
 سر زمان شرح آن کرم مد مید منت بدل آن درم منسید
 که ز منت کرم شود مفقود و در عدا و استم شود معدود
 نیست منت خورای نفس کریم باشد آن تقضای طبع لیم
 زیرا منت ریا کی ثواب صدقه و انفاقی ابطال الیرینه که حق تبارک و تعالی
 ترا عظیمه میوردی که یا ائمتها الذین امنوا لا یطلبوا صدقا فاکم
 بالمتن والاذی منت و اذ ثواب متن و عطای می تو اتر اولان منظر
 سنگ صاف و مرمر و آثار غباری چه از الاید رسه ایلد از الاید و جمله
 و اذ اندر که حین عطاده چهره معطل به آثار انقباض درسم اولق حاضر اوله بلکه
 و ایام معطل خندان رود و کشاده ابرو اولق کرک و بعض شعر امد و طری سجا
 و وزیریه فیض شحات سخا و ترجیح ایتد کلزده و عوالتی بو معنای شعری
 اثبات و تصحیح ایلد که **نظم** ان من فاش بالتجایب حدوا

185
 ان فافاض بین الشکلین انت اذا جدت ضاکک ابد
 و سوا اجاد و ابع العین من نکویم که ابرمانندی
 که نکوناید از خسه و مندی ابر میگردید و می بخشد تو نمی بخشی و نمی خشی
شرح حال معارف مال مصارف مال دخی اوج قسمه قسم اول
 اولد که آن طلب رضای حق و اجرای شرع و دین موجود و متحقق اولد که کرک
 فرض اولسون ایل و عیال و انفاق ایتد و کی کبی حدیث شریفه و ابر اولمش
 که اعظم اجر ایل و عیال و انفاق اولنانه در کرک سنج اولسون قهریه تصدق
 کبی قسم ثانی سخا و مروت و ایتار و بذل معروف ایچون ویریلر تحت و ایل
 و مبرات ایچون و صلوات مداح و شعر کبی قسم ثالث اولد که کند و
 ضروریات و امور معاشی ایچون صرف اولنه و ایل و عیال دخی منت صدقه
 اولمیتجی ثوابی اولمیوب بوقسمده داخل اولور بوقسم اخیر دخی کبی قسم ر
 زیر اشوندن خالی اکل که جلب ملایم و طلب نجات ایچون خرج اولنه
 اخراجات منزله اولان وجوه ماکل و ملایس ایچون اولن خرج یا دفع
 مولم و رد مضرات ایچون خرج اولنه ظلمه و سفهایه حفظ نفس و عرض مال ایچون
 لازم اولمیتجی ویریلن کبی قسم اولده که انفاق لوجه الله در رعایت شرط
 اخلاص و حسن نیت و احترام ریا و ستمه و شهرت و ترک اذ او منت نیت
 لازم در زیر صدقه نه قدر سخته دوشسه اولقد ر ثوابی از توفیق اولور
 پس ایتم ضایعه و ارا ایل مستوره و صلی فقر اکل اول سوالدن اخبر از
 ایدوب خضر فقره اجمال ایدر تقفد اولنه و دخی ویریلن صدقه اخفا و ابر اولمش

و دفع مواضع صدقه اولان
 مستحقان تمیز ایدوب زیاده
 مستحق اولان اندر تقدیم و ترجیح
 ایلدک لازم در

سعی اوله که فقرات فقری و قبول صدقه ایند کفری ظاهر اولمعه المده الحکا
و کند نفسه ریا و شهرت و عجب کلکدن ایس اوله و قران عظیمه بورد
ان تبدوا الصدقات فنعما هی و ان تحفوها و توفوها الفقراء
فخیر لکم بزم علامه زید که صدقه مفروضه ده زکوة کبی اعلان افضل در آیه
تطوعه اخفا افضل در وحدیث شریفه صدقه سیر صدقه علانین تیش
افضل در دیک و ارد اولش در صدقه تطوعه محمود و وحدیث شریف
شورده بورد شد که فردای قیامت که آفتاب مقدار میل مرتفع اوله
خلق غرق عرق اوله قدیدی طایفه سایه عرشه آسوده اوله لر برسی اول
جوان که عبادت اوزره بومیش اوله ایچینسی اول کسنه در که صانع الی ایله
ویرد کی صدقه وصول الی طوبیه اوچینسی اول کسنه که آنی خاتون صاحب حال
سوامی معصیت دعوت آینه که اجابت ایتیموب بن الله دن نور و نورا
دیشین برادر خردی سین زیارت ایدوب اخوت نه دن غیر غیری اولمسه
التبخی تناده حق جل و علای ذکر ایدوب کوزندن یش روان اوله یدنجی
امام عادل در بعضی علما سهولت حفظ ایچون بویدی خصلتی نظم تیشدر
و قال النبی المصطفی ان سبعة یظلمهم الله العظیم ظلمه محب حقیف ناشی
متصدق و باک متضل و الامام بعدله امام علی زین العابدین رضی الله عنه
حضرت زین هروی در کتبه ایله تنها جقودی مدینه دن ازابیل و ایتیک مناز
توق المیوب نفقه بیحتاج اولنده نفقه وضو بیحتاج اولنده از قدسی ایله
اصو کتور و ب خلمه نک متمانی مقضی اندودی و بو حالتی آندن سلید لکه

اول کسنه که خاطری مسجد ده
متعلق اوله مسجد ده
حقه کیرد که منیجه راحه
اولمیه دور دنجی

حضرت نک عاده
مالوفه لری ایدی

و فاسدن صکره ازابیل و ایتام مدینه فریاد ایلد لکه برکشی و ایدی کی چیلد کلک
بزم متمانی حاضر ایدی اول کسینه نیجه اولدی دید لکه اول نور حدقه
نبوت و نور حدیقه ولایت علی ابن الحسین زین العابدین ایدی بچار رحمت از
انتقال ایدی رضوان الله علیه روایت ایدر لکه حضرت غلی زمانه مبارک
اموزنده قرینه طشی مقدن آثار اولمش بولندی بعضی خدامی کتبه ایله حقوب کتبه
طمش ایدی بو خلمه دن خرم ایلد لکه بو افعال کریمه و اعمال صالحه نک صاحب اول
وات پاک ایدی که شجره باغ نبوت و ماه آسمان جو و مروت ایدی و کتبه
کلی اعمال آنوک کبی کوسرکان رسالتن صادر اولیوب کدن اول کسینه
فرزدق شاعر اول حضرتک مد خنده بهیوده دخی مدیدی که بیت
هذا الذی یعرف البطحا و طاته هذا التقی التقی الطاهر العظیم
قسم ثانیه یش شرط رعایت اولنه **شرط اول**
شرط اول تعجیل زبیر تاخیره سایل الم انتظاره و محلی کدبله اعتدازه
مبتلا اولمق در پس بومرتبه دن صکره انفاقک دیناده شتا و خرنه اول
آفتق محتمل اولور ایچون دیدلر انا البر عاجله و ضیا فکروه دخی طعامی نخره
کتور مک تعجیل بر دندز این حجاج شاعری که صاحب مجون و ساخر اندی
بر کسینه دعوت ایدوب طعامی کتور مکده کیروب حقوب نوع تاخیره
سودی اولنجی بو طعه بهیه انشاء ایلدی که **فایده** ایلد فی دایره جانی
الغیر معنی و بلا فایده قدح اصنافک من جو عجم فاقر علیهم سورته
شرط ثانی کتمان در زرا ظهورده نخه فساد موهضرت مرتب اولور دخی

کتمان نخب امال و حصول ثانی ده با نخبه نثر در استیعوا و ایچکما لکما
 و نیلش در شرط ثالث آید و کی خرج عطای استکثار استیوب بلکه قلیل حد لکما
 که معطی جانبیه مروت و همت و آخذ طرفیه فزید اجبان و منت اولی ایجاب
 شرط رابع موصلت عطا در زیر تراخی و فتور اولیج احتمال در که اولی عطا
 دخی او نیند یلوب فایده سی اولیه پس صدقاسنه و مخا و مینه جواد و عطای
 بذل نعمت و صرف خدمت آید ن کس نه یه کاه کاه کلی و طیل استکثار
 علی الله و ام و لتعاقب چیزی قلیل استیک اولی در شرط خاص خرج و عطا
 و صرف و سخاوت موقوفی تشخیص تمیز استیک در عطا یا ناخته و ثوب فی فایده
 بلکه موجب فساد و مضرت اولیه نه کیم پیش در **بیت**
 و وضع الندی فی موضع الشیف بالعلی مضر کو وضع الشیف فی موضع
 کوی باید ان کردن چنانست که بد کردن بجای نیک مردان
 بعض کسند لر بونک خلافت کید و ب سر که صرف خدمت و بذل نعمت استیک
 اولی و حسن در مقابل سنده جلب نفع اولیه باری و ضرر مقرر در پیش
 بد و نیک را بذل کن سیم در که این جلب خیر است و آن دفع شر
 تا دل دوستان بدست آری بوستان پذیرد و خسته به
 پختن و یک بخت یا ز ا ضرر و خست سرت سوخته به
 به بد اندیش سیم کوی کن و من سک بلغم و دخته به
 عبد الله بن جعفر طیار رضی الله عنه قتله و کینه بو تیل و تیل المدی
 ان الصنیعة لا یكون صنیعة حتی یصاب بها طرق المصنع

فاذا اصطنعت صنیعة فاعین بها الله اول ذوی القرابة او ذی
 عبد الله جواد آید می بو تیل خلقی نخل و لیم وجود بانی است استیکه تاثیر
 عظیم الیر بو تیل عمل استیک کرک بلکه سیاح کبی احسان عطاری نازل
 و مکرمت اقطاری بهر جانب و اصل استیک کرک اگر کریمه و اصل اول و رسته
 خوب که کریمه اندر ایل و لا یقل در اگر لیمه و اصل اول و رسته دخی غم و کل که حب
 احسان اولندر سینه کرمی ایل و ممتاز لر و احسان لیمه فایقل در فقیر اندین
 بو ایکی تو لک برسی مطلقا ترجیح و برزبب تضعیف و مذمب آخر تصحیح و تمیق
 و کله در بلکه توفیق اوله که عبد الله دید و کی قول افراد اسخا و جواد و عطای
 کریمه مناسب در که عطا لری عرض خبریه و عواض دنییه و دنیویه دن تعبد
 و مبرادر بلکه آفتاب و ار لطیف و کشف افاده انوار و سیاح مثال رفیع
 و وضعه افاضه اقطار اید لر اما اکثر انام و عا نه خواص و عوا که وضع کتاب
 و سوق خطاب غالباً لیمه در مناسب مذمب اوله که ظلم وضع الشی فی
 غیر موضع دن خالی در و عدواندن که ایضاً المعروف فی غیر موقعه دن از
 و خالی در نه کیم بعض ملاطین بنی ایوب و پیش **قطعه**
 اذا شئت ان تعطی الامور حقوقها و توقع حکم العدل حسن موقعه
 فلا تضع المعروف مع غیره بله بظلمت وضع الشی فی غیر موضع
 او خجی قسمه بر شرط رعایت اوله و اول اقتضا و یعنی اعد الله
 اما سبب طلب حاجات و تمات ایچون خرج ایچده اسرافه یقین
 اولی در امساك تقییره و سبب اولمقدن لکن اول قدر اوله که حفظ حسن

حاصل اوله زیرا بود که راسد بخش اوله بلکه دفع مضرت اوله زیر اتمام صفا
 و اعتدال عوام ایچده مذموم در زیر اطیع لری غالب و فستری بی وجه اوله
 غالب در اقتصاد اوله اولان مرتبه موای نفسلرینه موافق اولمغین بخل اوله
 قداید لیس خرج و انعامی بر مقدار زای عوام اوله زینیه انکس کرک که بغض و
 عوامدن این اوله میل عوام تبذیر جانیه در مثل خاص تقصیر طرفه در بورایه کلچنه
 خواجه ضعیف کلامیدر اینی اقتصاد بر شرط در که انفاکت جمله اقسامنده رعایتی
 واجبه بر بوقسمه حرکت و حی طاهر و کلدر و دخی خواجه ایدر بوجمله باب توله
 تدبیرات و قوانین کلیه در آما تدبیرات جزئیة عاقله مخفی و مستور کلدر

باب خامس اهل و عیالی تربیه سی بیانده در

اولا که سینه به لازم ذکر که تامل و تزوج ائلیه و غرضی کثیر نسل و نشر بنی خصوصاً کثیر
 اهل اسلام و امت محمد علیه الصلوٰه و السلام نفوس معاصی و فساداته مرکب
 اولمقدن شخصین اوله و حدیث شریفه وارد اولمش در تناکحو انکاروا
 فانی اباهی بکم الاثم و لو بالتقط و اهل بصیرت مخفی کلدر که سینه اول
 جل ذکره حضرت تک بقای نظام عالم و اتصال سلسله بنی آدم حقده عظیم
 عنایت و استقامی بندول در ختی حیواناتک دخی تواله و تکاثر نیه عنای
 طاهر در جمله دن بر لیل بود که مرخوانه مجامعی لذیذ و مطلوب طبع ایلیدی
 که تناسلی بالذات و تقضی العقل ازاده نیز از نیه باری بالغرض مقضی
 الطبع ازاده ایدوب کثیر افراد و بقای نوع جاهل اوله نسلدی وجوده
 کلدر که مضره محتاج تربیت و تقویت اوله قلمری زمانده آما و اتماتلرینی

مشفق و مهربان ایلر که ضایع اولوب انقطاع نوع لازم اولمیه و احتیاج
 زمانی کیچیکه مضره شفقت زایل اولور حتی طیور آشیا سندن طرد و نفی
 ایلر بواحوال اهل صبارت قنده دلیل طاهر در که سینه ایدر قیاض و جاد و منزه
 من الاعراض حضرت تک بقای اولاد و انساب انسان و حیوان بل بقای
 جمیع مرکبات عالم اکوان حقده عنایتی فایض صادر و دویم نظام شای
 و بقای عالم محسوسه التفاتی واقع و طاهر در و حکما سینه اول حل ذکره
 حضرت تک ایجاد عالم و احداث حوادث اکوان جانیه قصدی لازم در
 دیرلر و بوقصد و عنایت از لیه دیو تسمیه ایدر لر و حالا ذکر ایتید و کمال
 قصد فیضی و عنایت از لیه تک فروع و لوازمی در و چون تخلّف
 باخلاق الله حدیث ثابت و تشبه مبادی عالیه نفوس انسانیته به
 نهایت مراتب ریس هر طالب کماله لازم ذکر که کثیر نوع و توفیر نسل و بقای
 نظام عالم و امتداد سلسله بنی آدم جانیه سمیت و عنایت انیکده
 سینه اوله جل ذکره تشبه ائلیه و مرادی نکاح و جماعدن مجرد نسل لذت حساب
 اولمیه که مرتبه مبادی عالیه دن دایره حیوانات عجمه تنزل بلکه اندن خی
 تسفل ائلیه جناب رساله نیاسی صلی الله علیه و سلم بعضی اصحابه بنول
 ایلیدی که تزوج ایلدکم ایتمدم دیو حکمت غضبه کلوب بیوردی فانت اوله
 من اخوان استیلا طین ان کنت من رهبان النصارى فانحی بهم ان
 کنت من اهل التبت النکاح و خاتون موافق و قرینه صالحه زوجه تدبیر
 منزله معاون و مشارک و عیبته مال و عیالی حافظ و نایب حضورند

اشکالات امور مذمه ناصح و مشاور و شهادت و نوایند و عسکری و صاحب در
 و خاتون ملک و خلی و اهل اول که عقل و دیانت و عفت و حشانت و ادب و حیاء
 محبت و صفای موصوف رضای زوجی فند و ایسه اتم همای اولوب خط نای
 خات مرامی اوله و زبان دراز و ناقص شناس اولیه اگر چه بویکی صفت
 قتی چوق اولور روایت اولور که حضرت رسالت پیاسی صلی الله علیه
 روز عید و منصلی به حقد قلند طایفه نایبی کورب بیور دیر یا معشر النساء
 تصدقن فانی را تیکن اکثر اهل النار صور دیگر یا رسول الله نه سبیدن
 اکثر اهل نار اوله و بیور دیر اکثر اللعن و لیکن العشر یعنی لغتی چوق ایدر ستر
 و معاشرت ایتد کوز زو جلر کوزک نعتنه کفر ایدر ستر پنج روز کارنا زو نعیم الله
 برورد اولان زن اونی غضب زبانه نک کوردم بکانه ایتدوک و بیک متور
 و خاتون لوده بر صفت لازمه دخی و لود اولوب عقیم اولمق رنته کم خباب
 رساله ناپی علیه الصلاه والسلام بیور مشدر که خیر نسا کم لود و د اولود
 و لود اوله دخی شیب ایسه سنا بقا اولاد کتوزد و کندن بکر ایسه اخوات
 و بنات عمندن قیاسله استعلام اولنه و تزوج نسا اصرار تیری و استیلا
 جواریدن افضل در زیر اخره اطلب احواله جاریه دن عفت و عقل و تدبیر
 و حفظ عرض و تربیت اولاد و اجترار دایم اخلاقه و فضل در و خرمک جلد
 مضایند نذر که فضا طبعه کمال عفت دخی اولمه اقربا و ابا و اخواندن
 احترام ایدوب بعض قباچ خاطر دخی اولسه تمنع اتیمک محکم و بعضی ای
 بایخته تفریح اولند قد و بز جاریه قسمی بوز نیجه اصل جزو نیجه ناموس کتب ستر

و اورد که رعایتی واجب اوله عار و شتاردن احترام اید و زو دیش و ایضا
 جواریری نک اگر حاله حسن و جمال طایفه نظاره لوب اسیر جی لرون اشتر اولور
 و معلوم اولنر که دیارنده نه کمیه نک قیری و نه طایفه نک سلاله سی ایدی شاید
 که اربل ناس و اخس طوائفدن اوله و ایضا حریر لیه نک بر فایده سیخی اولور
 که اقارب و عشاریلک استظهار و تعا و حاصل اولور و تربیت اولاد و اولان
 و عشاریم طرفدن دخی اید و اصل اولور و بو معنی جوارید و فقو و در و عیده عادت
 ایدی که بر قبیله بر قبیله یه حد و لیکن نلرون تزوج و صابره ایمکله صدق و معاون
 اولور لریدی خالید بن زید بن مویه که اکابر عرب و افاضل اهل ابدن ایدی
 ایدر که بکال زبیر اده حد و کلور دی چون زلمه بنت زبیری تزوج اتیدیم
 احب اجام اولدیرد یو بیت لری آنوک حقه و دیشدر که
 احب بنی العوام من اجل ختها و من اجلها احببت اخا انھا کلھا
 قال تسلی شتم و ان تبصری بحظر حال من عسینم صلبا
 یحول جلاجل النساء و لا اری کرمة فلحالا یحول و لا قلبا
 و تزوج بکر ثبیدن اولی در زیر قبول ادب و زوجه موفقت و فرمانه
 انقیاد و انک محاسنه قصیر طایفه انکارده ارتوق در و شبیده زو اولنه
 تطلع و تذکر و انک ایامنه تحس اولمق احتمالدر بوضفات موجود اولدندن
 صکره حسن سکالت و لطفت و صباحت و نسب معتبره و غنا و ثروتم
 دخی موصوف اولور رساله علای مراتب بود و شیر اولن کسه شکر بشمار
 و حمد خنی تکرار المیسون بعضی نعتیرین رتبا ایتنا فی الدنیا حسنه

سوره یسین مراد قرینه صالحه در پیشگاه بوضوح بعضی مفقود است عقل و حفت
 و حیاضه سی اوله سمت اوله نون اگر تخریص و نسب و غنای مورث
 کتب اختیار اوله نوره سیخه طال و تعب بلکه ملاک و غطب و اختلال امور دین
 و دنیا به سبب اوله ملق محمد و حکما و پیشرو که باعث طلب خطبه زن مجرب
 حسن و شکی اوله ملق کرک زیرا حسن اوله حقت از جمع اوله و زن صاحب جمال
 اوله سوادن طالب و راغب و حق اوله کرک و اندوه صنعت عقل تفرور
 بحمل که رغبت این مفسد را نواج حل و مکمل طالب و نچه زخارف دنیا عرض
 اینمکه رغب اوله طی طریق مستقیم و چپوب سوا به اتباع این لره
 کسری پرویزک بخیر جان بر بر مرزبانی و ارمیدی خاتونی
 اوله جمله حسن جمال صاحب سیدی که نقش بند انداع تمام ایران زمین
 بلکه مجموع عصه کیتی ده انجلین نقش بدیع زیر مشدی کسریه تو صیف ایلدیر
 شیفه جمالی اولوب پیره زمره کوندر ب کاسی کند و دخی کجه ایلدیر
 ملازمت ایلیدی چون بخیر جان قصه به وقت اولدی زن فروردین
 تمام اعتزال ایلیدی بر کون دیوانه کسری بخیر جان ایلر که سنک نجات
 شیرین چشمه آبگ و ایش سن آدن پیچ نوش اتیز شیش پین سببی
 بخیر جان ایلیدی بن اول چشمه کنارنده ارسلان اینر نی کوردم انجیون
 خراز ایدرم کسری به بوکنا تی جواب سوالی و خاتون سدن انجیون اعتزالی
 بغایت خوش کلوب رنی مرز بانلعین و یروب فرمان ایلیدی که انجیون
 بر تاج مضع و طوق و سوار ملع دوره که که جواهر نوا سنک قیمتی خیر

عالم تعیین اینمکه ن جابر اوله و حضرت عمر رضی الله عنه فتوح فارس ایلد
 منظر اوله قد برده تان امیر عسکره کلوب بکا امل و عیالده امان و یزوک
 بخیر جان کنونی بوله و یرین دیوب امان اولوب بر مرز عه پچند و مدق
 کتوردی امیر عسکرانی حضرت عمر مدینه به کوندر دی کلد و کی کون کجه قری
 اولمغین و اصحاب اختلاف ایدوب بعضی تقسیم اولمغین کرک و دیوب
 بعضی بیت المالد طومق کرک دیوب طرف ترجیح اولمغین مسجد دیوب
 اکابر مهاجرین و انصار صباحه دک جلد یلر حضرت عمر واقعه بنده کوردی
 که بر حجه بر مقدار اخگر سوزانی طولد مشرکتور رار حضرت عمر سزیه قدر
 یوزین چور و رینه یقین کتور و لریدی فرجه بیدار اولوب علی الصباح
 بلا توف مهاجرین و انصار و متبعین اختیار اسنده تقسیم ایدوب بر دانه
 الیقوماوی مقصود حکایت نیچه فایده در اول خاتون جمیله محل طبع اهل مد
 اولدوغی در که صد دانه ایلدی ایکیخی بخیر جان آنی شوته تابع اولیوب
 کند و دن ابعاد ایتیمکلا لک اولیوب بلکه منصب جمیل و مال خربله مالک
 اولدوغی در میر علی شیر نوایی بورا دن ویشدر که
 آتشین لعلی که تاج خسر و انرا زیوریت انکری بهر خیال خام نخن در سر
 در و نخی غزاده اولان اصحابک امانتی که بونک کبی خرنیه بی کم و کات
 ولایت عجم مدینه منوره به ایصال ایلدیر با انکه بیلور و استر بوغیدی
 بشخی حضرت عمر کمال حدالتی که خزینه کرک اولور و بوجه الیقویوب
 فی الحال بین العالمین علی موجب الشرح المبین قمت سور و غی در و الله اعلم

اوله یقی در
 اوچخی لعل و یاقوت فروزان
 حقیقت عالمنده اخگر سوزان

پس تر و جده غایت حسنا و بیحدی و غایت شویا و بیحدی از
کرک زیرا غایت قبیحه و لیجی نفس نوکله قناعت ایتموب حرم غیر مطلع
یا موتی و اما توقع ایتمدن خالی اولم پس ابدال طلب اولمق کرک
نه فرط فح کرک زوجه نه حسن و بها میانه کوزله که خیر الامور و سطحا
و دخی شول خاتونه که جاه و منصب ده کند و ید مناسبی اولمیه و رغبت
و دخی کثرت اسباب و اموال و وفرت ضیاع و عقارتی اولد و عیون
خاطب اولمیه زیرا بوضو کرک تغلب و استعلا و تسلط و استیلا
موتی اولوب زوج خادم و زوجه مخدوم اولوب و اول غالب و اول
اولمغه امور ز جنت انعکاس و راست الرجال تو امون علی النساء
انعکاس اوزرنیه اولوب تدبیر امور منزل ظل پذیر و نظام امر معاش
بر نقصان و تحسیر اولور و خاتون از نیک سیاست و ضبطند و اوج
امری رعایت و کتاب و اوج شئی دن تحریر و اجاب انیمک کرک
رعایت اولمحق امورک اولی زوجه دن زوجی سبب اوزرنیه
اولمق از زیر زوج خاتونک نظرند و منیب الیجی ایشال او امر و اجاب
نوامی سبب اسمال اوزرنده اولوب احوال منزل و اختلال حاضر اولم
کرک و بوشروط اتم شروط طدر بوشروط مفقود و الیجی عورت غالب و مرادتی
جالب اولوب بلکه زوجهی تشبیه و کند و حکمه مطیع انیمکله امر امور مطیع
مطاع اولمغه فسادات و فضایح و قبایح و شناعات مرتب اولور
که دخی نامکن و رفعی نامیسور اولور ایکنی اولد کرک زوج خاتونی

مکرم و رعایت ایلمیه اولمقد کرک محتجبی استجلاب و متودنی تحصیل کت
ایده که خاتون اول کرامتک زوالنی تصور ایدوب اطاعت و انقیاد و
مخالصت و تحادن خالی اولمیه اما بکر امت و تقطیم حد دن بیرون
که بومغلوب و خاتون متغلب اولمغه ضررند کور مرتب اولمیه و رعایت
و کرامت خاتون دخی پنجه سینه ایله اولور برسی طاب سینه و حل و حلل
که اندر حال و قدرند مرغوبیتی درجه کالده و قدرت تید که و حال لدرینه
اولد و غنه کوره رعایت اولنه ایکنی اولد کرک آنی تدبیر منزل و مشارک بلکه
امور درونی کا مقوض اولوب حفظ اقوات و اثبات بیت و ضبط جاری
و خدم صغار انوک تصرفنده اوله او پیجی اقربا و متعلقا تنه رعایت اولم
اولنه بوندن رعایت مثلا امور بیرونی و دخی تصرفین مطلق انیمک و اول
حکم اسیه غل و منصب نواب و اهل و طایفه آنوک شفاعتیله عمل انیمک
و بونک امشالی جائز و کله و سابقا دید کموز مضراتی شمل در دخی سی
اولد کرک چون خاتونک صلاح و عفاف و منزل ضبطند و قدرت و کفایت
موجود اوله آنوکله ایگفا ایدوب اوزرنیه غیر خاتون تزوج یا جاریه
تسری ایلمیه اگر چه حسن و جمال و نسب و تبار و ثروت و غنا ده بوندن
دخی اولسه بعض عقلا مطلقا بومعنایی مکرده کور دیزیرا چون نسا نقصان
عقلله معروف و غیرت مغرط ایله موصوفه در کجیل که کمال غصه و غرته دن
بعض امور ارتکاب ایده که موجب اختلال نظام منزل و مورث نقصان
و خسارت کامل اولد و تعدد و تزوج اقدام ایدن کرک اکثر منزل لدرینه مجادله

و خدام و سوار عیش و اختلال نظام مقرر در وضعه بیست و اولان حرمه اقل مرتبه
انوال اوقات و اثبات بیت و آتانی حفظه کاسل ایتیه سی تعیین و حکام دیر
که تعدد ازواج پادشاهان در دین غیره کس نه به جانیر دکلر زیر ازان انکر
مقام عبودیتیه در غیرت و حمت ایدوب مفاسده ارتکاب ایتمک احتمالی
یو قدر و انکر دخی ایتمک اولی در زیر امر و منزلت مندره جان کمی در تنه کم
ایکی بدنه بر جان اولر کند لک ایکی منزله بر مرد لایق دکلر و شره عادی ترکینک
ثوابی سابقا ذکر اولم شد در او چنی امر که رعایتی واجب ایدی اولدر که خاتونی
بر شغل متقیه ایدوب بطلال او تو رمغه قومیه لرا کر ضبط منزل و لوازم معاش
ترتیب دن و عبادات مفروضه و مندوبه بسندن فارغ اولور سه واسطه
ناسدن ایسه غزل قطن و کتان اکابر دن ایسه زرد و زلیق و اکا مانده ضایع
غریزه پیش بغل قیلر از خواجه حمد الله قزوینی مستوفی تاریخ گردیده کتایند که
ایدر که سلاطین زمانه قزوین خاتون بنت الب ارسلان سلجوقی انک افغان
ایدی و اول خاتون کاسی کلوب طاهر قزوین ده حرکات او تو زردی اول
زمانه قزوینک قنوات آبی قلیل اولمغه خلق عطش دن زحمت چکر ایدی
انالی شهر ملکه فو بوره دن شهره برکار زردخی کتور مک تنای ایدوب نیت
پچون خرکاسنه وار دیر ایرقدن کوردیلر او کند چرخ قوش ایتمک اکبور
فکر ایلدیلر که بر خاتون بو قدر مال مالک ایکن نیه ایتمک غزل ایدو چال
بو درجه ده اولمچنی بزم التماس منبدول اولمق احتمال میدر ملکه حسن خاتون
خاطره لر نیه مطلق اولوب جماعتی یانسه دعوت ایدوب دیدیکه چرخ و دو

خاتونک پیرایه سیدر اگر بو کاشغول اولر سیجیل که فکر لری ناشایسته
محل کیده و دوا حیه نامناسبه اشتغال ایده بیلیم که سرک بر التماس کوز و ایدی
بزم چرخ چوردیکی کوروب توقف ایتدیکو زنه در بیان ایتمک متدریس کجه
مساعده اولسون انالی قزوین ملکه یک عفت و تمسک تحسین و ثناء ایدوب
مرا درین عرض ایلدیلر فی الحال صنایع اقواب اموال بدل ایلدی و تاکاریر
قزوین شهر نیه کلینجه زیدن قلعهدی و ممکن اولد قجه خاتونی اعراض و جامع نالان
مواضع دن منع ایده لخصوصا بوزمانده که نسا ارسند سباب هوی
مشهور و بری بر نیه محبت که ماده امر شینعه ر معروفت و مذکور در این
که بعضی فاسداته جلس ایلوب امور فاسده جانبیه تحریک ایده لرا قفل ضعیف
بودر که کند و دن فایق علی و طلل صاحب لرین کوروب تحسیر مله کلوب زوجیه
تکلیف امور نامشده و ایده تا قلت محبت و حرمت زوجیه مؤدی اوله اما جماع
بر جال دن منع خود فرض و واجب ایدو کی ذکر و بیانیه محتاج دکلر اول امور که
زوج اندن اجترار ایتمک و اجبر او چدر اولمکی اولدر که غایت محبت اظهار
ایلمیه کر محنت محبت مستلادخی اولمش ایسه ستر و کتم ایلمیه که زن محبت زوجیه
واقف اولمچنی محکم ناز اولال ایتمک عازم اولوب نه دیر سه امتثال اولمغه
عازم اولسه کرک و کثرت اولال کثرت اولال مؤدی اولمق مقرر در این
که مصالح عظیمه و امور کلویه اندر نیه مشاوره ایتیه و جمیع اسرار و خیایای امور
مطلق قیلمیه او چنی سی اولدر که خواستنی مبادی عمر دن ضبط ایدوب ملاسی
استماع دن و رجال و صاحب جمال جوانر شاهده اولنه حق موضع دن

و عاشق و معشوق حکایت کردند خسرو شیرین و دلیر و درین کبی منزل کبابی
 ملا و آمدن و استماعند منع اید و تقوی و دینانی معلوم اولین عمارت
 و منتهی اولان خواتین صحتند منع اید و بلکه تمام سبک کلامی عجزی قطعا
 منزله قومیله و محاربه و شمشیر رابن عرب شاه تواریخ تیمور و ذکر کرد
 که جهان بخت یکم که دختر تیمور در ابتدا عقیقه و صالحه اید و بعد اید
 بعضی فاسد و لاک اتصال اید و بانی افناد اید و حال آنکه حکایت
 و تاریخ بد نقل اول نور و بعضی اخبار و وارد اول شد که خاتون و یوسف
 قصه سین تعلیم استیک یعنی عشق زلیخا و جمال یوسف ملاحظه سنی تحریک
 سلسله سویی اید و شراب اچمکن بغایت تحذیر اید و لرزیر کیفیت
 شراب جیای رفع و شوقی تهیج و طالب جانبی انقیاد و سماحت طبع
 ویر و و بو خصال خاتون لوده جمع اولیجی فساد عظیم و فتنه کلیه پدا
 اولور و خاتون لک ازواجی فتنه حرمت و رعایت زیاد اید و این
 امر در که سر خاتون بوش خصلتی رعایت لازم در اولکی سی غف و در و
 بستر نیسب اچنکی سینه تکین و حدیقه جمالند برنا محرمک مرغ نظیر
 خوشه چین ایلیمک در ایلنجی سی زو جنک مالنه کفایت ضبط و اسراف
 و اقبالندن حیانت ایلیمک رحتی بعضی علما ذاهب اولدیر که ایلکی خصلت
 رجالد فضایلند و بناده رذایلند بر برسی شجاعت برسی سخاوت و
 خاتونده شجاعت اولیجی خوف زوج و غیر اولیوب ظلام شب مواضع
 تنهایی و ارمغ فتنه ام اید و ب مفاسد ظهور نیسب اولیجی اولور

و چون مجامع رجالد و چمنقدن ممنوع اولد قلمی مقرر در شجاعتندن که
 دفع ضراحت و حفظ و حمایت دین و ملکه حاصل دخی اولور و چون نسایب
 احوالده حافظ مال غیره این ضبط منزل زو جدر پس سخاوتی منصرف و جنگ
 فحل اولمغه مودی در و بورادند که بعضی شعر اخاتو نری جن و نخل ایلیمک ایلیمک
 قد ز اوطیب احادیث لکرام بها مابا لکرام من جن و من نخل
 و انخی اندوه دخی حد اعتدال مرغوب در و خاتون لک زو جی خانه سندن کند و عیانه
 کفایت قدر و صدقه دخی عادت خلق اولد و غنی قدر شلایر سالیله بر پاره
 اچمک و بردانه شمع و یرمک فقها فتنه دخی مخص در جناب رسالت
 پیامی صلی الله علیه و سلم یا معشر النساء تصدقن فانی از انکون اکثر
 باطل النار بورد فتنه راوی ایدر اول کون کوردم خواتین کوشلرند
 کوشلرند کوشواره و کردن و ساعد لردن طوق و پاره لرن جعفر و
 بلاکات ایلیمک ایلیمک ایلیمک که دهن بلال طلی نسادن مال مال اولدی
 و آیه کریمه دخی ان المتصدقین و المتصدقات بولشد
 پس اندوه دخی نخل صریح رواد کلدیر بلکه اسرافند و خانه زو جین ایلیمک
 اخراج کرک ایلیمک سی زو جی خاتونک فتنه و ایلیمک و انوک جناب
 قلبی پرسم و نیب اولیجی کرک و شول خاتون که زو جندن بی باک اولد
 اول منزله و بل و هلاک مقرر در ایلیمک سی زو جیت امورنده اطاعت و تقی
 اوزر نیه اولوب زو جندن نشوز و مرادندن تنوع و عناد ایلیمک
 و سر خاتون که زو جینه کرامت و نفرتی مکران اولد طاهر قلبی مل و کیران

126

او چنجه
 دور و نجه

اندن خیر و صلاح منزل بر طرف و اگر بعد مجتبی خرج چنان غبن و محض است
 نه دکل و صاحب جمال ایسه قطع نظر ایست کرک چون دمان موافقت
 دندان پوشیده در علاجها افرایا دیک کرک و دین مهر چون
 زندانه کرک اولی و آساند ز زیران نامهربان اوله خانه زندان در
 برندان قاضی گرفتار به که در خانه بنی در ابرو کره
 در خرمی بر سرانی به بند که بانک زن از وی بر آید بلند
 در و بخی زوجی عیشینه مجامد و ملاطفه اوزره اولی حق خانه الفت و محبت
 خراب و بیاب اوله قریب اولور و غیره و بکر نازینه غریب
 لیک جو رینی حق ایست دخی محبوب اولور پس بوجه دن ظاهر اولی
 که زن بر سر حال زوجه مطیع و منقاد و محترز مخالفت و عداوت و لیک کرک
 و حدیث شریفه و اورد اولش در که بر عیابی جناب رساله پناهن
 حلی الله علیه و سلم منجره طلب اید یک کنار و ادبی ده در دخت تیری
 اگر فرمان بوردیل بریدن بقدره الله فلقوب حضرت او کنده سرین
 ایدوب لسان فیحله آد شهادت ایلیک اغرابی در حال ایمانه کلوب
 آیتدی یار رسول الله اجازت و یرسکا سجده ایدین بوردیل اگر مخلوق
 مخلوقه سجده ایستک روا اولیدی امر ایدرم که خاتون زوجه سجده اید
 ایدی و لیکن سجده حضرت خالقه مختص مخلوقه غیر شخص در حکما ایدر کرک
 زن نیک و فرنیه صالحه محبت و شفقت و موده و قناعت و خدمت
 جارینه و الفت و صداقت و دوستی بکر و زن بدنام و نامیق

در خانه الفت و محبت و در در
 اولی حق ایست دخی محبوب اولور
 پس بوجه دن ظاهر اولی
 که زن بر سر حال زوجه مطیع و منقاد و محترز مخالفت و عداوت و لیک کرک
 و حدیث شریفه و اورد اولش در که بر عیابی جناب رساله پناهن
 حلی الله علیه و سلم منجره طلب اید یک کنار و ادبی ده در دخت تیری
 اگر فرمان بوردیل بریدن بقدره الله فلقوب حضرت او کنده سرین
 ایدوب لسان فیحله آد شهادت ایلیک اغرابی در حال ایمانه کلوب
 آیتدی یار رسول الله اجازت و یرسکا سجده ایدین بوردیل اگر مخلوق
 مخلوقه سجده ایستک روا اولیدی امر ایدرم که خاتون زوجه سجده اید
 ایدی و لیکن سجده حضرت خالقه مختص مخلوقه غیر شخص در حکما ایدر کرک
 زن نیک و فرنیه صالحه محبت و شفقت و موده و قناعت و خدمت
 جارینه و الفت و صداقت و دوستی بکر و زن بدنام و نامیق

و تغلب جبار لره و تحمیر و استخفاف و مذمت زوج ایستکه دشمن لره
 و مالین خیانتک ابراف و املات ایستکه او غری لره و حرامی لره بکر و دخی
 معلوم اولسون که اگر زن فعل شینغ ایلد موصوف اولور سه اگر محل عرض
 ایسه مفارقتی ضروری و واجب در و اگر محل جن معاش و منفعت اوقات و مکث
 صاف زندگانی ایسه مفارقتی معقول و مناسب در اگر بعض غریز
 قسم ثانی ده صبر و تحمل اختیار و خشونت اخلاقی حدیده طبیعت سونان ملاحظه
 قیاس در انک کی مولانا نامی عبد الرحمن جلی دیشدر
 آتاست نامواری طبع بد زن اغنیان در شیهامی و در خرج رکات
 یعنی آنوک جفا سینه تحمل و اذ سینه نصبر ایستکه کند و فسلرینی تهذیب
 و حسن خلقی تحصیل و تربیت قصد ایدر لریش اما بطریق اهل کمال و نه غیب
 ر جالدر اما خانه ناس و کافه حلقه مناسب مفارقتدر
 زن بد و سرای مردنکو سم درین عالمست و وزخ او ز نهیاز و زرق
 و بقرانیا عذاب النار و کریمه رقت اضاعت اولاد و مودی اولور
 قسم ثانی ده صبر و تحمل طریقه سالک اولی در و بعض لغای عیب و شیلر
 که نساکت بش نوعدن احتراز لازم در خانه منانه اتاننه کینه القفا خضر
 ایدین خانه اول عورتدر که زوج سابقین ذکر و اکا چنین و اشتیاق
 ایستکن خالی اولیه منانه اول عورتدر که زوجه مالی یا جاسی ایلد منته
 خالی اولیه اتاننه اول عورتدر که یا مرضدن یا زوجه دن شکایت و این
 ایستک عادتی اوله کینه القفا اول عورتدر که عفتدن تیری اولوب خلق

نهار

زو جکت اردنجه دیتو کشتان دیو دم و غیبت ایدوب قفسه داغ
 کبی اوله خضر آله من اول عورتد که حسن شکلی اوله و لکن اصل و نسب خستین اوله
 و مننه لوده که اسکی ساری بر لریدر فر بلبلر ده تیش تازه شیل سبز و تیش اولیش
 که کندوی سبز و طری و لکن منابتی سقرین و بنجاسا تدر و توشیه بیک
 فخری جناب رساله نیامی در صلی الله علیه وسلم که اتیان جوامع الکلم
 مشرف در حدیث شریفه و ابرو اولمش در که ایاکم و خضر آله من
 قالوا یا رسول الله و ما خضر آله من قال المرأة احسننا فی المنیة السوء
 علما ایدر که توشیه بدیع اول حضرت علیه الصلوٰه و السلام بوردی
 بعض علما روایت ایدر که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم اصحابین
 بن حارثه بوردی که یازید تزوج ایلکه که عفتو که عفت منضم اوله آباشی
 تزوج ایلکه زید یا رسول الله امرنه لردر دیو جکت بوردی که شبره لبره
 سبره مندره لفوت در زید ایتدی بونلر نه در بن بیلزین بوردیلر
 که شبره زرقا بذیه در یعنی کوک کوزلو و دیلاو اعنی خشری دیدکلری در
 لبره طویل منوره در یعنی اوزون بویلو اروق عورتدر سبره عجوزه
 مدبره یعنی کبر و سنیه کتمش قری عورتدر مندره قصیره ذمیمه یعنی قصه
 بویلو چرکین عورتدر مشایخ غدن برسی کن اولن تزوج ایماک استیجا
 دیریدی باینی ایماک و الغضوب القطوب الرقوب یعنی ای فرزند
 صقین غضوب عورتدن یعنی دایما غضب اوزرینه اولن عورتی الم
 و قطوب دایما یوزی دورک اولن در رقوب اول عورتدر که زو جکت

لفوت غیری آردن
 ولدی اوله

سونی و میراث و مهری تمام المغه ترقب اوله امام ماوردی کتاب اولی
 و الیه نیاده ایدر که عقد نکاح ایکی نوع شروطی و ایدر بر نوعی مندر که نکاح
 لازمدر و بر نوعی مندر که اختلاف زمان و مکان ایلکه مختلف اولور اما
 محصور اولان شروط لازمه اوج در اولکی سی بن در که مقتضی سترو عفاف
 و مؤدی قناعت و کفایت در ابو سریره رضی الله تعالی بوردی که بیج
 خاتون نمونه زوج نمونی سو میوب دایما بغض و نشوز و کرامت اوزر
 اولق یوقدر بر خلقندن نفرت ایدر بر خلقندن راضی اولوب
 ایتملاف مقرر در ایکی عقیل در که حسن تقدیره آمر و صواب تدبیر اندن
 صا در در جناب بنوت نیامی دن صلی الله علیه وسلم مرویدر که
 علیکم بالودود الودود و لا تنکحوا النکحاء فان صحبتکم لکم و ولدکم باضیاع
 و دخی بویشتلر در که العقل حیث کان الوث مالوف او چنجی کنایه
 و ایدر اولمش در تحیر و النطفکم و لا تضعوا الا فی الکفایه اکثرین صنفی که
 حکما عبدند را ولادینه وصیت ایدر دی که زینهار سبزی جمال ظاهر مجتبی
 کفو ظاهر ازاد شدن مانع و غلبه شهوت سبزی تانی دن فارغ اولمغه
 طایع ایلسون که نکاح لیمه سبکوزده اولان شرفی از ایدر و زبان
 طاعنی سبکوزده اطاله ایلر و دخی معلوم و معمول اولق کرک که طلب زوج
 و ازادت تا اهل ایدن کسنه مک مرادی دین و عفت و حسن خلق و عفت
 اوله نیچیکسنه بوزمانه ده بود اچیه لار ازاد ایتیموب ار باب جاه و منصب
 انسان آتانی وسیله منصب و جاه ایدر بعضی مال و افز و جواز نکاح

در که انکلا عار زایل و معاونت
 و استکثار حاصل اولور حدیث شریف

صاحبی اولنه تعلق ایدر بعضی دخی مجر حسن طاهر و حیات و حسن محسوس
 اولنه میل ایدر اما غالباً عادت ربانی و سنت الهی بویک اوزر سینه
 جاری در که منصب جاه ایچون الکنه مک و سینه صدوغی شخص فانی
 ایدر یا غزل اولور و بو خایب و خاصر قلوب مال طبعی ایچون تزوج ایدر
 باطنی خطا ایدوب ذات مال صدوغی یا فقیره یا متوسطه الحال و جهل
 و جاری و دایع و عواری چقیر یا المنی بذل زوج طامع ایچیدن اول خلیه
 منبر حر و مرتد اولور که زوج فضا قضا سنه الملق ایلر مستع اولوغی
 منع اولور و جمال تصور یله دانه و شکر و مکس ارد و شاب ناپاکه
 و شکره چوق اولور که برقیه شوایی زنجار و یستر و پیره زن فریاد
 کشتی شیرین خسر و دیوانه رقیبه عجزه کشف جمال زرد و عرض دال
 قلد قدن صکره مغرور نادان نه یه و غر و غین بیلوب ندامت و است
 و تحزن و تملق ایدوب مدد اور تون برون بدن غیر کی است
 کورون و یکله بشر اول اغرابی کی که عجزه فقا ته صنوب طاهر
 و ایلندن خاطب اولوب بعد الکاح فغان و فریاد و بویائی انشاد
 ایدر کی عجز تمشت ان تگون قیته و قدیس کجبان اولور
 و ماغنی الاخصاب بکفها و کل بعینها و اثوابها الصفر تزوج
 الی البطار یعنی شبلها و بل صلیح العطار ما افد الدسر
 فی الواقع جمالی فایق و مردا کا عاشق اولوب تزوج ایدر یله دخی
 غالباً عشق زایل و طبعی جانب آخره مایل اولوب دور و داز از احوال

196
 اواخری افتراق و انفصال اولسه کرک و اما نظری دین و عفت و صلاح
 اولدره حق قلب علامین و معنی اولوب حسن نیتی ایلر قدون غنا و ثروت
 اولندن جاه و رفعت ایلته کرک نه کم حدیث شریفه و آرد اولدی که
 نسکو المرأة لما لها و لجالها و حسناتها و لدنيا ما فعلیک بذات الدین
 و دخی سیر سلر در که من تزوج امرأة لغیر ما لم یزده الله الا ذل و من تزوج
 بحسبها لم یزده الله الا ذل و من تزوج امرأة لم یزدها الا غص
 بصره و تحسین فرجه اوصل رحمته بآرک الله له فنها و بارک لها فیه صدف
 رسول الله صلی الله علیه وسلم و دخی معلوم اولاکه تزوج بایند مذکور
 فضایل قیام حقوق زوجه و جتیه قادر اولنه و آذن تزوج سببی ایلر ظلم
 صادر اولمینه در اما ایلر اولسه نکاح حدن فرار و زحمت غرو و تبیه طهار
 لازم در بزم علما فریدر که نکاح حالت تو قانده و جب در بغی غلبه شوق
 و حالت اجماع الیه مستحب و حالت جور و حرام در حکما ایدر که کره
 که زوج سینه تادیب و سیاست و منبر لانه تدبیر و ریاست اینکه
 قادر اولمیه لازم در که غروبت و نفرا د اوزر سینه اولوب تزوج آذن صابر
 و سبید نذر که بعضی تزوجی قلم ایدوب ویشکر که التزوج التزم بهر و قطع طهر
 و بختار دیر و فقیر دیدیم که التزوج غنا و ثروت و ثیر و نقوش طهر و تخرج
 سرور و الی اسبوع و سلامته الی شهر و دخی دیدیم ایدی که التزوج سلامته
 مده شهر و غنا و ثروت الی الذکر شاعر فارسی کوی ویشدر که
 برای یکده شوق که خاک بر سر او اسیر زن نتوان شد سالیان

لما لها لم یزده الله الا فقرا
 و من تزوج بها لم یزدها

و شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی علیه الرحمه دمی بپور که
 چه نغمه آمد این کیخسروان دوتن که بودند کشته ز دست زن
 یکی گفت کس را زن بد مبارک یکی گفت زن در جهان خود مبارک
 لکن بفرمودید یکمیز یکی تزوجه اندن ظلم و حقوق صادر و اقامت حد و حوق
 غیر قادر اولسند و الا تحسین نفس و فرج و تحسین بدل و فرج و تعلیم و بیعت
 و تینه و کثرت امت و فرقه ربانین و انت شیاطین دن خروج و دروه
 حفظ مال و دین و نفس عروج تزوجدن غیر می اوامر خرابت کند شاهد خان
 بروخانه آباد کردن زن زن خوب و خوش خوی آراسته
 چه ماند بنیادان نوحاسته چون بوقوعه شریفه به اقبال و شجاعت
 بر کریمیه اتصال لایه اولاد و نسال و اعقاب و اطفال حال او که
 که منزلت رکن ثالثی در سابقا ذکر اولسند پس اندک دخی تربیت
 و تقویت و تادیب و تهذیب لازمه را بچگون بواب وضع اولی

بیان آداب تربیت اولاد و اطفال

چون والد اگر پسر اگر دختر وجوده کله حضرت حق جل و علایش شکر و ثنا علیه
 و آنی محض و مو به حق ببله و اگر دختر بیست یا فقیر کثیر العیال البیه زنها
 بجنور و مبرم اولیه که الله تبارک و تعالی انکب مدقنی تقدیر تیشد
 ممکن در که بنبیوب تیرم انید و کی مولود کن بشنده سعادت و زرقند
 وسعت تویش اولوب قدومی پدریه موجب اقبال و ارفاق و سبب
 اموال و ارزاق اوله و ابله دختر ولادت ابتدا کن دیواظهار طالت و طالت

ایلمیه زیر اختیار دن حالی در بی اختیار ی لوم جلدن ناشی در ابو حمزه دیر
 بر اعرانی نکست خاتونی دختر ولادت ایستگت متالم اولوب ابله نبی متاجر
 و جانا اخرده ساکن اولیجی خاتونی بجا ایدوب بوبیتی او قودی که
 مالانی حمزه لایاتینا و انما ناتی الذی اوتینا اعرابی ایشدوب
 رقت ایدوب ابله راضی اولوب صلح الیکوب خیمه سینه کلدی
 پس مولوده ابرسم وضع ایلمیه که زمان اسماسنه موافق اید
 زیر انام نامناسب بدن مده عمر نه متالم اولسه کرک و نچیکر
 بغیر ایدوب کند و کند و یه غیر اسم وضع ایدر آمانیه تمام متروک اولوب
 افاضدن برسی اولادینه دیر ایدی که بن سزده ولاد کموز دن اول و ولاد کموز
 زمانده و ولاد کموز دن صکره احسان ایدوب طور ورین ولاد دن
 اول نیچه احسان اولور و پس لر دیریدی ولاد کموز دن اول سزری حرایر
 و اصیلات خواتین دن تحصیل ایدیم و قبایل دنیه و عشا چرسپه دن
 اختر از ایدیم که مدت چیا کموز و طعون طعن طاعن و مشول لوم لایم لایم
 اولیه سز ولاد کموزده اسافی حسان ایدر اسمیه ایدیم که طول خیا کموزده قیاس کموز
 متالم اولیه سز ولاد کموز دن صکره انواع تربیت و تادیب و تهذیب
 و تقویت ایدیم که ممتاز اقران اولد کموز و جا مل غبی او قلوب زمان
 ما کموز طالب اولد کموز و بعده ایودایه فلینه که صحیح بحکم کامل القوی
 امراض و اسقامدن بری و عقلی صحیح و خلقی سلیم اولد و حکما و شیلر
 که الرضاع ولاده ثانیه و دایه نکست اخلاق و عاداتی سودی غذای مولود

اولمغله سرت ایدوب مولود اکت اخلاق الیه خلق ایدر حکما دیرلر که
 بر مولود کبود چشم اولسه و ایجه شیه به ارضاعه سیاه چشم اولور پس
 مرضیه صورت ظاهرده بو مرتبه تغیر افاده ایدیکجک صفات باطن
 دخی تغیر و پرده سی مقرور چون رضاع تام اوله تربینه مشغول اولوب
 علی التدریج افعال حسنه و اخلاق رضیه تلقین ایدوب مساوی افعال
 منع ایدوب عیب عار اولجی افعال اقدام ایتدکجه مایه صقین عیب
 بروخی بونی الیه دیوب بقرع و تعین ایدر اطفالک لوح ادراکلری
 ساده اولمغله سرت ایدوب سرعانه قابل دراکرچ اکثر یار ذایل افعال
 مقتضای طبع بهیمی لمغله اکایل در لکن زجر و منع و بنیه و توج اولجی لوح
 اولمغله امتناع و اجراز دخی قلبنه مکن ایدر نه کم پیشلر **در نظم**
 انانی نوا ما قبل ان اعرف الهوی ضادف قلبی خالی انمکننا
 و اکثر اکابر زاده لده که سفه و قلت عقل معاش شایع فحاش در حتی بعض اهل
 منزل المری السفیه حلپی یو تعریف ایشد رسما نازمان صبی دخی اغراز
 و رعایت سببی الیه دایه لری و قربی لری اصلا بر فعلدن زجر و توج
 ایتیموب سرزدیر آفرین یوب مرز اسلر تحت ایتدکلری جلدند
 و حکما دیرلر که تربیت اطفال ده فعل طبیعت اقدام ایتدک کرک یعنی هر قوت
 که اول حادث اولور انوک نهذب و تکمیل اول ایتدک کرک و اول
 قوت که اطفالده اول حادث اولور قوت حیاد اگر صبی جهالیه
 اولوب اکثر اوقات آدم بنیده بشین اشغه ایدوب و قاحت یعنی

لی اذ بک انیمه نجافته و حاصل اوله جفته و یل در پس تا دینه ایدام
 و نهذبینه استقام ایتدک کرک و اول تا دیوب اولدر که رذایل الیه
 موصوف و اضداد الیه مخالطه سندن منع اولسه و سفه و فحش الیه موصوف
 و لغب و لهوه قتی مشغول صبیان و علان الیه مجالست و صاحبیت ایتدک
 که سنوز ساده اولمغله اندک اطوار اخلاق الیه خلق الیه که طبیعت سار قدر
 خصوصاً که زمان صبی موسم صغرده اوله پس اداب دین و سن شرایع
 مرسلین تعلیم تلقین ایدر و فرض سنت و حل و حرمت نه در یوب
 تعلیم و تفهیم ایدر و فرائض و واجباته مواظبت و مداومت ایتدک
 نه کم حدیث شریفده وار و اولمشدر که اطفالکوزیدی یا شنه وار
 ناز قلیق امر ایدوک اولن شنه و ایرجی قیلر ایتدک ضرب ایدوک و کمال
 و تهاونی خوی ایتدکن غایت صفت لرو دایما بنیده اخیار و حلایمی
 مدح و اشعار و اشقیای ذم و قدح ایدر که شرور دن بارب و خیراته
 راغب اوله اگر ایتدکجه ایدام ایدر سه اولاسر زلش صریح ایتدک
 نه منله تخفیف ایدوب آنی سهوه حمل ایدر یا ایشد لمش اکلدوب آخر
 صبی مثل ایدوب اول بو فعلی ایتدک شومقوله عقاب اولمش دیر
 و حاصل ایجاب ایتدکجه وین شویله ایتدک شین و بنیه کرک معلوم
 اولدی کجاکلی عقاب اولمدی دیو معاوده به اقدام ایتدکجه و صحرین طریقه
 اشکار تو یوب و کند ویی ملا بس فاخره ایلد تزمین الیه لرو حاجت اولنجی
 خاتم طمیه لرو دایما بنیده ماکل حسنه و ملا بس مزینه تحقیر ایدر و

مقرر آید که زین و زینت خاتون مره مناسب در ارک زین و زینتی علی
 و حل آید و کله ر بکله سوز کال فضل و افضال در زن نه مردی کن دست کرم
 بکشد که زر مرد را بهر کرم زن را برای زیور است و خاطر نه مذکور آید که
 زین کله را و ملون جامه را و عورت را لا یقدر واکل و شرب مطهر و مرقای تحت
 ایست که کا و در علف خوار عادتی در بومرتبه قلمق حیوانات خسیه به برابر
 و لمقدر **بیت** بآب و سبزه قناعت کن ز باغ جهان که این قدر علف کا و
 و خر تواند بود و بوقوله انبیای تعالیم آید و بونک کبی بضایحی
 کر آید که طول زمانه خاطر نه قله و مقبول طبعی اول و بونک خدین
 بونک کینه لردن خاصه که اقوان و شالی که جهان در مراد یک و بونک
 و بونک و بونک در دیر لرغ و تحذیر آید و بونک اختلاط اندر میسر و اطفال
 ابتدای نشو و نما و افعال قبیضه صادر اوله کرک زیرا نفس اماره موجود
 و حاصل عقل که مانع و عقال قیاس بر سنوز غیر کامل در بعض اطفال دن
 کذب و نیت و غضن سرقه و خیانت صادر و بونک اشالی که دیگر
 و ضرر نفس و غیر حق واقع اولور اما نمان منع و زجر و تحمل اوله و غی مقدار
 کادیت و سیاست آیمک کرک و زمان صیده و ایمان غایب طعمه و لذت
 و شر به ویر میوب کاه کاه نان خشک آید اکتفا آیمک کرک که
 زمانه اطوار زمان و اسفار زمین و مکان آیمکه اول مقوله احتیاج
 اوله قده انوکله دخی اکتفا آیمکه قادر اولور نه کم بعض روم شانرا و
 لرینه جنگ برادر دن نرمیت واقع اولوب کیلار و غرنیه سندن

ایماننده

و در و نغمه و دیله کرین و مبر اوله قده بی خدایقن عاجز و بیجان
 نک که یوفقه دید کلمی در بر و ستایی ناکش شاه زاد مقاد
 و لمغین تشا و له قادر اولوب جبه عظیم آید بر و ستایی دن مخی بولوب
 با نده بر پار کلیجی و ستایی بولوب کتور و ب بر مقدر این تغذی
 آید و ب باقی سین غلامه حفظ آیمک امر تمیش پس اوطان ناز پرور لک
 سلاطین و امرا به مناسب و کله در بوقنده قلدی که او ساط ناس آلمیه و
 صیاح غذا سین چوق ویر میسر که ذمه نه بلاد و طبیعت کسل ویر و
 تعلیم مانع اولیه و ات و حلوا و میوه و سیرج الاستحاله سنه لری حق
 ویر میوه و طعام بر کن خصوصاً میوه بر یک صو پنجه میوه و مسکرات دن اگر چه
 کر سنه یا اجتناب واجب اما اطفال اجتناب بغایت لازم زیرا
 مزاج لری حار و رطب در غایت مضر در و اندری غضب و تنور و خفت و جوش
 و فساد باعث اولور و ملکات رتویه طبعی غلبه مستحکم اولوب از آنکه
 عسیر اوله و اول طایفه نک مجالسنه دخی اکتفا آیمکه و اندر حکایات اشعا
 منفقه و معشقه لرین استماع آید در میسر اگر چه بعضی سنه لرا شعار
 طریقه طبیعت اطفاله وقت و دکاوت افاده آید در دیر اما صحیح و کله ضرری
 فایده سندن ار تو قدر و وظیفه درس تعلیم تمام آیمینجه غذا سین میسر
 و بعض امور ای اجفا آیمکه معاد آیمیه که اخفا آیمکه معاد اولوب قیاسی قدم
 آیمیه و کچه چوق او یکدن منع آید و له و سبب تنعم دن یا زین سرور
 کیمک و سون مروج اصله مق اولین ایغین او در مق کبی قشین فالوک کو کلر

و که ندر مطلقا او بمقدن

و غایت ایستجی بر کرده او تو رقی کی منع اید و رو پیاده یورو و کوه و
و لغه ریاضت اید و حرکت و سکون و طور و اوتورق و سوز
سوئیک و طعام یک بو حمله آد این تعلیم ائیم بر نته که غفر بیان
و لکنه کرک و کذب سوئیکدن وین ایکندن اگر صادق اگر کاذب
نوع ائیم بر مجلس جالده سوزی آرزو یلیوب صورت قری ننه
جواب ویر که اقتصار اید و در و صحت بسیار و بی تقریب حرکات
و اوضاع هود و دن منع اید و معلم صالح و دیندار و محصل و پیر کا
سلیم الخلق صحیح العقل کمنه اوله و اخلاق حسنه و اذاب ملوک و کابر
و اقف و غضب و حلم و معتدل اوله غایت حلیم اولیه که تادیب و
نمذ بین عاجز او لور نته کم شیخ سعدی علیه الرحمه و بشیر بیت
استاد و معلم جو بودی آزار خرسک باز ندکود کان در بازار
و غایت غصوب و متهور دخی اولیه که بهود و غضبند طفل ملول و تعلیم
علم و ابدن نفور اولیه و بکته تعلیم ائیم بر اما خلق و اهل سخن دان
مردم زاده لر لیه بلیه سم درس و تعلیم اولنه که اندون کسب کمال خلق
حسن ایکن اجمال اوله مجوز در اما بوزمانه قلیل الوجود و در معلم
ضررله تادیب اید که فریاد و شاعت ایدکن منع اید و ب
بو فعل ضعیف و دیر و معلم دخی اول ضررلی آید اما غایت موم اید
که شقاوت ایدکن تحرز اوله و معلم دخی بی موجب ضرب ائیم و طفل غایب
اعتاد اید و او نته بر اوجان ایکن تلقین اید و اوله کتیر و کثیر

معاودت

و استه او از در ایکندن کلی منع اید و صدق ایکن استه انوک
لنه و یروب صدقه ایدره که معاوندل اوله و مال دنیای کوز حقیقه
کوسته و رو سیم و زر محبتدن و حقه سندن تنفیر ایدره که محبت سیم
حیات و عقارب بدن بدتر و اما غالی و لجنینی و نخی ان تعب
الا ضنایم اید که میسنی کن تنفیر اید اصنادن مراد سیم و زر و زر
و نخی و اوله و می سیم و زر محبت و تعلقتدن که معاده عبادت و خطی
دیکه اشارتد و دیر و مرکون بر مقدار عطلت زمانده لعب و بازی
رخصت ویره لر اما فحش و قباچه شمل بازی اولیه و پدر و مادر و معلم و اوله
برادر و بربری بی نظر تعظیم و اجلال و اندون حیا و خشت او زره و لغتی
عادت ایدره و پدر و مادر محبت مغرطه لری اولور سه مها اکمل اعلام
ائیم بر یزیر طفل اکا مطلع اولجی خوف و خشتی قلیوب تعلیم علم و آد اید
نقصان او زره اولور اول سبدن جو و جفای استاد مهر و محبت
آباد اتماتدن ترجیح اولور نته کم شیخ سعدی علیه الرحمه و بشیر **قطعه**
پادشاهی سپر بکبت داد لوح سیمش کنار نهاد بر لوح اولور
جو استاد به که مهر پدر اما بعض آبا که عقل سلیم نظر دورین صاحب
اولور هر طبعی بی دخی اولسه اظهار ائیم ب تادیب و تهذیب اید که
تقصیر ائیم و بو مقوله پدر که طمیر فاریابی روز کار دن شکایت
و قلت تربیت اهل هنری حکایت اید و کی قصیده شنیده ذکر اید و کتب
مرازد دست سمنرهای خوشین فریاد که سر کی بدگر کویه دار نامشاد

تمتع که من افضل در جهان دیدم همان بجای پدر بود و سیلی است
 چون مرتبه طفولیت در ترقی آید و باغراض و مطالب رجاله اوقات
 و لعب و لهو در اعلی و خلی مطلب مرام و آید و غنه عارف اوجی
 اکا تقسیم آید که خیل و خشم و ضیاع و عبید و مال منال است با و قری
 است همانند غرض صحیح مزاج و خرد و نرد و جوع و عطش آلامند بری
 اولوب مزاج سلیم و قوای صحیحه انلیه کسب کمالات معنویه و غنی
 ناسب از بقا تحصیل آید و ب جوار قرب عزیز مقصد رسد و سعادت اخصیه
 فایز و مرادات جاودانی حایز او مقدر و الا محروم و تنعم خواب و خور و ترغ
 ناکل و مشارب و تنگه و ملابس و مناج حیوانات عجم و مہایم با ملکہ به دخی
 میسر در تا که تمتعی عالی و مقصد نظری محل سامی اولوب اندن صکره اشتغال
 علوم و تحصیل فنونه و دشواری و تحصیل علوم و دینچه ترتیب و تدبیر و کج کرک
 کتاب اولنده مذکور و اشدی انک او زره عمل اشتغال اولونه تا که
 منتهای علوم که علم علای الهی در اکا و اصل اولوب آبا و متا بدن تعلیم آید
 بتلقین اولان عقایدی برهان و دلیل و ساطیت مستیقن اوله و اولی اوله که
 طبیعت و استعدادی تفرس آید و ب نه فتنه طبعی ملایم و استعدادی
 مناسب آید اکا اشتغال آید و لرزیر اکر سنه بداء طراند و فتنه
 مستعد و بر ضاعته تهستی دور و بوقصیه ده حق خل و علانک تبرخنی
 و حکمت فاضله سی و ارد و اول حصول نظام عالم و قوام نبی آدم
 زیرا سابقا دیدوک که جمله صناعات حسیاج و ارد و بقای مقصد

انرا اولوب پس اگر چه بر استعداد او زرنه مجبول و مرکب بر بخت او زرنه
 مفعول او و صناعات مہتمه و علوم و فنون مشق و ضایع اولور و سی
 شرف صنایع مشغول و او ساط و او انی صنایع تحصیل آید و سندن
 مغزول اولوب نظام عالم و مشی و کارخانه معاش عالی و طبل اولوب
 پس حکمت الهی قضا آید که هر طبیعت بر فتنه مناسب و بر استعداد و بر
 ملایم اوله ذلک تقدیر الغزیز العظیم و انسان استعداد اوله و غنی
 صناعت اشتغال آید یکج زمان سیر سی غیر کثیر آید تحصیل آید یا غیر اشتغال
 طالب اولوب زبانی تصنیع و استادی و نیضدیع بالآخره یا جاهل اولوب یا خود
 زمان کثیر و دینی سیر حاصل اولوب لازم کلور **حکایت** خلیل بن احمد
 علم عوضی قوت قوی سیکله استخراج آید که نصکره طلبه علیه السلام
 بر کسنه بوفته فایده حریص اولوب پنجه زمان سعی شدید و جگر
 آید و ب هیچ سنه فایز اولوب خلیل تعلیم و تقنینه و عاجز قلدی آخر
 خلیل آید که بوی تطیع آید **بیت** اذالم استطع شیانده
 و جاوره الی استطیع اشاره خلیل فهم ایوب بن بعد تر و خلیل
 و نصدیع و تصنیع بی طایل آید کن فراغت آید خلیل اندیر بومرته ملاوت
 طبعی آید بواشارتی فهم و نادب آید و کنه تمام تعجب آید و چون فتنه
 یا بر صناعت اشتغال آید و اگر کد راول فن صناعات معارج و در
 و اطراف و جوانی تحصیل و تکمیل آید و لرزیر بجهل بر تقدیری تحصیل آید و ب
 فراغت آید مثلاً کتبت و انشا علی مراد آید اوله و لا تجوید خط ثانی

تهذيب نظم و براءت کلام و حفظ رسایل خطب فضلا و امثال و اشعار
 و محاضرات و حکایات طر فا و نحو و صرف و لغت عرب و سایر لوازم علم
 بلکه حساب و قواعد و قریحه و فنون و کمال اند که فتنه سازان
 و اقران و مثالان نماز اوله و الاخره و یونجه خط و برقاج فقر و کسوف
 و سرمایہ غلط کوز سکه آدمی نشی و کاست و لایق مناصب و مراتب
 بلکه اول مقوله کاست اولور که حقه و بشیر در فرع عنک الکتبه است
 و لوسودت و جهک بالمداد فدوان بخراج جحف جیم و دیوان
 الفیاج ^{بفتح} ضاد اما بودید کموز شول علم و فقه در که مقصود
 و مطلوب بالذات اوله مثلا برکنه رنیل الکتاب فرزند ی اولوب
 کند و انی منصب پیره و اصل و اول صناعتی حاصل ایست لازم در
 اما برکشی که فن محمدن غیر می بعض فتنی وخی بالکلیه خالی او نمینچ تحصیل
 ایست بسته انده افزاطه توغل ایدوب جمیع جو اب لوازمی تحصیل لازم
 و کله ر مشافیه فی النجده علم میقاندن سنه کورک است بسته میایدن
 شرح چینی و میقاندن بعضی رسایل معتبره کوریه کافی در لازم و کل که محیطی
 کل بن تحصیل و اقلیدس و متوسطات مقالان تکمیل ایدیه زیر اجمک شیر و عقل
 و مانه خود و موایع و عوایق ایلد مالالاند پس جمیع علوم یاکثرنی علی وجو
 الکمال تحصیل ایست محالدر همان اتمه کنفا ایست کرکنه بشیر و
 پس بجوی العلم کلا احد لا اولو مارسه الف سنه
 انما العلم بعید غوره فخذوا من کل شیء حسنه

و صبی بر صناعت اشتغال ایدریک یا عدم استعداد یا نامساعدت
 سبی ایلد تحصیل معتبر و معتذر اوله آخر صناعت مشغول ایدیه لایق اوله
 تکلیف ایتیمه لر زیر افنون صناعت و کثرت و نحت چو قدر اما اولکی صناعت
 یاس کل اولینجه ایتیمه لر زیر بر صناعتدن خبرنی صحت تعشر و صعوبت
 ظهور ایتیکده فرصت ایدریک علامت صفت پیرای و عجله در حال ایلد
 اولنجه دکه ده کالاندن بهره مند و صناعیدن برخوردار اولنجه مشغول
 کماله صبر و ثبات کرک **بیت** از ثبات خودم این کلمه خوش آمد که بجز
 در سرکوی تو از پای طلب نشینم و بر صناعت اشتغال بند
 اکا مناسب ریاضت ایتیره لر که حرکت حرات غریزه ایدوب
 مد و حفظ صحت و دفع کسل و بطالت ایلد چون صناعتدن بر صناعتی
 تعلم ایدیه اندن تعیش و اکتساب مال ایدیه لر که اثری حاصل و حلا و حصول
 نتیجه مذاقته و اصل اولینجی رغبت و نشاطی آرتوب اول صناعتی بنیان
 ایتدیر که سعی ایلد و کم کسب مییدن تعیش ایلد معناد اوله که شیمه اید
 و خلعت احار در و ابا و امهاندن اشتغال ایدیه جاک مال میراثه اید
 و ایجا ایدوب تعلم صناعتدن ابا ایدیر تغلب روزگار و تغلب
 حوادث لیل و نهار ایلد اول مال و عقار عرضه تلف و بوار اولوب
 لی نواقض شد در و چون غلام استقلال اکتسابه قادر اوله اولی
 بود که متاهل ایدوب و رطل و اسبابی آیوره لر و حادث ملوک
 فرس بوانیدی که او غلطن خدم و چشم ار سنده تربیت ایتیمه

ایتیمه لر زیر اکثر احتیاج زاده لر
 مال میراثه اعتماد و آنگا

شعرات امراد بری سینه و زروب بر طرفه کوندر و ب تربیه ایدر زروب
که خشونت عیش و دناست تا کل و ملاس ایلده قانع اولوب زیاده شمع و خل
و رفاهیت عیش معناد اولمیه نسته کم نریه جراثیم اوغلی بهرام کوری ایمر عرب
منذر بن النعمانه تسلیم ایدوب اولد اخی انی حیره شهریه کتور و ب آنده تربیت
ایدوب خورق قهرنی ایلچون بنیاد ایلدی که سنوز باقی در پس آب
لغات عرب و تعلیم فروستیت و ادب ایلدی اول سبدن بهرام
عربی شعر لری وارور و اول شعر فارسی دین بهرام در بعض علما قوتنده زیاده
عربی شعرون اتعال ایلدی و اسلامده دخی آل بو یه که ملک دلم در بعض
آل سلجوق بو طریقه ذاهب اولور لر ایدی و امرای چرکس دخی دیار چرکس
و لندی شطرنج ایلن بو اسلوبه سالک اولوب اولاد لری دیار چرکس کوندر
آنده تربیت ایدوب کتور لر ایدی و آنده تربیت اولان فروست و عیال
کامل اولوب قلندر معبر اولوب طبقات اجناد و دخل ایدوب تربیت
و ترقی ایلد مراتب عالی به وصل ایدر لریدی اما مصد و منری اولان لر
جماعت و فروستیه قابل اولیوب بلکه تخت او زرنیه اولوب گم نام
و داخل قلور دی و زمان صبی و بعض آلاء معناد و متراض اولق تاغده
نوشیروان عادلک متعلی هر زمان ضرب بی سبب ایدوب اولد
کار و بوز و یروب الکه طوت دیو ایدر دی سر کسری کا ابتقا
ایده یک متعلم تواری و فرار ایلدی بعده نوشیروان استاد قائم
مقرر امان او زرنیه کلون دیو یکب ظهور ایلدی ملک رعایت نوازش

شاهانه ایتد که نضکره ضرب بی حرکت و جی نه ایدی دیو سوال ایتدی
معلم ایتدی ایلچون ایدر دم که بی کناه مظلوم و رنجیده اولندرک تا لم او بخاری
و ظالمه حقد و کینه سی نه مرتبه اولد و غی معلومک اولوب کسری خسته چکر
وقت بیگناهی رنجیده ایلکه ن اجتر از اید سین ایتدی ایلچی نون قاره
و بوزده طور مق امر ایدر دک دیدی عن قریب بو یک دخی و جی ظالم اولور
بعد زمان ملک بعض خدمی ایلد بر محاربه بدینا شیر اولد قد و وقت صباح
طاقت مستر اولوب اصحابی کاملرینه زده ایلکه قادر اولیوب انتر
قریب اولیجی ملک اعتیاد مزبور بسی ایلد جمله ملک کاملرینی زده ایلد ایلدی
و شمنه ظفر و لیجی اصابت رای استاد و در اندیش ظالم اولوب خلعت
و نعمت بیقیاس و یردی و اول کسکه دیدکوز اسلوبک خلا فی او زره
معاش ایتیش اولد بعده انی اصلاح و اول اخلاقی از ال ایلک غایب
خصوصا که شباب کید و شب کلهش اولد نسته کم دیشلدر **نظم**
والشیخ لایترک اخلاقه حتی یواری فی ثری زنه سفاط حکیم ناز
جو اندر تعلیم ایدر لریدی حتی بعض احد اسی انی عمل قوم لوطه نسبت ایلدی
و حاشا عن ملک سوال ایدندر دیدیدی شاخ تری راست ایلک قابل
اما خشک اولد قد نضکره آتی مستقیم ایلک شکدر **بیت**
چوب تر را چنانکه خواسی بیج نشود خشک جز باتش رست
بوند کورات تربیت سپر بکند اما دختر تربیتی بو کافیا س ایدوب
مناسب اولان خیال و ادابی تعلیم ایدر اما اندر خنده طار مت خیا

و عفت و جالیدن تحرز و تقصون و ملازمت حجاب و کج خانه بایسته
 سبب لغزاید و با بخل سابقا بناده ذکر آید بکوز آداب یقین تعلیم آید
 و عمل آید زهر و خواجه نصیر آید و او مقدر یا ز مقدر منع آید لکن
 سایر طاکلا منده اولان اولدر که ز مقدر منع آید لکن او مقدر منع
 اولمینه بلکه قدر واجبات دین و سنن احکام شرع سید المرسلین
 صلی الله علیه و سلم خصوصاً سابع مختص احکام حیض و نفاس کی تعلیم آید
 لازم در طلب العلم فریضه علی کل مسلم و مسلمة و عایشه
 صدیقه کت رضی الله عنها علمی و نجی احکام شرع اندک روایتلندن
 معلوم اولد و غی مقرر و آتمه محمد بن علیه الصلوٰه و السلام سالی حالت
 حضوراً محمد بن در چو قدر کریمه مردزیه و شهد کاتبه کی وائمه حقیقه
 صاحب تحفه کت فاطمه نام دختر دی و اریدی اولقدر عالمه و فقیه ایدی
 که بابائنه کلن فتاوه آنوک دخی جوانی بلیه اولمیجه اولمیدی چاکشانی
 صاحب البیدایع کلوب بدایع کتابی تحفه یه شرح اولق اوزرنیه مالیه
 ایدی امام صاحب تحفه دختر دی فاطمه کاشانی به زیوج ایدی فهادری
 که شرح تحفه فاخذ ابنه بعد سرفتموی اوج جالبه حقیق اولدی امام صاحب
 و دختر دی فاطمه و دامادی کاشانی صاحب البیدایع خطیله چقدر دی
 و چون دختر حد بلوغه تیشوب کفوناسب بولوب زیوج آید ل
 تاخیر ایتیمه لرو داماد اولد حق کسینه کت دین و حسن خلقین و کرم
 کوره لعلو منصبه و کثرت اموالنه و رفعت سینه و حسن کاتبه چندان

نظر ایتیمه لرا کردیم کوز امور اولد قدن صکره بولمدر دخی اولور سه فیهما
 و نعمت نور علی نور و زیوج اولد قدن صکره داماد بلیه مادر و پدری ایشیه
 حسن و جمله معاشرت ایدوب و دلازار لیقندن منع آید لرو تمام ضرورت
 اولمیجه تفریق طرفه میل ایتیمه لرو چون شرح تربیت اولاد مکتوب اولدی بعض
 اذاب که هر کسینه یه لازمدر و آشنای کلامده ذکر اولمینه سینه و عده ایتیمه
 اندری دخی بیان آید لوم اگر چه اذاب مذکوره اولاد و طفلان مخصوص کلد
 لکن اندک تا دیب و تهذیب احتیاج جری اکثر و ثمره تا دیب و تهذیب ایلر
 رتوق ظاهر اولق احتمالی و افرید بنا علیه بوباید ایراد اولندی و الله اعلم

سوز سوبیک آد آبی بیاننده در

کر کدر که مطلقاً حق سوبیکدن غایت احتراز اولنه که کثرت کلام خشن و غ
 و سخافت عفتک نشانیدر و موجب سقوط مهابت و قلت و قدر کثرت
 کلام اعصاب دماغ و آلات تکلمه ضرر اید و غندن غیر اصحاب و احباب
 غنده مدموم و ثقیل عد اولنوب صحبتدن بلول و استماع حکایات
 دور و درازندن و لیکر اولور لر آوی عربی ده کیشار و میذار فارسی ده پری
 ترکی ده گیش و نیلور **بیت** سخن بسیار دانی اندکی کوی
 یکی راصد مکوصد رایکی کو و مجالسده حکایات دور و دراز و نیجه
 شعبه منشعب اولوب انجام کلام و محصل مرام بولمیبو سایر جلباید
 فرصت سخن قومق و غیر حریف لره سوبیکه نوبت ویرمک ازل
 اذایل و استبح حاصل در و نه قدر ایجاز و مختصار ایدر او قدر برتر

اقرب و ادب و انب در خالد بن صفوان که خطبای دولت عباسی
 فصیح سخن گذاریدی و لکن تطویل مطعون و انکسار جمله مدخل ایدی کون
 جامع بصره و ده صباحه در قریب ضحوة کبری به و ارنج شریط بلاغت
 و براعت نه دروغی و حصر که ضد بلاغت در نه دن متولد اولور بیان ایدی
 آخر مجلسه بر عرابی و ارایدی اکایا عرابی عی و حصر و بلاغت و برعت
 سزک نیکوزده نه در دیو جک اعرابی ایدی عی و حصر نرم قمره حسن صاحب
 بروایت کاک تطویل باطایل و تفصیل من غیر حاصل در و برعت و بلاغت
 ایجاز عبارت و ایضاح اشارت در و مشهور در که خیر الکلام ماثل و دل
 خوش کوی و لطیف همچو در کوی و رایل صواب نیت پر کوی
 سر که کثرت کلامه مبتلا اوله انوک باشند یکی بلا کله بری کند و سندان
 زلل بری سامعین دن مل و حکما ایدر که حق جل و علا پنچون قولی کی اغزی
 بر ایدی که آدمی نک استند و کی سولید و نک ضعیف اوله و سلف در لری
 که اذاتم العقل نقص الکلام و بر کزه سولید و کی سوزی اعاده ایملکدن خذایل
 خصوصاً که نادره و لطیفه لوده که اول لطیفه نک لذت و حلاوتی مکرار
 ایتمه نک ثقلت و کراستی بالکلیه از الایدوب ابر و من الاربعین ایلر
 اذ اجلس الی قوم لتونسهم فما یجث عن جان و عن آت
 علا یعند حدیثا ان طبعهم موکل معادات المعادات
 سخن کر چه لبند و شیرین بو سزاوار تصدیق و تحسین بو
 چو کیا کفستی کو باز پس که حلاوتی یکبار ز خور و نوبس

یورده و سولیکه عا
 و دمه و ختم

عاقبت در ضعیف صدر
 الحضر
 فیض الله حبیب کی
 تحضر
 طارعه و رطل و احواله
 انما

و مدبر سلرو و اعطای روحی بر نکته و سله حد دن زیاده بکر ایدی و
 مستعدی نیز از یکجه احراز انکسار کرک و بر حکایت یا لطیفه و نکته جلوه
 بر دفعه سولیش اولسه بعد زمان آنی کا لاول نقل ایلید که اعاده لازم اولور
 وید و مکر فلان حکایت یو اجمالاً اشارت ایلید که ایشتمش بر یا انکی
 کسنه و اریسه ایلر همچون اعاده ایتد و نکته اشارت ایلید باقی اریسه استماع
 لر نیه تکلیفین ایلید و حکایت مشهوره که اکثر ناس آنی بلور لر ایشتمش حکایت
 کبی نقل ایلید و جلس سندن بعضی بیلید و کی حکایت و نکته نقل ایلید کند اول
 حکایتی بیلید و کبی کا بیلید ریه و ایشتمش کسنه کبی استماع ایلید یام شعبی دن
 مروی در که بعضی سندن بر حدیث روایت ایدر بر اول کسنه نک بابای
 اناسی ایلید جمع اولمدن خط و روایت ایشتمش در اما کا بیلید و کم بیلید ربوب
 حسن استماعه تلقی ایدرین غرضم کا روایت کا حدیث حلاوتی و فوق
 استماع و حفظ حدیثه اشتغالین ایدر توق ایملکدر دیو یور لر ایدی و غیر دن سندن
 صورت لر کند و سی بلور سه وخی بناور ه ایدوب جواب ویر میه
 مکر اول کسنه عاخر اولوب سائل غایب اولوق لازم اوله اول نامه حسن اوله
 ایراد جواب ایلید که تجب متقدمه طعن و از در افهم اولمیه و کند و جواب تقریر
 ایتد کدن مکره غیر بر جواب دخی تقریر ایلید انجکات اظهار ایتیدیه بلکه کند و جواب ایتد
 ایلید انصاف و اعتراف ایلید و غیر کی سندن سوزه شمس تام اولمدن
 کند و سوزه بشیدیه و بعضی حکما دیش که سچ کند و نک جلوه اعتراف ایشتمش
 کسنه فلرین مکر اول کسنه که غیر کی کسنه سوز سولر مکن سوزه شروع ایدیه

مکر اول کسنه عاخر اولوب سائل غایب اولوق لازم اوله اول نامه حسن اوله
 ایراد جواب ایلید که تجب متقدمه طعن و از در افهم اولمیه و کند و جواب تقریر
 ایتد کدن مکره غیر بر جواب دخی تقریر ایلید انجکات اظهار ایتیدیه بلکه کند و جواب ایتد
 ایلید انصاف و اعتراف ایلید و غیر کی سندن سوزه شمس تام اولمدن
 کند و سوزه بشیدیه و بعضی حکما دیش که سچ کند و نک جلوه اعتراف ایشتمش
 کسنه فلرین مکر اول کسنه که غیر کی کسنه سوز سولر مکن سوزه شروع ایدیه

سخن راست ای سه دهنه بین میاور سخن در میان سخن
 و کند و مخزنه بر جماعت مباحثه و محاوره پیشه کند و نکند
 اولیجه دخل اولیه و مجالسه خصوصاً کند و دن بویک کس نه مجلسند و فضیلین
 اظهار چون ابتدا سوال ائمه مکرر الکلام مقتضای سخن کند و نکند سوالی
 اولدوغی موضع نقل اولوب تقریبه ایراد ائمه و چون جلسا بر سوزی اند
 اخلا ائمه اطلاع هم اند نیوب استراق سمع ائمه و مجالسه بعضی جلسا دن اخلا
 خریله تجوی ائمه خصوصاً که فرورک و تمنه کند وی سوز لرطنی و شک احتمال
 اوله و اولولر لیک کنیله سولیه و آوازی غبدال اوزره ایدوب نه زیاده اخلا
 ایدوب که مستمع کتار ضرورتی محتاج اوله و نه غایت بلند ایدوب که مخا تخفیف
 و سوز ادب اوله نه کم قران عزیزده سوزر که واقصد فی مشیک
 و اغضاض من صوتک و رفع صوت خصوصاً که اکابر و استاد لر
 حضورنده غایت کرده و منی درو حدیثه و ابردا و لشد که اعراب دن
 بر قبیل حضرت رسالت پیامی صلی الله علیه و سلم کلدیر اما اعراب او کو
 طبعی قری جفا و غلظت اوزرینه مجبول و آداب مجالس اکابر دن غفلت و دوسول
 و ذسول اوزرینه اوله قری چون جناب رساله پیامی علیه الصلوٰۃ و السلام
 کند وی حجره شریفه سندن چمغه صبر تیموب رضع صوت ایدوب اخراج کف
 یا محمد دیدیر حضرت سید کانیات علیه افضل الصلوات و التحیات کمال حلم
 و فروتنی طشره چقوب ملاقات بیوردیلر پس بویک کس نه نازل اولدی
 یا ایها الذین امنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی و لا

بجز آنکه علم
 ۱
 سرمد لا نشبه

تجهر و الله کجهر بعضکم لبعض ان تحبط اعمالکم و انتم لا تعلمون
 ان الذین ینادونک من وراء الحجرات اکثرهم لا یعقلون
 کس اصحاب بویک کس نه نزولدن مکرر حضرت رساله پیامی صلی الله علیه و سلم
 مکالمه ائمه لر سر و تجوی به قریب ایدیر لردی اگر کلامند اوضاح و بیانه
 محتاج نه اوله فی تمثیل ائمه بیان ائمه اما اطباء به ختساج تام اولیجه یکار دن
 عدول ائمه و کنایات بعیده و الفاظ غریبه استعمال ائمه فخرش ششم
 غلیظ و لطیفه بارده دن که موجب سقوط مروت و جالب حقد و عداوت
 احتراز ائمه و مر حاله مقتضای حال و مناسب مقام حکم ائمه و حکم زمانند اوله
 باشد و کوز لیک قاشد اشارت ائمه مکر اشارت لطیفه که مقتضای مقام اوله
 روایت اولور که بر اقی کس نه بر مدرسه ده امانت بر نشه قوشدی طاهر
 کلد که مدرس طلبه سینه درس ایدردی بر زمان مشطراول درسی نام ایدوب
 دیدی مدت درس تمامدی اولدی مدرس اثنای درسده الین برده و روپ
 و سایر اعضا پس تحریک ایدردی اقی بی نظاردن ضحوت و طالع عظیم
 کلچک مدرسه ایندی خواجه کل سن نیم متاعجم کتوری و یرین سنک برده
 او توره ن المی پیره و یرین باشم صله ن کوزم و قاشمی او بنده ن سنک
 بنم و مصلحت فوت اوله سین و کجاج و مرا و جدال ائمه اگر حق کند
 انده دخی اولور سه خصوصاً کند و دن اولولر لیک و مباحثه و مناظره
 ائید که انصاف و رعایت ائمه حق کیمک جانبدن ظهور ایدیر
 تصدیق ائمه ب اکابر اجعت ائمه و کس نه دن بر فایده استعمال

علامتی در متصل بایشین اشعه ایدوب یره بقی اتمیه که خزن و فکرت
 علامتی در و بوزمانه انک آوینه یره بقی یره بقی خیر کلز و یر فقی
 پذیرین بوحانه ناسه کوره در اما بعض ضلحی که نظره اولی ان اختر کلز
 یره بقی که در ویش سالکه امر اندر اول نیکه خوب در نیکه نقشند یر غزیر کلز
 کلز می در که شوش در دم و نظیر بقدیم بوزر و رکوب و اب اید یکجک و می
 و عدال رعایت اید نه ضعیف و جبان بیتند و نه کبر و غر و صورتند اول
 پس سلینی بویوب طغریه او توره و لیکن کابلین کر و ب و کوسنی قتی
 یو قار و قالد رمیه و او تور رکن بقیرین او زرمیه و بری بری او زرمیه
 و ملوک و اکابر و استاد و پدرو مادر و با بجله اختر ای لازم اولان کنه
 مجلسدن غیره ده دیز چاکوب او تور رمیه بودنی عانه ایچو ندر و الا بعض
 اهل سلوک کند و لره تا آئینده ریاضت ایدوب خلا و طاده دیز او زرمیه
 غیره ده او تور زرمیه سلسله نقشند یره بر غزیر کور دم که سلیانی
 زیاده ایدی و حانه کیر دکه طبعی چوق او تور متق او زرمیه ایدی و مع نه
 زرمیه او ستنده ایدی زین چوکوب بر آغیدن بر آغینه تحریک و نقل
 یلمزیدی و مولانا محمد روحی که سلسله نقشند یره یک غزیر لرنند
 و سعد الدین کاشغری در ویش لرنند حکایت اید که مبادی احواله
 بر کجه جامع بری ده او تور شد ماکا و مرتع او تور مشین سلسله الهام
 کلدی که بنده لر سلاطین حضورنده بولیمی او تور لر بو و اردک تاثیر
 فی الحال قلعوب دیزم او زرمیه بر و جمله او تور مشین که مفرزک ضربند

متوجه

پنجمی زانو لرم در دایتدی و اول و قندن برو قرقیل و اردر که دیز او زرمیه
 او تور مقندن غیره او تور متق واقع اولمشدر و بایشین السه و دیز نه طبعه
 که علامت خزن کسل در و بونین اکیه و عبث حرکات که صقلین بوقی کبی اتمیه
 کبی بوزنه ایدوب و قوق کبی سائر اعضا پس او تبق کبی جمله کوره در اتمیه
 اغزیه و بوزنه صوتیه و چکمتیه و کزنک و سمنک دن ممالک اکن اجتناب اید
 اسمنک قتی غلبه ایدر سلسله اغزیه طوته و اغزنک و بوزنک صوبین شولیه
 ایلیمه که حاضر کوره لر یا آوا زین اید و بلکه دستماله الی ایل و یکی اوچی
 اتمیه و سلیه و حاصل موجب تقدز و نورث نفرت جلبا اولان و صانع
 ملا خطه ایدوب اجتناب اید و مجالسده حاضر اولد قده مقام و مرتبه
 بیلوب مرتبه سندن یو قار و نه اشعه او توره بودنی عانه ایچو ندر و الا بعض
 و از باب صلاح و سلوک اشعه یو قار و کوزمیتوب قنده اولور سه او تور لر
 جناب رساله بنام صلی الله علیه و سلم دخی ایل ایدی مجلسده قند و فرج
 اولسه انده او تور روی و اشعه یو قار و کوزمیتوب حجاب عظیم
 صدر و صفت نعال نباشد بزم عشق از سر چه خواست ساقی ماکر افشاح
 اما کندوسی رئیس مجلس صاحب منزل اتمیه حفظ مرتبه اندن ساقط اولور
 سرقنده او تور سه اوره صدر اولور اگر بیلوب یو قار و او تور مشین
 اولیجی مقامه انیه و الا تنکبه بر جای بزرگان نتوان زد بکرامت
 بکراسباب بزرگی همه اماده کنی و اگر مقامی خالی بولرسه مرتبه اید
 اما شاق و خطر اب اظهار اتمیه و حرم و خد شدن غیره کسه قنده

اخراج

یوزدن و اندن غیر عضون اظهار اتمیه و اکا بحالند و پای و صلاحت
 اجمعتن غایت اجترار اید و اما دزدن کو بکنه و از بجه تنها دخی اولسه اجمیه
 ضرورت اولیجه خلایه کیر یک و غسل آسک کبی اندوه دخی مما اکن تستر اید
 و علما خام ایچده خلوت صغیره تنها نوره استتمالی ایچون تمام عیالین
 مکروه در در حضرت عثمان دن که کان جابایدی رضی الله تعالی عنه مروید که
 بن که فرائد کچده غسل اندین رنبدن جاباید و بیلان بو کیدو بکی بو کیدو
 و بو بو رلریدی کسنه مینه و تیوب اویمیه و ارقه سی و زربنه تیوب
 اولیه خصوصاً که او بقوده غلط یعنی خورلق عا و قی اوله زیر استلقا
 او یون غلطه سنب در دخی مضرتی و ارحتی بعض حکما استلقا ضعی
 اوزره تیورکن کورمین و شل اضغات اخلام در تعبیری بو قدر ویرلر
 زیر اند اغم بطون و ماغنه منضب اولوب قوت متصرفه و قوت خیال
 خلل کلوب و افعه صحیح که انلرک مغلفه مبتنی در وقوعه کلر اگر محاسبه خواب
 زیاده غلبه اید رسه که فکر نلرکلا نده دفع اید میه چقوب کیدوب تنه اید
 خواب اید اگر اهل محل چله خوابه و ارسه لر اوله دخی خواب اید اگر خوابی
 کلر سه چقیه کید بیدار او تورمیه و مجالسه اغریق و ثقلت کوستر میه و طایفه
 کندوی ثقیل قد اید رلرکه صحتندن کرزیران اوله نیجه کندوی ثقلان
 قهر سه کند و دخی کسنه به ثقلت اتمیه و ادبای عرب ثقلان متنه چوق لطف
 نظم اتمیشلر در حضرت ابو حنیفه دن رضی الله تعالی عنه صور دیگر که ثقل
 جواب ویزدی که کسب سینه که کند و ثقلنی فیم اتمیه و بو ذکر اید و کمر آو

نور
 هلدو استهان نظر
 اوف

بر کسنه به دشوار کلوب بو قن رعایت اولنور دیر سه علاجی اولدر که اولیک
 اخذ انهن لازم و مترتب اولان ضایح و منقزاتی و استعمالندن عاید و بجه
 اولان فواید و ستراتی تفکر و بی اذبلره اولان شیع و ملا تلمی و مود بده
 اولان رعایت و کرامتلی تذکره اید و متصل نفسنه علی سبیل التدریج لازم
 ان شاء الله و تعالی فواید حدیده و عواید حمیده به فایز و حایز اوله
بیان آداب اکل و شرب اولانی و غرنی و بورنی پاک
 و طاهر اید و پس کنا رسفره به کلوب صاحب طعام یستید عجت
 بلا کلام ایسه بسم الله الرحمن الرحیم دیوب صاغ ایلر صونوب ابتدا
 اید و کرس صاحب طعام دکله صاحب طعام اذن و یروب کند و دن
 اولر شروع اید که نضکره شروع اید و طعام برکن لدرین و بکرن اولو اطمیه
 و سفره ملوث اتمیه و اکل طوزی یا شل اتمیه و اوج بر مغندن زاید سینه
 بولشد ریمیه و طعام حرص و همت کوستر میه و بعض علما غلبه جوع زمانندن
 ضیافت اخوانه منع اید روی افراط جوع حد ابدن خروج ایچکه تودی در
 دیر ایدی و این سیرین ضیافته دعوت اولسه جاریه سندن طعام
 استیوب تناول اید و بکیر روی حدت استغانی بوسن قریب کک
 طعامنده آچغنی رو کو فرین یرایدی سمانا فرادی بوایدی لقمه کون چاک
 اید و تیز بومیه و چوق دخی طومیه اعتدال کوزده و اثنای اکلده بر تعلق
 چوق طیمیه اما آخرنده جایز بلکه سنت در و لکن اغرنیه صوقوب چقرمیه
 اعتدال و لطفله اطراف اصابعین دما نیله پاک اید و هم سنت رعایت اوله

209

هم نفرت حاضرین حال اولیه که جمیع سن و اواب محمدیه علیه الصلوٰه والسلام
 لطافت و نطافت اوزره در و طعماک الوانته نظره رایحه سینه هشتام تمیمه
 و اگر طعماک لطیفی سفره ده آزاریه حرص و ولوع کو ستر سیه ملکه کند و چکوب
 حلسه ایشار اید و هم کاسه سنک نقد سینه بقمیه او کند و سینه
 نه کم جناب رساله نیاسی صلی الله علیه وسلم وخی بوی رشدر که کل قبالیک
 الا مکر که میوه اوله که آبی غیر موضعین وخی الملق جائز در فاضل وانی بوشید
 و بوکا هم شهر درختی بغض ناس و فاکه میا یختیر و کن بوکا اشارت در
 دیر و ابیح رعایت ادب اولی در وسط طبقه الملق جائز اوله آبا
 غیر کسسه او کند کی میوه چکوب الملق ذاب او به منافی در و اغزند حقیر
 نشسته استخوان کبی چکر و کبی نان او سینه قوسیه بلکه سفره او سینه قوسیه
 و طعماک آنوک کبی نشسته اوله اغزند بر و جله حقیقه که موجب نفرت او
 و اغزند کاسه به و سفره یسینه طلسمه و اصل شویله اید که برندن فائز
 آخر کسسه کلوب تناول طعام آسک استه نفرت کلیه و جاساد ن
 غایت اول طعام ن این حکمیه و هشتامی بو غه تغل ادب تناول کبی
 اولوب اکثر خلبا فراغت اینه کلری زمانه فراغت کستره اگر چه هنوز
 قناعت تمام کلمه به مکر کند و خانه سنده یا غایت تخلف نیز باری
 اگر همان اوله صاحب خانه دن اول فراغت ائیمه اما طعام غایت نیز
 فراغت ائیمه همانا اره نو عا تخلف و از داور بختل که طعماک میگویند
 اید و نب مکسر اوله پس عدال رعایت اوله و همانا اراج ذعه به دگ

وایر

وایر

ضیفه تکلیف ائیمه اما رتوق ابرام ائیمه و کند وی هماندن صکره فارغ اوله
 و همان طعام تطلب ائیمه حاضره قانع اوله و زله کو تور میه صاحبی
 اجازت وخی بر و رسته زیر اذل طمعین نشی در و طعام تعیب ائیمه
 هشتامی اوله رسته تناول اندر کبی اولوب تعیب فعلی وخی ائیمه ائیمه طعماک
 صواستیمه ضرورت اولور رسته بر و جله ایچه که حلقه ن و دماندن او کلمه
 و خلق قنده و دانه خلال ائیمه کردی ائیمه استانی ار سندن چقر و ب
 خفته دماندن بریدن اید کسسه به کو ستر و ب نفرت و بر میوه آخر
 طعماک ال بود که خلال اصابع ناخدرین تمام تنقیده و غزنه صواب
 لکن ایچنه ائیمه ائیمه اولوب بر اغور کبی اوله و دماننی پاک اید و ال بکند
 غیر لردن سبقت ائیمه صاحب خانه اوله تقدم ائیمه جائز در
 و کند و به طشت کتور رسته آخره تکلیف ائیمه و خلا ویر که قبل الطعام
 غسل ائیمه رصفت لغالندن تازه بیکلردن ابتدا ائیمه و لغال الطعام
 صدردن و پیردن ابتدا ائیمه و طوزیله ابتدا ای طعام و انوکله ختام
 وخی سنت در و بعض صوفیه اول سنتی اجرا ائیمه بکلمه مرمرد و الله الموفق
بیان آداب رعایت پدر و مادر و احوان عطا و نقلا منعک شکر
 منعم علیه اوزرنیه و اجبره و فضل نعم نعم آبی و اجل منن منن استامی در
 که نمده اقیاض خل شانه و بهر بر بانه دن و اصل در اندن صکره نعمت عظمی
 و سخت کبری که انسان خفته مستحق در نعمت پدر و مادر زیر فضل نعم
 عبد اوزرنیه وجود در که سایر نعم اکاسترتب در وجود ک سبب حقیقی بی

حق جل و علا و سبب ظاهره سی پدر و مادر و آندن غیره بشرک کمال غیری
زمانه تقویت و احتیاج تامی چند تربیت ایدوب قوت قادر و کل
ایکن اغذیه و شرابین تحویل و قوتن قاضی کن جمیع لوازمی بحکم و باحکام
و علت نشو و نما سی اولن ضروریاتی تتم اشید که نضکرده آداب نفس و اخلاق
و افعال حسنه تعلیم و تفهیم ایدر و انواع مشقت و تعبیه اسباب دنیای
جمع ایدوب بی منت و طلب اندر ذخیره روزگار و قده نوایب بس و نهالیکه
کند و نفسلین قویوب اکثر نعمتلی اندر ایشار ایدر و مادر سبب وجود
اولمقده پدر و مشارک اماحل و وضع و ارضاع و سایر مشقتده مادر کن
پدر و ن ارتوق در اول سبب نذر که بعضی اصحاب جناب رسالت
پنا بیدن صلی الله تعالی علیه وسلم کیمه تر و احسان ایدین دیو صورتی
اکت دیو پور و دیل سائل ثم من دکه ثم اکت بیوردی تکرار ثم من
دیو جک کرد ثم اکت سائل در دخی کره من دیو جک ثم اباک دیو پور
و فرط شفقت و مهر مادری محبت پدری به غالب اولد غنذر که
اطفالک مطلقا مادر جانینه بسلی غالب احوال و مخافنده انوک طرفه
نارب اولور لار پس و بغت لک حق شکرین ادا ایتیکه استطاعت قوت
فرزند پدر و مادر نه احسان الیه که انوک احسان و تربیت معادل و متعارف
اولد و رویت اولور که برکته جناب رسالت پنا سی به صلی الله علیه وسلم
ابتدی نیم بر مادر که ارقی اکام کب ایدم دیو زمی اندن و دوزن
و جمله سببی اکاذل ایدرین جز اسنی ایشین اولد می حضرت بیوردی لک

مشقت جز اسن ایشین کل سین زیر اول سکاحد مت ایدر و می چکه
طالب ایدی شمدی سن اکاحد مت ایدرین ولی ممانه طالبین پس اول
کسکه که پدر و مادر نه خدمت ایتیکه قادر اولد زینا رقت قد ایتیکه سین
اگرچه نفس اندر به شیطان مغین اولوب خدمتلی ثقیل کو شکر کن خالی اولد
اما قائل اولان کسکه ذکر ایتیکه کوز مقدماتی مکر استون و اول حدیث شریفی
که جناب رسالت پنا سی صلی الله تعالی علیه وسلم بیوردی ر غم انف ر غم انف
ر غم انف من ادرک ابویه او احد ما ثم لم یدخل الجنة ملاحظه اید تراب خبیث
و خسارت اول کسکه به که با با سینه و اناسینه یا برسی نه حیات ایدین تیشه
دخی خدمت طاعتک رضالین تحویل ایدوب جنت علیا یستیجی اولیه آیات
و احادیث بروالدین حقه اول مرتبه دن اکثر در که بوکتابه ایرادی ممکن اولد
مرچید پدر و مادر دخی تربیت اولاد و فرض و حجب در و لکن شفقت طبعی سل
و محبت جلی کافی اولوب زیاده و صیته محتاج اومغین سنه شریعت ده
بو توصیت حقه اولقد ربنا لغه اولدی بخلات بروالدین که تمام مقضای
طبیعت و مستعدای جنت و کله رلایه زیاده توصیه و سپارش محتاج اومغین
انوک حقه و مذهب و تاکید زیاده وار و اولدی پس فرزند رشید و سپهر
سعید اوملق استینه نه لازمدر که امر و الدینه طایع و عقو قلین خایط طایع
اولوب و ایا رضالینه رضاسنی تابع قیلد و انوک امرنی تالی ارقی بلیه نته کم
آیات معجز بنیاده اید واقع اولمشدر که ان لا تشکوا به شیئا و بالآ
ایحسانا بلکه چون استغفای آتسی ظاهر و اول مرتبه ن تجاوزدر که کوی

مفسدی اول نعم نامتاسی یک عهده شکر و سپاسدن کلمه قادر اوله
 بیلر بخلاف پدر و مادر که اندک احتیاجی مقرر و مقابله نعمته جوادن تمتع اولی
 محقق و علمای شریعت دیر اذ اجمع حق ابته و حق العبد بحق العبد اولی
 لا احتیاج العبد و غایر ابته تعالی رعایت حقوق و تحبب حقوق پدر و مادر
 و عم و برادر علی قدر حقوقم اوج نوع اوزره در اول جان و دلدن محبت و عظیم
 و امر اینه انقیاد و تسلیم مادام که امرای خلافت شرع اولیه و الا مخالفت است
 کرک نتم و ان جاهدک علی ان تشرک بی فلا یطیعهما یوشدر
 اما مخالفت دخی مجایله و نیت اوزرینه اولوب خشونت و عفت اوزرینه اولیه
 و امام غزالی اکثر علما و نقل الیر که شبهه ماده دخی موافقت والدین و اجداد
 کفیف که مبا حاده و فقها دیر که بر مسک اعمی نصرانی پدری اولسه انی نیده
 کلیسایه الدیمیه اما یدوب کلیسایان اوینه کتور مک کرکدر انجی معاش
 و مصالح دنیوی لرند معا و نیت و مواساة تیمکدر و پدر و مادر سی سنان
 نه استرسه بی توقف و مبتت ایشار قلم قدر اوچی بعد الموت وصیت بران
 برینه کتور و ب روحین صدقات و اذعیه و تلاوت قرآن و خیر اندن
 یاد ایمکدر حتی اصد قاه و اجامی والدینه موت لرندن صکره رعایت استیک
 بر والدین معدود و در حق پدر و مادر برینه ضد اولسه حق
 مادر مقدم در چون جسمانیت جتندن مادره اتصال ار تو قدر و روحانیت
 جتندن پدره اتصال ار تو قدر زیرا تعلیم اوب و علم و ارشاد و تکمیل نفس
 پدر طرفندن ناشی در پس مال و خدمت بدینه جتندن مادر طرفنه غالب و ذکر خیر

مالیس به علم

و اطاعت کلام و شنا خصوصیه پدر طرفنه رغب او ملق کرک و زولیت عقوبت
 که فضیلت رعایتیک ضدی در اولدنی اوج قسم در اقسام سابقه کبی و سایر
 اقارب انعام و احوال کبی که سر بری نک هما املن اقسام مذکور باید رعایتیک
 لازم و صلته رجم اندن عبارت در و خلا فی قطع رجم و جناب رساله نیاسی صلی
 علیه و سلم حق جل و علا سنی نیه کوندر روی دیندره سیر روی بعثتی لکبر
 الاضنام و ضلکة الارحام و حق استاد و معلم دخی حق پدر و مادر کبی
 و جب الرعایه در و اسکنه رون مرویدر که حق استاد حق الدین
 ار توق در زیر اوالدم حیات صوری فاینه به سبب اولشدر اما استاد
 حیات معنوی باقی به سبب اولشدر دیریدی و بعض حکما دن بولیه نقل اوزر
 که والد عالم اطلادن عالم اسفله انیکه سبب اولشدر استاد عالم اسفلن عالم
 اعلایه چقغه سبب اولشدر **سوال** اگر در یک جون پدر و مادر روح
 فرزندنی عالم اطلادن تزلزله سبب و فحش ساری عالم ملکوتدن تکلیف عیضه
 شهادته سیر محبت و تعب انیکه علت و سبب اولدی پس فرزند اوزرینه
 نیجه خلری اولور و نه جهندن مستحق رعایت و مکرم و عظیم اولور لر بلکه خلافت
 مستحق اولور نتم کم بعض شعرا ویشدر **نظم** وانی سبب رحمت که فرزند باید
 مبتت ندارد و ارچه فروان دهد عطا یعنی درین جهان که محل حوادث است
 در محبت و جو دو فکند مرا و بعض شعرا ی عرب دخی دنیا
 شکایت و خدر و بوفالغدن حکایت ایدوب ویشدر **قطعه**
 ما لقصا من غدر دنیا فالا کانت ولا کان اخذها الوفا فح الله لذة لثقا

نالها الامتات والاباء نحن لولا الوجود لم نالنا الفقد فابجا ذلنا
جواب اهل عرفان قنده فحی وکلدر که اگرچه طایر روح انسانی بوقش قالب
 ظلمانی به تعلق آیمزدن اول قدس چمنده چان و صغیر زن کنکره نیت آسمان
 انیدی **نظم** طایر کلش قدسم چه هم شرح فواق که درین دامک حادثه جولان
 من ملک بودم و فردوس برین جایم بود آدم آورد درین دیر خراب آبادم
 اما تقریب تام و خاص انخاص سر پرده سنده صاحب سنده و مقام
 اولن قنطره تکلیفدن که میان صحرائی تعلق بدیده منی در عبور آیمزین نیت
 آسمان بار امانت توانست کشید قرعه کار نام من دیوانه زدند
 شاهین روح انسانی دست سلطان حقیقت ده معزز و صاحب کلاه
 اولن آستانه خدمت و شیمین سکنده پنجه مدت ترک خواب و غور
 آیمزین اولن پس انسان احسن تقویده مخلوق اولد قدن صکره اسفل السافین
 که عالم طبیعت در مردود اولن کرک تا آند کیمیل کو سرانجام تحصیل عمل صالحه
 اجر غیر ممنونه نستحق اولوب فی مقعد صدق عیند مملکت مقصد
 مسند عالی سید مشرف و سعود اوله شیخ نجم الدین رازی راضی و رضا
 کنایه حکایت ایدر که بشیخ علی مؤذن ایدردی که نیم مرغ روحی
 بوستان عالم ارواحدن قفس قابله ایصال ایچون بعض ملائکه ال اوزره
 الوب طبقات سمواتدن ایندیرکن نیم یادمده ذکر بعض ملائکه به او غرق
 دیدلیر که نیه برستلای محن اسیر غم زمین سگینی کو رک که فحش سراسر این
 رضواندن دور و تنگنای محنت آباد و نیامی دوند پای بند رشته

اولن و بار امانتی سواستمدان در زمین
 عاقبت تحملدن حاجه اولد ادم
 کمالک راه فنا و حود مدان نزد
 ایلیمه نایجه

غرور ایدر یور لر پس فی محال درگاه ملک متعال دن ند ایرشدی که خاموش
 اولک ای سرار قضا و قدر دن بخیر و ای نبی آدم اولان نوازش و معالیه
 ستور مدی غافلدر انی اعلم ما لا تعلمون اول روح پرستوخ حجاب
 قدس و ریاض رضوانده پنجه بیک طایر و سایر اولمقدن اکاشیمین عینی
 و عالم تکلیفده بر پیره زن ضعیفک سر چاه ده بر کره دمی سنده صوقوب
 ویردوکی فضل و اعلی اکمل و اولی در چون بار امانت تکلیفی که آسمان و زمین
 آنی چمکدن ضعیف اولوب انسان که حال لطیف و کشف و جامع
 روحانیت و جسمانیت اولمغله مجمع البحرین غیب عین اولمشد راول بار
 امانتی حامل و مقتضای فرمان ائله حامل اوله فلکدن عبور و مرتبه ملکدن گذر و
 جلوه کردخت دید ملک عشق مذاشت عین آتش شد ازین غیرت و بزم
 ندعی خواست کران شعله چراغ افروزد برق غیرت بدخشد و جهان
 چون ظاسر اولدی که نشاره عالم کون و فساد و مرور و طبقات عوالم
 سفلی به نزولی منفی صعود و معارج مرآت در پس بدر که بو سعاده سبب
 و داعی و سایر تحصیل کمالا سنده مجد و ساعی در پس فیت سمت پسر حق
 پدروین و عفو فی عین و منحشین در وادای شکری عین فرض
 و فرض عین و الله تعالی المتوفی **آداب تربیت و خدمت خدمت و**
 اول معلوم اولسون که حکما عبید و اما و خدم چشم انسانه ال ایتق و کوز
 و قولق مشایه سنده در میثلزیر که انسان کس و ایل طوبه جی نشانه انور
 ایل طوره و ایلغیل و برحق یزه انوک اینی ایل و رور و قرب ایدر جک نشینه

218

انسانه در احب و در کات
 عالم

اندر کوزه زین نظر اندیر و علی بن االقیاس پس انکرک اعضا و آلاتی بونک اعضا
و آلاتی اولدی مقصود بوسوزون انکرک منم اولوب ابواب راحت انکرک
مسدود اولد و عین بیان اینکد رو بونکر اولسه انسان حرکات مختلفه و ترددات
مباینه و قیام و قعود و محی و ذهاب که تحصیل حاجات حسیه ضروریه چنان
صفت اولور بنفیه ایله کرک پس تعب و کلال و قعود و طلال عارض اولوب
کسب فضایل و کالات تحصیل درجات و سعادات اینکد زمان قلیوب اکثر
بنی آمده که فضل نایاب و مایه کالات مفقود من کل باب اولق لازم اولور
و مع هذا انسان اول اعمال خسیه بنفیه مباشرت اینکد حرمت و وقاری
قلیوب خادم و مخدوم و رئیس و مروس کچنان اولور زوی پس حق جل و علاک
عظیم نعمتی و اولو انعامی در که انبیا صبدن بعض افراد چاکر و غلام حضور
خادم و غیبتکده قایم مقام در پس بونعمتی بیک کرک و انوک شکر من ملق
کرک و المری حق جل و علاک و ای ای و کین ملا خطایده ب رفق محالیه
عادل اولوب انکره قدر تری بید و کی قدر اعمالی حامل اولق کرک و انکره و خنی
اوقات استراحت تعیین ایدوب اول زمانده خدمت و محنت و عفو
ایدوب راحتین مکریر و عیشین بالکلیه منقض استمک کرک و ملا حظ استمک
کرک که طبیعت انسانی خادم و مخدوم و رئیس و مروس آرسند و شکر کدر
اکادنی کلال و تعب عارض اولور اولدنی استراحت و ترفیه بدنه محتاج در
پس مضاف و عدالتی الدن قومق کرک **حکایت** اولور که عبدالله
بن طاهر که امرا می مامون خلیفه دن ایدی انکر که بر کون مامونه خلوت تنده

214
او تور مشدق غلامنه چقر دی اجابت ایتیمک قج دفعه ندا ایلدی آخر غلام
کلوب خشمک ایدی که نیچه با غلام یا غلام غلامک زمان استراحتی بونقی
غلامه حاج ضروریه اولور می عبدالله ایدی که بن جرم ایتیم که طور شو غلامک
بونین و ردیه بر مقدار زمان سفر و انیوب بعده پایشن قالدروب تری
یا عبدالله بزم خدمتکار لر ایزار و اخرک امین لر ایدر کر بر این لر مری تحریف و اربا
ایده و زار و اخره این اولور مزو فقیر ایدرین اگرچه مامون خلیفه عفو و ترک انتقام
خصلته معروف و مشهور و جرایم عظامدن بعد القدره بتجا و زاتیمه سی کتب تواریه
ندکور و مسطور در جلدن عتی ابریم بن امدی مامون خراسانده ایکن بغداد و خلافت
دعوا سین ایدوب مامون بغداده کلجک طاقت مقادستی اولمغین استا
ایدوب بالاخره مامون کاظمه اولد قدن صکره عفو سیاست سلاطین ده
نامرخص قتل لازم ایکن عفو ایلدی با انکر جلد ارباب مشاوره و اصحاب دولت
فصله اجماع استیلهیدی و عفو دن صکره ند ماسندن ایدنیوب دیریدی
که یا عم سکا عفو دن دخی اعظم احسانم بود که شفاعتی لر نشینی سکا تخرج ایدر مردم
و فضل ابن ربیع که قدداشی محمد امینک وزیر ایدی مامون ایلد ارالرنده
خلافت و شقاق بر غوب مامونی ولایت عهد دن اخراج ایدردی با انکر
باباری مارون الرشید خلافتی محلامینه بعده عبدالله مامونه عهد و وصیت اید
عهد نامه کعبه معظمه ده اصبه قومندی مامون امینه طفر بولوب قتل ایدر که
فضل شتر اولدی بعده بولوب مامونه کتور دیر مامون انی دخی عفو ایدوب
قتل ایلدی و مع هذا غلام مزبورده تا بوجه صبر و تحمل مقبول اصحاب و مکرر اولد

زیرا اؤب سلطنت و اؤب عبودیت مرفوع و اؤاب حثمت ملوک و نفوت
 خدام موضوع اولور پس اؤب خدام و اقامت حرمت اؤبشام لازمدر
 و لکن آزرجه به چوق عقوبت ایتیمه نتمه کم ظلمه امرانک عادت جیشی در
 وانی سیاست ضبط و ریاست صنور لر بعض علما دن نقل ایلدیکه امراد
 اگر ادر دن برسی کت ضیافتنه حاضر اولدم چاشنی کبری ترتیب الوان
 اطعمه ایدرکن برجنی الیری قویوب اچنک کی طعام بر مقدار و کلدی فی الحال کندی
 کورمش کی ایلوب اول جانبته نظر ایتوب بکادی کی افندی بوخه کارک
 نظیری بو قدر انجمن کند و کی کورمش ایلدم که آنوک بوغلنی کورمش اولسم قیل ایلدی
 لازم ایدی و ذلقد او غلزلدن برسی ایشتم که بر سفرد و نوشکن بر
 خدمتکارین کورمش که دایمک برسی پینی بیلنه صومش بره کافر آدم
 سفره اوزره بویله می خست و چاکت اولور و یو فی الحال قیل ایشونک
 امثالی ناموجه سیاستلربی موقع عقوبت نظام بکلر و جبار ایدر دن
 چوق ضادر اولور لغو بابتد مس نک و علی الدوام خدمتکاره دشت کوی
 و بد زبان و ترش روی اولیه کاسی جرمیه سی واقع اولدقه عقوبت جائز
 و نافع در اما علی الدوام عتاب و زشت کویلیق نافع اکلدر و خدمتکار ایلد
 لی موجب مکالمه و محاده ایتیمه که مرتبه ادب و حیا دن چنوب کسناخ ایلد
 و جزئی گناه عقوبت ایتیمه بلکه یا تغافل ایدوب کند وی نادانسته ایلد
 یا خود صریح بوجرمیه کی عفو ایلدم برداخی ایلدیه برکسته که کند و سنی خدمت
 مولانا سنده متصرف و کنه کار و محتاج عفو و آمرزش پروردگار اید و کنه معسر

لابد کند و زیر دستی اولان کسند کرک خرمیدان عفو و ترلا تینی ستر ایتیک لایق
بیت من کان یرجو عفو من هو فوقه فلیف عن ذنب الذی هو دونه
 سرکون مخالفت رب العالمینه مبتلا و اصناف عظام ذنوب و کبار
 جرایم مرکب اولان بیده صغیره روائی در که بر اکی درم ایلد صا تون آلد و غی آدمی
 قالیچه طرفین راست تو دیک و شمع مقرر اضله کسرن سونیدر دیک دیولتکوره
 که دایره دن بیرون و حد دن متجاوز اولد ای خواجه ارسلان اغوش
 فرمان ده خود کن فراموش اورا توبده درم خریدی آخر نه بقدر ایتدی
 بعض اصحاب روایت ایدر که حضرت خواجه مرد و سراسید احرار محمد
 مصطفای صلی الله علیه وسلم و الدم خانه سینه دعوت تمشیدی
 بر جاریه خدمتده مقصود ایدوب بن یوزینه بر طنبه و دردم حضرت پریشان
 خاطر اولوب انک امری فیک جا بلیته بغی سن بر آدم سین که سنده
 نادانلیق واردر دیدی پس بن نام و اولوب بار رسول الله لوجه الله ازاد
 اولسون دیدیم بیوردیکر که لولم تغفل للفتک التار یعنی ازاد ایتیمد ک
 سنی اتش و زخ یا قدی قاوردی ایدی و ناهوش شتم و قذف ملوک
 ایتیمدن احترا رانده لرو حدیث شریفده وارد اولمشدر که برکسته ملوکنه
 قذف ایلنه حال انکه اول قذف ایتدی کی سنده انده اولمه فردا می قیامت
 اکا قذف و زور لر و ناگل و ملاسد تقصیر ایتوب مزاج العله یعنی لی
 اید و حدیث شریفده وارد اولمشدر که ملوک کورزه احسان ایتیمد
 نه بر سکوز اندن بد روک و نه بر سکوز اندن کیند روک بعض اصحاب طایفه

بوجه شیک ظامری اید عمل اید و ب سید نه کیرنه اول کو چدن لباس
 طعام بر سه اول متدن طعام لازم در دید پیر آما جمهور علما شریعت و اول
 که بوجه شیت شریعت اول زمانه کوره وار و اول شد که جمله خلعت لباسی
 نوع واحد ایدی اما شمد کی اعصاره مقوم لباس و فاجر فاشد و مختلف
 متفاوت اجناس وار در کند و کید و کی لباسدن ملوک کید رک واجب کدر
 و لیکن کند و اقرانی مک ملوک کیری کیر سه بودنی ملوک کنه آن کید رک کرک
 که اولدخی اقران و شالی انچه بکیر شکسته اولمیه **وصیت اشترای**
علا و جاریه اهل خبرت اشیا و تجربت امور و بشکر که عبد یا جاریه
 اشترایتمک استین شدت شتوت و شتبه مبتلا اولسه اصلا استین
 اعتقاد ایلیمیه تمکم اچ کسسه به سر طعام لذت کور کند لک مبتلا غی و دت
 اولان کسسه به سر ماده یری کور نیور بلکه خالی النفس معتدل لاهول امکن
 بزکی دفعه زیر و بالا حکم نظر اید و ب عیوب خفیه سینه اطلاع قصد اید
 و نخواستند اید و کی نرین و زکمت و لونه و نفیقه اولمیه بلکه حکم چهره سنی بود و
 نظرایده و سوق نحاسین و مواضع کثرت زحام ماسده کور و کنه
 قناعت ایتمه که بایع طایفه سنک سو قلنده طمشره حیل لری چند آن
 عمل ایلیمیه و هر متاع که شرا اولور خارج سو قده نظر اولسه البتة اولمیه
 ادنی و عیوبی اجلی کور نیور و کثرت عرض و تقلید زحالی اولمیه این
 تقلیده احتراز اید که غلام ملکب جاریه ده بچاق و خچر مخفی اولوب ضرر اید
 که بیعت حق و بانی غلام بلکه جاریه ده غضب و لوق شایع در بیع اولد و غنه

لابد در سه بردف نظر اید التفات الیه
 و نظره اولی به آیت ایلیمیه و عرب
 نظره اولی به نظره حق و حقیقه
 اید در هر صده جاریه ستریه الحق
 استین

اولیوب فساد و اقدام ایتیمک محملدر . خصوصاً که بیع اولد و غنی کسینه
 صاحب جاه و مال اولوب الان کسینه آندن دون اوله بلکه کند و دود و
 بلند اولان کسینه نک خانه و سرانیدن چقان غلام و جاریه به راجع الیه
 و شول غلام و جاریه که اهل قدف و شتم اوله و صاحبند چوق کلش
 اوله آلیه . و عرب دیر که خیر ملوک اولد که آند قدن صکره عصا کسر
 اولد . و شر ملوک اولد که آند قدن الکلیوب عصا آله . اگر دیر
 عصا آلتق بر هر حال لازم در زیر امتنی که شاعر جاندر پت لاشی
 العبد الا والعصا معه . ان العبد لا یخاس من اید . دیدی
 جواب ویر و رز که بوزنکی قولدرده در زیر امتنی بوبتی کافور اخشی
 صاحب مصر قند بجو ایدیشدر کافور زکی خادم ایدی . پس غرض حق
 و کلد . بعضیلر بوبت خدمت مهنت اچون النان قولدرده در که
 اندره بود یارده فارق دیر لایم بر هر حال عصایه محتاجلدر . بعضی
 ایدر لا . بلکه متنبی بیتی عا مد و هر قو لک فی کله عصایه احتیاجی نماید
 نیکم شاعر آخر دیشک **پت اللوم للحر مقیم رادع . والعبد**
لا یردعه الا العصا شر پس تغلب و مشاوره اهل تجرب اید کید
 استخاره اید و ب اشتر اید . و جری و مقدم غلام الیایه زیر اهل
 بجان غضبی زمانده حریت و رقی ندر فراموشلیر . و حق غلام و حق
 اشتر ایتمه زیر الحق نفع ایدرین ضرر ایدر . و سابق اقد سنک
 معاین ذکر ایدن قول و جاریه اشتر ایتمه . و انحراف و ابرص معلول حد کلد

قرار ایلیمه . و بر خدمتکار که ذکا و کیاستی غالب اوله آنکله احتیاط اوردی
حامل اوله که ذکا غالب حیل و مکر له بله اولور . و عقل سیر که حیای شیر ایلیمه
اوله عقل کثیر حیای قلیل دن اولور . **در پیت** ابله ساده دل ز غدار دا
به بود . بار بر ضرب اگر استر و انتر از خست **شرو** خدمتکار که
قابلیتین تحسین و تفرس ایدوب اکا مناسب خدمت تعیین اوله عقل لطفی کثیر
و حیاء و ادبی او فراوانی کند و خدمت قویه کار و کسبه کامل کافی عفت
و امانت و خطی وافی و اونسرا و لطف تجارت و کالت و اموال حفظ و امانت
نصب اید . و اعمال شاقه یه قادر و که وسیله اعمال جبانیه یه صابر
محارت و اینه یه مشد و معتد ایلیمه . و بیکی قوی و بیم و ضایع و قیقه
ایله مناسبی عیدیم اولنکر حفت و زراعت و خواراضی و حرارت و انوک
و مالی اعمال قولله . و علی هذا القیاس **نظم** بوریا باف کچه
با فذست . نبرندش بکارگاه حریر **شرو** خدمتکاری بر عهده
ایند که نصکره فی الحال غرا ایدوب آخر خدمت تعیین ایلیمه که حلافت
و تهنگر . و خدمتکار لر تعیین اولن ان خدمتله درون دلدن قصد
ایتمز اولور و مخدوم سعی ایلیمون خدمتکار نیک خدمتی محبت و صفای
ارادندن اوله و بوجال اول وقت اولور که خدمتکار مخدومک نعمتین
شریک اوله و دولندن حصه دار اولوب مخدومک ارتفاعی اکاد
سبب رفعت و جاه و دولتی اکادخی حاله کوره حاله کوهت جاه و دولت
اوله . و احوالی و یرمیه که مخدومک دولتی جدید و رفعتی مزید اوله قد غیری

خدمتکار ایدوب بو مطروح و متروک قالور اوله **حکایت** هشام بن
عبد الملک مژده خلافت کله که جمله اصحاب و ندما سی سجده شکر ایلیمه
الا ابرش کللی . **هشام** سن یچون اصحابک کبی سجده شکر ایلیمه
ایلدک دیجک دیدی که سن یارین مسند خلافت او تور رس ارکان
اطرافک احاطه ایلر لر بر سنی هر کون کور رکن نهفته ده دخی کور
اولور ز . **هشام** ایدی فلان منصب نشک و لسون . ابرش کل
سجده شکر ایلیمه . جمله خدمتکار لرک حاضر ایدر کندی و دولتمند
نصیب اولما یحق مخدومک زوال دولتن استر لر **نظم** اذالم کلن
فی دولة امیر . نصیب و لا حظ تنی زوالها **شرو** ابرش ریاء و تقوی
ما فی الضمیر ادا ایتد و کچون **هشام** آنی منصب جدید ایلیمه رعایت
پس خدمتکارک اعتقادی ایلیمه کر که روز دولت و متمتع اوله اقلر
مخدوم مقیم خدمت اولنر **در پیت** ان الکرام اذا ما اشتهلوا ذکر و
من کان یا لغسم فی المنزل الحسن **شرو** خدمتکارده بو اعتقاد اولما یحق
خدمت عقد طلب ایتوب روز مفارقت اچون کسب ذخیره و جمع حدت
مشغول اولور . و حکما ایدر کر که اصل خدمت اولدر که مجانه اوله
مزد و رانه اولیمه . مجانه اولما زسه باری صحیح جرمزد و رانه اوله نطلو
اولیمه . و خدمتکارک مصالح و مقدماتی نشاط و رغبت ایلیمه اضطرار
و کراهت ایلیمه که بوجال آنزه دخی منعکس اولیمه . و خدمتکار لر
و ایما سیاستدن خائف و رامب و انعام و احسانه طالع غلب اوله

توبه اید نک توبه سن قبول اید توبه دن صکرهینه کنایه رجوع لیده نه نو
 مطابق کنایه عقوبت ایلده و بر ایلکی کنایه ایلده صلاحندن مایوس و خیرندن مایوس
 و لیه . و اگر تکرار تجارب و کثرت امتحانات ایلده فساددن متناعی ممکن
 و جرایم و قبایحدن انقطاعی نامیسر اید و کی معلوم اولسه همان بیع و نفی و طرد
 و ابعاد اولسه که سایر خدمتکار لرک دخی فساد نه سبب لور **شعر** کرم صابج
 بفساد آخر یفسد . کالنا رتوضع فی ایجاد فحش . و خدمتکار بد خلط رتی
 و ماده فاسد کی در که خدا صلیح دخی وارد اولسه آنی دخی کذویه و دند
 فساد ایدر . و هما ممکن بنده مشتری استخدام اید که حب قلبی عقده
 موکک خدمت احرار دن اکثر یا اغلب و فرا و لور . و اخلاق سیدی ایلده
 مخلوق ایتیم سییر اولور . و حکم دیشلر که خدمتکار اوچ صنف در
 و کیسی عرا بطبع در ایکنجی سبب به بالطبع اوچنی سی بنده بشه و در .
 صنف اولی اولاد و انساب کی تربیت و رعایت ایتیک کرک . ایکنجی سی
 مویشی و دواب کی استعمال ایدوب نلر کی ریاضت و تقویم ایتیک کرک
 و اوچنی سی حاجت اولد و استعمال و امانت تحیره ایلد قوللنه **باب**
در بیان اخلاق اجناس و افرجه طوائف ناس بو مقامه و خواجه فیض طوائف
 اخلاق غالبه و طبایع لینه اشارت ایلدی که استخادمه معلوم اولوب که
 حامل اولنه و بزرگابو فنده موضع اولان کتا بلردن و تجارت جاد و ^{مستحق} استعمال
 جبار اجناس ناس ایلده معلوم اولان فوایدی ضم الیک **مقدمه** اولام معلوم
 و مسنون کنه طوائف ناس بنجه انواع و اجناس در . و هر بنده بعضی خلوق

احذایته و کفر فرای

اگر مدوح

اولشده

اگر مدوح و اگر مذموم غالبدر . و مقدمه خدمتکار لرکه اتحاد ایدن کین
 اجناسک خواصنی بلکث لازم و واجبدر . و اختلاف انواع و اجناس
 فضل خیر الناس موجب و زین ثابت لکه الناس معادن کعادن الذیاب
 و الفقه **شعر** بنوا آدم کالبت و نبت الارض الوان . فمنهم شجر الحلب و الکافور
 و البان . و منهم شجر بر شیخ طول الدهر قطران **نظم** نظر قل نوع انسانه کی
 زهر و کی سکر . عجب حکمت بر آنچدن اولور دور لوثر پیدا . بو باغک
 که حقیقت صوی بر باغبانی بر . ولی اولشش حقایقه پنجه یونیک
 شجر پیدا **شعر** و اختلاف خصایص اجناسک بسیجی قدر . بر سبب اولد
 جد عالیه رنده بو خلق اولوب انسال و اعتقانه ساری و موروث اولد
 ایکنجی سبب اولد که و طبری اولان بلادک ارض و هواسی و ماسی و سایر
 عوارضی اقتضایده . اوچنی سبب اولد که بعضنده اول خلق المخیل
 بوذن تعلم و سرقة طبیعت طریقیله خلق ایتیش اولد **طائفه عرب** اکثر
 مقدمه افضل اجناس بنه آدم در . اکثر عقلا دیک زیرا بر طائفه عجی
 تفضیل ایدر لر اکثر شعویه دیر لر . عرب نطق فصاحت و شعر بلاغت ایلد
 کا یقندر . و بوکا دلیل بودر که بریده کر و ب عمر نه بلاد کورین اجلا
 اعراب بلکه عورتلری اشعار و قصاید سولیشلر در که فضلالی علما پنجه طر
 یازمشلدر که هرگز وزن و بحر نه و قافیه و اعراب نه بر خلط ایتامشلدر
 و کرم و احسان و ضیافت و مهمان و رعایت عهد و امان ایتیکده و تجارت
 و فروستیدن بی نظیر لور . اما بجای طبع و قوت شهنشکه و موملور

تحقیق شر الریق کتابنده اید عرب جنگ قیصری فضل و اقوم حبلی
 و نفسی احسن اخلاقی اکرم و طبعی ارق و وفاری اکثر و خلقی اطر
 و ساندی افصح و چهره لری اسج در . بعضی علما دیشل در که کرم وجود
 عرب بن حکمت و زبانی روم و فارس بن شجاعت و صبری ترک و فزکدن
 شقای کرج و ارشدن طلب ایدک . و عربک بر خلقی خنی ظلم و ضمیمه تحمل
 بر تیره لرند و جوع و عطش یکه چنور لر بلاد شام و عراق و کلوسلطان جایک
 و لوپ حضور اینکی اختیار نزل . و عربک خواصی جو قدر و لکن شتر افکار
 جایز دکلدر . آمدن قول و جاریه اولماز . قصیده فراسده عربی
 به و جهل و صفایم شد که **نظم** خیر البرایا و الانام العرب
 کذا قال العالم المحرب . طابوا فروعا وزکوا اصولا
 لانهم لم یلبسوا جمهولا . وفيهم الفرة والجمية
 والشمه الطاهرة الزكية . کرامة القدر وبذل الجود
 والظعن بالثقف الامود . وفيهم الخداع والعداوة
 والشد ولا رها والفا . رعاية التجار وحق الضیف
 موجودة فيهم وضر السیف . امینهم لیس له مماثل
 کما الخودن ما له معادل **طایفه** نجم اگرچ هم لغته ماصدی
 اطلاق اول نور و لکن عرفه فارس بلای که آنره ایران و ولایت
 ایران زمین دیر . و ایران زمین فرات ایرا غلبه چون ایرا غلبه که
 ایرا غلبه و دیر ایرا سنده و ولایت در . و مشهور ولایتی در

و عراق نجم و پارس کرمان و خراساندر . و نجم خلقی الوانی بایض حمریت
 و بدلی فربه لیکه یامل و صوتی صافی و عقلی لطیف و همتی شریف
 و علوم و معارف و صنایع و لطایف سرآمد نوع بشر در لر . و توحش
 شریف اینک شرفه تیرنی که حضرت بوردی لوکان الایمان معلقا
 بالثریاله رجال من انباء فادس . خصوصاً که اهل خراسان آنره
 آسمان ستر و کالده تابان اولق مثل خوراسان و لشدر . و جمیع
 علوم و معارف ده جمله عالمه تفوق اینشدر . امام سید بن خرد
 بعضی سائنده ذکر اید که علم حدیثک مکان و زمان جتندن بحال علم
 و ار در مکان جتندن خراسانده زمان جتندن جحر تک ایکی یوزی حد
 نهایت بولشدر . تحقیق شر الریق کتابنده اید که فارس بلایک
 صورتی جمیل مصلی قلیل خلقی کریم و غضبی عدیم در زیر که
 کیفیتی معتدل لکن اهل سکون و راحت لر و ریاست عقل و علم و فضل
 لکن جلد و خنده و بخل و امسا که خالی دکلدر . خصوصاً اهل موقصده
 صاحبی اهل فارس جتندن بولیدیشک **نظم** والفارسون لهم مکارم
 يعرفهم من لهم بلاءهم . لهم خلال ولهم ریاسة
 وفيهم السداد والکياسة . وعندهم بخل وفيهم کبر
 وعزة ومنعة وفخر . وعندهم راي وفيهم علم
 وصنعة وحکمة وفهم **طایفه** روم و قادیانیت و سغدی
 ایل موسوم و مرسوم ابا بخل و خست و لوم و ذمات ایل یلوم لر و اهل

شکالی بیاض و شقره طاعت و مواظب لری مدوح و عقل و کیا ستم مقبول
و جاریه لری خزینه دار یغنه مناسب . و اماک و بخلداری ضبط موافق ملایم
و حکماء متغزل دیش که شعر لری من بنی الاصفه بدیدی . قلبی
بهم الجود الصائب . سهم من اللخط و متنی بها . عن کتب
فوس من الحاجب . کافنا مقلته فی الحشا . سیف علی ابن
لنی طالب شر و مقصد فراست صاحبی اهل و هم خند بویله دیش که
شعر و ازوم فیهم ادب طرف . و علی بغضه و لطف . و فیهم القبول
و الالباب . و فیهم الاراء و الصواب . و فیهم خوارش شیخ
و علم و حکم و الصناقه . و فیهم الخجل و ذل النفس . و فیهم وصف
طرس . لکل شیء صلیح العلام . منهم رتد الشرف التمام طایفه
ترک شجاعت و جودت و جرئت حسن کل الیه شهو را ماعذوق قاصد
طلب حق ناشناس غیله مشهور کرد . تحقیق شر الریق کتا بنده
ترک اهل فارس استقامت افزوده مساوی قوت اجسام و صبر شد
و تنکده غالب کرد . بدلی حسن بیاض و زرملکی جامع و چهره لری بویله
مایل و چشملری تنک و ملیح و قاتملری میانه در . خولری خوبلقده است
و زشتلری زشتلکده نایت . خلقند خدرو بی و فالق و قساو
و قتل رحمت ظاهر در . آت اتی یکدن جگر لری غلیظ اولش در حرکت
بویله پا خند و عاجز از و لطایف و ضایع ده قاصر کرد و اما جنک و حربه صابر کرد
و با بر طرفه نظر و لطیف و صفا لری ماهر بری کنز اولاد و معدن بلدر . و زرک طایفه

حضرتی محی طری

قدری یعنی طحیره سی همان معده سی در نه طعامی اولسه طبع ایدر لر • معینه
اتراک خصوصاً که مغل چهره لری مدور و بوزلری بیضی و کوزلری تنک
اولور • نه که جناب رسالت پناهی صلی الله تعالی علیه وسلم وصف فرماید
و آخر زمانده خروج ایدوب اهل اسلامه غلبه قتل یدیه جکلیری آن
نظام الیه پورشکرد • اذاکان آخر الزمان جاء بنو قنطورا عراض الوحوه
صفار الا حین فطس الانوف کان وجوههم المجان المطرقه • بنو قنطور
ترک در • قنطورا برخاتون یدی بعضی ایدر کرکه قنطورا حضرت ابراهیم
علیه الصلوٰه و السلام جاریه سی ایدی ترک انوک نسل در • یعنی آخر زمان
اولیک قنطورا او غلری کله لر بوزلری در می و کوزلری کوچک و بوزلری بیضی
بوزلری کویا کون چاکش قلغانه بکزر • اهل ملاحم ایدر بوزلر مغول طایفه سی
ایدی اول طایفه عظمی لری جکیه خان الیه سببع و عشتو ستماء ده محمد
خوارزم شاه اوزرینه خروج ایدوب ماوراء النهر و خراسان لایسلین
قل عام و تحزب بام الیه اول کونه الیدیلر که اول کی ولایت بهشت ابدان
نام و نشان قالمادی • اهل وقوف دیر کرکه بیک سیل محرابی عادت
توالد و تناسل واقع اولوب هیچ ضرر و آفت تیشمه خراسان ماوراء
اول عمارت و لطافه که جکیه خروجدن اول ایدی انوک اوزرینه کلک ملک
بن لایث ایدر طوفان نوحه نضکره روی زمین اولان وقایعه واقف اولان
کیمنه بلور که جنگنه واقعه سینه مانند قتل و تحزب اصل و واقع اولمشترک
بعد اول علی و علی اهل کوسه و تحزب سینه و در بغداد و شیراز و کربلا

عباسی و اولاد و ارکان و لکن قتل بغدادی بر قوله میدی کون بر قوله
توق کون قتل عام و تخریب جد و احراق کتب و مصاحف المیدی و بعد
ولان مقتول و نیش کرده یوزبکین زیاده ایدی . و صغیر خیم
و خنکایت و لغین آنرا خند بعض شغای عرب ویشکر که شعر سل الله ربک
مرفضه . اذا عرضت حاجة مقلقة . و لا تسأل الشرک فی حاجة .
فاینها هم احین ضیقه شر و خواجه حافظ شیرازی دخی کا اشاره بوی
بیرر شعر تنک چشتی آن ترک شکر نیازم . که جمله بر من درویش کفیا
آورد شر و صاحب قصید فراست ترک خند بویله بدیش که شعر و التکر
فیهم قوۃ و غطه . و جرأة ما ان لیدها حسة . لا یعرفون العفو
و الوفاء . و لا یرون الجود و سخاء . و فیهم اللوث یوم الحرب
و فیهم کل ملج غذب . لهم قدود و لهم هنور . و الوجات الحمر و الشو
و فیهم نجاة الاولاد . لکن عروا من حکمة الله و طاعة الله و ذکر در بطا
معلوم شجاعت و فروستله موسوم اما الصو صیت و قطع طریق اکثریه لازم
و رفیق در . سوق الریق صاحبی یدر اگر اراده خشونت و قوت شجاعت و
مقر و خشونت عیثه صبر و قوت و فاجت و خدر مقرر در . و اگر ادک خلوا
شاد و امتها ندن غیر یی صالح اولمز . و صاحب قصید فراست اگر اد
اید که نظم و الشعر کل الشرفی الا اگر اد . بعدهم من سب السداد . و فیهم
و العالی . جلالة و الطین العالی . لکن جیل الخلق و الصبا . لیست
تکم کلا و لا اله الا الله . بقیه ایدین بوطوانک اکثری یوزبانه رفیق اولمز

بودیار و اعصار ده بنده و خدمتکار اولان طوایف بوسنا و ماجر و اناود
و روس و فنک و کرجی و چرکس و انزله قریب مکریل و انزاد بونلرک طبایع
مشهور . و خلوی آسند بوسنا حاکم و وقار و زانت عقل صحیح
و وفاء امانت ایلد موصوف و غلام و جاریه حی حسن شکل و خدمت ایلد معرو
فقیر نظم ایتیش ایدیم شعر سانا جنس ذاک الاعمی الغرا ذب سنا . فاعض
وجه فدا و قال مضیبا سنا . ماجر حاکم و لبیب جمع ضایعه قابل و اریک
ما جت و فساد و غارتده کامل و قتل و جرح و اباقیت ایتکه مایلدر . المکر
صاجری استخادمه احتیاط ایلد عامل و لوب صاف منق کرکر . و اکثر نیک
اشکالی حسن الوانی بیاض در . فقیر نظم ایتیش ایدیم شعر غلام عجمی
قد جرنیا القلب اذ ماجر . سانا جنه غنه فقال مضیبا ماجر آناود
حسن شکل و سلامت عقل و قابلیت ضایع و ادراک و قایقده متفطر و لکن که
و فساد و طغیان و فساد و دن خالی کلدر و کند و لرزم ایدر که اصل جنک
عرب اول . جیکه بن الابهیم فسانی که ملوک شامدن ایدی و تنضراید
قیصر هر فلک امر اسندن ایدی رایات نور اسلام مفارق و لایث
لامع و لیجک سلمان اولوب مدینه منوره یی زینت تمام ایلد داخل و لیجک
روایت ایدر که مدینه ده بر بکر و ثیب فالما دی الاتفرجه جیقیدر . حضرت
رضی الله عنه حجه عازم ایدی بیلد چقوب پت حرامی طواف ایدر کن بر کیم انزاد
اوجن با صوب ازاری چو نلدهی و فو ب اول شخصه بطلجه و بوب بوز شکیست
المیدی . حضرت عمر و شکایت ایدر حکم جلدی شغوب یا خصک ارض ایلد مضی

راضی اول بیورجک بن ملکن اول سوقه یعنی رعیت در قضا ص نجا و لور • بیوردی
حکم کتاب الله بود • جیله اتیدی بن ظن ایدردم که اسلام ملک ایلد غنم ریاد
حضرت عمر رضی الله عنه بیوردی که عزت اسلام زیاده در ولکن حکم کتاب الله بود
ملکن دکلدر • جیله اتیدی ایدی بکون بکام ملت ویرک یار بن فصل الملک • ایلد ایلد
صبح کور دیر جیله قوند و غنی زمین دیر بلاقع اوشش بر فرد آفریده قالمش
اورادون جیله نیه قیصره کلوب تنضرا ایلدی قیصره غایتشاد اولوب انی استانبول کتوره
رحایله ایلدی اما جیله نامدم اولوب بوشعری انشاد ایلدی شعر تنضرت الاشرف
من اجل لطیفه • واما کان فیها لوصرت الضرر حال آزارنا و علمای دیر کر که قیصر
دایری جیله یه اقطاع و یروب جیله عساکر ایلد اول دیارده اقامت طول زمان
کفار ایلد لاسلمری تغیر اولوب ازنا و دایله مستی اولدیلر • و العلم عند الله
روس روس طایفه سی حسن شکل بایض لون و قابلیت ضایع و لطافت حد
و اطاعت سید و قله عبادت ایلد موصوفلدر • اما قله صلاح و کثرت ابا و اجداد
معروفلدر • قدیمه جیالوق ایلد مشهور لر ایدی حتی بر تارنچه روسی ایدر
دیر لر ایدی اما شمدی قضیه کس اولدی و تار و لاینگ اکثر بنی روس یعنی اخذ
ایلدی • حاجی طرخان دشت برکتانی کلیا اخذ و نهب ایلد لر و الله اب علی
افریخ افریخ طایفه سی لطافت و حسن شکل و طرافت و دقایق خدمت عارفلدر
ضایع جزویده کالری کلی در ولکن کیمده مسلمان و ملر • پنجه سیل اسلام
حرف و لغت بولوب عبادت و طاعت ایلد لر لی فرصت بولد قده و منقلب
جلی غلبه طر ایلد مشیبا مضمونه مظهر اولمشلدر • طایفه سی عقل و کفا

وسعی و درایتدن خالی دکلدر غلام و جاریه سی اقیاد او زره اولور لکن نوع
تقدیر و ذمات شاندن دور دکلدر **چرکس** اکثری حسن شکل و صحت
و قار و جشت و دیانت و امانت ایلد موصوفلدر اما ساده لیک و بلا
نقصان تدبیر و عجب و نخوتدن خالی دکلدر • حتی مصر متحد سنه ثمانین
سبعه مائه دن سلطنت برقوق چرکسی یه تیشوب تا سنه اثنی و عشرين
سلطنت مصر و شام چرکسیه منحصر اولوب قولدن قوله انتقال ایدردی حکام
بلادت و عجب و نخوتلر دن ظن ایدر لر ایدی که دولت رفیع الارکان منیع البیان
آل عثمان ایلد بقا هم الله تعالی لیل یوم المیزان معادل و مسا و قدر قوت
اول عالی درگاهه مقادوم و مقادوی اولار لر زیر سلطان یزید مجید خان
اندر الله تعالی بر بانه و ثقل یوم الحشر منیرانه حضرتلری ایلد سلطان قیاسی منزه
منزعه واقع اولد قده کمال حلم و شفقتدن اشراج ملکرین قصد ایدوب
نهضت ایتوب بعضی مرار سال ایدردی اتفاقا کسر واقع اولغین سری سلطان
با دخوت ایلد پر اولمشیدی چون تحت سلطنت قدیم قدم مبارک صاحب مان
مناخ حاکم ایران توران افتخار سلاطین آل عثمان سلطان سلیم شاه
خان ایلد روح الله روحه فی غرف الجنان مشرف اولدی **پیت** و لولا تحبوا
الحکم عجزا • لما عدم المسیئون الخالی شر مقضاسنجه ایتد کلری جبارت
و کتبا خلیفه تحمل بیور میوب دفع معرت و دفع مضرتلری ایچون بلا و ع
شام و حلب جانبیه رشتیکر حکیمی اول اولد بانه سلطان ابولاق قانصوه
حیرک لر ایتدلی رای و تیر بیره اکللی بدنی

اطاعت و انعام شریفین نه صادر اولور سه اکافاعت ایتک ایدی بقیه
نقصان عقل و خلبه جبل و افراط نخوت و عجلری سببی اید مرحوم غوری یط
ایدوب سن قتلانودن قورقار سک مصرده او تور بر سر حق و اار الوم انوک
حقندن کله لوم دیر لاییدی . بالآخر مرحوم غوری دخی خواه و ماخواه
حلب جانبیه کلوب مرجع و ابقدر اثنین و عشرین و ستماء رجبک اول کونی
محارب ایدوب الحال چاکیه منظم اولوب سلطان غوری و نائب شام سیبایی شج
و اعظم امر ایدی مقتول اولوب بقیه السیف میدان کارزار دن فرار اید و منکوب
و مسلوب مصرده و شوب طومانبانی نام چرکی که امیر کبیر ایدی سلطان ایلدیر
اشدوم که حضرت خداوند کارشادن تکرار رقع ایشش مقوم و مطنکره
عسکر ایلدوب بالکلیه رفع و استیصال ایتد کون راغب د کولم اگر حاکم کوز
توبه و انابت و خطبه و سکینی نام حجتیه فرجامه ایتدک اجابت ایدر سه کوز جان
و مالکون این ملک کوزده سالمین اولوک و الاء عسکر ظفر بهر اید ایش
و قشورده حاضر اولوک . چون قلع عقل و کثرت جهلک قابل علاج کل
اصرو او استکبر و استکبار مضمونی و زرع رفع رایت خدا و ترک سلوک
طریق انقیاد ایلدیر . لایذنبه سه ثلث و عشرین ستماء ذی القعد
شادن نهضت بیور و ب غره ده و مصرده پنجه دفعه محاربه واقع اولد قدن
آخر قاهره شهر نیک و کنیزه بیدایه ده تلافی عسکین و محارب عظمی وقع
اما حضور ایلد شامیه و بآه ایلد شامیه غریز بر ارمی و به آخر الامر
چو طغوز و غرقه و ریای عسکر اولوب و قتلری کان کم شمشیر کور اولو

دکان امر اسد قدر امد و را و مکریل و از اذخی چرکه قریب طن جهندن
وسیه رنگ قمندن بریسی **هند** یلر هند بر ولایتد جنوب و مشرق
و خلق اکثر اسر اولور . اما بعض سنده بوی جلال دخی اولور . میخرو
و بلوی بعض تغزلانده ایدر که **پت** هندوی مرا کاکل ترکانه به پند
و سینه من چون بت و بت خانه به پند **نر سق** الریق صاحبی
هل هندک قدری موزون و رنکاری سمر و طیب نکمت و حسن میت
و عقل و سداد و دن و حکمت و صناعت و وفاء عهد و مودتن بهره مند
و ماکدن مبالات ایتوب جرایم عظامیه قدام ایدر لر . صاحبک اوی صالح
و طاکر خایت طالع اولور . امراض نر لویه المره جوق حاض اولور .
قصیده فراست صاحبی هند یلر حقه بولیه دیشش **نظم** و الهند فیه عقه
و قسوة و باطل و حق . لهم شعور و لهم قدود . و هم اهل و هم عبد
نر بوزمانده هند و طبع شیلر استعمال ایدر لر و لکن شو خلق کثرت
سببی ایلد موملر در **نکلی** اقلیل العقل و الادب کثیر الله و الطرب
و انلردن عقل سلیله خلق حسن عجب . کثرت طبلر نه سبب قلع عقل
و بعض بلاد خارده ده آغز خد متلردن غیر نسیه صالح و کلاردر . قصیده
ترا سته ایدر **پت** و فی الزنوج غلط الطباع . و فیه میل الی الجماع
نای فیه حبش آنلردن صلح در . خلیفای طایم در و لکن ملری ضعیف
و عمر لری قلیل و قضیه او فیه شیش **نظم** و خلیفای طایم در و لکن ملری ضعیف
و تحلیف شامیه و لکن ملری ضعیف و خلیفای طایم در و لکن ملری ضعیف

واقع اولور. انوک کی فردکست ایلو کی معلوم ولیکست جنسی کم اولور
 جکسی دخی بولیدر یکم ایونبندن دخی مقبره فرد حاصل اولور و الله
 علم باب سادس تدبیر بدن ضبط مالک و قواعد شاهی و نوا ایس ^{بایند}
 و بوباید. برایکی فصل ایراد اولور فصل اول انسانک تمدنه احتیاجی و فیک
 شرفی بایند. در اگرچه مقدمه ده بزبوم مقصودی ایراد ایش اینک ^{معاونه}
 خواجه نصیر فاضل و انی یافدا و سابقدن یاده تفصیل المذک ^{اول} معلوم
 موجودات ممکنه ایکی قسم در. بریسی ولد که کمالا وجودیه مقارن
 جلد سی البعل حاصل اولاجرام سماویه کی. ایکنجی کمالا وجودیه متاخره ^{ایک}
 حاصل اولاجسام مرکبات عنصریه کی و بوقسمه حرکت کرک که آنوکله قوتدن
 فعله و نقصانده کمال حقیقه. و بواسطه سبب و قتی و لیکن حاصل اولور
 و اسباب دخی یا صور در ماده نظیفه عارضی و لان صور حلقه و مضغه و صوم
 حیوان کی متعاقب مبداء فیاضدن فیض و لوب آخر صوره انسانیه یه مودی
 و صور کمالا اصطلاحده کالات مملکات دخی دیرلر. یا معدنه که ماده
 متعاقب کلوبینه کید و ببری دخی کلوب آخر ماده یه کمالی اولان ترک حصونه
 مفضی اولور خدا رکبی که بدن انسانه متعاقب منضم اولوب نشود و نمانند کمال
 ممکنه مفضی اولور. و معاونه دخی مطلقا اوج قسم اوزره در اولوکی
 بالاده در دخی معین و لا یطیشی معاونه بایند و کی شئی دن جزوا و لیکن معا
 ایکنجه انسانک حیوانیه دخی کی. ایکنجی سبب معاونه بالاده و بیعی معا
 معاونه بایند و کی بنسبت کماله و لا یطیشی و نمانند که کماله و لیکن معا

نوری

سویکی زیر صونک حیوانه نفی بود که خدای ترمیق اید و بنا فذ صتیقه کی کم
 مستعد ایدر کند و شی سچ خدا اولماز. آوینچی معاونه بالخدمت
 معاونه بالخدمت اولدر که معینک فعلی معاونه ایتد و کی نسبت
 نافع اولدر خدمتکار فعلی کی که سیدنه نافع و انوک غرضی محصلدر.
 و معاونه بالخدمه دخی ایکی نوعدر. بریسی خدمت بالذات که معین
 فعلی معاونه ایتد و کی کشینک غرضی تحصیل اتیک ایچون الیه. مملو
 بلکه ایتد و کی خدمت کی که ذکر ایتد و ک. ایکنجی سی خدمت بالعرض
 معین فعلی غرض آخر ایچون الیه. و لکن فعل معاونه واقع اولان
 دخی نافع اولدر. چوبانک رنه کو سفده ایتد و کی خدمت کی که اصل غرض
 صاحب ربه یه خدمت و انک ضامنی تحصیل در لکن ربه یه انک مرادی
 اولدر و چون خدمت ایلر معاونه و خدمتی صاحب ربه یه بالذات نفس
 بالعرض اولور. و حکیم فاضل معلم ثانی ابو نصر فارابی قسم اوله مثال افایند
 کتور شش مثلا افعی لبع ایدوب حیواناتی اهلک ایدوب ترکیبی اطل اتیک
 غاصره بالذات خدمت و معاونه اولور که حیوان لمسوعک ترکیبی اطل
 اولمغه متفرق اولوب اجناسی غاصره ملحق اولور اما نفس حیوانه خدمت
 و معاونه دخی یوقدر بلکه المره ضرری وار معاونه قطع فاکه. و قسمانی
 بساع بهایی اقراس اهلک اتیک مثال ایتیش زیر اسباب اهلک حیوان
 ایتد سندن غاصره ملحق اولور و غیره اجناسی متفرق اولوب هر غرضی حیوانه
 یا لقسر کلوب مجتمعه و غرضی غیر اصلی سندن حاصل اولور و لکن سبب فایند

نوری

حیوانی کند و نفعی چون ایدر که لوم و دماستند تغذی ایدر بخلاف افاعی که
 لیسع است و یکی حیواندن متمتع اولماز . پس فاعینک غاصره خدمتی بالعرض اولور
 بالذات اولور سباعک بالذات اولیوب بالعرض اولور بودر خواجیه
 و فاضل و دانی حکیم کامل ابو نصر فارابی دن نقل تیدک لری که کمال ایضاح
 بقیر ایلدک . اما مخفی اولیکه که افاعی حیواناتی کند ویه مضرت و تمهید یوب
 لیسع ایلر . پس انلردخی کند و اچون ایتیش اولور غایتی جلبت هوت اچون
 وضع ضرر اچلیچون که اثر قوت غضبیه در ایتیش اولور . پس خدمت کند و بالذات
 غاصره بالعرض اولور . بو مقدمه تمهید اولد قدضکره معلوم اولد که غاصره
 و نباتات و حیوانات انسانه اوج طریقه خدمت ایلر . اغنی خدمت بطریق الما
 و خدمت بطریق الآله و خدمت بطریق المعاونه اما انسانل نلره خدمت ایلر .
 اما اچون طریقه که خدمت بطریق المعاونه در . زیرا انسان انلردن اشرف
 اشرف اخیه خدمت ایلر بلکی عکس اولور اما بطریق خدمت ایتد کار زیر انسان
 لظا هر بدن و روحدن مرکب ر بوندن خدایه محتاجدر . پس مرکبات بالذات
 خاص مرکبات صنفدن انسانه خدا اولور لرقد اخو دکلو و منفیدین خبر و عمل اولور
 بینه کم مقدمه کتابده بلدر شل ایدوک . پس مرکبات و غنا طریقی الما
 خدمت ایتد کلری ظاهر اولدی . اما بطریق الآله خدمت ایتد کلری مخفی ظاهر
 شلک و زات انسانه سکر اولور و آنکل کل و اجر و لینه ایدوب جبار مساکن ایلر
 و مواجود تنفیدن لازم اولور و زیاده و کمالاتی جدید کلر تنب و روح حیوانی که حیات
 و حیاتیک بخالدین فی الحال محرق اولوب باطل اولور و اما انل اولور و حیات

حرارت کسب ایدوب تعفن طوتر . اگر اخراج اولر نه بدنی روحی ایدر
 دل سبیدن و خالی راحت اولد و غنی کی اخراجی دخی راحت اولور شیخ
 سعدی علیه الرحمة والرضوان در هر نفسی دو نعمت موجودست دیدو کی بود
 و صونک آلت اولد و غنی دیدو ک که خدایه بدرقه اولوب اوکند و شوب
 فی منافعه ضیقیه و اذخالی ایدوب بدک جمله سینک تغذیه ایتد سید اولور
 و اشرف اولد و غنی طبع خدا ایتدکه ظاهر در . و مرکبات دخی بعضی غذا بعضی
 اولوب خدمت ایلر . و بعضی دخی مسخر اولوب مهاتندن آت و قهر کی که رکنند
 خدمت ایلر و بقهر کی که حراش و زراعت ده خدمت ایلر . و کلب کی که صید
 و حراش ده خدمت ایلر . نیت کم تنزل آسانید بو خدمتله اشارت یور
 و سحر کم الفلک العجری فی البحر باهرم . و سحر کم الانهار و سحر کم الشمس
 و القمر ایتین و سحر کم الليل والنهار . بلکه انسانه اجرام سماویه دخی خدمت
 اما انلرک خدمتی بطریق المعاونه و در بطریق الماده و الآله دکلد . انلرک
 خدمته دخی قرآن عظیم اشارت اولشدر . و بیست شهوره دخی اشارت
 واردر **اب** ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند . تا توانی
 بکف آری و غفلت نخوری **شر** زیر اشرف سحر حرکات لیل و نهار
 پیل نوم و قرار و سکونه مناسبدر زیر اضواء و انوار نوم غرق اولغ
 و ال سبیدن که نوم جوهر روح باطن بدنه توجه ایتد کلر ظاهر بدن ار و احدن فی
 خالی و ایتدک اعصاب قوایله ستر غایتی کلر . و حواس قوی اعضا
 و اعضا مشرجه و افغون . پیل انوار و اضواء حق اولک انوار و حواس

تعلیم حقایق است که میدان نظر و تعقل را یک سواری نه سمنه تیر غنان بر
 معارف شهریار رسیده جلوه آید در لر . کاه بنام خطابت
 خوانی معانی قناع اقناع و خطابت در عرض چهره فله در لر . و کا
 مقیم هنگام بحث و جدال اولی و دلیله و رای شباهت حد لدن عرض
 مطالب اید لر . و کاهی فرو مانده محالش کوشش بهم و خیال حق
 تحقیقی کوس معانی شریه دن و در این باب در لر . و در این باب
 مبتین اولی شد که انواع قضایا که مواد اقلیه اولی و شریه در . اولی
 بر ماند که یقین محض فاده اید که شایسته طین و شبهه دن عاده معاد
 ایکنی جد که نقدات مسلم دن مرکب اولی الزام خصم فاده اید
 اگر چه بعضی خیر حق و سینه اولی اولی . لکن مسلم خصم اولی اعراض
 ایدر . و در خطابت که قضایای یلب در خطابت و عا ط
 استعمال ایدر و خلقک المله حسن ظنی او بطل قبول ایدر . و بو
 خطابتک عموم ماسه نسبت فایده سی چو قدر . در دخی شود که بعضی
 معانی بی خیالات شعله بیان آید در . و عرض بر شیه ترغیب یا
 فاده ایدر . مثل بر شاعر خمره ترغیب آیتیک استیوب تون ملک
 یا قوت سیال در یا قوت سیال غریب سینه و صورت مشابهت ده
 مطابق اولی غین نفس سینه اختیار میل ایدر اگر چه تصدیق آید در
 یا خود و سلیغ غیر آیتیک استیوب میل آیتیک بر قی و منش صفه در
 و اقامه مشابهت صوری و شبیه غریبه شتمل اولی غین نفس اعراض اید

اگر چه تصدیق دخی آیتیه در لر . و کاهی فایده سی عوام ترغیب و ترغیب
 انما و آیتیک در . و عوام ترغیب و ترغیب ده معانی شریه
 اطاعت ایدر لر حکما شریه آنو کچون وضع آیتیک در شریه
 مغالطه در که باطل محض اولان مقدمه مازن قضا یا دن مؤلف اولی
 مثلا در لر و در مقدمه شریه اولان صورت فرسه بو فرسه فرس صحال
 پس بو صورت صحال در لر . و بویش نوع دن مقبول بر لر
 اندن کینه جدل اندن کینه خطابت در . و بو افرج نوعه قران خطابه
 الیمنش در . بو عبارت شریفه که اذع لیس سبیل ربک بالکلمه و عظم
 الحسنة و جاد لهم بالتی فی احسن . حکمت بویر دوعی بر مانه مغوطه
 بویر دوعی خطابه و جاد لهم بویر دوعی جدل اشارت در . چون شو مقدمه
 کا و به تمجید دن حرکت در . معلوم عقاید حق و مرشد حقایق ثابته
 لایق و کلدر در . کلمه بویر دوعی و ما علمنا الشرح و ما ینبغی
 آنو کچون اکا اشارت اولی ماسه **پد** در شرح و در فن
 چون کذب اوست احسن او . و مغالطه باطل محض و اجل صرف
 حکما آیتیک ایله ملکه احترام اولی . عرفت الشرح لا لشر لکن
 لتوقیه . بو فواید نوع اسطر اولی اولی . نه سر سخته رجوع
 ایدر لوم که مدینه فاضله احوال ده ایدر . چون مدینه فاضله معلوم
 اولی . معلوم اولی کون که آنک آیتیک در طایفه در طایفه
 افاضل در . و آنکه رجاعت در که مدینه فاضله نک تدبیر احوالی

منوط در . و مصالحی اندک صواب کورس منوط در و اندک
 کامل و علماء عامل در که قوت نظریه عملی ایله انبانی نوحند متنا
 و تقوی و عمل ایله سرافراز در . و اندک صنعتی خفایق انبانی و
 مبداء و معادی کا هو حق یقین و اعتقاد و ابد و ب قاضیه تعلیم و اثر
 ایملدر طایفه ثانیه ذوالالات نه در و انرا اول طایفه در که عوام
 کا هی تضایح مطبوعه و مواظط مسجود ایله کمالات و تضایح
 و رزایلدن زجر و منع ایدر لر . و کا هی قیاسات و حلیه و خطابه
 بل شریه ایله عقیده لر نی انحرافدن صقلر لر . و بونلرک ضاعتی
 کلام جدلی و خطابت و شعر و نقد و طایفه ثالثه مقدار در و اندک
 که قوانین عدالتک میز اندرینه اهل مدینه ار اسند حفظ ایدر لر
 و مقادیر اشیا اوقیه و من و کیل و قفر کی بونلرک مقدار در . و بونلرک
 ضاعتی علم حساب و استیفا و هندسه در طایفه رابعه غازیله
 و مجاهد لر در . و اندر بر طایفه در که مدینه تعلب اعدا و تعرض اهل نعی
 و عد و اذن حفظ ایدر لر . و حفظ نقود و ضبط قلاع و حیات طرق
 و اطراف امره و حوکل در . و اندر ضاعتی شجاعت و فوجیت
 و استعمال اسلحه در و اکاسپا میلیتی خی ویر لر طایفه ~~فصل~~ و
 اموال در . و اندر بر طایفه در که مدینه نک مالک و ملایس و اقوات لوازم
 اندرک سنی و اعتقاد لرینه منوط در . و اندرک ضاعتی حرف مختلفه صناعات
 متفقه در . و عدالت اقتضا ایدر که بوطایفه دن هر فرد استعداد مناسب

مناسب صناعت اشتغال ایدر . و بر کیمینه پنجه صناعت اشتغال
 ایلیه زیر اوقات موزع اولمفلر جمله بی درجه کمال و مرتبه اتقان
 و احکام ایرشدر میوب بر مقدار قید ایله اکفا استه کرک . اگر
 بومقول بر کیمینه امیش نه انی اشرف ضایفه قصر ایدوب با قیدین
 ایتمک کرک که نظام احسن و جا وزیره اولوب مدینه فاضله نک ارتکا
 خلل کلیه . و بونلرک در من طلب الکمل فاته الکمل . و بونلر
 طایفه دن خارج اولمفلر ارکان مدینه دن دکلدر . اگر ارکان
 اولمفلر خدمت ایدر لر ایسه آلات و اسباب منزله سنده اولور لر
 پس اگر فضیلت تحصیل قایل ایله تحصیل استیاده لر . و الا اعمال
 و مصالح خشیه مدینه ید استعمال اولور لر . و بونلرک طایفه دن خارج
 اولمفلر نوابت ویر لر . زیرا مدینه فاضله بی بسانه تشبیه ایدر لر
 اشجار مثمره و انار و طینه تفاح و عنب و اشجار مزینه سرو و چنار کبی
 و دیوار باغ اولمفلر اشجار رشوکیه غیر مثمره . و بساط زینت اولمفلر
 سبزه طری میشتلدر . لابد استانه بعضی کایه غیر نافعه خودرو
 و حتی ایدر کرک . باغبان آسینه بولوب طشره آتمه سعی استه کرک
 و بونلرک ~~فصل~~ و جمل خنینه نفع در . و ریش بله اندرک طرد و بله
 ساعی اولور و عیون نوابت تمیه اولند یه . و طوائف خنیک
 مشبهاتنی ذکر ایتیمه مثلر . و لکن طایفه اولی اشجار مثمره کبی و طایفه
 ثانیه اشجار مزینه کبی . و طایفه ثالثه ازهار طیبه و طایفه رابعه خار دیو

باغ اولیجک اشجار ذات شوک کبی **و طائفه خام بنه چمن**
 کبی اولق خاطره خطورایلر **و نوبت بش طائفه در اوکی لر**
 مرایلر **و انلر بر طائفه در که انلردن افعال فضلا و اهل خیر صاید**
 اولور و انلرک زی و هیئتده اولور لر اما غرضلری رضای حق و سفا
 مطلق و کدر و لکن طایفه **طایفه** و باطنه غیر ناظر اولان خلقه اعتقاد ویکله
 کتب مال و جاه ایتکدر **طایفه** که داند چودر بهند حق نیست
 اگر بی وضو در نماز ایستی **چو در خفیه بد پاششی نی بجار**
 چه سودست ناموس بر روی کار **ایکینجی طایفه** مخرقلدر
 و انلر بر طایفه در که اعتقاد لری **مدینه فاضله فضلا ای اعتقاد**
 مخالف در **و میل طبعی مدینه جا بل اعتقاد نه در لایه مدینه فاضله**
 عقاید تک قواعدین تأویل و تحریف ایدوب اول قواعدین مراد
 بودر دیوالحاد و اباحت ستمه کیدر لر **اوچینجی طایفه** باخیلدر
 مدینه فاضله حاکمه که پادشاه عادل در ور بقه طاعتی رتبه رتبه جلالتا
 شامله را طاعت و انقیاد ایتوب تعزیز جا عقیده و فساد ایدر لر
 در دخی طایفه مارقلدر **و انلر اگر چه قصد له تحریف قواعد ایتد لر**
 و لکن سو مشتم و قلت عقل بسی اید قواعد غیر محلی صحیحه جل ایدوب
 منحرف اولور لر **چون بونلرک انحرافه غیاد و تقصد نی**
 اولیجک صلاحلر نی نامید اولیوب دعوت و ارشاد اوله شاید که
 حقه متدیسه اوله **بشخی طایفه** مغالطه در و انلر بر طایفه

سوفم

سوفم و نقصان فطرت بسی ایل معارف و حقایقه واقف اولیوب
 ضلالت و جهالات باطله نیست حقایق و معارف در دیو خلقه عرض
 ایلوب دعاوی کاذبه لری پر خروش و اول دعاوی باطله اغای
 مزخوفه ایل تبلیس ترین ایدوب کند نما و جو فروش اولور لر
طایفه **خواجه نصیر ایدر اگر چه اصداد نوبت بو مقدار**
 زیاده اولمق ممکنه **طایفه** استیز امکانه اولنی ایراد ایتک قطله
 مؤیدر **نقیضه ایدرین نوبت بو مقدار دن زیاده ایدوب**
 غایت ظهور ده در **دعاوی زور و خصوصیات کاذبه ایل اخذ**
 ایدلر و بو مقوله و عوارض شهادت زور ایدلر و حفظ سیاست
 اچون موضع اولان شخته و شرطی و اعولیه **که ناحق اموال**
 جرایم دیوالانلر و ارتشا و میل الی الباطل ایدلر **و اعاده**
 مستحله بیع ایدن مدرسلر **و غضب اید کند و اموال اقوا**
 و دوا بنه علیق الان سپاهیلر **و خفیه سرقه و طاریق ایدن**
 عیار لر **و بوجله یه قادر اولیوب لکن نی بجمله کسبه امکانی**
 و اراکین سوال و کد ایدوب خلق اوزر نیه کل و قیل اولان مدبر لر
 جمله نوابندر **و ملک مدینه فاضله انلریه یاقول و اعدام یا**
 و اخراج ایتک واجب اید و نابتدر **طایفه**
طایفه **چون مدینه فاضله و غیر فاضله ایدوب کی و مدینه فاضله**
 ارکانی قاج ایدوب کی بیان اولند شمه مذکوره خلیفه و پادشاه که مدبر

و ناظم امور در نیجسیت اوزره اولق کرک آنی باین اید لوم
 اولام معلوم اولسون که مدینه فاضله تک مدبری امام حق مطلق
 و انک حکومتی امانت و خلافت در . و غرضی تکمیل خلق و لازمی
 نیل سعادت در . سیاست یکی قسم در ویر قیامت بر لازمی وارد
 اولیکسی سیاست فاضله در . و اکاتانه و خج ویر و امانت و خج
 ویر لر . ایکنجی سیاست غیر فاضله در و اکاتانه و تغلب
 ویر لر . سیاست اولی صاحبک غرضی تخلق با خلاق الله و لاز
 نیل سعادت در . سیاست ثانیه صاحبک مرادی تغلب و تسلط
 هوای نفس اماره و وصول و لازمی سعادت در . اولکی ساین عد
 متک ایدوب رعایا سنی اجا و اصد قاعده ایلر . نته کیم بعض ملوک
 فاضله مولی اولدوغی مدینه یکله که جمع ایدوب ویرایدی که ای
 مدینه سزک مشایخ کوز بنم و الدم و شباب کوز انخوام و صفار کوز
 اولاد م منزله سنده در . پس مدینه بی خیرات عایله ملوک ایدوب
 کند و شهوانه ضابطه و مالک اولور . اما ساین شانی جو
 متک ایدوب رعایا سنی عبید و خول اتخا ایدوب . نته کیم ظلمه
 اکامره راضی و نماز لایه سی که رعایا لری اسباب عقده ات
 و خج مدین فی اجمله ملوک لایق اولور شنی نفیه متصرف اولور . کل
 مایصلح للمولی فهو للعبد حرام ویر لرایه سی . و اسلام ملوک کن
 مسرقلر بوقضیه ده اندر و تابع اولدیلر . و کله مذکوره دولت عیالیه

غایت شهو زاید سی . و چو اکیسه و خج او اخرد و تلک زنده بولسوق
 ساکت اولوب رعایا لر نه بر کیمینه منزل حسن البنیان یایق و ملوک
 ایض استخفاف الملک . و چو قه سرخ سقر لاط کیمک ممنوع ایدوب بعض
 انکره اقدام ایله مضاده ایلد نعمتدن بالکلیه انزع ایدوب لر که ان الله
 لا یغیر بقوم حتی یغیر و لا ما یغیرهم مقتضایه لاجرم ملک و نعمتک لشرع
 اولوب و اوزر شانی با قوم آخرین معنای طهر و ایلد سی **پیت** مالک
 بی اعتبار و ملکشان شدت امار . ای سلاطین زمان الاعتبار الایضا
 کله لوم سایش شایسته مدینه بی شرور ایلد ملوک ایدوب کند و بی شهو
 سیر ایلر . و خیرات عامه دید و کمر امن و سکون و عافیت و رعایا ارا
 محبت و الفت و عدل و عفت و وفا و خصب و رخا و بونلرک ایشالی
 شرور عامه دید کوز خوف و اضطراب رعایا آرا سنده بعض عداوت
 و تنازع و خصومت و غضب و سرقة و خیانت و قحط و غلا و بونلرک شای
 و عامه خلق اکثر یا تابع ملوک و مقلد سلاطین اولور لر که انساب
 علی بن ملوک کم **حکایه پیت** اولور که ولید بن عبد الملک مرو
 قصر و ایوان و باغ و بوستان و عمارات و مساجد بنا ایتکه مشغول
 ایدوب . حتی جامع بنی امیه که مسجد شریف و معبد رابع و اعتبار
 و تبرکده حرم رابع در انک بناسی در انک زمانده خالق بری بری
 ملاقات ایتد لرسوز لسی بواید سی که عارتک تمام اولدی بی قصر
 نجو اولد کیم صفة و ایوانم تمام اولد سی . و حوض و بستانم تمام

بولدی . و بونک اشغال انجا و عمارت مشعل سوز از سولیشور لایق
 و فائز نکرده سلطان خلیفه اول که اول مطامع حشمتیه و مشارکت
 منسوب بایده سینه . آنک ایا منده خلق بری برینه ملاقاتیکه
 سوز لری بوایدی که بویکه مطعام سینه و دکن بر فلانی پشور و کسب
 لذت اولد . و فلان قلیه خلیفه خواشاک و ارایدی و دلا
 کبی اشتریه و اطعمه به متعلق سولیشور لایق سینه بر فلان صحن
 عبد صناع عمر ابن عبد العزیز رضی الله عنهما خلیفه اول که و اندر لغز
 و نیویه و نحرش . و باقیات صالحات اخروییه بحسب قیل
 ایدی و آنک زمانه خلق بری برینه اولش نه محاوره و مکالم
 بویله ایدی که بویکی قیاح رکعت نماز قلندک بویوانیک قیاح کونام
 اولدک و قراندن و ردک نه قدر در و بونک اشغال طاعت و عبادت
 و اصناف خیراتن سولیشور لایق . و مباح
 پادشاه رعایایه سیکار . و احوال رعایا سیرت و نیت حکام
 اوزره جاراید و کنه دلاکت ایدر آثار و حکایات چوقدر ایدر تطویل
 مؤدی اولور **بیب** صلاحی که در شاه نیت باوخت . و صلاح تمام
 رعیت باوخت . نفعه معلوم اولد که سلطنت و حکومت و پادشاه
 عطیه ربانی و هدیه الهی در حق جل و علا بعض بنده لر نیک سر سعادت
 فرازنی بوافر لربنده و افسر سلطنت طرازین بوجوه لار جند الم
 و بوندن اعلا نه مرتبه اولد که قیاض خلاق و و باب علی الاطلاق انجا عباد

بر منظور نظر رعایتی اولان بنده سینه کبر و ن وجودنی تطوق تقوی
 مطوق اغیار نیک عاظم و ایتکه کرمی جعلناک خلیفه تشرفیله حق و خدا
 اطل ایوب و صغیر و کیر قوی و ضعیف رفوی توجه و جسد تضرع
 خاک و رکوع سعادت و استکامنده خاک آلود . و طایب ترخا
 حاجات و آمان . و خطاب کریم و عقایل دولت و اقبال خایسته
 سعادت پلان سوز و استکام و و ایتکه لایق و لایق . پس
 سعادت که به نیت مطهر لایق سینه سینه اولد و رعایا و جم
 پرایا ایلد عیده شکرین بر سر اولوب نظم صانع و ابرار امور
 و قضایا ده صاحب الشریع علی الصلوة والسلام اقیه الیه تاک
 ایتکه الذین تدر امان مقصیایه سنج ملک قائم و دولتی و ایم و عیا
 بقادر طاعت و کتب خلافتیه آفات و بیاتن عالم اولوب خلیفه
 سینه طایب سلطان اولد . و حکما ویر که پادشاهه یدعی خلعت
اولی مرتبه جلومت اولد که مطمح نظر و مایه حق تعالی امور
 و تحصیل سعادت جمهور اولد . هم امور دینی هم امور دنیوی و سلام
 همی اول اولد . ملک امن در فائیت ایلد است . و عدل سیاست
 ایلد پر است اولوب عساکر و رعایا مطیع و متقاد . و او امر و نواهی
 ارکان دولت و اعیان مملکت قنده سریع النفاذ اولوب مادام قدرت
 و قوتی اولد که علم جادی که موجب عزت اسلام در دوش اجتهاد
 مرفوع ایدوب متصل دیا کفری که فقه ایتکه حصه مملکت اسلام وسیع

اتمیک بویا قیاف الدوله خرمند کاتب اوله
 محکم الجزاء اوارفع و جسدک الدینا اوارفع و طلبک از
 الدیس لم یزل للجد والهمزة موضع رفیع العود سینه
 قرع النواکب جلالتهم وینجه شافره و نهضه و یکنه اوده
 اشتغال الخیل و عسکر و شرب صبا و صوبه و سماع جند
 مداومت ایتله و سابقان صبار افتتاح صابره بود و خطاب
 ایتله که رباعیه ساقیا باده صیوح بیار تابه شادی و قنوم
 بیار قبله ملت سحر بده افت توبه نضوح بیار تخت سلطنت
 و ملک مورث ابا و اجداد ستمه اظهاریاد و اخذ ایش
 ختم **خطایست** اولنور که سلطان جلالت الدین خوارزمشاه طر
 آذربایجانده فرا واید و ب ملک مورث نرندی که خوارزم و خراسان
 مالک ایران ایدیه باباسی محمد خوارزمشاهی و کندی خراسان
 ایدین طائفه مغول و جنکیر خانیلر جان و مکه طالب و عزمی بقدر سلطنت
 غایب لیکن ین شب و روز اشتغال بمیش و عشرت انیمک بر جمع
 توغ سلطان پرتویش ایلر ایدیه **تیم** بعضی نیاصل اراک
 دولتی انک حقه و بور باعدی نظم اتمشیدی رباعیه شاهان
 کران چه برخواست و زرت بی کران چه برخواست
 شمت و جهان خراب و دشمن پس و پیش پیرت کرین میان
 چه برخواست و آخر عسکر مغول شرفه و تبه هجوم ایلر نرسلان

دلیل راه اولوب و بعضی عاریس اولما ینجه سغومعاش ایدیه مفر . پس بولوا
 دخی خدمت بطریق المعاونه بری برینه مقرر در . مقصود بوقضیل
 اوله که انسان بقای نوع و شخص بری برندن خدمت و معاونه
 سایر حیواناتدن ارتقاج مجدر . حکمی اوله که انسان عقل و تیز اوده
 و متاثر در . پس حق جل و جلاله مصلحتی اگر خدا اگر لباس اگر سلاح
 مسکن کند و نک تحصیلند و روقینه تفویض ایتشد در . زیرا فکر عقل
 جلد س تحصیل و تکمیل قادر در . اما حیوانات حلیه عقل و تیز دخی لی الغن
 ضایع اولسونلر اچون انک لوازمی و مصلحتی طبعی ایتشد رکند و رک
 فکر و تدبیر مفوض ایتامش در . سایر حیواناتک اسباب معاشی
 سان ایلدک ین اعلاده ایتیه لوم . چون انسانک لوازمی کند و تحصیل
 محتاج اولدی . پس اجتماع علی که تمدن اذن جبارتد ضرور و برینه
 معاند نظری لازم در . زیرا برکشی لوازمه مستقل اولمیر . و بونک
 نوع تحصیل با بقا ایراد ایلدک که بر شخص رغیفه یکد زرع و حصا و دیار
 و طبعی خبر لا اقل لازم در . و برکینه برزدن قفان کیمک قطعی راحت
 و جمع بعد حلاج و اید شدن تخلیص بعد و حال غل بعد حایک
 خیاط حیاطت اتمک کرک هر بری بر حرفت و ضاعت . عزمه برکشی
 بریا ایکی حرفت تحصیل ایدیه بلور و اول حرفت و ضاعت آلات محتاج
 انلری شکل دخی بر حرفت در . حال بوک بوضا عقلی تحصیل و تحصیل
 لباس مجادر . بر ظاهر اولدی که انسان باقیه فایده محتاج که هر بری

برضاخت اختیار ایدوب آنی اشیایوب کند ویه لازم اولی حق مقدار و آنی
 آخره ایصال اید . مثلا خیاط کند و لباس دکه که نضکره آخرک لباسی
 دیکی ویره . و بخار کند و اوین یاید قد نضکره آخرک اوین خیمایی ویره
 و آخر دن اجرت آلوب کند و نک لباسدن غیر مهتاته و بخار دخی
 سایر لوازمه صرف ایلمه که جمل لوازمی حاصل و مهتاتی حاضر او معاش اید
 اگر جمل افراد انسانک مستمتی بر صناعت تحصیلنه اوله معیشت فحش اولور
 پس حکمت و لطف اعلی در که جمیع افراد انسان صنایع شریفه یه طالب اولور
 صنایع خسیه و حرف دینه یه طالب بلکه صنایع شریفه دن رتوق عیب
 اولور لر . نه کم اختلاف العلماء ر حقه حدیثه و تاملی الید لر یعنی
 متکثر نیک اختلافی رحمتدر . بعضنک عمتی تقییر و حدیث و بعضنک
 فقه و احکام و بعضنک نخ و عربیت بوسبب ایلمه علوم آیه محمد علیه السلام
 اچنده مکملدر . و نه کم افراد بشر بقدر ربانی الیه فقر و غنا ده مساوی
 و کلدر . زیرا جمل انسان غنی یا جمل فقیر اوله بر فرد بر فرد خدمت اید
 زیرا خدمت خادم جانبندن احتیاج مخدوم جانبندن منفعت ایصاله قدر
 اولو موقوفه جمل افراد غنی اوله کیسه احتیاج اولو لمانع بر فرد خادم
 جمل غنی فقیر اوله بر احد منفعت قادر اولو و عیون کیسه کا خدمت اید
 بر اختلاف احوال اولو محتاج اولو لخدمت خادم و منفعت قادر اولو لخدمت خادم
 که مخدوم خادمک خدمت بدیه سیله متبع و خادم مخدومک منفعت مال و
 ایلمه منفعت لولوب جمل کمرادی و اصل و نظام عالم حاصل اوله . چون طالب اولور

انسان اجتماع و تمدن نتیجه معاش اید و مر . و اجتماع و تمدن دخی مطلقا
 فساد دخی و فاع و صلاح مشتمل و کلدر . زیرا طبایع مختلف و اهویه متباین
 یعنی هر کشینک بر مطلوبی و مرادی و ارنفس مرادنی البته نه طریق اولور
 اولسون المق استرخص و صانفوس عوام که غیر مذهب و اماره بالسودر .
 پس بر سنه ایکی کسسه مرادی اولیجک تنازع و تراجم اولسه کرک اول جاکرک
 بوجا کرک دیسه کرک و هر بری آخری منع اتیک استسه لاجرم تنازع و جوال
 وقتیه و فساد اولسه کرک . و اشخاص بر برنی افنا و اهلک و بر کنش تحصیل
 اید و کی شئی آخر غضب سلب اید و معاش ممکن و اجتماع مدیه اولسه کرک . پس
 تدبیر کرک که هم افراد انسان تمدن و مجتمع هم اول فساد و فتنه و مرتفع اوله
 مراد حیوانی و مشرب و انی جلب اتیک چون آخری مانع اولو و کثرت کند و منی تحصیل
 مراد اتیه قانع اوله . و بوسیاست عظمی در که بوسبب اجتماع ممکن و فساد و
 اولور . و بوسیاست حاصل اولو و چنانچه ایلمه نه کم سابقا اشارت اید
 بر تنی ناموس شارع بر تنی حاکم مانع بر تنی نیاز نافع . اما ناموس شارع دیدن
 اول شریعت الهیه در که اوام و نواهی و زواجر و حدود و احکام و سیاسات
 مشتملدر . و لابد در که بوشرفیک واضع و صاحبی یا افراد انسان
 وحی و الهام و قرب ملک علام الیه متنازع و مفصل اوله . زیرا کافه انام عالم
 خواص عوام هر شخصک وضع اید و کی احکام و سیاسات اطاعت و انقیاد
 قلم لر . و امر اید و کی اوامر و نواهی یه اجابت و امتثال نیز مراد اید که در
 شرایع اولان کیسه اول شریعتی و وحی و الهام الید رب الالبابدن تبلیغ الهیه و شریعتی

ارطیب

قبول آئینه کوز حق جل و علا طر فذن عقوبات و آلام ده قالور سر . قبول آید
 مجازی بالاحسان والا کرام اولور سر دیه . و دعوای منی مغایر
 ایله تأیید . و قصه و رسالتی خوارق عادات ایله احکام و تشییه
 اگر دیر سک جایزه واضع سیاست پادشاه قاهر اولوب بلاد و عباد
 سیاستی اطر ایله . نه کم مقدای طائفه مغول جنگه خان طغته مکر و
 عمل و کیاست سیاست و وضع آید و بآینه یاسا دیدی و حکم یاسا یعل
 آیتنی قلی دروغ آید روی . و بویا اولاد و اشیاء را سنده مقبول
 و مستعمل آیدی . جواب آید رز که بمقول اولور اول وضع این دین
 و اولاد و اباغ نک دولتی ایم و دیده حوادث روزگار سحر و لشد ایم
 اولدجه قانون حوادث لیل و نهار اوزرینه که شیخ سعدی رحمه الله علیه دیدی
 یکی بیت چاک دست بدست آیدست ملک با . بدستهای در
 همچنان نخواهد رفت . شر چون سلطنت خمیسی اول خاندان ج اولد . و کوس
 شاهی نوبخانه دیکر اندن صدایده اول قانون مبتدل و اساس سیاست می
 منززل اولد کرک . مثالی ذکر اولان یاسای جنگه خانی در که او اکل ستیانه
 هجرتیه احداث آید و بکند اولاد و اقبالی اکثر مالک معتبره ربع مسکونه
 مالک اولدیلر . نه کم کتب توارخچه مخصوصا تاریخ جهانهای وزیر عطا
 ملک جوینی اندن خبر ویر . و مع هذا یونانیو مضمحل منکر اولور دتی که
 حدود و ستیانه شان نامه ده که فی جلد مالک ما در آراء المنزه که اقبالی
 بتور حکام آیدی . خواجه آحر خواجه ناصر الدین عبدالله نقشبندی قدس

خاتمه

خدمت لرنیک سی ایله بالکلیه مرفوع و مضحل اولوب ساجده عالم تجار فیا دندن پاک
 و طاهر اولدی . قطع و ابر القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین . بخلا
 شریعت مطهره و قواعد احکام منوره دین احمدی و شرع محمدی صلی الله علیه
 که روی عالمی منور و مشام نبی آدمی معطر آیده لی یک یلد قریب اولد
 و منور بوستان فواید و عوایدی تان و طری . و اساس احکام
 و قواعدی شایسته تنزل و زلزله دن بعید و بری در مصرع بر بسته در کشد
 و خود رسته در . پیچ پن اثبات اولندی که سیاست مذکوره که اجتناب
 مدنی آنسوز ممکن و کلد رسان نبی و رسول ایله مبداء فیاض و رب قهار و
 کرک که علی الدوام مطاع جمله عالمیان و مقبول ثمة و میان اولد . و بزرگ
 و نبی دید کوز شخص فاضل حکما متقدمین صاحب اموس متاخرین نبی و شارع و
 شرع و دین دیرلر . و افلاطون بو طائفه علیه حقده هم اصحاب القوی
 العظیمة . و ارسطاطالیس هم الذین غایة الله تعالی بهم اکثر و میشلر .
 پس عام نام حکماء یونان شرع انبای منکر در دید کوری غیره واقدر . نعم
 یونانیلردن بعض طوایف فلاسفه نبوت و معاد و مجازاته انکار آید لر .
 نیت کم کتاب مقدمه سنده بیانی کچشد . اما حاکم مانع دید و کوز
 اول کیمینه در که تأیید الهی ایله قیامت . و توفیق انسانی ایله سرفرا
 اول . هم نظم مصالح بلاد و هم تکمیل نفوس دایمکه قادر اولد . و بخوا
 حکما حاکم علی الاطلاق و احکامه صناعت ملک دیرلر . و مشاخر و اکا
 خلیفه و فعله خلافت . و طائفه شیعه با امام و فعلیه امامت دیرلر

و افلاطون انکامد بر عالم و ارسطاطاليس تدنی دیر لر . یعنی اول انکامد
 وجه لایق او زیننه حفظ مدینه ایدر . چون زمام نظام عالم و صلاح
 بنی آدم بونک کبی صاحب دولتک کف کفایتند موقوف اوله . و بید
 سیاسته مفوض اوله میامن و برکات احوال بر ایا و رعایا شایسته
 ناقصه ضیض نقصان و با ویه هواندن در ووه کمال . و غرت قرب ملک
 ملک متعاله و اصل اولور . نیته کم خلفا راشدین انتم مهادین
 فاروق خطا و صواب . امر المؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله تعالی
 عنه زمانده ایلایدی . اگر مدبر عالم و صاحب سیاسته بوقوله
 قائل صاحب سعادت اولمسه روزگار حلیه عدل و انصافه حالی . و زوایا
 معیوم عالم انین مظلوم و فریاد دادخواهد خلجی اولمسه کرک . نیته کم
 بعد ان خلفا راشدین که تغلب متغلبه نصب خلفای عدل اتیکه مانع . و شام
 عالم نسائم عدالتدن شتمیه قانع اولمشیدی . و خواجگانیا علیه
 افضل الصلوة بوجالدهن خبر و یروب الخلافة بعدی ثلاثون ستمه
 ملک اعضضا بوردی . پس امر عسره و اضع شریعت اولم کل
 اما حاکم که شرعی اعمال و اجری و مواد جزویده نص شارح یوعینه قواعد کلیه
 استخراج و اظهار و ابدا الیه لازمدر . و بوقدرته علما متاخرین شهدا
 که خلیفه برحق اولان کسند ده شرط در . جناب رسالت بنامی صلی الله
 وسلم علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل . و العلماء و رثة الانبیاء بوردی
 بود . و ظل الله و خلیفه الله دید کلری بوساحب دولندر . زیر اطل صا

مطابق و جمیع هیات مقادیرده اکاموافق در . پس متصرف صوری عالم
 دخی متصرف حقیقی و مالک علی الاطلاق حضرتنه بطعادل و احسان فیض خود
 و امتنان اتیکده و جور عباد و ظلم بلاد اتیکدن مقدس منزله اولمده
 و ارباب استحقاق و استقاده فیض خود و نوالی ملاحظه اعراض و تشغیل
 و افضا لی مطالبه اعواضدن خالی اولمده طاقبت بشریه و کجی موافق
 و بالجله مبداء اول کامل من جمیع الوجوه فضلیله بود دخی نبی نفعند کامل و خلقوا
 باخلاق الله مضمونیه عالم الیه ظل الله فی الارض لتقینه لایق . و خلقت
 حقیقه فضیلتی الیه متصف و فایق اولور **نظم** حق بود همچو شخص و آ
 سایه از نور می برد مایه . هر چه در ذات او موجود . بی تفاوت شایسته
 و نظر کن در آن رخ بلند . که چو در خاک پست نیکند . هر چه بینی شاخ و برگ
 همه در سایه ظاهر است اثرش . همچنان هر چه از دستعا . و آردار معنی عطا
 پر تو ظل آن بود پیدا . از دل و دست عالم والا . و بوحکم طبیب مزاج
 عالمه که اعتدال نظام عالمی که صحت اند عیارت در حاصل الیه حفظ زایل رایع
 ایدر . نه کم طبیب مزاج انک اعتدال مزاج شخصی که صحت اند عیارت در حفظ
 و اعاده ایدر . و نیته کم اعضای انسانی نک بعضی رئیس و بعضی مرسوم
 و بعضی بعضه محتاج و موقوفدر . مثلاً جگر که کبد در روح حیوانی الیه حیات
 بولمده یور که که قلب در محتاج در . و قلب روح طبعی الیه تغذیه اتیکده
 محتاج . و ایکسی دخی روح نفس و قوت حسن بولمده دماغ . و دماغ
 تغذیه ده کبد و حیات بولمده قلبه محتاجدر . کذلک نبی آدم دخی بعضی

رئیس بعضی فرسوس . و بعضی بعضندن ستفیض مشتم . و هربری
 برجهندن آخزه محتاج مستحکمر . بناء علیه انبانی فیل اختلاط و تقابل
 و معاشرت و مطابرت لازم و واجب **مشکو** بنی آدم اعضای یکدیگرند
 که در آفرینش زیک کوهرند . چو عضوی بدر آور در ورکار . و کعضوی
 نماند خوار . تو کرخت دیگران بی غمی . نشاید که نامت نهند آدمی
 پس دل طایفه که انبانی حسندن اغترال و رؤس جلال و کهور و مغار
 انجزال ایدر لر و آنی زهد و رهبانیت و کمال مرتبه انسانیت حد ایدر لر .
 و جهت معاشرین خلقه تحمیل . و خلقت زراعت و ضاقلندن کل
 و ملا بلین تحمیل ایدر لر . آنرا قاعده عدالتن مخرف و صفت جور و ظلم
 متصف لر در اسلمی متوکل و رسلری متاکل در . زیرا که در خلقه نفع رسان
 اولیوب خلقه نفع و خیر الناس من نفع الناس . و الکاسب
 اسلمی و رسلری آنمردن مرتفع در **حکایت** اولو که بر شخص برکشته
 کوردی بر رو باه نابینا و مقعد او تور . کیفیت معاش و سبب حرکت
 و انتعاشندن معجب خود را حواله اطلاع ایچون بر یکین ده برایکی کون مقرب
 کور کبر کون بر شیر کارهای کلوب بر صید کتور و باینده تناول ایدر
 بقیسی رو باه زاده اولور . برایکی کون خی او تور دینه بر جانور صید
 اسلوب سابق او زره بقایاسندن رو باه نابینا تناول ایدر . رزق حیوانا
 و کالت . و وعده حق که و نما من دآیه فی الارض الا علی الله رزقها
 مضمونی قنده محتوی متین اولوب دایمه توکل و گوشه نشین لک در رفته

و متعین اولوب بر کج غاری مسکن قرار اید و ب توکل رزاق کردگار تو را
 کسب و کار اید و ب برایکی کون انزوا و تنهایی که نصیره غایت حق و فنیق
 کریم مطلق قیثوب هاتق غیب و ملهم لاریب طرفندن بر او ایشور
 ای نادان اول جهندن که کفیل رزاق و کریم علی الاطلاق توز سنج
 سنگ کی بنده لر نیری احوال امتیوب قنده اولور لر ایسه وعده موز حنیق
 رزقنی ایصال ایدر رز و وعدا علینا اننا کما فاعلین . و بوبره
 و اولیا مزه بین در . اما سن کند و کی رو باه نابینا بی دست و پا منبر
 ایدر و ب فضیل کسب خیر و ن حصه دار . بنم کاسب شیر لرم الذن رو باه
 رزق خوار قلا جا غلک شیرکاری اولوب سنگ فضل کسب غذا
 محتاجان اولغه سعی و همت ایلکه نه هم کاسب خیر و هم محسن خیر اولسکه نه
مشغولی چنان سعی کن کر تو ماند چو شیر . چور و به جاشی زو امانده
 بنجک آرو باه دیگران پوشش کن . نه بر فضل دیگران کوشش کن .
 چو شیر انکه را کردن فرایست . کرافه جور و به سنگ از وی به است
 پس روشن اولدی که کج غار . و قله کوه سارده انزوا و اغترال ایتکدن
 خلوت بچده کاسب و کسب خیر و نفع غیر است که راجب اولق اولی و افضل اش
 و بوسبیدن در که دین احمدی . و شریعت پاک محمدی صلی الله علیه و سلم
 که مکارم اخلاقی جامع در . رهبانیت ملت سحیه بی مانع در که رهبانیت
 امتی الجهاد . بود که خواجه نصیر و فاضل دوانی خلقدن غفلت ایتکده
 منفعه ایراد ایلدیلر که زیاده عبارات لامع و حکایات نافعه ایلد ایراد ایلد

اما صلاهی آخرت . و عرفای طریقت و مشایخ مرشدین تفاق بر بونک اوزرین
طالب سعادت و سالک طریق حق اولیده غلت خصوصاً اوایل سلوکه الزام
و برود و پیش نیک اندیش که اوقات و انقاسین عبادت را بعالملین .
و مناجات قاضی الحاجات استیناسه حصه ایوب زوایای مساجد و عباد
بلکه کھوف و جبال و صحاری را مال ده حق جل و علائیه انقطاع و بتل و حتی زلزله
تفویض و توکل آتش اوله بطلان مسائل و ثقل متن خلقه بی وجهی
اولم . زیرا عبادت حق اتم مقام . و اتم مرام در . و بونک عباد
بر کایت خلق عالم را بلال منافع . و ظلم ظلم و فسق فسق سببی المیزان
اولا حق عذاب حق المرک و حاسیل مرتفع اولور . و بونک بونک
خلق نفعی سینه ایان جابک زراعدن اکل و بوطریق جلا شغالیدن اولی
و جمیع وظایفدن افضلدر . نه گم شمع شهاب الدین سهروردی
سره عوارف المعارف کتابنده سوره که ان کان دایم العمل لربه فکفی بالعباده
شغلا . مستقیم اولدر که کج خلوتده اوقات بطالته مصروف با کج
عبادت حق مقصودی اولیوب بلکه جذب قلوب اس . و سمد و ریایله پادشاه
و انجاس اولم مشغوف اوله . بونک بونک کیسینه لغتوکل کل متاکل .
و حق اچون عالم کل بلکه خلق اچون مستعمل در . اما بعض مشایخ دیر که
مرید غلبت لازمدر . و لکن کج مسجد و گوشه خلایقاه امثالده منقول
اولوب جمعه و جماعت حاضر اولن کرک . و بونک جبال و مغاره لوده
و صحرا لوده متغذ اولن مرید مضرد . اما اصحابی لبنا شام و ابدال جبل کما

المرجندن خارجدر . مریدانه اقتدا ایتک مجرور و ادکلدر .
و الله ما اعلم و احکم . چون ظاهر و باهر اولدی که افراد انسانی اجتماع
و تمدن لازم . و عامه ناسه افراد و انزال ناممکندر . و اختلاط و
دخی اخذ و اعطای بیع و شرا و معامل و مجامع اتمینجه اولم . و بواحواله
رعایت عدل و انصاف . و دفع ظلم و جور و اعتساف اولینجه ایتک
ضرری چوق و فایده سی یوقدر . پس بونک قواعدی که قوانین عدل
و سیاست و احکام و ضوابط حکومت و ریاست در معمول بجا اولن
کرک که طرق عدالت سلوک و جور و ظلم متروک اوله . و الله تعالی
و المعین **فصل ثانی** **مبحث بیاننده** در چون ظاهر اولدی که افراد
انسان انتظام احوال و تحصیل سعادت و کمال ایتک و اجتماع و اجتماع
و اجتماع و تالیف و دخی مضرت مزاحمه و مغالبه بی شتمندر . و بونک
و حق ایتکی طریق متصوردر . برسی اجرای قوانین عدالت و احکام
و ایالت در که اشارت اولندی . و بوطریق جمهورانام و عامه مخصوص
و سواد اعظم و اکثر اهل عالم اچوندر . ایتکی طریق طریق مجتهد و بوطریق
خواص افراد و اعیان و احاده مخصوص . و بونک اجمهر و خلق بری برین
ایتک عاده محال . اما بر جماعت ایتکی طریق مجتهد اولم ممکن در مبحث
اولیک طریق عدالت لغت حاج قلم . زیرا عدالت حاج ایتکی که کج
مراد و مطلوبی کینه و آلق لستدر . پس غیری دفع ایتک لازم اولور .
غیری دخی همچنان اول مطلوبی کینه و آلق لستدر . پس غیری دفع ایتک لازم اولور .

خدای تعالی من را به حاصل دلور . محبت اولیجک کشی مراد
 اولان سنه بی محبوب مراد ایدیک ایشارایتمک مقرر بکلیک محبوب
 ایتنی دخی ششی کلور . و شش کلانده اولانامه روحی
 نقل ایدیک خراسانده بر جوان پادشاه ایدیک که بر صاحب جلال جوان
 دریای مجتهد غرق و آتش عقیدت ایدیک و همیشه عادت ایدیک
 بر مرغوب و خنده نغین هزار عشق و غما ایدیک تحصیل ایدوب کلوب سر
 جوان پادشاه ایدیک باغبان کند و کیندن ترقب ایدیک روی . آخر کینه
 کچرکن آلی است کیندن چوب بن قودم الکت دیومغ ایدیک روی . جوان
 اولوقلوب الکت ظاهر اولیوب پنجه کون دل صفادن که جانان پنجه نظرها
 و مقبول اولوب ایدیک و در خدادان . و خرابه دل خرنی آبادان
 اولور دی . و اولانامه شش سره ایدیک رجه صوردم و دیدیم که چون
 هزار رجه تحصیل ایدیک سن پنجه کون که کیندن ایدیک و کیندن رهن
 که کال بجم طبع شریفین زیر بار منت ایدیک مانع . و دل دردم مبارک خاطر
 اول تحذیایده بولمغله نو طامره اولدوغه راضی قانع در . محبت محبوب
 بود آیره ده اولیجک ششیات دنیای دون چون پنجه راجه دینا لغه
 و احتیاج اجرای قانون عدالت سیاست اولور . و حکام در رکه
 عدالت بن فضل در . زیرا محبت و حدیسیه و شاکله . و عدالت
 و حدیسیه و محاکمی و محاکمه . و حدیسیه و طبع ضاعی کی اولد .
 و حدیسیه مقتضی اتحاد و رافع ایشارایتمک . و عدالت اشدت تحقیر

در خدای تعالی
 در خدای تعالی
 در خدای تعالی

معلومک اولسون که حق جل و علا بوبنده سنه لطف و عطا سنه
 ایدوب غایت خلوتت اوزرینه مجبول ایتدیر . اول مرتبه ای
 امرده مطلع نظر و ششهای ستم امارت مدینه منوره ایدیک
 چون فضل حق اول مراده و اضل ایدیک . پس هتم اکاف
 و نفسم اول مرتبه ایدیک ایتکه اطاعت ایتوب تتم خلافت و صوب
 بولدیک . چون اول مطلبه دخی بفضل الله تعالی واصل و دراما
 درج احوالده حاصل اولدیک . اکادخی قانع و راضی اولون
 دخی مافوقه که روضه رضوان . و رضای ملک منان و مستقامی
 اولدم . پس بو مطلب اعلایه موصل اولان مجاهد و دن تباخه و
 و دفع ظلم و اجرای شرع و فرق صغیر و کبیر و رعیت و امیرالمؤمنین
 سیره ایدیک . یا امیرالمؤمنین قورقارین بو طائفه الذین یومنون
 اوغرایین . خلیفه ایدیک یا فلانیه هر یوم شدید که درین
 یوم قیامتدن ایهون و شدت و عقوبت که بنی اذکیده تحذیف ایدیک
 عقوبت جندن احسن در . چون سیره بوجوایی اشدت شدت ایدیک
 کلد و کی حاجتک حصولدن مایوس اولوب کلوب امرای صفای
 خبر ویردیک . و دیدی که چون آل عمر بن الخطاب دن ترو
 و تامل ایدیک سر آنک نسلدن کلن متقلک صلابت و تقوی سنه
 و تحمل الیک . و بکیمینه اجرای شرع و دفع ظلم ایدیک و اغرا ایدیک
 و محاکمات ایدیک یو قدر مقرر بلوک و آل عمر دن ترو ایدیک سر دید و اول

شدیدی استماع ایدیک

بر کون حضرت عمر رضی الله تعالی عنه کید روی برخا تو نک خیمه آفراد
 خاقون قزیه دیرایدی طور سوده بر مقدار صوقات بازاره ایلده
 صاته لوم. دختر ایدر ایدیه یا اماه خلیفه آنی منع و غش و خیاسی
 و رفع ایلده. عجز ایدر خلیفه آنی قنده طور. دختر ایدر ایه
 بن علانیته ده خلیفه به مطیع اولوب خفته ده اکا عایه اولوق کلده
 حضرت عمر بوجا و رده بی اشید روی. اولادنه ایتد سزدن
 بر یکوز تزوج ایتدی که بودوشیزه پاکزه بی آسون او مارین کینک
 ذرتیندن بر صالح قول وجوده کلده. حاسم که فرزند می بدین
 تزوج ایلده دیوب علی برکه الله تزوج ایلده. آنلردن ام حاتم نام
 بر دختر وجوده کلده آنی عبدالغزیز بن مروان تزوج ایلدین
 عبدالصالح خلیفه برحق عمر بن عبدالغزیز رضی الله تعالی عنه وجوده کلده
 راوی ایدر آخر صفای آل مروان شدت عدل و حقانیه تحمل ایتد
 دایره ظلم و شقا و ملین تیمیم. و اول ذات عدالت صفاتی تیمیم ایلده
 شهید و سید خلیفه ملک جاوید اولده. مقصود و فواید علوه
 همت ایتد که اصل سعادت و موصل مراد ایتد **ریت** بلند مرتبه
 ای پیر که قیمت تو. چنانکه همت تست آن قدر تواند بود **ایکجی**
اصابت ای فتنه بو خصلت یکی سنه ایلده حاصل اولور اولکی
 صل خلقت و مبداء فطرت ده ذکای نهین و صفای عقل و زوره
 اولمقدور. و ذلک فضل الله یوتیه من شاء. ایکنجی سیجاری ک

و از مایش احوال و اطوار ایتد. اگر عمر سنوز اقبال عنفوا و صبح
 روز کار جوانی ده اولوب هنوز تجار به امکان و فرصت اولمده
 کتب تواریخ و اخبار مطالعه ایلده که تواریخ آینه احوال ملوک و مایه
 معرفت روزنامه حوادث ایام متقاصیه در. و اول تجارت
 سلفه هزار شقت و تعب ایلده حاصل اولمده را کارایکان و صل
 اول. و اینس ملوک و جلیس سلاطین اولان کتب تواریخ
 شهنامه فردوشی طوسی در که مطالعه سی موجب شجاعت و شهنشاه
 اولد و غدن غیری مینه تجارب بی نهایت در **و تجنی عمر**
عزیمت رو غزم و غزیت اولد که صاحب حکم و امارت اولان
 مغطات امور و مهمات مصالحدن برینه غمان ارا و تعلیل
 و اسباب توجهن ترتیب ایتد که نصیره اول مرست اتمام بولایجه
 سیکه حرکتی پوته فراغت افرغ. و کوش اهل عالمه آوازه فراغتن
 ابلاغ قلمیه. و بو خصلت مطلقا ارباب همه لازم و لکن بادیه
 الزم در. زیرا آنلر حرکتی و غزیتی امر بین و شی جزوی اولان
 بلکه هزار مقدماتک استجماعی و پنجاه شاخصک حرکات و توجهاتی
 اولمق کرک که آنلر بر حرکتی وجوده کتوره لر. پس لایقیدر که جزوی
 سبیل فراغت و بو قدر زحمت ایلد جمع اولمش اسبابی بیوده تفرقه
 و اضاعت ایدر لر. خصوصاً که اعادیه و اضداد و سایر حکم
 بلاد قنده و قتی قلیوب من بعد دکه نهضت و حرکت ایلده مقصود طفر

بولیمز . و دکه سید شاهی مقصودی جلوه کرا و **حکایت** ^{الکون}
 تیمور لنگ بر سپاهی زاده ایکن در و ه سلطنته عروج و حقیقت
 قلعه حاکمته عروج ایتشیدی . خصلت غرمت آید کمال دجه
 و نهایت مرتبه دایدی . **بند** و ستانده بر قلعه حصین ^{اوزر}
 هجوم و محاصرت ایتشید . غایت حصانت و ارتفاعی سببی
 چهره فتحی پرده تأخیره واروب عساکرندن چوقی کیمینه عرضتلف
 و بوار اولیجک اکابر امر او اعظم و زرا مجتمع اولوب بوقلعه نک قاتا
 ممالک کفار بد کردارده در فتحندن فایده غایت قلیل و بوقلیل
 بذل اولناحق ارواح کثیر و جلیل . اولی و انسب اولدر که بوقلعه
 صرف ایام ایتکدن رجوع و مغطات بلاد فتحنه شروع اولند و یو
 مشاوره ایدوب ابابور ایسی اکا عرض ایتیکه کیمینه قادر اولما یو
 خواص امر اسندن بر کیمینه و ارایه یک که بساط تقرب انبساط
 اندن اغر و اقرب یوغیدیکه آندن غیر کیمینه قادر و کلدر
 اکا تکلیف ایلدیر . اول و خلی سابقه حقوق و تقریبه اولان ^{قلم}
 قیابوب امر انک رانی حضورنده عرض و تبیین فی الواقع ^{قلم}
 فراغت ایتیک طرفن تحسین ایدیکک فی الحال فرمان ایلدیکه
 مطیع خدمندن غایت اخرو اذل . و لباس حیثیتی چکر کمر
 و رفاهیتده جمله دن اقل و لانی کتوروب لباس مستغذنی حیا
 امیر مزبورده کیدروب . امیرک قماشلرین مزبورده لباس ایدوب

امیر

بند

امیر **حکایت** انک یری اولان خدمت مطبخه و آینه انک زانه
 ایلدی . هیچ بر کیمینه نک مجالی اولما دی که اکامعافیتیکه
 نزدیک . و شفاعت ده زبان تحریک ایدر . و امر ایلدیکه
 عسکر با سرهم بذل ارواح . **دکتر** سیوف و رماح ایدوب قلعه
 هجوم ایدر . چون مزبور امیر اولان سیاست عظمی وقت
 اولشکرایدی امر او عساکر بر وجهله هجوم ایلدیکه اقرب زمانده صور
 فتح **مصرع** در آینه تیغ تیمور جلوه کرا آمد . روای ایدر تا که تیمور سلطان
 و ارغور ایدیکه امیر مزبور مذلت مذکوره دن نجات بولمک
 چون تیمور شهنشاه سبع و ثمانمانده ساکن خانه خاک و روی زمین
 شرو شورندن پاک اولدیکه . او علی سلطان سعید شاه
 میرزا که حلیم و سلیم و پادشاه کریم ایدی تحت سلطنته جلوس ایتدیکه
 امیر مزبور ی محنت و شدتن خلاص و منصب مناسبه خاص ایلدیکه
 و بوحکایت قریبدر اولدیکه صاحب قران جهان . افتخار آل عثمان سلطان
 سلیم شاه خان انار الله تعالی بر مانه چون **حکایت** ثمان عشر و ثمانده
 و سلطنت موروث آل عثمان ذات سعادت صفایتله موسوم اولدیکه
 بلا توقف ولایت ایران وحدود آذربایجان جانبته سفیری دی
 اول زمانده شاه اسمعیل بن حیدر اردبیلی تمامت عراق و آذربایجان
 و خراسان ولایتلرینه تغلب ایدوب رفض عالی مذهبن اظهار ایدو
 شور و شر و قتل اصناف بشرله عالمی پر ضرر قلمشیدی . و اطراف

بهجت موسو و دخی هجوم اید و بچوق فتنه و فساد ایتشیدی چون
 سلطان سعید عساکر جبار ایل سرحد ولایت و اصل او که بر مقدار زن
 اسمعیل دن خبرید ا و لیوب قلات زاد و علفدن عسکر منصوره کلی
 مضایقه کلچک عساکر و امر از قنده کید رز دشمن باید اطال ^{مطلق} مجهول
 اولق شان عقلا و کلد ر بی وجه بوسحاری و براری و عسکری
 تنوع و عطش هلاک ایلک زای مید و دیوب خداوند کاره بورا
 عرض ایلوب بو تو جهدن دوند ر مک و روم جاننه کوند ر مک کرک
 دیوب اهدم پاشایه که اول زمانده حضرتنه مقرب اولوردن کمال ^{سلطه}
 ممتاز و غایت رعایت ایله سرافراز اید ^{یک} تکلیف ایشلر
 اول دخی تقریب مغرور اولوب پادشاهه ممرکاب اولد قده بوفکر
 فاسد و زای کاسدی عرض ایتک استیوب اول دولو پاشام
 بزقده کید رز دیشش پادشاه کورمش که اگر استماع و صبرید
 غزیمکره فتور و نفاذ کلمه یه مقصور کلوب من بعد اسفار و اخطارده
 مشقت ظهور ایتد که عساکر ملاحظه حضور اید و ب رجوع اید ر شوت
 و قدرته نقصان و فتوح مالکدن حرمان و دشمنه تغلب و طغیان کلمکدن
 عالم ویران اولور کمال غضب ایلر به بدبخت بن مقر سلطه اولان ^{استان}
 بو قدر عساکر و اجناد و آلات و اعداد ایله چقوب ^{انفاق} پنجه خرج و
 و تحمل مشاق ایله بو مکان و اصل اولدم سن هنوز مقصود دن ^{مخبر}
 و مراد و مال حرکتدن غافل سن دیوب فی الحال سرنی بدندن ^{ایلمدی} تقوی

و بو تفریق جمیع کلمه امر ایه سبب اولوب من بعد هیچ احد
 مخالفت و تقوی اظهار نه قادر اولوب بر قاج کوندن دشمن ^{کوهر}
 ملاقات و محاربه اولوب صورت فتح و کسر عدو آینه طغره فضل
 نمایان و جلوه کرا اولوب رایت بدعت و ضلال سزگون و ایض
 سنت و جماعت و ان جندنا لهم الغالبون اولدی ^{اگر} حرم
 خداوند کار اول عزمده فتور اظهار ایدیدی دشمنه غلبه تمام و جرات
 و اقدام کلوب الیما ذی الله عالم رفض و الحاد و دن خراب ^{وید}
 سنت و جماعت ضعیف بلکه نایاب اولیدی ^{لکن} معلوم
 عزم و ثبات اول وقت مقبول اولور که حرم و احتیاطه مقرون اول
 و الا عزم بی حرم و ثبات بی احتیاط غناد و لجاج بی محل و مکان
 و حرق باطلدر پنجه پادشاهلر لجاج و غنادی عزم و ثبات ^{ناید} ظن اید
 تجارت فتح و نصرت و خسارت ایدوب کند و لرینی و عسکری ^{تلف}
 و هلاک ایلدر **حکایت** اولور که تیمور لنگ اغقابندن ^{سلطان}
 بوسعید ما و راء النهر و خراسانی استخلاص ایتد که نصکره اول خیال ^{دو}
 جدی تیمور کبی جاکمیر اولوب اغلب اقالیم ربع سکونی زیر لو آه ^{آسیلا}
 کتوره بو هو ایلد اطراف آذربایجان کلوب حسن پادشاهی رفع
 و آذربایجانیه فتح ایتکی خیال ایدوب آندن صکره روم و شامی
 مطلب و مرام ایلدی ^{بو} خیالده نویسه اریسکی کلچک
 عسکر نه غلای عظیم و برف و سرما دن غدا لیم ایشد ^{هر} چند

پادشاه اطاعت و انقیاد بلکه تحمل باج و خراج ایدوب تحف و هدایا
 ایچلار ارسال ایدوب خراسان انصراف و ملک قدیمکده
 ایتیک التماس ایدر ایدر ^{صاحبکاروان} و امرای کاروان و صاحبکاروان
 و یخه بورای عین صوابد و دواقا ایدر لرایه استماع
 غلای عظیم و کل ولای پر محنت و بیم اچیزه مصابت و غناد ایتیک غم
 شاهانه خیال ایدوب و جدی تیموره تقلید و اقد ایتیک تحمل ایدر ایدر
 بیخبر ایدی که غم بی غم موجب زوال دولت و ثبات بی اختیار
 مورث نکال محنت در حکایت ایدر که آخر عسکری بلای
 و محنت سرما ولای دن تلفی مقرر بیلوب انوار مالا یطاق من من
 المرسلین دیوب جوق جوق فرار ایدر لرایه هر صبح
 نقصان ظاهرا مشاهده اولینوردیه تاکه حسن پادشاه ضعف
 و قلت عسکریه واقف اولوب انوار ایدوب خیمه سنده مستحق
 و بیوش ساغر شراب یا تور ایکن گرفتار ایدر روایت ایدر
 حسن پادشاه غرور و غناد بی محنته سرزنش و توینج و کندوی
 نزل ایتد که اول ترفع و لجاج نامناسب ایتد و که تفرع ایدر
 و اول کمال شرم و خجالتدن سرفرو ایدوب فتح سخن ایتیکه سرفرو
 اولمزدیه حسن پادشاه ایلد بعض عمزاده لری و ارا ایدر
 تسلیم ایدوب بحال طومار سمرنی دست ملاک ایلطی و وجود
 آستین بی دریغ ایلد ماصدق لایحه قلدیلر پس پادشاه غل

و سلطان کامل لایق اولد که غم و حزنک ترکند و ترقی نام و اعتدال
 مالاکلام رعایت ایدوب نه غم و ثبات محنته ضعف و قوت
 و نه حزم و احتیاط موقعه بی وجه غناد و لجاج ایدیه غم جمله
 اصل و کتاب ایتیکه قول فضل و اکا غم الملوک غم
 الرجال دیر **حکایت** اولنور که مامون خلیفه شافیه
 مرضه مبتلا اولوب اطباء و ندما علاجنده عاجز اولمشلر ایدر
 آخر نختشوع طیبی کتور و ب علاجندن سوال ایدیکجک علاجنده
 من غرایم الملوک دیدیه روایت ایدر لرایه
 مامون خلیفه الین محاسنه ایلتمدیه و بر روایت
 کل یک مرضه مبتلا اولوب اطباء علاجی اچون جمع اولمشلر ایدر
 اتفاق ندما می خاصدن ربی اول محله کلوب صورت حال
 اولیک یا امیر المومنین این غریه من الغرایم الملویه دیدیه
 مامون اطباء قائلک علاجنده قالدی دیوب من بعد
 یاتنه کتوریدی **در دخی سی صبر شد ایدر و تحمل عظیم حلا**
 هر چند صبر جمیع بشر حصین و ارتقای معالی به سلم سالم در
 اما خصوصاً پادشاهان کامکاره و سلاطین مآراده الزم لایق
 زیر باقیل و مسارعت و قله تحمل و مبادرتله امور ملک و ملت زلل در
 و احوال دین و دولت خلل در عارض اولور که تدارکی خیر امکاندن بیرون
 و اصلاحی دایره قدرندن افزون اولور اما صبر بردار و درک الهی

فضایل

دث

و بر طریق در مأمون العواقب در و وعده الهی وجود و کرم نامتسای
 بونک او ز رینه جاری در که هر که هجوم شدید و حدوث نوابین
 صبر و ثباتی شعار و ثباتی و قراری دستور کاراید نیوب حق جل و علا
 حسن عاقبت حصوله مترقب و فرح و عاقبت وصوله منظر اول حق
 جل و علا در کاهنن ایلی لغت اکا و اصل و ایلی مراداید و حاصل اولو
 بریسی بوضیری و انتظار عبادت خدا و لنوب دیوان حسنیه کتب
 اولور که انتظار الفرج بالصبر عبادت ایچنی سنی حق جل و علا و
 انجام زو شدت ذلتن صکره غت فرح اغراز ایلم که انما یوفی الصابر
 اجرهم بغیر حساب و لمن صبر و غفر فان العاقبه للمتقين **نظم**
 کلید در کج مقصود و شدت صبر در بسته انکس که بکشد و صبر است
 چو خاری کوه و چو دیبای کردون لباسی که هرگز نفوسد و صبر است
بشیمی می بنیاری یعنی غنا تا که مال رعایا طمع ائمه مخفی اولیکه
 پادشا هله غنی اولق مقرر در و نسقیر اولق میسر دکلدر زیرا
 خراج مملکت و غنایم و اغتار الملک تصرفنده در پس غنایله پادشا
 وصیت و غنای شرط کمال سلطنت ایتکدن مراد اول اول که اموال
 بیت المال و کینه و نک اموال خاصه سنی اسراف و تبذیردن خدای
 نفا و و قلت خزان سببی ایلد نفقه طمع مال رعایا عارض الیه
 و الحق پادشا هله خرج مالده رعایت اعتدال الزم لازم در نه کم
 بخل و تقصیر مضر در عساکر ک نفرت و نفرت سبب و حاجت

بذل ارواح و اتمام محالک ایتد لرنده فتور لرینه باعث اولد و غنی
 اسراف و خنی غایت مضر و شعرا و مغیره و ترتیبات زاید
 و تجملات بی فایده به حد دن بیرون بخشند و خرج لایه و ب بیوت
 فارغ اولد قد و وقایع ظهور ایدوب عساکر طلب ارزاق و مهتا
 ایچون احتیاج اتفاق اولو نیچک خلل عظیم ظاهر اولوب بلکه انقلا
 و ولته مؤدی اولور نه کم خلفای عباسیه زمانده برشا
 بر بیت ایچون یوز بیک ایچ و بر معنی به بر صوتدن اولوری بیک
 دنیا رویرور لایه حصوصا مقدر خلیفه حاشین
 و انس لها و خدم سبب ایلد خزان آل عباس ده اولان تحف و رغای
 عجیب و در رو جوهر غریبه بی نسیه و خاد ملره بذل و صرف ایدوب
 آخر خزان خالی قلوب موالی و عساکر طلب ارزاق ایدیکه در
 عاجز و متحیر قالدیلر روایت اولور که بر سیده پنجه وزیر تبذیر
 ایلد لم مفید اولما دیه آخر مقدر عاجز قلوب منو خا
 الیه مقتول ولدی و آنه نضکره دولت آل عباس مخلو
 و مختل اولدی **التبجی می حکم موافق و اتباع و انشیاع معلوم**
 اطاعت عساکر و انقیاد اتباع پادشا هله لازم در رؤسا و عساکر
 و امرا و اکابر پادشا به کمال اطاعت و انقیاد ایتیک یعنی کاهن
 و مخالفت ایتیک و سرکشک و باسطة کو شرمک موجب انحلال شته
 دولت و انحلال نظام سلطنت در چوق واقع اولد در عساکر

مطیع

پادشاه فی الجمله مخالفت ایتمدن شوکت سینه بنیاد و نظام
 بر باد اولوب بوضرک مایه لے نه اول مخالفت ایزلمه لایق اولوب
 ضعیف و بیچاره خانانلر دن آواره اولمشلردن تکم امیرالمؤمنین
 علی بن اسینے طالب حضرت رضی الله تعالی عنہ حرب صفین ده
 بعض عساکری امر شریفیه مخالفت ایدوب البته حکم دیکم کرک دیو
 تکلیف ایدوب حکم دکه که نصکره نه بعض عسکر حکم دیکم جور و دیو
 خوارج اولدیلر حتی بعض اصحابینے حضرت امام کرم الله وجهه
 نوع تقصیر زای اسناد ایدیکم لارای لمن لایطاع یوریدیلر و مثل
 ابتداء انکرون صادر اولدیکم بالاخره غدر اتباع و مخالفت
 دیکم اولوب عالم روآیده سلطان بارگاه اجبا محمد مصطفی
 علیه الصلوٰۃ و السلام علیه صلوٰۃ الله ما هیبت الصبا اسکر
 متضجر اولدوم دیوشکایت ایدیکم هر نجه اشرک عا ایلد انکر
 حقه ده عاک مستجاب دیو یوریدیلر پس الله استجاب
 خیر انهم و ابد لهم شر انی دیو د عا ایلدیلر یعنی خداوند ا
 بکا بولردن بدل اختیار صحتن روزیے قل و انکر بندن
 شرار سلطانلر روایت ایدر که اول کجه حاج ظالم آنه رخصه دیو
 امیر المؤمنین رضی الله تعالی عنہ دعای مستجاب اولوب ایل عا
 آندن نه شر و ظلمه و اصل اولدیکم معلوم اهل عالم در چهر
 امیر اول شاده سعادت شاده تیشوب خن علین و فردوس

صحبت خاتم النبیین و آل و اصحاب طاهرین و طیبین ایلدیکم
 موضوعه متکین علیها استقامتین سعادت تیشوب و پادشاه
 حازم عازم اولانه لازم که امرای اکابر و رؤسای عساکر دن
 اولال و سرکشک استشام ایدیکم اغماض ایتوب دفع و رفع
 مشغول اولد روایت اولور که دولت آل سلجوق رو مدد مکل
 ایدیکم اکابر امر و اعظم رؤسا سرسلطه جلوس اید شانه ده
 هو الریه و هو سلیمه او یاسه لر ادینے بجانہ بیبی ایلد سلطنت خلعه
 و خیمه و ولتن قلع ایدوب آخرین غضب و شکوه سلطنتی سلب
 چون نوبت سلطنت آل سلجوقک افضل و کمالی سلطان علاء الدین
 کیکاوس ابن کیمز و بن قلیچ الپ ارسلان حضرت ایرشیدی و اول
 شہامت و شجاعت و علو همت و نفاذ غزیت ده افراد سلطنت
 ایدیکم پس غیرت و همت پادشاهانه کوستروب مبداء
 تعظم و فساد و سرچشمه تحیر و غناد اولان اوج عظیم بکری بر کیده
 یاقی شاهی و تیغ انتقام چکدیکم صباح امر و عساکر
 اولدیلر که سیلاب حیت پادشاهیلر عرض سلطنت طولش خار
 و خاشاک فتنه تباہی و تناهی بولش خوف و هراس اصناف انسان
 ظا هر اولوب دخی کیمنه حدندن تجاوزه قادر اولوب دولت
 منظم و شمل سیاست ملت اولدیکم **قطع** از سیاست نظام
 یا بد ملک بی سیاست خلل پذیر بود سنق کارهای عالم را

از سیاست ناکمیز بود **یونانی** **نبت** اکثر احوال و نسب عالی و بزرگ
 لازم و دودمان قدیدن اولق انتظام سلطنت و سیاست
 و طایم در زیر نفوس بشری کند و امثالنه و اقرانه اطاعت و اوم
 و نواهی نه امثال اتیکدن ابا و امتاع ایدر پس برج و مرج اولوب
 سفک و ما و خروج خوارج چوق اولوب رعایا پایمال اولق لازم اولوب
 اما بر نسل شریف که آبا و اجدادی سلطنت و حکومت معروف خلق
 خاندانه اطاعت ایدر کلمه موصوف اولیجک کلمه خلائق مجتمع و غیا
 مرتفع اولوب عالم امن و امان ایلد و عاقبت ملو و ورق حال
 آیه رفاهیت ملو اولور مشهور در که تخت مصر و شام بنی ایوب
 سلاطیندن قوللریه انتقال ایدوب تا چرکیه انتها سنه کلمه قولل
 انتقال ایدر ایدر **یونانی** و خلع و نصب و اخذ و غضب دن رعایا
 و صا کر خراب اولمشلر ایدر **یونانی** سرعت غل و قتل سبیدن
 امر سلطنت قبولدن تمنع ایدر اولمشلر ایدر **یونانی** حتی مرحوم رضو
 غوری اجلاس ایدر و کلر نه امتاع و ابا ایدوب بکا سلطنت کرکری
 فریاد و بکا ایدر **یونانی** قایت رجبی نام امیری تخه اجلاس ایدر
 روایت ایدر لرا و تور و بیو محکم مشیت او در دیه و نفاذ
 سلطنت و قتل و قار و حرمت و شوکت اول مرتبه ده ایدی که جلای
 چرکیه نظم شیع ایدر که منظم اولان سلطان اصاع اولسون
 استهزا و تمخر ایدر لرایه **یونانی** سلطان نه باکر وار در سلطان

قول بز قول دیر لرایه **یونانی** و سلطان مجسمود بن سبکتکین
 شہامت و شجاعت و سیاست و عدالت ایلدیه تصور نبت ایلد مطعون
 ایدی حتی فردوسی طوسی شاهنامه جایزه سن استقلال ایلد
قطعه اگر شاه را شاه بودی پدر بر بر نهادی مراتج زر
 چو اندر تبارش بزرگی بود نیارست نام بزرگان شود
 ایلدی و الحمد لله تعالی که بو عهد میمون و تاریخ مبارک دهضا
 مزبور ده جلدی حاصل لاجرم عالم کمال رفاهیت و اصل اولشدر
 پادشاه سعادت پناهنر نبت شریف و دودمان علی دندر که جد
 لواء استقلال رنی اوج آسمانه خافق و ذل استرقاق تا اجداد
 و اعلم بزرگوار لرندن بعد المشرق در و بو معنی ایلد اطراف ربع
 اول قدر ملو و مشحون در که مولانا نامی نور الدین عبدالرحمن جامی خراسانی
 پادشاه ملک سرافرازی سلطان مجاهد غازی سلطان محمد خان غازی
 تعالی بر پانه کوندرد و یک مکتوب منظومه بو جمله خطاب ایدر
نظم ای ترا در و ده علاسند ملک موروث تو ابا عن جد
 اصل تو تا بادم ارشمنند همه سندنشین و با جو رند اطا
 عا کروا مرا و تا دق و تخع رؤسا اول مرتبه ده در که آندن زیا
 متصور و ممکن و کلدر و بو فسیر قلت بضاعت و کثرت ضا
 ایلد کیو مرث عهدندن بو زمان مبارک کلمه کتب تواریخ مطعون
 و اخبار و حکایتلری منظور اولان معتبر و دلگدین احوال و حکایات و احوال

وروایات علی قدر الطاقه بحقیقت امتیاز بود دولت مبارک الهی
 ابقاهم الله تعالی ایام آخر الزمان عهد نه اولان اطاعت انقیاد
 عساکر و تادب و تخشع امر او اکابر بر دولت و واقع اولمش در
 الحمد لله علی ذلک امر او وزرا و احاد عساکر و افراد و اجناد و اعا
 و اصاغر جمله سی درون دل و جانندن مکر عبودیتی بر میان و آتش
 او امر و نواهی ایستگانه و مقتضای و مباهی اولمش درر جمله امر او وزرایی
 آن واحد و تغییر و تبدیل بویسه لریج احد فتن قدر او آل قیام طینته
 مقابل اولحق احتمالی دکلدر جمله عساکر و اجنادی فرضاتین سیاسته
 عرضه قلعه بر فرد کردن خلاصی نه اوز اتق تصور کلمه اکثر ملک
 و سلاطین سابقین بر امیر کبیری یا وزیر خطیری غزل آقیل تیکل سیل
 پنجه حیل و تدبیر ایله صورت مراد لرین آینه وجوده کتور لر ایدی چون
 کلمه سلاطینک نفاذی و امر او عساکرک اطاعت و انقیادی موجب
 انتظام احوال و دفاع فتنه و اختلال در همیشه بواطاعت و انقیاد و نفوذ
 امر حامی البلاد و العباد لیل یوم الحشد و المیعاد موجود و ممدود
 باد بمحمد و آل الامجاد معلوم اولکه که بوخصالدهن ضروری المباد
 نب در امانایت نافع در و لیکن بسیار موافقت عسکر خصال باقیه
 حاصل اولور کتاب شامیه بیون الله تعالی تمام اولو کتاب شامیه
 شروع اولندیه و الله تعالی ولی التوفیق
 و هو الله و نعم الرفیق

کتاب ثالث علم تدبیر المومنین
بیانده در

سابقا ذکر اولندی که پادشاه کامل طبیب حاذق کبی در ورعایه
و طبیب لازم که امراض بدن قاهر و علاماتی و اسبابی نذر و
نیج اولور بیل کذلک پادشاه دخی لازم که مزاج مملکت صحتی که
حداقله اولاسندن عبارتدر و مرضی که اعتدال
و انضلاحین احتلاله خروج ایتکه رنه ایل اولور و نه اعتدال
و انضلاح حقیقی سنه نه تدبیر المومنین رجوع اید معلومی اولور
سلطنتک جزو علی سیدر بوند نصکره همت و غریله علی عمل
کتور و بملکته نظام موجود و صلاح حاصلی بقا و اطاله و
عارض و اعتدال طاری وجود ملکته کلش ای آینه افلا و ازاله
پادشاه کامل و خلیفه عالم عامل دیک اکا صادق اولور پس معلوم
گفته ن که طوایف مختلفه و امم بتباینک اجتماعدن و تالیف و انظاف
عبارتدر مادام که هر طائفه مرتبه لایق و منزلت موافقه اولور
عمل مخصوصه شغل اولوب مال جاهدن مستحق اولد و عی مرتبه ایضا

اوله که مزاج عالم بوتدن سببی ایل اعتداله و اصل و اعتدال
و سالم و الفت که میان اصحاب دولته منعقد اولمش قایم
اولوب اول الفتک لازمی اولان غلبه و استیلادخی دیم
اولور زیرا مقرر در که هر کج و ولتک ابتدای بر طایفه اتفاق
نظا هر و تقا و نده بدن واحدک اعضاسی و جسد معینه نک اجزا
کبی اولغیل اولور زیرا هر شخصک بر مقدار معین اوزره قوتی
وار در اما مجموع اولوب بریره کلیجک هر بری قوتندن زیاده
پس طایفه قلیل اتفاق ایتکه طوایف کثیره غیر متفقیه غالب اولور
کو رنزمی که هر طایفه بر دولتک اصحابین در رعایا نسبت
عشر عشره و کلدر اما بوزلر متفق رعایا غیر متفق اولغیل بوزلر
و حاکم آلر مغلوب و محکوم اولور لر **مصرع** آری باتفاق جهان
گرفت و تجربه ایل معلوم اولمشد که اول دولته اصحاب
و تقاون اوزره اولغیل خلل و زللدن مصون و مامون اولور
بعده تفرقه و دو هوایق اصحاب دولته عارض اولغیل ضعف
بوزلر طوایف آخر متلاشی و منهدم اولور و بونک مثالی
منقرضه سلاطین سابقه ده چو قدر جمله دن دیار مغربه و لایق
که لطافت هوا و غده و بت ما و خصب و رخا و حسن بجا ده نموده
جنت اعلا در اوایل اسلامده پادشاهی بر و عسکری موافق یک
اولغیل اطرافده فرنک لغینه غالب و آمد آما مطلوب بوزلر

ایدیلر چون هجرت به اربعمائه حد و دونه و اصل اوله اتفاق
 و اتحاد برینه اختلاف و افتراق کلوب بیت کلدی تألف برینه
 افتراق کندی و فاکلدی شقا و شقاق هر ریزین
 استقلال اوزرینه سلطنت و بربرینه عداوت و خصومت ایدیک
 دشمن بی دین غلبه به باشلیوب اطرافدن بلاد عظیمه استولی اوله
نظم و هی انجزیره غضب لاغراء بها هوی لاحد و انهد غدا
 فل لبسیه محال رسیه و این قرطبه و این حیان قوا
 کن ارکان البلاد فنا عسی البقاء اذالم سبق ارکان و بوجا
 مستمر و شیده بلکه یومافینو ما قتراید و ممتد اوله یکه تا که عدوین
 هجرت حساب اسم قابضه و اصل اولی جاق عسکر فرج مخدول بلکه اوله
 اندلسی تحت تصرفه و خول ایدر و یکه غرناطه تحکامیه اولان
 اساس دولتری بالکلیه منهدم و ملوک و امرا و رعایا جملگی قتل
 و اسیرار اسنده منقسم اولدیلر و ارباب اشارات لامعه
 جفر جامعه دیدکری معنی که سنین هجره عدد اسم قابض و اریق
 ملت سلامیه تبدل اید به حق متحول اولوب باطل حق زایل و
 و تمام عالم یا اکثرینی کفر و ضلال احاطه اید ویرلرایه او
 فواجیده ظاهر و باهر اولدیه و اتفاق عجب در اول حد و
 شرق جانبند و بعینه خلاصه ایران اولان عراق و آذربایجان پادشاهی
 سلطان یعقوب و فات ایدوب امرابانیدرینه اراسته تفوق کله

حتی بعضی فضائل و بحالته
 تا سلف ایدوب نظم ایدیه

و اهلته

و اختلاف عظیم واقع اولوب پادشاه زاده لری غزاق و نصب و عهد
 و خلع ایتیکله و دولترینه خلل عظیم عارض و ضعف قوی طاری اولد
 بالآخره اسمعیل بن حیدر ارباب بیلی که اجدادی مشایخ عظامه
 عوام اتباع ایدوب خروج و ذروه سلطه عروج ایدیک غلام
 شیعه و رفض مانع الکا و طریقه سن اظهار و اعتقاد ایدوب بعده
 اوزبک خانسه شاهی بکدن ولایت خراسانی دخی استخلا
 ایدوب تمامت بودیاری بکری و عراق ولایتین بدعت ضلال
 و علما و صالحایی زجر و نکال و قتل و استیصال ایتیکله مالایا
 ایدیه و بودولایتلردن اسباب و آلات بدعت ضلال
 ساخته و رسم اسلام و سنن سید الانام بکلی برانداخته اولد
 و اسماعیلک ابتدای استیلاسی مذهب ناقح عبارتنگ عد
 حروفه موافق اولدی که سنینست و تسعاده در و اسم قاسم
 عد و حروفدن اوج بیل صکره اولدیه و شوکت اسلام
 رایات آل عثمان سایه سنده اولان ولایتلره منحصر اولد و الله
 غالب علی امره مقصود و مرام و خلاصه کلام اولد که بودین
 عارض اولان امور شیعه و حالات غیر قطیعه تفوق کله و تباین
 و اختلاف ارکان دولت سببیکه اولد و ارباب تجارب بشلر
 که حفظ سلطنت ایکی سنه اید اولور بری اتفاق امر و اجاز
 بری اختلاف اعداد و اضداد شیخ سعدی بیور که چون اعدا

اول سن جمع اول آنرا جمع اول و سه سن تفرقه دن اندیشه قبل
و ملک حازم و شمل را اسنه اختلاف براغوب عا کر و اجا جمع
مستغنی اول و لر لر سیر نبی علیه الصلوٰۃ و السلام مذکور در که
جون کفار قریش قبایل عربی جمع اید و حضرت علیه الصلوٰۃ
و السلام مقدمه مدینه منوره بی محاصره اید و نغم این
اشجعی اول انا ده شرف اسلام مستعد و لشیدی بنور اطمینان
ایمین کفار را اسنه تفریق کله براغوب الحرب خدعه مضمون
عا کر کفاری دفع ایتک استدیه بنی قریظه که یهود
بر قبیلایه مدینه قریبه متوطن اید بی جناب رسالت پناه
صلی الله تعالی علیه و سلم صلح ایتل ایدیه کفار قریش
و قبایل که اخاب تسمیه و لشل ایدیه محاربه یکلیجک انور
عصیان اید لر اهل اسلام محکم ضرورت و مضایقه اولدیه
نه کم حق جل و علا حکایت بویر که اذ جاؤکم من فوقکم من
اسفل منکم و اذ راغت الایضاد و بلغت القلوب الحناجر
الایه اولاد ایت قریش و ادوب یا معشر قریش نزل صدق
موالاتم محمد و معاد اتم معلوم کرد سزه برضیحت مشفقانه آیه
کلام مجتم اعتقاد و قولی تصدیق اید رسه کوز ذکر املیه بن دید
سادات قریش قولک مقبول در سوله و یکجک اشتد
قریظه محمد اید صلح ایتل سزدن بعض کینه لری رهن آینه آینه

محمد ویرجک اول شل اول دینه قتل استه کرک زهنا رهن رهن
ویریه سزدیه آل مقبول اید لر بعد قریظه به کلوب
یا معشر قریظه سزه برنا فع نصیحتم و ارد و مقبول اید رسه کوز ذکر
ایدیه بن دیوب آل مردخی سوله نصیحت کله عامل اولور ز و یکجک
قریش و اخاب مدینه ساکن دکلر بر ایلکی کون محاربه اید لر
اگر سهولتک ظفر بولر لایه چقوب و لایله کینه کید و باین
اولور لر امانت بولایه ساکن سوز انور که نکره محمد سزد
انتقام آلق استه کرک سزه خود اکا مقاومت ایتکه قادر کلسن
پنچون اندیشه عاقبت ایتل سزد ایتلیر که اندیشه عاقبت نیچید
ایتدی زای صواب اولد که قریشدن رهن آدم استیه سزی
تام ظفر بولوب محمدیه دفع ایتل سزی قویوب کتیه لر بوفکر
صواب کوز و ب قریشدن آدم رهن استدیلر سادات قریش
کوز رک نغم اشجعی کلامنک صحتی ظاهر اولدیه و قریظه
محمد ایلد اتفاق نهانیسی و اراید و کنه شبهه قالمادی دیوب رهن
آدم ویرمدیلر قریظه دخی رهن ویرمد و کلرین اجتماع اید
اشته نغمک کلامی چقش دیوب قریشه نصرت ایتدیلر ارالر
تفرق کله و تجادل واقع اولدیه جناب رسالت پناه
صلی الله تعالی علیه و سلم و کافه مسلمین ضرر اتفاقا قریظن بغضیل
تغایله خلاص بولدیلر **حکایت** مشهوره در که اسکندر یونان

دارا ابن دارا به غلبه ایدوب ایران ملکه طغر بولجی عجم شهنشاه
 پنجه کیمسه دارا ایدنی اسکندر آندون متوسم ایدی و قتل
 و ابقالری ار اسنده متر و داولوب آخر استادی ار سطا ط
 مکتوب کوندر وب دیدیکه که ابنای ملوک فارس و ایران
 پنجه کیمسه لردار هربری فرو بها ایلد موصوف و شجاعت و
 ایلد معروف در اگر جمله سن قل اید رسم اراقت و دماء ناحق
 اخرازا ایدرین اگر عفو و ابقا ایدر رسم بن کتد و کدن نهضت
 و خروج ایدوب انتقام عجم اچون مرز و بوم ممالک رومی زیر و ز
 ایدر لر پس حکیم کامل لطف بیور وب سفر خمتنی اختیار ایدوب
 کلوب بوشکل حل ایدوب حکیم ضعف و شیب سببین کل
 اعتذار ایلدیکه پر بیک و ضعف و شیب التام
 روزگار نکند اشد بر من مدحت بخار پای اول فرزند
 معذور بیوره و سوال اید و کی مشکک جوابی بود که خون
 ناحق و دجک شرعاً و عقلاً مخطور و مخدور در و محترم و ممنوع
 و لکن اول شاهزاده لرن هر برینه بر ولایتک امارتن و بیور
 هیچ برین یکی من تحت حکومتند ایلیمه که بالضرورت ارالنده تقوی
 کل و اقع اولوب هر بریکه آخردن متوسم و انک ضرر
 دفعه شتغل اولد کرک و سنده نصره اولاد و اعتقاد
 ضرر لرن این اولد کرک فی الواقع حکیم دید و کی گبی اولد

بر برینه اشتغال دن آخر جانه نظر ایتکه مجالری اولدیکه
 و آنکه ملوک طوائف دیر لر و اسکندر دن صکره درت نو
 یلیدک حکومت ایران الملک ضبطند اولدی و ملک روم آباد
 اولدیکه چون مراراً مقرر اولدی که پادشاهنده عدل الزم
 لازمدر اما دنیا جتندن زیرا عدل توفیر خزینه نمودی
 زیرا خزینه عمارت مملکتدن حاصل اولور مملکت که خراب اولد
 مالدن بی نصیب و خلق غنا دن سینه نصاب اولد کرک
 و عمارت مملکت عدل اولور **نظم** بروپس درویش محتاج
 که شاه از رعیت بود تاجدار رعیت نه شاید نه بید او گشت
 که مرسلطت را پناهده و پشت چون میر ظالم زمتانده جور
 و مقامک کاوین آلا تابستان اولجی عشر محصولات اکافند
 حاصل اولور بر دفعه باز کرکانک مالنی الیجا علی الذوام مال
 و کرک پنجه عاید اولور پس متصل رعایا به زرع اید و کرک کرک
 تخم بولا ما زراعه قرض و کرک کرک بقرز را غلری هلاک اولد
 ایسه تحصیل اید و کرک کرک **حکایت** اولور که فرعون لعینک
 عادتی بو ایدیکه که دیار مصریه زرع اولند قد نصره ایکی معتمد
 کیمسه به ایکی اردب بغدادی و بیروب بریننی اعلاای مصره بر
 دخی اسفل مصره ارسال اید و ارون کورک بر اردب بغدادی
 اگر جک زمین خالی قالمش اول ایکی معتمد تمامت ولایت مصره

عنا بفتح العین رحمت
 و مشقت بی طاعت

کشت و تفقه ایدر لایه برار د ب آتور خالی موضع بولور
 فرعون لعین اول نواحی نک کاشفرین و امناس و زرع اور
 منصوب اوش شده و معتمدین قتل ایدر دیه بویست
 خوفدن هر سال دیار مصریه زر عله مال اولوردی اما
 آخرت نفی ظاهر که المفسطون علی منابر من نور چون بخانه
 سفر اوله پادشاه و کدایکان و درویش و توانکر مساو
 اولور عساکر جهان صحرا سن طوتن پادشاهلر حق درگاهلر
 کلور که ویرته مایقول دیاتینا فردا پس پادشاه عاقل لاز
 شدیکی مال و جاه و شوکت و سپاه و شکوه سلطنت و دست
 مملکت معزور اولیوب اول کوسینه یادیلمه که تخت پاکدن
 تحت خاکه بی خادم و اینس قادم و حبیس اوله کرک تولد
 و نوکر لرندن یاننده بر فردیوق و خدمتکار جان سپارلر
 قاتنده دیار بیدار دکل نه کم دیشلر بیت بود کلونده که
 یانکه بر کشی یوق بکم بویچه سفر در که اختیار ایتدک پس
 پادشاه عادل اولور نه که زنده اوله شاه در پیچ
 چو رحلت ایلد طوسینه له حسن آب و اگر دست ظلم و اذیت
 آچش و رعایای سوخته یشر شر صاحبش اولر و حق اکا
 ویرد و کی نمکری یس عصیان آت و اوقات عزیزین
 صرف عشرت و بطالت ایش اولوب اموال رعایای مساکین

بی انصافه مصروف و بذل مال فقر و ضعفایست که نخواهیم
 موصوف اوله بیت خود آب از نم چشم میان میوه
 باغش چکه خون دل سیوه زمان از مرغ برایش فردا
 عقوبت زبانی بی رحمن نکر کوره و غلین و زخم حید
 لر نوش ایده نه کم بعض ظلم و فسقه ملوک مست هلاک
 اولیجی دیشلر چون بوقت زرع و خوش یافت غز است
 بر دیش ز مهریر اناخارش بشکند کاسه داران جسم
 پیش نار تا شراب دوستکامی در کنارش بشکند و یاد
 دوروزه امحالی احوال صایمه و شفقت و داد کل
 او صایمه و دایما غضب قهار مطلق یاد و سرای عدلی باقی
 ایده پس عدالت شروطی و ارکاسینه و پادشاه عالم
 رعایتی لازم قوانین نذر ذکر ایده لوم شرط اول بود که جمله
 متساوی طوته زیر اخلاق عالم نسبت عناصر اربعه کی در
 آدم نسبت چون عناصر متساوی و متکافی اولیای پنج مزاج
 صحیح و ملثم اولار کذلک افراد متساوی طوتمسه مزاج عالم
 صحیح و منظم اولر پس عناصر بدن دخی عناصر بدن آدمی در
 اول اهل قلم که علما و قضات و کتاب و حساب و اطباء و
 و منجم و مهندسلر و بولر آب منزه سنده در زیر علم حیات
 ارواح مؤدی در آب حیات اشباح مؤدی اولد و غی کبی

ملکت

و من الماء كل شيء حي **المن** اهل شمشیر در که امر او بجا
 و پناهی در که ضرب شمشیر و استعمال کمان و تیر ایلد ساخه ملک و
 اعدای کفر کیش بدعت آیین دن حفظ و حراست و ثغور و
 مملکتی متقدیان سینه انصاف دن ضبط و حمایت ایدر لر اگر
 بوطائفه نک لمعان شمشیر اولیه عالم ظلام ضلالت ده آید
 و گرفتار اولور دیس و اگر آب تیغ ایلد مانع مملکت
 اولیه سچ کس شجره امن و امان دن برخوردار اولماز دی بوطائفه
 آتش مثالده در وجه مناسبت روشن **اوچمی** طایفه تجار
 و سبیلان بضایع و ارباب حرف و صنایع در که انتظام معاش
 تجار مسافه بعیده دن اسفار شاقه ایلد جلب بضایع ایدر لر
 و ارباب حرف لیل و نهار اکتفیل مهمات صنایع ایدر لر و حاجات
 خلق حاصل و مراجهت هر کس کند ویه و اصل اولور و بوطائفه
 هوا کی در که حرکت دن تروح ارواح و استراحت اشباح حاصل
دردی طایفه زراعت کر لر و ایچینکر که خرو و حوث ارضی
 مزارع و تعمیر ضیاع و انشاجات و کروم ایلد خاک دن انواع حبوبات
 و شجرو تاک دن اضاف ثمار که مرغوب قلوب در کتفیل اید و اوقات
 ناسی حاصل و انواع ثمرات و فاکه ثمرات و غیره مقتضای
 خلقه و اصل ایدر لر و کاسب حقیقی بولرد که صرف اوقات و
 خاک سیدن کتفیل اوقات ایدر لر و سایر طوائف کسب غیر

وطنده ایکی

تداول و ایشای مکتوبه غیر ارا لرنده اداره و بتا و لایدر لر
 و بوطائفه تراب کبی در که منافع جمله بولردن حاصل اولور و بتا
 اولد و غندن غسیری هر کشتی بولرک یوزن بصوب بولرد
 دیمه اوزرینه انظر قایم و ثابت در و نه کم بعضی غنا صرند
 آخره غلبه اته موجب مرض و موجب علت و عرض اولور که
 بوطائفه نک بعضی غلبه ایلد مزاج عالم خلل پذیر اولور مثلاً اگر
 خلق سپاهی اولد و ارباب صنایع و تجار بضایع ارقله علی
 هذا القیاس و کذلک بوطوائف بعضی آخرک علن ایلد
 مؤدی فساد در مثلاً امر او سپاهی لر تجارت و حرقه ایلد
 ایلد **حکایت** اولور که کسری هر مرکز بعضی وزیر اسی عرض ایلد
 در یادن تاجر کر کلده و افر بضایع و جو اهر لر و اگر اکر شاه
 ایچون اشتر اولور سهینه اغربایه صاتیلوب ربحدن مبلغ
 عظیم اولق مقرر در جوابنده یازدی که حق جل و علا بر سلطنت
 و اماره احسان ایتدیه و بعضی رعایا مره کسب تجارت روزی
 قیلدی اگر بز تجارت مشغول اولور سق سلطنت و امارتی کم
 اییون و کسب و تجارت اهل اولور نه مشغول اولور لر
 بونک کی افعال دینه که شک ذنات اصل و نسبه و قباحت
 حبه دلالت ایدر من بعد بره اعلام ایتیه سن و الا غرضه بیع
 اولور سن پس بوجله تحریر اولما دن معلوم اولدی که اشخاص

و طوائف مدینه بری برینه تعاون ایتمک کرک و حکما بوتاو
 بیان ایدوب عینے عبارتله ویشکرکه فضیله الفلاحین التعاون
 بالاعمال و فضیله التجار التعاون بالاموال و فضیله الملوک التعاون
 بالارأ و النیاسه و فضیله الالیین التعاون باکلم الحقیقه ثم
 جمیعاً و نون علی عماره المدن بالیات و الفضایل فقیر
 فضیله الاجاد و العاکر التعاون بخوض الحروب و حفظ الثغور
 بوکله دخی الحاق اولسه و جمدن خارج دکدر **شرط ثانی** اوله که
 بو طوائف تکافو و تساوی اوزرینه اوله قد نصکره اهل مدینه یعوما
 نظر ایدوب هربری استحقاق و استعدادی قدر رعایت اؤ
 و بنی آدم دخی بو اعتبارله بشقیم **در قسم** اوله که خیر طبع
 اولوب و خیری غیره دخی متغییه اوله علما شریف شایخ
 طریقت و عرفای حقیقت کبی و بونلر خلاصه آفرینش و تقوا
 عالم و غایت علت ایجاد کارخانه بنی آدم در و مطرح انوار ارا
 و مطرح انظار لم زیری بونلر در و بونلر نهاری و غیره لیلی
 و ضیافت ایجاد دن مراد و مهمانخانه عالم دن بونلر مقصود و سایر
 طفیلی در **بیت** بیا که مانده لطف کرد کار جازا تویمهانی و عالم
 درین میان طفیلی و حکما ویشکرکه پادشاه سعید اوله که علما
 ارتباط و اختلاطین بو طائفه ایله المیوب مراجعت و مشاوره
 بونلر ایلر قیل و بو طائفه فی سایر طوائفه غالب و حاکم و اقتفان

المره دایم و قایم ایلر که نشاء دولت حقیقی بودر فقیر ایدوب
 طالب دنیا ی دوسینه و حریص جاه و مراتب اولان علما
 رسوم که آنمره علما ی سودیرلر و صوفیه ظاهر آرای که بونلر
 متاکله در لربونلر خارجدر پس پادشاه حازه لازمدر که صحیح
 ایلر قلبی وزن و خالص ایلر مشغوشی تمیز ایلر کند ویه ملازمین
 علما یه حصر نظر استیوب زوایا و اطرافده و اکثافده قطع طمع
 علما یه طالب و راغب اوله نتکم ویشکر **نظم** قل للمایه
 نصیحه لا ترکن لی الفیقه ان الفیقه اذا اتی ابواکم
 لا خیر فی و تربیت فضلا اکابر سلاطین و امر اچنده مغرب
 مولانا جلال دواسینه نقل ایدر که رکن الدوله حسن ابن بویه
 و سلمی که عراق عجم پادشاهی ایدیه و زی شهری تحتکاهی
 و تربیت علما و جمعیت فضلا ایلر ملوک و سلاطین اچنده ممتاز
 اول زمانده کفار روم اهل اسلام هجوم ایتشیدی رکن الدوله
 اکا مقابل ایدوب منصور و مظفر اولدیه دفعه ثانی
 روم نیه هجوم ایدوب لشکر عراق هزیمت و افتراق اوزره اولو
 بعضی اسیر اولدیلر قیصر روم اسرای او کونه کتور و بی
 شهر ندن ابونصر نام برکیمینه بونلر اکا ایتدی سکا بر خرم
 پادشاه کوز رکن الدوله یه انها ایدر می سن ابونصر ایتدی
 علی الرأس و العین پس کتور ایتدی حسنه دین سن

شهنشاه چقد مکه عراق ولایت خراب ایلیم اما چون سیرت احوال
 تفحص ایتیم بدم که آفتاب دولتک عروج و ممکن امکانده اولان
 سعادتملرک خیر فعله خروج ایتیم اوزره در برپادشاه که ندما
 علما و حریف میدان و کاشانی فضلای ناس اوله ابو الفضل ابن
 و ابو جعفر خازن و سیل بن فاسم و ابو علی بن ساعی کی انوک
 دولتی تراید و سعادت قیام اوزره اولوق مقرر در و ارباب
 دولت و اقبال تعرض مقضای عقل و کلام اول سید بن قسید
^{قصد مین} روم و این رجوع ایلیم و اول پادشاه که ندما و صاحب
 اراد و اصاغر و مضاحک و ساخر اوله و لیلدر که سهم سعادت
 بی نصیب و کوب دولت و اقبای غریبه قریب در ایتیم
 روم مولانا ذاتی حکایت ایدر ایدی که ابتدای ظهور ایلیم
 قوزقودین سلطان با زید خدمتی شهنشاهه ایکن مدح ایتیم و مقبول
 طبعی اولوب بنی ندما سلطنت نظم ایتیم استی اول شاد شهنشاهه
 دریایار ایلد تفریح اچون کشتی سوار اولدق شهنشاهه
 بر سازنده ندیمی وار آینه بر سر کشاده صدوقه قویار لر رستی
 مقره ایلد بالایه چکوب و فقه قوی و ویر لر در یایه و شوب جای
 ترکند و سی زیر و زبر اولور جامهای کهنه او ترشد و او
 نشد خلاف مضمونی اوزره اظهار تالم و اضطراب و شانه زده
 و شنام بی حساب اید و شانه زده و مقصد ایلد خنده ایدر ندیم

چقروب صوین صیفر انعام شهنشاهی دن جدید و خشک
 جامه لر چقر تکرار سازنی اله آلوب صند و قد کیر و دعای نامقبول
 کبی بر مقصد ایلد بالایه چکلور و قضای بدکبی نازل اولوب غرق
 آب و مبلول الجسم و الثیاب اولور اول سینه و شانه زده
 و شهنشاهه خنده اقمقما ایلد و هن باز ایدر و آخر بخاره و
 کشتی یار و بو حالت شه زاده ایلد مسخره ارا سنده و آیر اولور
 بن چون بو حایله مشاهده ایلد مبلدوم که پادشاه ایلر اچنده
 فایق و تحت سلطنته لایق و کلامر اکا خدمت ایدنه نکت خادم
 و اکانیم اولان بالآخره نادم اولور و ولت انتظار و ندما
 اختیار ایتیم فی الواقع نجم سعادت قیام ریزان و تحت سلطنت
 آندن کریزان اولدیک بزرگلاوم اقسام بنی آدم بنی
قسم ثانی آنددر که کند و لر خیر اوله لرا ما خیر لر کند و لر مخلص
 اولوب آخره متعصب و منتشر اولیه و بو طائفه اولکی و
 انوکچون متاخر در که آنارک چهره احوالی حلیه کمال و اکمال ایلد
 حالی اما بونلر کماله متحلی اکمال دن خالی در پادشاه بو طایفه
 دخی مرعی و مصالح و حاجت لرین مقضی ایتیم کرک **قسم ثالث**
 اولدر که بالطبع نه خیر و نه شریر و لوح استعدادی ایلکی جنب
 خارجدن نقش پذیر اولد و پادشاه بو طائفه بی دخی ظل شهنشاه
 اسوده ایتد که بفرکه تحصیل خیر و کمال تحریض ایلیه امید در که

فنا دادن محفوظ و برکت اعانت اید خیر و کمال دن بهره مند و محفوظ
قسم چهارم آنکه در که بالطبع شیر را اوله اما شری کند و اگر مقتصر
 آخره تجاوز و مقتدی اولیه و بواسطه تحقیر امانت اید که
 مواعظ و زواجر و ترغیبات و ترهیبات اید بشارت و اندازیده
 مقتضای طبع است اولان شدن انابت و داعی خیرند انچه جا
 اید **قسم خامس** آنکه در که بالطبع شیر و شری آخره تجاوز
 و تماشای اید و بوندر اخس خلایق و اسفل طبقات انام در
 و طبقه اولی به ضد کامل و تباین تمام دیرلر و بوندر دخی نیجه مرتبه
 اوزره در بعضی که نسبت اید اعلاسی در فی الجمله طبقه خروج
 و درجات خیره عروج ایتیمک امکایی و ارور اندری انواع
 زجر و تادیب اید اصلاح و تهذیب ایتیمک اهمیت ایتیمک کرک بعض
 آخری که امید صلاح و شایسته رایحه نجاحلری یو قدر اگر شری شایع
 ازاله شرلیس عقل و شرعا واجبدر و دفع شر دخی نیجه مرتبه
 متصور در بر حی جنس و اول اهل مدینه اید اختلاط قلم قدر
 ایکنجی یک قید در و اول تصرفات بدنی دن دخی منع ایتیمک
 اوجنحی یک نفی و اول سکون مدینه و دخول تمدن ایتیمک بدنی
 منع قلم قدر اگر بوا مور اید شری مندفع اول لازمه حکم قلم قدر
 و کلمی در اختلاف ایتیمک در اما اظهار احوال بود که سبب داوود
 عضو فی قطع ایتیمک اکتفا اید و ب قلم قدر اقدام ایتیمک مثلا سار

آنکه در مدارات ایتیمک کرک
 اگر شری شامل ایتیمک

انکه در منع

قطع بدی اید و لوطی نک قطع آلت تناسلی اید اکتفا اید لر زیر
 شر و ضرر بونکه مستفی و منعدم اولیجی بنیان حقیقی که وجود انکه
 با کلیه منهدم ایتیمک مناسب و کلمه ر که دفع ضرر قلم قدر غیر
 مندفع اولیه اول بقدر چه آخر الداء الکی مضمونیه عمل
 و احق بوا مورده شریعت حقه اتفاقا و انکه حد و دنده و قوف
 اید اکتفا اولنه که و من یقعد حدود الله فقد ظلم نفسه شرع فی
 قلم سیرد و غنه رحم اولینه و لا تاخذکم بهما راقه فی دین الله
 و شرع قلم تجوز ایتیمک و کی یرده سیاست و ضبط مملکت در و یو
 اراقت و مایه اقدام اولینه و بعض امرای عصره شیطان
 تسویل و القا ایدر که بوزمانده شریعت مطهره به اتفاقا و طریق
 محمدیه حدود و زواجر یک اید اکتفا اول نور اصلاح عالم
 اولور زیرا شدی اهل فساد و حوامی و قطاع الطریق تکثر در
 و بون تسویل باطل و تحمیل عاظم اید لدر اقد مایه شغوف و توهمات
 و طونله تغذیب خلایق ایتیمک همکسین مصروف ایدرلر و بون
 کاسد و خیال فاسد در **قطعه** سیاست بکمان رسم معدت
 بنو که تا یقین نشود خون کس نشاید ریخت بهر دیار که حکم از
 بکمان باشد بزود زود بناید زاین دیار ریخت **حکایت اول**
 سلطان سعید نورالدین شهید خضر یک قدس سره موصل شهر
 مالک اولیجی انکه جامع کبرین بنا ایتیمک شروع اید یکجک مثلا عمر نام

بر عالم عامل و متقی کامل و اراده ی آبی این بنای ایلدی و انالشد
زمان کبی عمارات و معابد بناسنه سپاهیلدون این بنای ایلدی و انالشد
چون بنای تمام اولدی بعضی اهل شریعت از اهد عسره تکلیف
پادشاهه انضای ایلکه که بر مقتدر سیاست اجرا اید که محض قوانین
شرعی اکتفا ایتمکله اهل فساد طغیان کلشدر ^{ملا عمر} ضمیر میگوید
بو مغیای تحریر اید بکت نورالدین شهید حضرتن جواب کلور
دین اسلام و ملت بنی مکمل علی الصلوة والسلام که نور الهی اند
لامع در خاتمه ادیان و اکمل شرایع در حاشا که خاتم ادیان ده که دین
خاتم در خیرات مجتمع و افضل شریعت استعمایله شرور و مفاسد
مرتفع اولیه و نص الیوم اکملت لکم دینکم قاطع و تحلیلات و
غبارین رافع در ^{ملا عمر} خدمت لری تصور ایستون که بو فقیر
شرعیدن دانه خردل مقدار یک خروج و مضایق قوانین باطل
و سیاسات بدعیه ده ذره قدر و لوج ایلده انشاء الله تعالی برکات
شرعیله جمع شرور مرتفع و خیرات و حسنات مجتمع اولور و ما
علی الله بغیر چونکه مکتوب سلطانی ^{ملا عمر} خدمت و اصل اوله
و آما او قوراعلاردی که کورک زاهدک پادشاهه کتابی و کورک
پادشاهک زاهد خطابنی یعنی مقاد امر بر عکس اولق اید
و علای کبارت مارنج سیرت حضرت نورالدین شهید دی تخریر شهید
ابن شیر ابو شاه ابن خلکان کبی اتفاق ایتمشدر که اول پادشاه

شریعت مطهره یه حسن تو تسل و قیظ اتباع ایتیه سی برکاتیلد ممالک محرومه
و بلاد ما نوسه سی اول قدر امن و امان ایلد مملو و آیه حفظ و حرمت
صحیفه و رکاردون اول وجهه متلو اولدی که اقاضی کردستان
و موصلدن حد و وصیعه مصر و سرحد و مبه و ارنجه برخاتون ضعیفه
تن تنها اموال جزئیله بی منتقا ایلد مسافرت ات افراد آفریده
بر احد سر راهنه کلک و آندن برجه اخذ ایتمک متصور و کل اید
و شرب خمر و فواحش و منکرات ممالکدن با کلکیه مرفوع و باج
و خراج و دست نهب و تاراج رعایا سندن بالتمام مرفوع اید
و سلطان صلاح الدین دخی عدالتده اکا اقتدا و تعلیه اید
عدل و شرعیله نام نیکن کتابه کناره روزگار و تخلیه ایش
و علما دیر کر که بوسیکه پادشاه شریعت پناه که سیرت لری عدل
و شرعک مجتبی در آخر زمان پادشاه لری نه حق جل و علانک حجتی
زیرا پادشاه لری در کر که فساد عالم و ضلال سنه آدم اول مرتبه
و ارشد که اصلاح عالم حد اقتداردن افزون و رعایت عدل
خیر امکاندن بیرون اولمشدر ^{ملا عمر} که بعضی خلفای بنی امیه مروان
مروید که استند عای عدل و اجرای شرع طلب اید و بسیرت
راشد بنی رسیضه الله تعالی عنهم ذکر اید نکره دیر ایدی که سر بکا ابو
و ابو در داکبی رعیت اولک بن سزه ابو بکر و عمر کبی خلیفه اولان
پس حق جل و علای آخر الزمان موسی جان فتن بی کران ده طریقت

سالک و اجرای قوانین عدل و شرع ایتمه مالک یکی پادشاه عدل
 دستگاه کتوردی که آنرا ایلد بایست پادشاه پلری الزام و عذر طلب
 اعدام ایلد یے چون سوق کلام بورایه کلدی نه صدور
 ایدیه لوم چون برکیمنه یجب الشرع حد لازم کلدانی شفق
 یا شفاعت اهل ایتمه خون ناحق ایدنه دخی قصاص بولدر
 اگر ولی مقتول عفو و صلحی مقبول کور میوب قصاصی الزام دخی
 آلیور دیو حاکمه اقدام ایدرسه حضرت خواجه کونین منیر تعلین که
 بنی روف حسیم و انک لعل خلق عظیم صلی الله علیه وسلم خلق
 بزرگوار و صفی در امتنه کمال عفو و رحمت و شریع و رحمت
 اوزرینه اید یے الا حد و شرعیه ده که بعد اجواب عفو و انقیاد
 ایتملی اصلا جایز کور فراید یے **حکایت** اولور که بنی مخرو
 که قبایل قریش دندر بر خاتون سر قزلقه مبتلا اولدی اشراف
 قبیل سی عفور جاسن ایدوب دیدیلر که بونی حضرت کیمسه شفاعت
 مکر اسامه بن زید که جناب رسالت پناهی نک صلی الله تعالی علیه و
 بنده و بنده زاده سی اید یے و طوق نعمت بحق بنوی کرد
 وجود نیک قلا ده سی اید یے پس اکابو شفاعتی ایدوب
 اول دخی حضرت صلی الله تعالی علیه وسلم ذکر شفاعت ایدیکجک غضب
 عظیم عارض اولوب قوی متاثر اولدیلر و دیدیلر که حق جل و علا
 حد نه شفاعت می ایدرسن اول حق اچون که بنی خلقه بشارت اید

قیرم فاطمه سرقه ایلمه دین قطع ایدرین سزدن اوک چکن ام کلد
 بلاک اولدیلر که ضغایه اقامت اشرافه رعایت ایدوب حدی
 اسقاط ایدرلر اید یے پس نه کم طبیب حاذق عضو
 قطع ایتملی واجب و مضرتی بایست بدندن ازاله ایتملی ایتمه
 بلیور کذلک سلطان عادل دخی واجب القتل اولان فساد
 قتلنی لازم و ضرر نی عباد و بلاد و دن دفع ایتمه ده سعی دایم ایدیه
شمس اولدر که طوایف و طبقات مذکوره مرابته تاساو
 و تکافور رعایت اولند قد نصکره قیمت خیرات و ایشار مبرات ایتملی
 هر بر نیک استحقاقی و استعدادین رعایت ایلمه و خیر
 اوج قشدر سلامت و اموال و کرامت و هر شخصه بواجب
 استحقاقی دکلونضیب اجرا ایدوب نقص ایلمه که بوکاجورد
 دیرلر و زیاده دین ایلمه که غیره جورد پس شرکای
 علم و طلب کمالدن بعضی نه منصب و جاه و مزید انعام و تصد
 جتندن اقرا و امثالندن زیاده ایلمه آلمه ظلم و جور اولو
 بلکه کاسی غلیظ غضبندن طلبلر نه قور و اجتهاد لر نه قصو
 کلوب نقصان کماله مودی اولور پس پادشاه صاحب انقب
 بومقامده اهتمام ایتملی کرک و رعایتی استحقاق کوره تمام
 ایتملی کرک و دینی که بو فضل و رعایت مدر است و کم کیمینه
 ایدرین آخر کحق نقص ایلمه نه لازم اولور کلام ملک حکام

فصل اخسام و قیمت انصاف و انعام ایتمده عدل سیف القضاة و قیمت
 علی السویه ایتمده مامور لر در و مناصب و مراتب قیمته شرط
 استحقاق و استیصال رعایت اولی ^{اولی} و لایعقل و ضلالت در ان الله
 یا مریکم ان توفدوا آیه کریمه منکر ذکر اینه لیکه توزیع مناصب
 و توجیه مراتب و دخی اینه اداسی واجب اولان امانات در حق
 بنوی که من قلنا انسانا علما و سیف رعیت من هو اولی به منه فقد
 خان الله و رسوله و جماعة المؤمنین نص صریح و دلیل عقلی
 و دخی ظاهر در که مناصب عالی و مراتب سامیه نا اهلله توجیه و
 غیر مستحقه تفویض اولمقدن دین و دولت و ملک و مملکت و خلل
 و زلل و لغدر عارض اولور که تیار کی ناممکن و ملا فیسی نامیسور ^{اولور}
 و نظر صائب و فکر ثاقب دلالت ایدر هر خلل که احوال عالمه ظاهر
 و هر زلل که کارخانه بنی آدمه صادر اولور اکثری مناصب نا
 توجیه و نامستحقه امارت و زارات و بالین قضا و تدبیر
 ترفیه اولمقدن اولشدر پس پادشاه صاحب اختیار و کلاً
 مستحق اختیار اولله لازم در که تفویض مناصب و توجیه مراتب
 اینه که احتیاط کامل و ورع غالب استیصال ایدوب جرعه اش
 اید آتش یا متعلق ^{مطلق} وزیر دستلر بیعی من ثیا اولوب یا شفا
 باطله قبولی اید نامنه ظلمی که وضع الشی سیف غیر موضع در انشای
 و کند و دخی نامستحقه شفاعت مستحقه شفاعت و جاهله

ان الله یا مریکم ان توفدوا الامانات
 الی اهلها الامانات الی

ایتمیه که نامستحقه شفاعت

عالمه امانت در و اصحاب تقلید و اختیار اولله توفدوا
 ایتمده صاحب اقتدار اولله اخذ هدایا و تحف ایتمدن بغایت احتراز
 و بر طرف اوللق کرک که اخذ هدیه عدل سیف القضاة و قسم
 علی السویه هر کس جمع اولماز **بیت** اذا دخل الهدیه داروم
 تطایرت الامانة من کواها و اصحاب حکومت و ارباب
 و قیمت اولله هدیه رشوت محض در و حدیث صحیح ده وارد
 اولشدر هدایا لامراء غلول و هدایا آذنی پیشکش و غفل
 حر منقلب اولماز بوجه که شرح اولند سیف تقسیم خیرات
 و کرامات متعلق اولاندر و بعد التقسیم خیراتی اصحاب
 بقیه و تمینه ایتمک دخی کرک یعنی هر کس مستحق اولنده
 خیر و کرامت پادشاه صاحب عدالت طرفدن و اصل اولنده
 بی موجب یدندن انتراع اولینه بومرتبه عدالتدن جزو در
 و عدالتد فخره مرتبه احسان واردر و احسان اولدر که
 مستحق اولد و دخی مرتبه دن زیاده احسان اولد و حکما ایدر که
 احسان پادشاه مقارن هیبت کرک زیر اهیت دخی الی لیس
 خلقه بطر و غرور و جسارت و طمع زیاده حاصل اولسه کرک و طاع
 اولان کیمنه یہ بقدر احسان اولنده زیاده طلب ایتمدن جای
 اولماز و هر کیمنه کند و زنده اولد و دخی مرتبه دن زیاده
 و کمال تصور ایتمدن خالی دکلدر زیرا هر کس نفسانه محب و عاشق

و محبت محبوبت هر فعلی کمال و هر خصلتی هنر عظیم عدایر
 عظیم سر و کمال بنید خاتم کل و سترن نماید و نفس کش
 کماله علی حضور یک و غیر کماله علی حصولی علم حضور حق
 اقوی در پس کند و کمالی زیاده منکشف اولیجک قوی
 طن ایله چون کیمه کند و ده کمال قوی تصوراید یک کمال
 کامل طلب اتیه کرک پس اگر احسان بهتہ مقارن و لطف کرم
 توام قهر و ادبه مصاحب اولماز ایستجاء اقدام عام سببی
 انتظام و عدم انضباط امور خواص و عوام اولتی لازم اولور
 و پادشاه رعیتی قوانین عدالت ازام و قبول طرق فضیلت الیه
 تکلیف و ابرام آید زیرا آنکه کم بدست قوام طبیعت الیه طبیعت
 قوامی عقله در کدک مدینه تک ملک الیه ملک قوامی سیکله
 سیاست قوامی حکمت الیه در چون حکمت مدینه ده متعاف
 و ناموس ربانی ملک ده مقتدا اوله نظام حاصل و نفوس کما
 مکمل و اصل اولور اما اگر حرکت متروک اوله ناموسه خدایا
 بشور و ناموس مخدول اولیجک زینت و رونق ملک نابیده
 ظاهر اولور و رسم مروت مندرس و نعمت نفقه تبدیل اولور
تنبیه اقامت عدل اول وقت متصور اولور که پادشاه
 و ارباب حاجات و ستم دیده لربث شکوی و عرض حاجت آید
 مضطرب اولیه زیرا پادشاه و رای پرده توارسی ده سترو اولور

قوامی نفس الیه نفس کش

رعایا و مخایف و مظالم بر ایا و استحقاق ارباب کمال و اطاعت
 و ثغور ده اولان احوال اکا و اصل اولتی متغذرا و لوب اشیا
 معینه و احاد معدوده اخبار نه منحصرا و لیجک ممکن که آمد و خن غرض
 نقصدن عاریه اولیوب و قایق احوالی کما هو حقه اعلام
 ایتمه مکمل پنجه ارباب فضایل و کمال زوایا ده مختفی و پنجه ارباب
 ظلم و ضلال منتشر اولور و اگر هر کون بالذات نظر احوال رعایا
 و دفع مظالم و مخایف بر ایا آید مزه باریه هفتده یا آید
 بر کون یقین الیه که آنده مظلوم و محروم اولوره دستور و
 بالذات کلام و شکوایین اصفا و استماع سیور و ب و نظام
 و بلوی لیرین دفع و دفع الیه و اکاسره پادشاه لرنیک عاید
 بواید سیکه کیلده بر پنجه معین کونلری و آرایه آنده آشکار
 اولور و ب قوی و ضعیف و وضع و شریف کیم اولور سه اذن
 آید سیکه کلوب بالذات پادشاه ملاقات و احوالی عرضه آید رایته
حکایت اولور نورالدین شهید حضرت لرنیک اوایل آیمده
 اسدالدین شیر کوه اکبر امرا اولغیل و کلاسی رعایا دن اموال
 و ضیاع اخذ و غضب ایتکدن خالی و کللر آید سیکه چون
 شهید حضرت شکوی ایتدیلر دارالعدل نام بر سرای یا پوب
 جلوس و نظر مخایف و ندامت ارباب اربعه تک قضاة و نفیلرین احضا
 ایتکه عازم اولدیه اسدالدین دارالعدل بنا اولور

و اکابر عام دیر لیری

استماع اید یک تفکر اید یک که عدل و سیاست نورالدین عالمه
معلوم جمله امر و اجناد هیت و شکوهندن موم اولشک و دارالعدل
بناسنه هیچ احتیاج یو قدر کریم اچون بنا ایدر پس و کلاسنه ^{لک}
احضار ایدوب خطاب ایدیک که نورالدین دارالعدل نابورد
غالبانم اچوندر شویکه که بدن شکایت ایدر سرزدن بریکوزه دعوی
لازم کله بی جنس قتل ایدرین دیوانیان غلاط ایلدی هر
خصمای ارضا ایلدیر دیر که نورالدین دارالعدل ده لوتور
هیچ مشکلی کله یی و تمام نورالدین زمانده بطلال یی
و حدیث شریفه وارد اولشدر که فردای قیامت ارباب حکو
احتجاب ایدوب ارباب حاجات آنره و اصلع لیا و غندن
حقاب و عقاب کورمیر و دخی سورمشکه هر کیمنه که امو
مسلمین دن بر امر اکامفوض اوله و اول قیوسی سدا یی و مطلوب
و محتاج لک و اصل ولیه حق جل علایه غایت احتیاجی زمانده در
قیوسی ند و حکم رحمت عام و کرم تامله و اصل ولیه و پادشاه
صاحب انبیا اولانه ثقات رجال و عدول اهل فضلدن و کمال
نجه مجزه صادق و متنی اخبار کرک که رعایا سنک احوالی معلوم
کیمنه مظلوم و فضلادن هیچ احد تربیتدن محروم اولیه **حکایت**
اولنور که چون عهد خلافت ابو جعفر منصوره ایرشدی ایدیک غایت
محتاجن دورت طائفیه آنر کیملر دیا امیر المومنین ییلا آیدیک

بری وزیر صالح در که نسیان ایدر رسم تذکیر اگر ذکر ایدر رسم معاون
و نظیر اوله ایکنی یی کاتب حافظه که احوالی صحت و سدا
اوزره تحریر ایدر اوجنی یی حاجب معتمد در که مظلوم
بکا ایصال الیه در و نجیسی کلجک سکوت ایلدی اولنور امیر
دیجک آه آه دیوب اول مجزه صادق که احوال عساکر و رعایا و
مملکته اولان قضایای بکا صحتله انبا و اعلام ایدر که مظلوم
فرقه عارف و امین و خانیک تیسره واقف اولام دیدی خلفا
عباسیه زمانده هر شترده بر کیمنه اولوردی اکا صاحب البر
دیر لرایدی علوفه سنیه سی اولوردی اول ناحیه ده احوال
حکام و رعایا و حوادث قضایا دن نه واقع اوله جزوی و کلی
اعلام ایدر یی و سلاطین قدما و خلفا دن شامتله
موصوف و ضبط و سیاست معروف اولنور استعلام احوال مملک
اهتمام تام و اعتنای مالاکلام ایدر لرایدی بوقته نجه
صرف ایدر لرایدی **حکایت** اولنور که مامون خلیفه نک بغداد
کند و یه نهانی خبر ایرشد و رودی یوز کیمنه سی و ارایدی و هر
عظیم علوفه لری و ارایدی و ارکان دولت انلری بلرزدی بو
سبب ایل مملکتی بر و جله ضبط ایش ایدی که ممکن و کل ایدی کا واقع
قضیه عرض اولنور ایدر بر کون او اسطعک لرندن برینه
رکابنه رقع صوب بلس او غلوم و ارد در خادم درگاه و جندی و سپا

اوله لایق اولدیله وانلرک موت و معاشلرندن عاجز اولدم هر بر
 علوفه و جرایه معین بویرلق رجا ایدرین دیجک مزبور کی کتور دو
 بن سنی بلرین صانورسن سنک اوج اوغلوک ایکی قیزک وارد
 بر لیک سنی شوقدر دیو بیان ایدوب مزبوره غشی عارض اولد
 و مقتضه که خلفای عباسیه نک شامت و شجاعت و فرست
 و کیم است ایله متار لزندند بو خصوصه عجیب فعلدی وارد بعضی
 سعودی مروج الذهب نام کتابنده ایراد ایتشد در تفصیل تطوله
 مؤدی اولور و احوال دشمنی دخی پادشاه بلک بهم
 عظیمدر و پنجه پادشاه دشمن احوال بلماک سببی لاله تاج و
 بر باد اولدی و دشمنک طرق مکاید و ارادی حقیقه
 مطلع اولوب کند و فکر و رانی کتم ایله و ابو مسلم خراسانی
 دوکت مروایه ثابت الاساس و رفعت و علوده فرقی فتره
 ماس ایدی زیز و زبر ایدوب آل عباسی که دخول و انزوا
 ایدیلر سند خلافت کچوردی خرم و غزله موصوف و کما
 سر و اطلاع تر ختم ایله معروف ایدی نه کم دیشدر
 بلغت بالرای و الکتمان ما عجزت عنه ملوک بنی مروان و جسد
 ما زلت اسعی بحبده فی دارهم و القوم بالشام صریح لمار قد
 حتی ضربتم بالسيف فانتبهوا من نومته لم ينهها قبلهم احد
 و من رعی غنما فی ارض سبعة فنام عنه تولى رعیه لاله

و باجمله ضعف و قله دشمنه مغرور اولمک مضرتی بی حد و بو خطا
 مسلوب و منکوب اولش ملوک و امرای عدد در حکایت اولور
 چون مقتضه خلیفه زماننده قرامطه خروج ایله سی مقتضه
 عباس نام قایدی قرق بیک مقداری عسکر ایله دفعلی ایچون
 کوندرودی روایت ایدر لکه قرامطه یدی یوزکم سینه کید
 غایت قلت و ذلتدن غلبه سنده حکم ایدوب خلیفه یه بیک بار
 کوندرودی چون ملاقات اولدی قرامطه بذل ارواح و
 اولشکرایه عسکر بغداد تن پرور و سایه نشین اولشکرایه
 هجوم و حمله قرامطه دن منظم اولوب اکثری قتل و عباس سیر لکه
 بغداده که صباح بیک بشارت بهیوده که عباس کوندرمش ایدی و آل
 اولوب بعد الطهر خیر انخرام داخل اولدی غرور عباس سبی
 دین اسلامه و من عظیم طاری اولوب قرامطنک احوالی غلبه اوزر
 جاری اولدی چون دشمنده اثار غرور کوره سن غنیمت بکو
 اسباب طغردن عده الیوب تواضع و سکستی زیاده ایدوب تذلل
 تا مل ایله درگاه و باب مطلقدن فتح و نصرت طلب ایله جنگ
 دشمن اگر نیست یا ورمینس غرور دشمن دون یار و یاور من
 و سلاطین ماضیه که بری بریله جنگ و قتال ایشکرایه احوال لری
 اولسه و حکایت لری افواه روات و بطون توار یخدن مطالعه
 معلوم اولور که هر پادشاه که غروری پیشه قلشد و غلبه دشمندن

متفق

بی اندیشه اولش درند کلو لوی دولتی مرتفع ایسه ینه منکوب
 و نقد را سباب شوکتی مجتمع ایسه ینه مغلوب اولش در ^{پادشاه}
 صاحب انتباه که دامن تذلل ایله دست تشبسی قوی و کندوی
 عاجز مطلق و قدرت و نصرتی محض عطای حق اولق طریقی
 مستوی ایله ینه الله تعالی بودز و لن تجد ینه الله تبدیلا که
 نقد شب ضعف و قلته بتلا ایسه بالآخره صبح غلبه سی شسم و چم
 پر خم توغندن و رواج نصرت شسم ایدر حتی دیندن بیکانه و شیخ
 ضلالت پر وانه ایسه دینچه بومعنی مقرر و محقق **حکایت** اولنور
 مغول پادشاهی جنگه خان که اکثر ممالک ربع مسکونی قهر ایله تحریب
 و شرازه شر غلبه و استیلای حد و دشر قدن سرحد مغربه
 اولش در هر پادشاه که مکتوب یازسه کند ویه تعریفات و القاء
 و طمطراق کلمات تحویف و ارباب ایتمزدیسه همان قدر
 یاز رایدی که جنگه خاندن فلان پادشاه جنگه خاندن فلان پادشاه
 اگر ایل اولور سه کوز عاقبت نه اولاجاغنی بزلمزانی قدیم کمری بلور
 جوق افاضل کلامنده کوردم که قدرت و قوت و غلبه و نصرت نه
 و اصل اولدی ایسه بو سخن متوکلانه و کلمه تهللانه دن و اصل اولدی
 و الله تعالی اعلم و تیموردخی هر باری که جنگه ایچون صفلا
 و سیمه و میره پر استه اوله میدان ایچنده آتدن اینوب سجاده
 بر اقد میوب خاک اوزره پنجه رکعت نماز قیلوب رخسارنی خاکه سوز

اولور سه کز مالکزه و چانکزه
 امان و اگر باغی
 جنگیز

کندوی

کند وی حقیقه و سچاره کور و ب کریم وزاری و نیازله در کا چار پاد
 فتح و نصرت استر دیسه و رخ پر چاکله آتسه سوار اولورد
 کانه و العلم عند الله تعالی بو قدر حرب و وقایع ده منظره منصو
 اولدوغنی بوسبدندر **بیت** بر سخن سولیمین دکلر بیک
 دور اولماز هر که مغرور اوله البته او منصور اولماز پیل
 عاقل اولانه لازمدر که دیده کار دیده دن اشک تضرعی نهانی
 ریزان و پلنک کبر و نهنگ غرور دن دایما کریزان اول
 صور رسک چاره مغرور اولما مقدر کنار خیزدن دور
 اولما مقدر و غرور اولما دوننگ بر علامتی اولدر که پادشاه
 موجب قوی و سبب ضروری اولما یخ حرب و قتال و جنگ
 و جداله بادی اولیه زیرا کار حرب و قتال بر خطر و عوآ
 جنگ دیده ادر اکن پوشیده تر در کم من فیه قلیله غلبت
 فیه کثیره ادرنی سبب ایله عا کبر از منظم اولق و عدد دیریه
 ایله در یابکی لشکره غالب اولق چوق واقع اولشدر پس اگر
 ضرورت ایجابی ایله خالی دکلر کند و بادی اولق واقع اوله
 یا خود خصمی بادی کند و سی آسینه دافع اوله اگر بادی کند
 ایسه زنه غرضی مجرّد توسیع دایره مملکت و تحصیل مال و اسیر
 اولیه بلکه اعلا کلمه الله و اغراز دین و دفع و رفع کفار ملحدین اول
 چون نیستی تصحیح و داعیه خیری غرض دنیوییه ترجیح ایله پس

خرم و احتیاطی رعایت و اطراف و جوانی حفظ و حمایت ایدوب
 فضل حق توکل و مدار و احاطه دن توکل ایدوب شروع ایدوب
 و مادام که عسکر نه تفرق کلمه و دو هوایق فهم ایدوب و قتال
 اقدام ایتمه که بونک کبی عسکر ایدوب دشمن ملاقات ایتمه یکی دشمن
 ار اسنه و دشمن در اگر بادی خیم ایدوب کنه و ده مغلوبیت
 فهم ایدوب عرض صلح ایدوب قبول ایدوب تم المرام و الا توکل حق ایدوب
 محاربه ایدوب اقدام که خیم ر و صلح ایتمه سی غور دن اولوب شوم
 و عاقبت مغلوبیت ایدوب موسوم اولور و پادشاه بنف عرصه
 کارزاره کریمه و مبارزه و محاربه ایتمه زیر عسکر نصفی هلاک
 اوله منظم اولماق ممکندر پادشاه یک وجوده ضرر کلمه جمله
 تلف اولق نقره در پس بنف جنگه اقدام تهور و جنون در اظهار
 شجاعت همان قلب کاه عسکره بی اضطراب طور سون و وقظه
 عسکری حمله و هجوم ایدوب سون و عسکر دن اول فرار و انحراف مایل
 اولسون بومرته پادشاه کمال شجاعت در زیر اجله افراد دشمن
 ذات پادشاه یک اضربه طالب و قتل اسر نه را غندر پس آنک
 مقامنده قراری تمام شجاعت و نذر سکران کتابنده روایت
 ایلر که پادشاه سوز ابو الحسن المزی سلطان مغرب شجاع کرار
 و فارس عالی مقدار ایدوب بنی دفعه محاربه و ده بنف حربه مجا
 و مضیق تنک و غایب ایدوب شمشیر افکن و کر ز مبارزین

استمره

صفوف دشمنی خرق و پنجه مبارزیه خون کلکونه غرق ایدوب
 ینه زیر سایه عالم آراسنه کلور ایدوب اما اول زمانک
 پادشاهری آنک بو فعلی مذموم و کند و بی خرق تهور ایدوب موسوم
 عدا ایدوب لر ایدوب حق المزالنده در خواجه نصیر ایدوب اصل
 پادشاه ظفر و خن بولور سه بی هیبت لک تمشدن سالم و مهیا
 و وقار له غانم اولیمار و دشمن اوایل ظهورنده ضعیف و
 اولد و غنه مغرور اولوب ترک خرم و احتیاط ایتمه **مرتب** لا تحقر
 ضعیفا لان جانبہ و ان تراه ضعیف البطش و الجلد فللذبا
 فی الجرح المہدی تنال ما قصرت عنه يد الاسد **نظم** وانی که
 چه گفت زال بارستم کرد دشمن نتوان حقیر و سچاره شد
 دیدم بسی آب ز چشمه خرد چون بشیر آمد شتر و باربرد **کافیه**
 اولور که چون ابو مسلم خراسان خن خروج ایدوب اشباع و آب
 ال عباس که علم و لباس لری سیاه اولمغه مسوده شمشیر و کنور و آن
 جوش ایتمه باشلدی نصیر که مروان بن محمد جانبدن و الی خراسان
 ایدی قوت خصمی ملاحظه ایدوب مروان استغانه مکتوبلرین کوندر
 بر مکتوبک اچنده بویایسته ورج ایدی که **نظم** اری خلل
 الزماد و میض نار و یوشک ان بکون له ضام فان لم یطعنا
 عقلا قوم بکون و خود باحث و مام اقول من العجب لی شری
 لا یقاظ ایتمه ام نیام مروان مہمات آخره مشغول اولد و غنه

جهان

مکاتب نصره جواب و ارسال و ایتمک قادر اولین ایدی بویاتی است
 اید بک نصره سرزنش ایدوب نیز اول وقت نایم اولدق که نصری
 خراسانده قایم ایلد و دیوانت ایدوب نصره امداد و اعانت ایلد
 چون نصره کوردی که مقاومت عسکر ابوالسلم خیزاقدارندن بیرون
 افرادملا یطاق من سنن المسلمین محزون و کریان ترک و لا
 خراسان ایدوب چون واصل ملک زنی اولدی غنوم و اخواندن ما
 لاحی اولوب آنده دفن اولندی ^{بعده} ابوالسلم عسکر
 مشرق و رجال خراسان ایلد اخذ عراق و شام ^{ایلدی} مروان ^{ایلدی} ملک
 کطوفان بلا متلاطم الامواج و ابطال و شجاعت خراسان مسمک الاوقاف
 ایرشدی ناپاچار عساکر دمشق و قحطان و بقیه هوا داران بنی
 و مروانی جمع ایدوب ابوالسلمه قارشو حقیقی ^{عراق} عبد
 نهر زاب بخارنده ملاقات عسکری واقع اولدی ^{علمای تاریخ}
 و اخبار ایدر لر اگرچه مروان شجاعت و شهامت و غم و خرم و
 تدبیرده سلاطینک فایقاندن ایدی اما دولت مروانیه نک ساد
 کلوب دولتی انقلاب یوز طوشتش ایدی و زمانه عادت اوزره
 ویرد و کنی نه آلاغه باشلادی و ان اذرت راحت تقد
 السلاسل کوشش فایده ویریدی و سعی و مردانه لیک مغیر
 اولمادی اساع و لقی منهدم و عساکری منهدم اولوب اول ^{ضعف}
 شاه شامد مصره کرزبان اولوب عساکر عباسیه در پی اولوب ^{دما}

ابو صیر نام قریه ده اسیر ایدوب آخرتت سیر ایدلر
 ایدر لر که مروان بونه قریه در و یحک بوسیر دیدلر و الی ^{المصیر}
 اگر بنفیه حربه متوجه اولوب عسکر کوندر مک استر ^{عسکر} ایدلر
 کیم نه ده اوج صفت موجود اولد اول شجاع باسل و بجا
 پردل اولوب صیت شجاعتی اطراف عالمه شایع و منتشر اولد
 که صفت شجاعتده غیریک صیتی دخی شایع و مشهور و قلوب
 اعداده تمکن و مذکور اولمک دخی نفی عظیمدر ^{ایکینجی} رای
 صائب و فکر ثاقب ایلد معروف استعمال خدع و مکاید ایتک ایلد
 اولد ^{اوجینجی} مشاهده حروب و مزاوله و قایع ایش کیم
 پنجه دفعه اشعه شمشیر و سنان مغفر سیریک اوزره بر تو اکن
 و کرز و کوپال و رمح جان سکال ایلد معرکه آرد اوصفا شکن ^{الاول}
قطعه به کارهای کران مردکار دیده فرست که شیر شزده
 بزیر خم کند جوان اگرچه قوی جسم و پیل تن باشد بچک دش
 از هول کبله پوند مصاف ^{پیش} مجروحان نموده معلوم است
 چاکمه مسلک شرع پشن و انشند و در دخی شدت و منته صابریه
 اولوب ادنی تفرقه و الم ایلد جرع و فرع ایدر کیمنه اولی ^{مکاتیب}
 اولور که نصر بن احمد سامانی امراندن امیر ابو علی نام ^{است}
 سردار ایدوب بر حربه ارسال ایتک استیجک بعضی و صایب سار
 ایتک با چون خدمت کتور و ب شویله ایلد شویله ایلد ویرا ^{ایکین} امیر ^{ایلدی}

چهره سی منقبض اولور دی چقوب کته که نضکره پادشاه سبب
 صور یک معلوم اولدی که اول حین ده امیر ابوعلینک مؤر
 عرق کسیر مش و اون سکر ذفنه نیشل و رمش سلطان
 تملک تجب ایدوب تکرار دعوت ایدوب بومرته صبر خلاف مقتضا
 عقل ایدی دیو امیر ابی سیل علی زمین بوس ایدی که پادشاه روی
 بونده سنی محاربت اعداء دولته نامزد ایدوب شرف خطابی الی
 مشرف ایدی که اگر بونده حضور شریفه بر عرق بکشته
 صبر استیوب سعادت مخاطبه سنی قطع ایدوب و قتال دشمن
 جرح تیغ و سنان و ضرب کرز و کوبال نیجه صبر ایدوب دیدی
 پادشاه تحین و آفرین ایدوب صلوات سینه دن بهرمند عطا
 جزایه ایدوب ارجند ایدوب پای غرق رفیع و مقام و منصب بلند
 و منبع ایدی که جو انان تو خواسته که ناز و نعل برود
 و اکثر اماراری غنچه کل نیکه در پرده اولمش در آرمی عسکر
 و کل بلکه عسکرده داخل استیبه زیرا اهل تغدن اخطار و شداید
 خیر کلمه و ناز پرورده را باز سستی منزل مقصوده ایرش و مرز
 ناز پرور و تنعم نبرد آه بدو عاشقی شوه مردان ملک
 باشد کتاب تاجیه حکایت ایدوب مغزالدوله و یلمنک غلام
 بدیع اجمال لطیف الاعتدال و ارایدی که چمن سن و لطافه سبز
 نور سیده و کلین لطف و ملاحظه کل تازه و سیده ایدی

مغزالدوله

مغزالدوله انک جام مجتندن نیم مست و آشوب طر سندن ملک
 وجودی پرچین و شکست ایدی غایت مجتندن آنی
 سر عسکر ایدوب آل حمدان بکلر نیک بریسی ایدوب محاربه ایچون ایدوب
 ایدی **حکایه** وزیر فاضل ابو محمد مبللی انک قائد عسکر اولمک سنی در
 صواب کور مزایدی و دیر ایدی که بوبراسباب عشق و هوادند راکت
 جنگ و وفادان دکلدر و بوقطعه ی انک حقه نظم ایش ایدی
مقطع طفل ریوق الماء فی و جات و یرق عوده و یکاد من
 شبه العذارا آن تب و انهوده ناطوا بمقعده خصره
 سیفا و منطقه توذه جعلوه قائد عسکر ضل الرعیل و یقوده
 راوی ایدوب عاقبه الامر مبللی اشارت ایدوب کی وجه اوزره جایگیر
 اولوب عسکر شکسته و سر عسکر اسیر اولدی و مادام که جلیه
 و تدبیر ایدوب تفریق عسکر دشمن و دفع شرعد و ممکن اوله حرب قتال با
 اولنیه اردشیر بابکان ایدوب که تازیانه کھایت ایدوب کی پرده
 عصا استعمال اولنیه و عصایت و کی محله شمشیر و تیر اولنیه
 و جمله دن عاجز اولجن حرب اقدام اولنه که حرب علا جاتده کی کبی در
 و کی آخر الدواد و حربه استعمال جلیه و کید جابز در حدیث
 شریفه اطرب خدعه و ترکی کویل آریک اوز طغوزی جلیه
 و جناب رسالت پناهی صلی الله تعالی علیه وسلم رجانبه غرافه
 ایدوب رآخر جانبی ایهام بیور روی و مقصود لری تصریح بیور مراد

عذارا عذر انک جمع
 در جمع نذر و حذر
 بیفی دوزخ و جهنم
 سلطان ایدوب
 سلطان ایدوب
 سلطان ایدوب

مکتوبک غراسند ه نصح سوری دیلکه سفردور و در آرزو خلق بی آلت
 و جهاز ایدیلر اصحاب کرام تبتی تام اتسولرا چون آنده نصح
 سوری دیلر **بیت** سکندر که با شریان حرب داشت شنیدم
 در خیمه بر غرب داشت استعمال حیلده و تیمور عجاایدن
 ابن هر شاه ایدر که بر جابه سفر قصد ایله اول یا تمام و جانی
 عظیم سردار لری میر سناره و میر صده لری جمع ایدوب مشور
 ایله بر جانی مقرر ایدر لرایدیک بعد الملطان غلوب
 امراسی که ارکان فساد و اوقات دخیم بغی و عناد ایدیلر سیفال
 بولک عباس و الملک اشالی خلوت خاصه آخر جانی ترجیح او
 طرفه غیمتی یقین ایدوب هر بر بستی خیمه سینه کلوب خواصه خبر اخبار
 ایدوب علی الصبح اول جابه بر مقتدر مسافه متوجه اولوب
 اولان جو اکسین علی الصبح اول جابه اطراف هر بری مخدوم
 فلان جابه متوجه اولدیکه حتی بر مقدار مسافه اول جابه بگیدم
 و حیوسه و یروب تمام آسوده و فارغ اولور لرایدی بو طرفه
 پر شور اول جابندن دو نوب مرادی اولان طرفه که هیچ آفرید خبر
 و کل ایدی ایغا رایدوب خواب استراحتده یا تو را یکن تیوب
 قتل و انزو و غارت هر نه که مرادی در ایقاع ایدر ایدی مسلم
 کریان و کندوسی خندان و جمله ارباب عقول انگشت در دندان اولور
 ایدی اگر لشکر دشمن انبوه اولور سه تدریه کند و عسکرین شیر کوش

بوندق

کوک

حیلده سن ایدر لرایدی نته کم **حکایت** اولنور که تیمور اوایل ظهور
 هنوز اوچ یوز کیمینه جمع اتیشل ایدی خضنک اون بکدن زاده
 عسکری و ارایدیک بر صحراده قریب اولیجک تیمور امر ایدی که
 هر سوارانه ایکی شاخ عظیم آلوب ایکی طرفدن سوریوب کید پس
 غبار عظیم پیدا اولیجک خضنک ایدی که بو غبار عادت اوزره سم
 مرتفع و تیمور قنده عسکر عظیم مجتمع اولمش اوله مقابلده ایدم
 ایدم میوب تیمور لنگ خلاص اولوردی **حکایت** اولنور که بر
 پادشاهک عسکری خضندن قلیل ایدی فراتدن عبور اید چکی کجه
 عسکریه امر ایدی که سرکین آلمرینی تور به لریه آلا لری علی الصباح فرات
 کچر ایکن فراتدو که لر معسکر خضنک اسفل مجرای فراتده ایدی چون
 سرکین فرات ایلد و اصل اولدی اندیشه ایدیلر که بر عسکر که فراتدن
 عبور ایدر کن اسبلی سرکینی ابراز اولغیلده بو قدر سرکین اصل
 حد دن بیرون و عددن افزون اولمق کرک بو خوله مقابلدن
 مصالحه یه میل ایدوب پادشاه قلیل العسکر نجات بولدی **حکایت**
 عسکری کریران اولوب الکها مک ایلد ضرری منفع اولمسته بدیدر
 عسکری قلیل اکلتمق کرک که اقدام مقابلده یوب مرغ وار و ام لایه
 گرفتار اولد نته کم **حکایت** اولنور که افتخار آل عثمان مرحوم
 سلیم خان انار الله تقایی برهانه والی عجم شاه اسمعیل ایلد مجاری
 ایدو که شاه اسمعیل امن فراده تشبث ایتمک خوفدن مکاتب

غیرت انگیز ارسال دیوب ویرایدی که پادشاه ملک ملکه علی عروس
 حرم حاصلی کبی در پنج زمانه که عساکر منصوره آند و تصرف اید
 سنوک وجود کن اثر پیداد کل اگر خوف کثرت عساکر نصرت باژن
 ایسه انک دفعی اچون فرق بیکدن زیاده مبارز پیر و زنجار سال
 افزا اولوب قیصریه ایله سیواس با بنیده اقامت امر اولمش در خص
 ارخای غان بوندن آرتق نیجا اولور و بومرتبه دن صکره میدان
 کارزاره کلیمسک از لکت آدیه من بعد حرام محض و بونک
 امشالی کلماتیله ملاقاته اقدامه ایدروب چالدران نام صحرا ده آل عثمان
 غازیلرندن اول باذه نوشش ایلدی که کاشه مات نوشلیدینجه خار
 اخرا نندن خلاص لیدی پس حلیه جایز در اما غدر جازید کدر
 خدر اولدر که بر پادشاه بر پادشاهه یار طائفیه امان و یشلکن علی
 القفل انلری بصوب یا امانی بوزوب آنلری هلاک ایلد اما فتح
 اید و یک کفره یه بنیه ایدوب اشته بن صلحی بوزدم حاضر اولور
 دیه بو غدر دکلدر جازیدر بلکی واجدیر زیرا پادشاه اسلام اول
 کفار ایلد تمام سه ورت اولما نیجه صلح جازید کلدرا ماضی ورت اول
 جازیدر اما اسلام پادشاهلری بری بریلد صلح مناسب بلکی واجدیر
 پس ضم صلح راغب اولیجک غناداشن قالد ریمه بلکی صلح مایل مطهر
 تدبیرنه قایل اولد **خطه** چشمه یگار برداشتی نکه دارینها
 ده آشتی که لشکر شکو بان غفر شکاف نغان صلح جسته پید

مصاف و کفار ایلد بحسب الضروره فای جیحوا لبکم
 قاصح لها مقتضای صلح ایتش اوله ضرورت منفع اوتق
 صلح بند و رجوع وینه غزا وجه داده شروع ایتک کرک
 آیه کریمه فانبذ الیهم علی سوا آذن منی در و پادشاه اسلام
 دیار کفار یامی منسج ایتکه اقدار اولیجک ترک و اجمال مخصر
 خصوصاً شول بلا ده برد فخر ایت اسلام آند و منصوب و نسبت
 محمدی ایلد علیه الصلوٰة والسلام منصوب اولمش اوله قمرین
 و مقبله جزیره سی کبی که چچلییه دیکلد شهرور و دیار اندلس
 و جزیره قبرس معاویه زمانده منسج اولوب نیجه زمان دارالاسلام
 اولمش در و صحابه و تابعین دن نیجه ساداتک فرار شریف اید
 جمله دن انس حضرت لیک رضی الله تعالی عنه خالسی ام حرم
 ملعل که جناب رسالت پناهی صلی الله تعالی علیه وسلم بر کونک
 خایسنده خواب وحی آمیزه وارشلیدیه بتم ایدرک اول
 خواب سعادت مآبدن بیدار اولیجک ام حرام مای رسول الله همیشه
 خالی اولمیه سن سبب بتم نذر دیو جناب رسالت پناهی علیه الصلوٰة
 والسلام سویدیلر یا ام حرام امتدن بر طائفه کوردم تخت اوزره یاد
 کبی کیلدر بنوب کفار غرا سنه کنه یلدر ام حرام دعا ایلد مای رسول
 بن آنردن اولاین کان جود و مروت سید بارگاه نبوت
 تعالی علیه وسلم اللهم اجعلنا منهم ویودعایور دی زمان

ام صرام زوجی ایلد غرای قیسرس انچون کیله بنوب کتیلر کیلر
 چقوب قبرس ده کید رایکن آنده دوشوب شهید اولدی فراری آنده
 و سلاطین مصر دن اشرف تاتار سنه ثمان و عشرين و ثمانماده
 تکرار عسکر کوندر وب قبرسی فتح ایلدی امور حروبده کیمین شهاب
 ایتک کرک و کیمین خصم و شبیچوندن احتراز ایتک **خصوصا** در
 و پادشا خیمه سنی حفظ ایتکده مبالغه ایتک کرک و بی دستور
 کوچکی بغایت منع ایتک کرک و خیمه سنی هجوم ایتکده هلاک ایش
 پادشا بلردن بری ستر شد خلیفه عباسی در گم مراغه قریبه خیمه
 قراطدون بر طائف هجوم ایدوب شهید ایلدی و سلطان شهاب
 الدین محمد بن یام غوری در که منده غرای عظیم ایدوب منصور مظفر
 عساکری شمار ایلد کلور کن نماز مغرب ادا ایتد که نصکره سجاده
 اوزرنده حجابدن غفلت ایلد بعضی مفسد حرامی کردن بر طایفه
 هجوم ایدوب شهید ایلدی و عسکری دستور کتیلدن **شهادت**
 مغرب پادشا هی عیاقوب ابن عبد المؤمن که علما بنحو اصدان ایدوب
 بی دستور کوب نهری کوب عسکری آنی دستور ایلد کچر خیال ایدوب
 اکثری نهری کوب فنک فرصت بولوب عسکری بصوب مایند
 اولان خواص محکم خبک ایدوب سلطان مجروح اولوب بعد زمان قاتل
 ایلدی پس حذر و احتیاط ترک اولنماق کرک **ش**
 حذر کار مردان کار که است یزک همچو دیوار لشکر که است

بعضی

بخمه درون

بخیمه درون مرد شمشیر زن برهنه چنبد چو در خانه زن
 و عسکری بخشش و صلوات ایلد مراعات ایتک کرک **خصوصا**
 حرب و قتال زمانده لوازمندر **حکایت** اولور که سلطان
 مراد زمانده علیه الرحمة والرضوان بر قلعه یه دوشوب صبح فوج
 ایتکده اکلنجک شامین لالایه که خواص امرادن ایدوب سلطان
 لالابو قلعه نه خوش فتح اولنما دی دیجک سلطانم آبا واجدادک
 قلعه یه دوشوبه نیا دزدیوندا ایدر لرایه یه فی الحال فتح اولور
 ویش سلطان ایلد ایتش قلعه اول کون فتح اولمش زرا اکثر
 نفوس متاع دینی یه راجع و مال غنیمته ثواب اخندن آرتق طایفه
 اما بوند اولوب عسکر جلد بزل ارواح ایدوب فتح اولند قدس
 خزانینه مهر اوروب غازیلری محروم ایلدی که طبعی شکره اولوب
 بر قلعه دخی جلد بلع ایتیلر و اهل تیارک و عسکرک اولاند باها
 تیمارنی و علوفه سنی توزیع ایتک کرک **خصوصا** عساکره احتیاج
 اولد و چوق پادشا بلر خطا ایدوب محض خزینه دار لغی مهم
 مملکت ظن ایدوب مالی سپاهی دن دریغ ایلدی وقت حاکم
 سپاهی یا ضعف حالندن یا غضب قطع مالندن تکاسل و احوال
 پادشا تلف و خربت دشمن الیه کیردی **نظم** سپاهی
 خوش دل نباشد ز شاه حدود ولایت ندارد نگاه و چو
 فتح تمام روزی اولیه عسکری نهب و غارتدن منع ایلدی **منعک**

مقدماتی قبل الملاقات محکم اولشن کرک والا اول حین ده طایفه
بر حرص و آزی مال و جازدن منع و احتراز ایدر یک متعذر در
خصوصا عسکر طبع تاتار و اتراک غدارون او باش هر جا آتش
باش اوله اما قبل الحرب پادشاهک سیاستی معلوم و بیلتی
مقرر و مجزوم اولیجک اول حین ده صبر ایدر لر و دخی و دین
دشمن بی موجب قوی فرار اید نه عظیم سیاستی مقرر کرک که ادنی
بانه اید راه فراره ایتیه لر و بویا قده طایفه مغول جنگین
وانک مقلدی تینور لنگ محکم مبالغه ایدر لرایدیه اول سید
ایکینک عسکری منظم اولوق سموع اولماشدر و ایکینک کثیر
مسکونه ظفر بولشدر چون عروس فتح جلوه کراوله قتل و غارت
اسراف ایتیه بلکی بعد القدره قطعا قتل جانیز کوریدلر اسیر ایتیک کرک اید
زیر اسیر ایتیه ده منافع چوقدر قتل و ندامت احتمالی اغلب در
اگر قتل مصلحت اید و کی ظاهر اولور سه فوت اولشن کلد **شماره**
چو سالاری از دشمن افتد بچک بکشتن دشمن کر باید در
که افتد ازین شوم سم سرورک بانه گرفتار در چپبر
اگر کشتی آن بندنی ریشرا نیننی دیکر بند خویشرا
و پادشاه بر ولایت ظفر بولد قد نصکره قتل عام ایتیک عقلا و شرعا
مجاز و مرض کلد رعایای بی گناه خود ظاهر و سپاه برتن
قدرت نعمتک شکری عفو کر کدر اسکندر بر شهرتی فتح ایتیک کلد

تیغ انتقام اید قتل عام اید یکک ارسطاطالین کتاب نامه کوندرو
که غلبه دن اول قتل ایتیکه معذور ایتیک بعد الغلبه زیر دست لان
ضعفانک قتلنده نه عذرک وارور و استعمال عفو ملوکد اجن
زیر اعفو قدرتن صکره مستحسن و کمال قدرت ملوکد حنی
حاصل اولور و بعضی شعرای عرب عفو اید افتخار ایتیکه بویا
خوب دیشدر **شماره** سالزم نفسی الضعف عن کل ذنب وان
کثرت منه علی الجرائم و اما الناس الا واحد من مثله شریف
و مشروف و مثل مقاوم فاما الذی فنیته فاعرف قدره
و اتبع فیہ الحق و الحق لازم و اما الذی دونه فان صلت
عن اجابة عرضی وان لام لایم و اما الذی مثلی فان ال
او هفا تفضلت ان الفضل بالحقکم و ملوک و خلفا دن
صفت عفو اید شارب صفوا لموش مأمون خلیفه که دیر ایدی کر
خلق نیم عفو ده نه قدر کدم و اراید و کین بلید لرایدیه بکا جرد
غیری نه اید تقریب ایتیز لرایدیه و بو معنی بی سلامتی
بغایت خوب دیشدر **نظم** بتسطن علی الانام لما رانا لعفو
من اثر الذنوب **سلاطین عظمک و امای کرانک**
ندما و مقربد بنک و اتباع و اشیا عینک اداب و رسا
معلوم اوله که خدمت سلاطین اید نمره آداب و رسوم مخصوصه واردر که
سایر خلایق اید صحبت و خدمت رسومه مغایر در اول سیدند که

آداب خدمت ذکر اولمش ایکنین بوبایی ایراد ایلدک تورعا
 آداب خدمت سلاطین امر عظیم و کار صعب در عقل کامل و ریاضت
 و استعداد تمام کرک حتی بعضی مشایخ طریقت دیشکر که بر کیمین
 خدمت سلاطین ایشش اولیه آداب سلوکی رعایت ایتکه قادری
 و مشایخ عظامدن ابو حفص خدایتا بوسیله مریدانیه آداب
 سلاطین امر ایدوب جلدی خدمتده بر پای و دست بسته پیش
 غیری یہ نظر ایتکه دینے سوال سوز سولیکه رخصت یرمز ایدی
 حتی حج اچون بغداد کذرا ایتکه هجید حضرت لری قدس الله تعالی
 اصحابک آدابین کوریکک آدبت اصحابک آداب السلاطین ید
 و دخی خدمت سلاطین خطرناک در نیکم سابقا ذکر ایش ایلک که
 بعضی فضلا دیشلر السلاطین یتصفرون فی العقاب ضرب
 الرقاب و یتغظون بینه الثواب رد احواب کوشیج
 دیشلر که پادشاهلر کاه اولور که سلامدن انجینورلر و کاه اولور
 بردشنام ایلد خلعت و پرورلر فقیر ایدورین ترصوبت خدمت
 و قربت سلاطین اولد که انسان سهو و زللدن خالی اولماز یا
 خلایق عقوبت تمام اجرا سنه قادرا ولما مغیل و ایدر سه سوال و جواب
 بلکه عقاب و عقاب چمک احتمالی اولما عین انماض و اعراض ایدر
 پادشاه نفاذ امره قول و اجرای امره قادرو بو عقایدن اورتو اولور
 پنچون ایلدک دیر بر کیمین اولما مغین دینے خطاره عظیم خال

ایدرلر و دخی کند و لرام و عقوبت نذکور مثل امر ایتد و کلری بین
 و جزوی صانورلر **هکایت** ایدرلر مرحوم سلطان بایزید
 بن محمد خان حضرت لریک بر کون مبارک طرفتی آراسنه حیر چوبی
 کیروب محکم الم و یریکک امر ایشلر که جلا درمن بعد کیمین نیک
 طریقه قاشل یوز تمکله شکیج ایتیه **نظم** خفته بر بالین نایب
 چغم کر زخار و خار سازد پسترو بالین غریب و عقلا پادشاهی
 آتش سوزانه تشبیه ایشلر در نیکم آتش نر معاشش انسانی ممکن
 دکلر و سرمای زمستانی قرب آتش اولما ینجه من دفع اولماز
 کذلک پادشاه نر معاشش ناممکن و سرمای ایلد لزان اولما لری
 حضور پادشاه نر تنکین تنجین اولنر اما کمال قربت و کثرت محال
 احراق و اضرای شملدر پس عاقله کر که میان استعمال
 ایدوب نه بعد کلی نه قرب مغرط اختیار اید که سلامتله سرور و منت
 و غرامتدن دور اولر چون تقدیر اهل قرت خدمتین روزی
 اید که کر که قلبه مجتدی تمام و لسانه ثنا و مدح لری علی الدوام
 و اعضا و جوارح ایلد خدمت نیه اقدام و اهتمام اید و ستر معایند
 دخی سعی اولنه و ایتد و کی خدمتی نشاط و سرور لایدوب کرا
 و نفور ایلد ایتد لونه وقت طلب ایدر لرایه حاضر اوله و طلب
 اولما دین خدمت کیرمیه و طامت و سامت و یرمیوب مبارک
 رجعت ایلد خدمت و مدحتدن نه ایدر سه صدق و اخلاص لایه

و بر خدمت تعیین بیور
 قصد لایق ایدوب از خدمت
 مداخله ایتیه

اتفاق و خوش آمد ایلد ایتمه تا که محبت آنره دخی منعکس اولد که نفوس
 مرایای مقابل کبی در **شاهی** بلی داند ولی که آگاه باشد که از دله
 بدله آه باشد و آنردن اعتراض دفع اید و هر نه صادر اولد
 بها امكن محل صحیح به محل ایلد و بیضیت اولد قد لیت و ادب
 عرض ایلد زیر اشریت مطهره دخی آحادنا س سلاطینه امر معرو
 و نهی منکر لازم اولد قد زجر و علف جایز دکلدر و حق جل و علا
 و بار و نه علیهما السلام حضرت بلرینی فرعون طاعنی به ارسال تید که
 قمر لاده و قول لینه دیو بویر مثلر و اگر وزیر شیر ایلد
 پادشاه رای او زرینه ماماشاة و مدارات ایدوب آنزدن صکره لطف
 ایلد سولیه که حکما دیشلدر که پادشاه قلعه کوهدن این سبل عظیم
 دفعه امری متوجه اولد قلعه کجانبندن دوندن مکمل دکلدر
 ایتیم استین کشی غسره قه هلاک اولور ابار جانیه بقدر
 خار و خاشاک یغوب تدرج ایلد سیلی دوندن مکمل اولور و ادا
 خدمت سلاطینک اعظمی اولد که افشای ترشاه ایلدیه مشهور
 سرور مکمل سرور یکی مستلندر و مطلقا حفظ تر اخوان مکمل
 اخلاق دن اید و سیکه سابقا ذکر ایشدر اما حفظ تر اید
 واجب قوی اولغین تکرار اید اولدیه و طریق حفظ اولد
 که امور ظاهره بی سوال اید و کلر نه کم ایدوب آخر دن سوال اید
 دیکه که لسانی خط اشیا به مقدار اولوب خفایای اسرار کیم ایدی

مقرر اولد **دبر ادب** اولد که پادشاه بدین بر امر غیر موجب
 اولد اول امری کند ویه یا آخره نسبت ایدوب پادشاهی
 ایلد صکره کند ویتی تنزیه ایتیم استه لطائف حیلد ایلد
 ایدوب پادشاه ارجاع ایلد بهج توجیه ایتیم قادر اولماز
 اقلی بر سبب خفی سی و ارد چون بی معلوم کوز دکلدر
 اعتراض ایتیم دیوب بویتی اوقیه که **بیست** رموز ملک
 و ملک خسروان دانند که ای گوشه نشینی تو حافظا محرو
دبر ادب خفی اولد که تحصیل مرادات و آمال تیکده پادشاه
 ابرام و الحاح ایتیم و کثرت طلب و حاجات دن احتراز ایلد
 خصوصاً که توزیع مناصب اکا تفویض ایش اولد که کر که خط
 نفس و غرض خاطری با کلیه طرح ایدوب رضای حق تعالی و رضا
 پادشاه نه جانبد ایه اول طرفه اولد **دبر ادب** اولد که
 خدمت پادشاهی همان وسیله جمع مال اکیوب اموال خا
 پادشاه و اموال عامه رعایا و سپاه و ندان طمعین تیز ایلد
 تقوی و پرهیز کارلق استعمال اید شول مالی که پادشاه
 استماع اید یکجک ایتیم احتمالی اولد آنی ناول ایلد و از
 طمع حوق زیان دید کلر یک عجب صحیح سوزدر لکن عمل ایدر کشی اید
 و مطلقا ترک طمع حصول مال نمودی و طلب و شره قلت مال منفی
 تجربه اکا دلیلدر کم دیشلدر **شاهی** انما المال الذی طلبه

مثل اطفال الذی بکشی معک انت لانه که مستعجلا
 و اذا ولیت عنه تبعک و مال ستره پادشاهند سبب مال
 اولان سینه بی طلب اید و نفس مال طلب ایتیمه که نفس
 طلب ایتیم ذل سوال و قبح طبعی مستلزم اولد و غندن غیر بی
 طبع پادشاهه ثقیل کلور بعضی زرا که اساک ایلد معروف اید
 طالبه بیک اچه عطا ایتیم صعب عدا ایدردی ایچ
 بیک اچه لرحاصل اولاجی منصب ویریک قتده سهل اولور اید
و برادب در اولد که پادشاه بر سینه اخصاص مراد اید
 هرگز اول سینه طمع و تصرف ایتیمه اگرچه امر جزوی دخی اولور
 مثلا پادشاه بر کونه باسه یا بر جنس اسبه مایل اولد اخصاص
 اظهار ایدوب کندوسی اشتراک دایره سینه او غرامیه اول
 سببه که سلاطین عجم کل مایصلح للمویله فهو للعبه حرام ویرل
 اید **و برادب در** اولد که پادشاهه اظهار استغنا و
 خدمتندن او صانق و تبریم کوسترمیه که سلاطین اکا تحمل انیرل
 بلکه خدمتندنی اشتیاق و نعمتندنی احتیاج اظهار اید **و برادب**
در اولد که آلمردن سبج سینه رد ایتیمه مال و اموال و املاک و
 عقارات و عبید و خدمت خصوصا اول اموال و اسباب خدمتند
 تحقیق و منش اول و چوق سینه عقل در نفع ایدوب هم
 و سرون هم بالضرورت اول سبب بدن محروم اولدیلر **و برادب در** اولد

پادشاه تعظیم و توقیرین زیاده اید که ادب و تواضع و مرتبت
 بلکه تعظیم ایتیمه و انکرک تعظیمه مغرور اولوب ناز و دلال
 و شکسته و استغنا کوسترمیه ابن المفتع ایدر که اگر پادشاه
 بر آوردی سن اکا خداوند کار و سلطانم دی اول سنک
 زیاده آرتور سه سن انک تعظیم آرتور و پادشاه قتده
 منزله بولد قتده تلق و تضرع فوق الحد استعمال ایدوب هر کلمه
 بر دعا ایتیمه که بیکانه لک و وحشت علامتی در واصل اظهار
 ایتیمه که بنم سنک اوزر که هضم وارور یا سابقه خدمت وارور بلکه
 سوابق خدمتکی لواحق ایلد مجدد و مؤکده ایلد زیرا سلاطین بلکه
 اکثر ناس شول حقوقی و منقطع الموش اول اعتبار انیرل و پادشاه
 خدمتده وزارتدن صعب خدمت یوقدر زیرا اکثر ارکان اکا
 انک منصبه طالب اولمغیلد منتظر فرصت اولورلر و عاتق
 ناس مطالب و آمانی لر سیه میر اولما قتده آنی سبب ظن ایدو
 اکا طالب نکت اولورلر پس وزیر عاقله رای صحیح اولد که اما
 و استقامت سنک اید که امانتدن آرتق اعانت ایدر کمیت بولماز
 و خداد و اعداسی کیملر اید و کین بلکه نافع در بشرط انکه اظهار
 و طلب انتقام ایتیمه و پادشاه خدمتده آلمردن تشکی و نظم
 ایلد و اعدایرینه قومیه و اگر پادشاه قتده آلمر ایلد مناظره و مسا
 لازم کلمه غضب و تهور ایلد ایتیمه و قمار ایلد **و برادب در**

اولد که پادشاه اقران و امثالند برینی کند و به ترجیح و تقدیم
 اگر چه کند و نک استحقاقی اکثر و بجای اظهاریه دخی ثالم
 و تضر اظهار ایتمه بکلی رضا خوشنود زیاده اظهار اید و یقین
 بیکه عاقبت رعایت اولور و مرتبه استحقاقه و اصل اولور
 اگر استحقاقی مجهول ایه وجه معقول ایل اظهار و اثبات جایز
و ادب **مطلبیندن** **بر** اولد که آنده مشورت ایتمین
 و بر کینه سر سولیس و بر کینه دن نه سوال ایتمین
 و کرسندن سوال ایلد لرا پادشاه طرفه نظر ایدوب کانه اجازت اید
 بکی اولوب آنده نضکره جواب ویره سن اگر غیرین صوریه تقدیم
 ایدوب جواب ویریه سن فرضا سندن صور فرار دینه خجالت
 لازم کلور مجیب جواب ویرد که نضکره دخی احسن جوابه قادیه
 و آنه محل اقتضا ایدرسه وجه معقول ایل عرض ایلیم
 ادب عموما لازمدر **نکته** کم سابقا مرور ایلدیه **و بر ادب دخی**
 بود که پادشاه سندن آرتق بر کینه به محبت ایلد اکار شک آیدو
 مرتبه سندن وصول طلب ایتمه که ممکن اولما دوغندن غیر سکاحضه
 عاید اولور زیرا سبب محبت اتصال روحانی در شاید آرا زنده
 روحانیه اولد و ممکن که سوابق حقوق اولوب سن اکیا
 مطلع اولکی سن **و بر ادب دخی** خدام و ندمای پادشاهی مقصور
 مطلع اولوب اعلام ایلکه پادشاه کند و به تمام لق اعتقاد ایتد کندن

اعداد حاصل ایتیش اولور و مشهور مشلدر که شیر که پادشاه
 بر قور و بر دلو خدمت ایدر لرایدیه بر کون شیر اولوب
 برایکی کون روباه کلیوب شیر قور و دن روباه بی سوال ایدیک
 پادشاه خسته اولیک کند و مراد نه کندی دیدیه چون
 روباه کلدی کوردیه که شیر غضبه کلش اکلادی که قور
 بازی ایش شیر غضب ایلد قنده ایدوک و یجک پادشاه
 مرضی بلوب ^{معلوم ایدوب} دوا طلبنده ایدم دیدیه **نکته** دوا بولد که
 روباه قور و طاشغنی بغایت نافع ایش دیدیه قور و یجک
 شیر زانوی کر که پنجه اوروب مجروح خون آلود ایلدی روباه
 چقیوب قور و دیه بو حالده کور یجک ند ایتدی که ای ال نور
 کیمنه پادشاه خدمتده دما کندن چقایان کلامی فکر ایتنجه سولیم

چون انسان کمال متوقعه وصول و سعادت
 مترقبه حصول بولقد بنی نوع ایلد اجتماع و تمدن و آندردن
 و انتفاع لازمدر و استعداد و انتفاع دخی مابینده الفت
 و صداقت اولما پنجه اولماز و نقد صدق اکثر اولد
 اتم و اونس و کمال متوقعه طریق وصول اسهل و اخضر اولور
 چون صداقت مراتب محبتک اعلامیدر پس رابطه صداقت ایل
 استکمال اکثر اولور و صدیق حقیقی عدد دده چوق اولماز

جوهر سبز در البکیاب اولور که اشارت کچی ایدی و چون
 اگر خلق طالب شتمیات نفسانی و مستلذات حیوانی در اندامه خلق
 ضرورت مقداری اولوب آرتق اولماق کرک **نظم** خلق عالم
 شدی سراسر سباع و وحش و انزله احتلاط ایدن بکامجون کلور
 و حکما آنری تو ابل طعام تشبیه ایتشدر تو ابل طعامه قونولان
 خرده ننه لره دیر لر فلفل کی و خوذ و برنج کی ننه کم حوق اولی طعام
 فاد ویر و هیچ اولسه دخی ایوا اولماز خلق دخی ایلدر ارطاطا
 ایدر خلق دوست بهر حال محتاجدر حال رفاهیتده موانع استلذات
 اچون حال شنده معاونت و استظهار اچون و پادشاه
 خلق کی نیاز لیدر آنلد دخی مستحله تربیت اچون بکلی فقر و میا
 نظم احسان اولمچون محتاجدر و تقراطیس یکم ایدر که برسه
 دنیا و مافیهای تحصیل المیه صداقتدن که محروم اولسه هیچ ننه حال
 ایتشدر کلددر حیات اکا و بال و نکبتدر و اگر طن ایدر سه کلددر
 صدیق و صداقت آساندر خطا ایدر که هر صداقت رغابت غایب
 دنیا دن اغزو افضلدر زیرا صدیق صدوق بمحال شدت و کز
 معاون و حال رخا و دولت و مقارن اولر اکا نظیر تصور
 فکر باطلدر زیرا کاه اولور که انسانه بر حال کلور جمله اموال عالمی
 کند و نک ایدوب بذل المیه مغیبه اولماز الا صدیق که اول حین
 دخی نافع و صدمت کرب و شدتی رافع اولوق اولور و پادشاه

امور رعیه تفریق و اطلاع و خبریات و کلیات احوال احاطه و قباله
 احتیاط ایلر عمل ایتک استه اکا ایتک چشم و ایلکی گوش و قلب
 و برسان پنج کفایت ایدر اما اصدقا حقیقی ایلر
 انزله چشمی و گوشلری و قلبلری و لسانلری دخی چشم و گوش
 و قلب و زبان اولوب مغاده پنج چشم له نظر و پنج گوش له سماع
 و پنج قلب له تفکر و پنج لسان له تذکر ایتشدر اولور انشی کلام حکیم
 و شرایع رب دخی بو مغایه اشارت ایتشدر **نظم** اخاک
 اخاک آن من لا اخاله کسار الی الهیاء بغیر سلاح و هل تنفع
 الحظی غیر شقیف و هل نهیض البازی بغیر خباخ و یشکر بر
 کیمنه صداقت اچون اختیار اولنق مراد اولننه نظر اولننه که زما
 صبا سنده پیر و مادر ایلر پنج مغایه ایتشدر اگر حقوق اوزر
 اولدی ایه قطعاً اندن خیر او ماق جایز دکلدر اگر زما
 حقوق اتدی ایه انک و امن صداقت محکم تسک ایتک روادد انزله
 سایر اصحاب و اجاب ایلر کیفیت احتلاط و اسلوب ارتباطیه نظایر
 اگر انرا ایلر عهد و وفایه ساسی و شرط حقوق صحبتی راعی اولد
 آنوک ایلر عهد اخوت و صداقت ایلر که عاقبت خیر و سلا متدر
 الا از عهد عهد اگر بیرون آید مرد از هر چه نظر کنی
 فرون آید مرد و نیکیم او صاف اشیقا ده نقض عهد و کفران عهد
 مذموم خصلت اولماز که لک او صاف سعادده دخی وفای عهد

و شکران نعمت مدوح فضیلت یو قدر و شکر کردن مراد مجرد مکافات
 بالفعل و کلام در زیر آگاه اولور که فقر و فاقه سیبی ایله احسان فی سبیل
 مکافات ایدمه فراموش در و ننده درج محبت ثابت و لسان شایسته
 شمرده مدح فضایل عمیه و ذکر فضایل کریمه سی نابت اولوب شاکرین و
 قتمنده داخل اولور اگر زمان صبی ده کی رعایت حقوقی یار عو
 عقوبت بلنک ممکن اولماز نه زخارف دنیا و مستلذات نفس
 و هوایه میل و طلبین کوره را اگر حرص و غایت شوق و شغف
 او ز رینه اوله اوکلده و متعلق بنیادین ایتمه و دخی ترفع
 و تغلبه میلی افراط او ز رینه ایله انوکیلده صداقت اندیشه بین
 پیشه ایتمه لر زیرا افراط متابعت نفس شهوت و تجمیع منافعی کنیده
 حصرتیمک اقتضای ایدر و کذلک فرط میل ترفع اضافی مانع
 و دایما کنه و جانبین راجح کور و ب حقدین زیاد و رعایت طلب
 پس زوال محبت و انتهای صداقت جانبیه مؤدی اولور و بوراد
 ویشلدر که اگر آدمی لهو و لعبه مایل و استماع اغانی و معاشرت
 غولایه ایتکه مشغوف ایسه آندن صداقت رجا اولنیه که هوای
 افراط میل حقوق اخوایه رعایت و نیل ایتکه مانعدر چون
 آدمی بوا متحاملده تمام العیار و کامل لوزن چینه انک محبت صند
 سینده درج و غریزه صدیقی اسیانک تحصیل
 اولور سه رواد کبریت احمد و در و کوه و دید و کمز و ن مراد بولین

صدیق صدوق و بونک سیکه یار و فادار در و بونک کبی دوست
 ویشلدر که عجباً من بحزن و له صدیق فاضل و ممکن اولور سه
 اقتضای ایدمه لر زیرا متفرد و دستلک مختلف هواری و تبا
 حقیری اولسه کرک هر برین رعایت ایتک بکر کنی صعبدر چون
 سبب عداوت اکثر یا آشنایق و معرفت اولان موضعده اولور
 زیرا بر کیمنه ایله هیچ مناسبت و آشنایق اولمایبجی عداوت و دوستی
 دخی اولماز و فی الجمله دوستلقد نضکره دشمن اولانک ضری
 زیاد و اولور زیرا دقایق احوال عارف و طریق ایلام واضح
 و اقدرا احتیاط اولی در نه کم ویشلدر **نظم** برین
 کاشنا کشتی شه آخر دشمن جانت بخود گزینی دشمن بر در
 دوستی کم کن **نظم** عدو ک من صدیقک متفاد
 فلا تشکر من الصحاب فان الله اکثر شایرا سکیون
 من الطعام و الشراب چون سعادت موافق اولوب صدوق
 صدیق و رفیق مرافق الکریره انک رعایت حقوقده اهتمام و غنا
 و معادات و عقوقده اجتناب و انتها اولنه و انک مهمانه مظاہر
 و ذکر مدح و ثنائیه مجاهدت و لطف و عدل ایله معاشرت اولور
 و مجرد حب قلبی سیسه اوله و غنه اکفا و اعتماد اولنیه زیرا قلب
 اطلاع علام الغیبه مخصوص و دوست دوستنه محبت خالصه
 اعلام ایتک سنت ایدو کی منصوص در روایت اولور که مجلس

۷ پس نیکتر معارف یعنی
 آشنای چو غلتمدن احتراز
 و نه باین

جناب رسالت پناهی دن صلی الله تعالی علیہ وسلم برکیم قال لعل
 کید یکجک حاضرین دن بریسی یا رسول الله بنم بویسمه یی مجتہم وار دیو
 حضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام بویو دیکر که یا مسیح اعلام الید کی
 الیدم دیجک طور امدی وار مجتبی اعلام الید دیدلر وظاہر اثری
 اول اولہ کہ انک در ونذہ شاخ محبت ثابت و طرفین دن صداقت
 شجرہ سی ذعماس فی السماء واصلہا ثابت اولمقدر و تقصیرات کہ
 ایما ناصدق صدوق دن صادر اولور عفو و اغماض اولہ و ہر جزو علی
 طعن و اعراض اولینہ مشہور در عیب نریارستین بی
 اولور اقل ذالود ممرہ وقفہ علی بن الطریق المستقیم
 ولا ترع بمقبتہ الیہ و قد یخطی و نیتہ سلیمہ و بعض علما ذکر
 ایتدی کہ صدیق جفا و وحشت اظهار اید یکجک بر مذہبہ دفع
 حادثہ ساعی و عہد قدیم صداقتی مراعی اولوق کرک کہ کم حکما
 دیدیلر داوالمودۃ بکثرۃ التفاعد زیرا جفای صدیق وجود
 صداقتہ عارض اولمش مرضد مرضہ دو ایتمک سنت الہی در
 و مذہب آخوذہ صداقتی ترک و نہال مجتبی بی برک ایتمک کرک زیرا
 صدیق متغیر عضو فاسد کبی در عضو فاسد قطع اولنقدن غیر
 چارہ یوقدر کہ کم بعض شعرا دیشد کہ ضل من دینی
 و تناس من بعدا لا تکر من علی الوبی اعدا قد اکثرت خوا
 اذولت فاذا جفا ولد فخذولدا فاما بومذہب اہل جفا در

مذہب اول در واصل ظهور صداقت زمان شدت و کربت اولور
 زیرا زمان حضور و نغمہ اخوت چوق اولور دعوی لا
 مع الرخاء کثیر عند الشداید یعرف الاخوان بکین صدق
 مقصور ظاہر اولیحق عتاب لطیف آغاز ایدہ کہ شاید وجہ
 و عذر نفسانی اول بیان ایدوب عقدہ مغل اولہ و خاطرہ قالم
 شاید محبت خلل پذیر اولہ و فی القتاب حیات بین اقوام
 و حقوق صداقتہ نعمہ ایتیمہ زوالہ مؤویس اولور زیرا
 برکیم نہ ماکول و مشروب و ملبوس و مفروش امرین تعاہد بیز
 تہفہ مؤویس اولور نکیف کہ صداقت و صداقت نقاؤ
 انحلال اولہ نک اضریس اکثر در و دوستہ تعلیم علم
 و تبنیہ ضلیع ایتکدن بخل و ضنت الیمیہ و بعض عیوبی وار الیہ
 و جسن و اسلوب لطیفہ تبنیہ الیہ و اغماض و ابقا خیار
 آنی جائزہ کورمیہ و طریق تبنیہ غیر دن نقل و حکایتہ تلویح
 مفید اولما زہ تہنادہ تصریح ایدہ و دوستدار اسندہ اطہار
 ایتیمک مضر در و انحلال صداقتہ داعی و افاد حساد و نیتہ نمانی
 ساعی در خصوصاً بوزمانہ کہ بر فعل ذمیم و خلق و خیم شایع و دا
 اولہ و غدن غیریک ظرافت و کیاست عد اولور اولدی
 پس اصدقا و اجبا احتیاط اوزرہ اولوب مداخلت حدود و تمام
 بناء صداقت و اساس محبتہ انہدام ویرمیہ لر و حکما نامی کا

تشبیه ایدر که بر کشتی سزا خلد بر دیوار ده سیر ایدوب بعد از آنکشت
 صغیر بر خنجه پیدا ایدوب بعد تیش و کلنک ایلد رخنه عظیم وجدان
 تدبیر ویره بوجله که زبان قلم آنک تحریر نه جاری و بنان بیان
 تقریر نه سایر و ساری اولدیک حکما و علما اقوالی در اول
 بحریب روزگار و آزمائش لیل و نهار ایلد ظاهر و بدیدار اولدی
 اولد که بوزمانلرده صدیق صد و تک وجودیک محال
 و دوست موافق متنوع الوجود ک اید و کی نتیجه بین الاشکال در پس
 اولی اولد که جمیع امورین توکل حق بنا ایلوب صداقت صدق
 اعتماد ایتمه و هیچ احدی کند و یه صدیق صدوق و رفیق رفیق
 اعتماد و کلمه زخار زکس و فامجوسید که من دیدم
 و آزمودم همه را لا تضرعن الخلق علی طبع
 فان ذلك نقص منک فی الدین و انترزق الله بما فی خزائنه
 فانما هو بین الکاف والنون شخص معاصر نسبت
 اوج قنار بریسی اعلا و بریسی ساوی و بریسی ادنی اولو
 قسم اول باب مزبورده مذکور اولدی پس قسم ثانی دخی اوچ قسم
 بریسی دوست که معاشرتی واجب بریسی دخی دشمن که احترازی لازم
 بریسی نه دوست نه دشمن اولاند که حکم معاشرتی ذکر اولد که
 قسم اول که دوستلر دلیتیکه قسم دوم دوست حقیقی و دوست
 حقیقی نک آداب معاشرتی هنوز کین بابده ذکر اولدی اما دوست

غیر حقیقی دوست

غیر حقیقی نک طریق معاشرتی اولد که اگر تعلق و نفاق قلد و تسلیم عوا
 ایدوب اصدقا یولنه کیده رسه ممکن اولد و غنی قدر مجامله و احسان
 اولد که احسانلر شاید که دوست حقیقی قریب رسه واره نیکم
 جناب رسالت پیغمبر صلی الله علیه وسلم مؤلفه الکلوب
 طایفه سنه که اسلامه کیروب اما قدری راسخ و ارکان دین قبله
 شاخ اولیوب ترزل اولد زین اولد در احسان بویرایه
 و انزل که اکثری احسان بیسی ایلد مجتهدی مجتهد اولوب شجره
 ایمان قبله نه راسخ اولدیک اما اعتماد تام اولیوب احوال
 خفیه سن اعلام ایتوب مقتادیر اموال و عیوب خفیه سن آذن
 نهان ایلد و آنلری تقصیر و تقصا و ن ایتد و کلر لیه مواخذه
 و اهما ل حقوقه معاویه ایتد و ممکن اولد قی معاونت و موا
 ایدد و آنلردن بری جا به و مرتبه یه ایره تو د و تزدین
 زیاده ایلد و اعدا دخی ایکی قنار قریب و بعید و بونلر
 هر بریسی دخی قنار بریسی بختان و بریسی آشکارا حده
 اهل دشمن خفی و اهل حق اید و کین دشمن جلی قنار و دشمن
 قریب بدن احتراز هم و اولی در زیر ادقایت احوال عالم
 و ایصال ضرر و مکروهه قادر در پس جمیع احواله آذن چنان
 و احتراز کر کرد احذر عدو ک مرة و احذر
 صدیق الف مرة فلما انقلب الصديق مکان اغر

بالمضرة واعدای لطف و احسانه دوستان زمره سده اذخالد
 احسن تدبیر یو قدر مکر که حد و ن دشمنک اید را اوله آنک احسان
 ازاله سی ممکن دکلدر بلکی زیاده اولور ^{کل العداوة قدیر}
 ازالهقا ^{توانم آنکه نیازم} الاعداء من عداک عن جد
 اندرون کسی حدود را چه کنم کوز خود برنج درست اگر لحن
 و کرم اید ازاله سی قابل دکلله باریک اظهار ایتیه که اظهار عدو
 مضرة زیاده مقرر در زیر اشری خیر دفع اید را مشتری شری
 اید مفر و محاصره و نازعه و جدال و مرا ایتیه که منازعات خصوص
 دولت اختلاله سبب مفضی در و لغت اختلاله سبب علت مؤد
 اولور حیف اول عس نازینه که عداوتله مصروف و جدال
 و حضور متکرده منقضی اوله که العداوة شغل و شاغل و حضرت ام
 شافعی رسیضه الله تعالی عنه بوی مشرکه لما عفت و لم
 احمده علی احد ارحمت نفسی من هجم العداوات انی احبب
 عذر رؤیت کانا قد حشی تبلی محبات و اظهار البشاشة
 ابغضه لا وقع الشرعنی بالتحیات و تدبیر احوال دشمنه
 حزم اوله که احوال خفیه اطلاع اوله تا مکایدن احترام ممکن اوله
 اما معایبی کشت اولینه مکر اول وقت که ضرورت الجا ایتیه زیر نه
 معایب ایتیک خلقه لازم اولور و دشمندن دخی متاثر اولما زاوله
 و دشمنک عداوتی زیاده اولوب اول دخی تحبس عیوب نشو

احتیاد

ساعی اولور نه کم دیشلدر وان بجثوا عنی فیهم حش
 و هم دشمن جواب تدارک ایدر وقت حاجتده اظهار ایتیک
 جوابندن عاجز اولور مکر بعض اوقاتده اظهار سیه موجب
 رفع عداوت و کف عداوت و سبب و مؤدیه اوله اولور
 بقدر الضروره مخضدر اما بهتان و اقترایل زبانی ملوک
 احترام ایدیه زیر اکابر قاتنده کهنه معلوم و سوزنی متبر
 اولوب دشمن غالب اولور و اکابر قاتنده عداوت عدا
 معلوم ایلک مجوز در که نیت ایدر سه اعتقاد ایدر سه ایتیه
 و افلاطون حکیمدن مرویدر که غلبه عداوتیه آندن افضل یو قدر که بر
 فضیلتده که معارف و صنایع در مشارک ایه سعی ایدوب رجحان
 و تقدم حاصل ایدیه اذا مارمت ارجام الاعاویک
 بلا سیف تل و لاسنان فزونی مکر ماتک فنی اعدی علی
 الاعداء من نوب الزمان زیرا کندوسی درجه کماله ترقی
 و اعدا اسی نازل ایدوب بالآخره اکابر جوع ایتیه سی مقرر در و اعدا
 غیبت ده شتم و قذف و ذکر مساوی و غیبت ایتیک ناقص
 عاداتی و سفها اسلوبی در زیرا غیبت ده شتم و مساوی و غیبت
 ایتیکدن دشمن شتم که متاثری اوله همان آثم اوله و غی قالو تیکم
 کتاب اوله تقصیل اولندیه و دشمنه روزگار دن خبر
 و مصیبت ایرشه زنها رشامات و اظهار سرور ایتیه زیرا شاید

دشمن

حوادث ایام و گردش فلک و اعوام آنک مثلنی بود که دخی المیوب بود
شادمان و عهد و خندان اوله اگر بر دعد و جای شادمانی
که زندگانی مانیز خاودانی نیست اگر دشمن اکا التاجا ایست
بجسب الظاهر کرم و مروت و بذل و فتوت اولونه و لکن بحسب الباطن
مکر و خدیت و انتهاز وقت ایتمدن غافل اولینه و شویله الیه
جله خلق را رسنده مکارم اخلاق بوکار راجع و ذمایم دشمن نجات
منصرف و عاید اوله و بو خلق حسن و شیمه کریمه سر چشمه مکارم
اخلاق شفیع خلائق و حبیب خلائق محمد مصطفی حضرت مدینه صلی الله
علیه وسلم اقدایدیه لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة
که مرآة و کراة کفار و منافقین جناب رسالت پناهی یه نیخا ذال
و بخالرا تیشا کین قدرت و نصرت بولد قد نصکره عفو و صفح ملک نیخا
احسان و صلوات بیور رایدیه کفار و قریش اذیتی جا
شریفه نه قادر اوله قلنی ایتمشلا رایدیه حتی ما اودی
نبی مثل ما اودیت بیور دیلر فتح مکر و روزی و رکاب کا بر و
قریش قبضه قدرت کیر دکه باب کعبه یه صعود ایدوب یا معشره
نه ظن اندر نرسیزه نه ایلرین دیو بیور و بجمعی تضرع و زاری اندو
خ کریم و ابن اخ کریم دیدیلر یعنی کریم ذات و کریم الاصل سن کالایق
اولان سفوف و صفح در پس بیور دیکه که لا یتوب علیکم الیوم
و حکما ایدر که دشمنک طرق دفعی اوچ در اول انری اصلاح ایدوب

دشمنکدن

دشمن

دشمنکدن اخراج ایتمدر اصلاح قابل دکلر طرح صلح راغب کردند
امین اولمقدر شاه شجاع و فوات ایتدکدن
حکومت شیراز او علی زین العابدینه انتقال الیه یه اما غم زاده سی
شاه منصور شجاعت و شها مثل آراسته اولوب شیرازی ایتدکدن
مقدایدیک اکابر مملکت توسط ایدوب صلح ایتدیلر و لسان
خواج حافظ بو حصوصه بر غزل و کثانی نظم ایدوب شاه زین العابد
خطاب ایدوب دیدی که خوش کردیاوری فلک و روز
داوریه تا شکر چون کنی و چه شکرانه آوریه یک
حرف صوفیانه بگویم اجازتست ای نور چشم صلح به از جنگ ایدوب
اگر بو طریق ممکن اولما رنه طریق شینیه اولد که بعد منزل ترک
دیار اختیار اولنه زیرا ایدای عه و دن ذلیل و مهان اولمقدر
ترک دیار و مهاجرت او طان اختیار ایتدک اولی و الیقور
و لا یقیم علی صمم برادیه الا الاذلان غیر الحق و اوتد
هذا علی الحنف مربوط بر متنه و ذایبش فلا یربی له احد
در خانه ذون بودن از همت دون شد و اندر
دون همت اسرار تو چون باشد و اگر عقلا بوند بهی اختیار ایتدکدن
و کشی وطنده خوار و سقیر او تور مقدر سفرده بیمار و علیل اولما
یکدر و اکثر یا افاضل و اهل سن و وطن اصلی لرند و اولمقدر
غریز و مقبره اولما زلر زیرا اهل شهر آنی زمان صغرنده که خنجه

هنوز عاریست و زلال کمال جوی استعداوندن غیر جاری که می شود
 نظر حقارتدن که فرار علمای جزیره دن کنی ام
 عالم فاضل زمان جاسند و تصفیه شفقت اید میکیک و نیوردی
 بغداد و پنجیل تحصیل علوم ایدوب امام کامل اولد قد نصکره طننه
 کلوب علی الصباح ابالی شهر جمعت ایدوب بوری حواء ایدوب
 بر عجز طام او سنده همسایه سنده صورتی که کیمد بو تعظیم الی
 عالم دیوب اولدخی بلزمی سن بزوم فلان عجزک او علی میکیک
 و کلید رودیر بو سخن عجزانیه بی امام ملی کوش ایدیک بر شهر که
 آدم آند میکیک لفظی اولد آند اقامت مروت و کلید و سیو
 فی الحال موصل شهر نه ارتحال ایدوب آخر عمریه دک آند اقامت
 اما غریبه آدمی ابتداء کامل کور را نو چون سفری ترجیح ایدوب
 دیرر المزلین ببالع فی مصره کالضفر لیس بصاد
 فی وکره مردم شهر خویش ندارد بی خط کوه بکان خویش
 ندارد بی بها تنقل فذات الهوی فی التفل حرن
 رکابک فی الفلا ودع الفوائس للقصور لولا التغب
 ما ارتقی در البحور الی التهور وفقرات مسجودن و شیل
 فی الحکمة برکت من جلال من طلب جلب فقیر ویش ایدوب من اخبار
 الحکمة آثار البرکت من امتد سفره امتلاء سفره الی غیر ذلک من الاشجار
 والاشجاع اما بعض ارباب مراتب بوند بهیک عکس ذامب اولد

لا بد نظر تعظیم واجلال
 شامل اولور

خالی اولمقده کم آدم و طننه
 اعانت اولمقدن

سفره خطری مستلزم و غربت کربتی مقتضی در غناب اغلب اولد
 امانت اولمقدن تنی اولماز ان الغریب الطویل منتین
 فکیف حال غریب ماله قوت در غربت اگر وزیر و سلطان
 باشی حقا که نماز شام کریان باشی خصوصاً متاعب سفری تنی
 و خطر قطع بکار و براری سینه نهایت در تنکم ویشلر لغز
 لکل سبع فریسه و لکل جایع هریسه و دخی ویشلر الغریبه کربته
 و السفر سقر و النقلة مثله فقیر ویشلر ایدوب الراحل داخل بلغة
 المسافر طعة المشافر فرس السفر غث و ثوب الحدث رث
 سفره مبتلا اولمقده ویشلر لقراب الدار فی الاقباد
 من العیش الموسع فی اقرباب خصوصاً دیار یار می شتمل اولد
 غربت محض کربت اولوب عودی جویان و درد که کویان اولد
 چراند در پی غم دیار خود باشم چراند خاک کف پا
 یار خود باشم غم غریبی و غربت چو بر نمی تابم بشهر خود روم
 و شهر یار خود باشم و بر تقدیر که عزیز و ارجمند و صاحب منصب عالی
 و رتبت بلند اولد نه فایده اول غزت اهل و اجناسی قتنده و اول
 غلبه حسا و قدیم و معاشرین و اترابی یا ننده اولد
 خواجه نصیره بعد داده ملاکود و لسنده اعتبار عظیم و رتبت عالی
 اولمش ایدوب دیر که بر کون سوار ایکن ناکا تا زانده
 ییره و دوشد یه مغول میرزاده لری و کابر خیل و سپاه

و لکل درام همه فقیر ویشلر
 و لکل

جم غفیر فی الحال آتله ذن اینوب تازیانه خدمت مبادرت اید یکجا بعض
 هم رکابری حمد ایدوب بوغت که سزاوار بزرگوار خواجه در دام و قام
 اولسون دیجک نه فایده بوغت طوسی یہ طوسه اولایه
 ویشلر پس اگر کربت غرت و خطر سفر و ترک دیار و یار
 اختیار اید مزه طریق ثالثه سعی اید و اول اعدای قلع و قمع تنگ
 خواجه نصیر ایدر بوطریق آلتی شرط اولمایمجه مجوز و کلد در اول
 دشمن شریک بالذات اولوب اصلاحه امکان اولیه ایکنجی سنی
 ضرر ذن طریق آخر ایلد خلاص ممکن اولیه اوچنسی سی تمام
 معلوم اولکه اگر ظفر دشمنه میسر اولسه اول بوکا دخی آرتوق ضرر
 ایصال ایدر دور و بجنسی دشمنه مقصد شر و دفع خیری شای
 پیش اولد بشنخی آینه قلع و قمع آیمکله خلق انجده غدر
 و خیانت ایلد موسوم اولمایوب عذری معلوم اولد آلتنجی سی
 دنیاده و آخرته بوفعلک عاقبت و خیمه سی اولیه بعضی غافل
 دشمنه سنی شرعا قتل و قلع و قمع سختی دکل ایکن بر طریقه ظفر بولوب
 دشمنه غالب اولد دم انتقام آله دوم دیوسر و راولور بومغور اولد
 سرور اولق و کلد و حقیقه دشمن غالب بومغلوب اولد مظفر
 بومنگوب اولمشدر زیرا دنیای دینیه بقاسی قلیل و عمر
 قاسی قریب در چون دار آخرته وصول و خصوم ایلد و غنای جمع
 الخصوم مقضایمجه حضور حقه قیام و سئول اولد خصم مظلوم

و موبت شهادت کوزی قارشو سنده محتوی اولوب نام حق
 قاتل عذاب الیمه و اصل اولد دشمن خود بر آنده قتل و عذاب و نبی
 کوردی و کچوردی اما ظالم کند و نک رقبه سین رقبه عذاب الیمه
 قویوب کند و یہ ایلد کاس یاشس اچوردی دور
 بقاچو تابدحو ابدگشت تلخی و خوشی و زشت و زیبا گشت
 پنداشت ستمگر که جفا با ما کرد در کردن او بماند و بر ما بگشت
 حجاج ظالم سعید بن سیر حضرت زینبی رضی الله
 تعالی عنه که عصر نه افضل تابعین ایدیه قتل و احضار اید
 یاشقی ابن کثیر سویله سنی نه طریقه قتل ایدیه بن دیجک یا حجاج
 سنگد رنه طریقه بودنیاده سن بنی قتل ایدر سک آخرته سن
 اول طریقه قتل اولنک کرک حجاج انی قتل ایدیه
 اون بش کون حیاته اولدیه خوف و رعب ایلد خوابان
 بیدار اولوب آه مایله و لابن جبریر ایدی
 بارون الرشید یحیی ابن خالد بن مکتی و براو غلی فضلی حسن
 موبه و او غلی جعفر قتل ایلدیه برایکی سید صکره
 رشید رحمت الیوب جسدن اطلاق الیمه دیوکی بعضی بیا
 نظم ایدوب ارسال ایلدیه بارون بواباتی او فحق
 شدی یحیی نک نظم شعر ایدجک طبعی قالمشدر سی دیو غنیه
 کلوب جسد نه تشدید و کند و یہ عظیم تهدید ایلدیه بر مقد

زمانه زن صکره یحی حیده متوسل فی اولوب بالینی التذن بر رفته
چقد یک یازش که تقدّم الحضم والمدعی علیه بالاثروالقا
هو الحاکم العدل الذی لا یجور ولا یتحاج الی البنیة یعنی
مدعی کتبی مدعی علیه آرد بخاکلور قاضی اول حاکم عادل در که
هر که خور ایله واصل شامده محتاج اولماز رفته ی رشیده
ایله یل اول کون علی الدوام بکا ایدوب پنجه کون اثار خون
والم حیده سنده ظاهرا یدیک و دشمنی قتل و قاتیک
مراد اید بک اولی اولدر که ین دشمن ایله قتل ولنه تنه کم
دیشل مار را یم بدست دشمن کشن انا مار اولور سن
درجات بولور سن اگر دشمن اولور سه ضرر ندن نجات بولور
اتانه دوست ونه دشمن اولدر ایله معاشرت انکر طبقات
و مراتبی اختلافی ایله مختلف در اگر عموما خلقه ناصح و وعظ
اولدر دن ایله انکر کلام من حسن قبول ایله تلقی و استماع و عمل
نضایح لری ایله مقامات علیه یر ترقی ایلیه انا هر کس ینیه
ارادت و قبول قولانه مبادرت ایتیه زیر اعلیه زهد و صلاح
ظا هرده قنرین اما خدعه و مکرو یا ایله باطنده رانه لغی متعین
و جال له جو قدر بلکی میسر ان عقل شر علو زن ایدوب صحیح العیا
و محک امتحانه اوروب کامل العیار حقی کرک و لوق صوی
نه همه صافی و بی غش باشد ای با خرقه که شایسته آتش باشد

بکوب

خوش بود

خوش بود کر محک تجربه آید بیان تاسیه روی شود هر که در غش
و درجه نصیحت و دعوتده اولیان صلحایه و خنی تعظیم و رعایت و عا
و همکر ندن استمداد ایلیه و اوساط ناس ایله مجامله ایله معا
و عقل و شرع اقتضا ایتد و سیکه اوزره معاشرت ایدیه
و سفها و لیام و اراذل انام اولدر دن احتراز و اجتناب تایم
اگر شتم و سفه نشین بستا اولور سه مجازات بالمثل ایتیکدن
مجتنب اوله و اذامروا باللغو مروا اگر انا آیه کریمه سیل عمل ایدیه
آنی جناب حق دن و اصل بلوب ثواب اخروی سنه مترقب اوله
و اصل تکبر و خود پسند و کند و بی فضایل و مراتب ایله بلند
اکلیوب راست کلد و کنه نظر حقاز لکه نگاه اید نلردن احتراز ایدیه
صحبت متکبر بار کران و معاشرت خود پسند مار کران در
جامی پسند دهر رخ با خود جز رخ صحبت با خود پسندان اگر
ضرورت مجالست لری اقتضا ایدیه سه خضوع و لین جانبان که ستر
بلکه التکبر علی التکبر صدقه مضمونیله عامل اوله و متکبره خصوص
کو ستر مک انک کمان جاشتنه زه و سک نفس بد فرجانی فریه
ایتیکدر و جناب رسالت پناهی نک صلی الله تعالی علیه و سلم
خلق کریندن بری بو ایدیکه که فقرایه تواضع اغنیایه ترفع ایدیه
و همسایه لره رعایت و اکرام ایدوب اذوا و اهانته دن اجتناب
ایتیک کرک که امانت جار موجب ناید و اگر کند و یه جاری اذوا

خوش بود

بها امكن صبر ایدیه و اخبار ده وارد اولش در که من صبر علی از
 جاره آثره الله علی داره و اکرام جاره حضورنده سلام تحت
 وخته لکنده پرسش عیادت و غیبتن اهل و عیالنی بها امكن
 حفظ و حمایت و کنه و اتباعنی حرمه اطلاع و سقوطه دن منع
 و حراست ایتکدر و منزلدن بعض جوانی رضاسی یو غیکلک
 نوشتن روان مداینه طاق و سرای عالی
 بنیاد ایش ایدیه جوارنده بر عجزک منزل صغیری و ا
 ایدیه هر چند بهای کران و اغلاء اثمان ایلد اشترا
 ایتکه طالب اولدیه عجزا متاع ایتکه اوز زنیه عالی
 اولدیه آخر ساعه مزوی غیر مستولق اوز زنیه عالی
 اول زمان قیصر و مدن بر ایلجی کلدیه رفعت طاق ایلوا
 وسعت ساحه میدانه غایت تعجب و استحسان ایلدی اما
 ساحه نک ترسی نام تمام اولغیلد تعیب و تغیر و اول وضع نامهند
 تبدیل و تغیر ایتکه حکم ایدیک اول محکم صاحبی عجز اولوب آنک
 عدم رضاسین و کسری کمال عدالتدن جیر ایلد المقدن اباسین
 خبر و یریکج قاصد ثناء و دعا ایدوب دیدیه که شدمی طایر
 اولدی که بوسرای ما و طین بوسبدن معوج و مزوی اولد
 سرای عدل و دین ستقیم و مستوی اولد و غنه دلیل باهر اولد
 و بوا عو حاج استوان افضل و بوطریق ایلد مهندس و قوی ترا

ابرام و اقدامه

مرتبه مهندس اولمقدن اکملدر کسری یه ایچنک بو کلامن
 ایتدیلر عدل و دادن افزون و ایلچی نعمت و خلعت هما
 و یردیه و سایلری تکی کوندریه اگر دست رس
 اولماز سه کله طیه ایلد رد ایلد لر و عنف و زجر ایلد لر مکر که ابرام
 و الحاح بی وجه ایلد و شکر و نعمته مناسب مواسات فقار
 و اول حکایتی یاد ایلدیه که بر صاحب نعمت و ارایدل
 جمیله خاتونیه بر کون ماکیان سمین کباب ایدوب تناد
 محله بر سایل و رای بابدن شنی سد دیدیه خواجه
 دلیکر اولوب خاتونیه باسینه سد و سایلری رد ایتکه امر ایلد
 بونک اوز زنیه زمان کچوب خواجه اسبابی راجع و مال و منافع
 ضایع اولوب آخر خاتونیه دینه طلاق و یروب خاتون
 بر اهل نعمته دینه ترفیع ایدوب بر کونینه بوز و جی خجی کجا
 ماکیان ایدوب اوز تاه کلد و کی زمان و رای بابدن آواز
 عیان اولدیه بو خواجه خاتونیه امر ایدر قالدربو کجا
 سایل و یر که ثواب صدقه معلوم در خاتون مرغی رغیفه صیار
 سایل ایلدیکج فریاد ایدوب بهوش اولدی زوج کریم ق
 کلوب ایدرای با نونه کوش ایتدک که کذ و کی فراموش ایتد
 با نوا یدرنجه فریاد بهوش اولدین که بوسایل غمکین نالان
 بد حالان اولوب در بدر در یون نالان ایدرنهم زوج اولمدر که ما

و نعمت اچند غلطان و شراب و طعامی شکر و مرغ بریان ایدی
 بقاریف روزگار سینے وفا آنی بوجا که گرفتار و مبتلاش
 شقاوت برهنه نشاندش چو سیر نه بارش رها کردنی
 بار کسیر نشاندش قضا بر سر از فاقه خاک مشغله صفت
 و دست کیر پاک خواجه ثانی نے ایدرای بانو و آدنی حیرت کمتی
 و کورد و کلک حال دن تعجب ایتمه که انسانک باشنه هر نه کلمه
 عمل سپاس و پاداش فعل ناحق شناسی در بن اول بیل
 ضعیف که بوخواجه سنکله تناول مرغ بریان ایدر کن بن المجمع
 و فقر ایلد کریان ایدوم چو نکشی سد دیدوم خواجه شکر نعمت غافل
 و انقلاب دولت دن ذاهل اولوب دری بسته و قلبی شک ایلدی
 لابد عدل حق آینه نعمت غیب و صبرم بر کاتنه انگ
 جزیه و خاتون جمیل سن بکا نصیب ایلدی **ابا بن فضل**
 تبارک و تعالی شکر حق اقامت و بذل و ایثار فقرا ایلد نعمتی
 ایدرین بامفاس بی نوا سیر شد با کار نعم
 زیر شد پس ضغفا و فقرا یه معاونت و مظاهره و آنک
 از دحامند کلن ثقله مصابت ایتمه نک اجوی جزیل و مین
 حسنا تده ثقیل اوله کرک و الحاصل جواد حق و فیاض
 که افاضه خیزات امور آندن دایم الصدور درهما المکن شبنم
 کند و دن خیرات صدور نه ساعی و مبرات ظهور نه داعی اوله

اگرچه فیض حق ملاحظه اغراض و مطالبه اعواض دن منزه و انسان
 بل جمع حیوان افعال اختیار یه سی سبیل غرض دن خالی و بی کمال
 مطالبه عوض دن عاریه اولمق محالدر نه کم کتب حکمت
 مبتین اولشدر اگر دینور سه که کاهن ملحد و زندیق صبی
 صغیری آبه غرق یاناره حریق کور سه انجا و تخلیص ایدر
 با آنکه نه ثواب آخرت و نه عوض دینی ملاحظه ایتشدر
 جواب ویر و زکره اقل مایکون کند و یه مجانت سببی ایلد کبی
 صبی نک عذاب کفرت را اولد و غندن بکلمش در اول رقتی دفع
 ایتمه استر پس انسان غرض دن خالی اولیماز کلن غرضی
 دنیوی اولیه که فانی در بلکه خالصا لوجه الله تعالی ایلد که
 انک فوایدی جاودا سیندر و هر که بوضفله موصوف اولد
 شایسته خلافت الهی اولمق لایق و عنایت بی غایت حق
 علی الاطلاق ساخا احواله لاحق اولد و الله تعالی المو
 لکل خیر و کمال **حاشیه کتاب و فذلک حساب بعفر**
سید محمد حکماء کبار و مشایخ اولوالابصار دن منقولدر
 و بزانی ترجمه ایتمه دن غیری تغیر و تصرف ایتدک خواجه
 نصیر اخلاق ناصر یه کتابی و صایای افلاطونله ختم ایدو
 ایراد ایتش و بوفقر آلمره بعض مشایخ طریقت و صایا
 الحاق ایدوب بو کتاب عنبرین نقابک کاسه رحیقن مسکن التمام

رقت قلب

نصایح و مواظبات و کونه درک

و فاضل دوانی اخلاق جلالید
 اکا و صایای ارسطاطالیس

ایله دوم وصایای افلاطون الهی اولامعبود کی بیل
 وحقنی حفظ ایله و همیشه همتکی تعلیم و تعلمه قضا ایله و اهل علم کی
 علم ایله امتحان ایله بکلی شر و فساد دن اجتناب نیجه در
 انوکیل اجتناب ایله و حق جل و علا دن اول سنه یی
 طلب ایله که انک منفعت زوال ایرشور بکلی باقی صالحات
 طلب ایله همیشه آگاه اول شرورک اسبابی چوقدر لایق
 اولین سنه یی آرزو لنوب استم و تحقیق بل که بنده
 انتقامی غضب طریق دن دکلر بکلی تادیب و تهذیب طریق
 و همتکی حیات شایسته ایتکه حصر ایله بکلی حیات شایسته یوت
 بایسته ضم اولغه همت ایله و حیات شایسته و لایقانی
 بل که سبب کمالات و فضایل اوله و موت بایسته و لا
 آنی آنکه که سبب انفتاح ابواب خیرات اوله خواب را
 میل ایله نفسکی اوج سنه ده محاسبه ایتما نیجه اول فکر ایله
 سندن اول کون خطا صادر اولدی می ایکنجی تامل ایله
 سندن اول کون خیرات دن نه صادر اولدی اوچنچ
 بیکسن که اول کون سندن هیچ عمل خیر ممکن ایکن تفصیه بیل
 فوت اولدی بونی فکر ایله که حیات دن اول نه اید و ک متولد
 صکره نه اولسک کرک هیچ کمین نیی انجمنه که احوال عالم
 تغیر و زوال اوزره در بدبخت اول کمینه در که عاقبت تذکره

غافل اولوب ذلت دن فراغت ایتیه سرمای کی کند و ذلت
 خارج سنه لردن آلمیه مستحله امکان اولیحق ایصال خیر ایله
 انلک سواله موقوف ایتیه حکم دن عذایله اول کمینه
 که دنیا نیک لذاته شاد مصیبتلر نیه عملین اوله همیشه موتی
 ذکر ایله و کچمشر دن عبرت آل آدمک خاکستنی
 اندن بل که فایده نرسوزی که چوق سولوب صورده
 خبر ویره و معلومک اولسون که برکیمنه آخره شر قصه
 اول شرک اولاکند و یه قبول ایتیش اولور برامی
 پنجه کره فکر ایله آند نصکره دکلر کتور آندن صکره فعله چقار
 هر کمینه یه محبت و نیکخواه اول نشسته نیکو بیلجی اوله که
 غضبه مقاد اولور سن بوکون سکامحتاج اولانک حاکم
 یارینه صالمه یارینه صالمه فقیرک کارین نه بیلور
 که بنجه اوله یارین گرفت ارره معین اولمکه فعل قبیح
 گرفت را اولمش اوله ایکنه خصم سوزین تمام اکلار
 آرا رنده حکومت ایتیه آنجق قولله حکیم اولغه قانع
 همت ایله که فعله دین خه حکیم اول سن زیر احکمت قوی بوجها
 قالور سنکل اول جهان بله کیه چک حکمت فعلی در و آنده بله
 ابد قالاجق اولدر اگر سعادت آجل ایچون رحمت چک سن
 کیدر سعادت قالور اگر لذت عاجل ایچون کناه اشکی سن

لذت کیده رکنا قالور هر فعلی بوکا کوره اشل اول کونی یاد ایلکه
 سکا چاغزسه لر آواز و نطقدن محروم اولوب نه سولیکه ونه اشمکه
 ونه یاد ایتکه قدر تک اولور شمدی بوند کیمسه انجمنه ^{یقین}
 بل که بر سیره متوجه اولسک کرک که آنده خد اوند و بنده یک
 پس شمدی تکبر لک ایلکه دایما اسباب مغرک مهیا ایلکه
 نه بلورسن که نه وقت رحلت ایدرسن و معلومک اولسون که
 حق تعالی لے نیک احسانلرندن حکمت کبی عطیه یوقدر ایلک ایدنه
 مکافات کحکمک ایدنه عفو اوله ذکر و نهم ایلکه خط ایلکه
 و هر وقت کار کی بل و حالکی آکل و اول جهان عملندن کلو
 اولور ایه اشلکه سندن تکاسل ایلکه و حسنه یی سینه ییله
 ایلکه و سرور زایل و فاسینه یچون فعل اولی و افضلی ترک
 ایلکه که سرور دایم ترک ایتش اولورسن حکمت محبت ایلکه و حکما
 سوزلرین اصفا ایلکه و هوای غنی ترک ایلکه و ادب تحسین
 امتناع ایلکه و هیچ امره وقتدن اول شروع ایلکه چون بر
 مشغول اولاسن نهم بصیرت ایلکه مشغول اول غنای مغرور
 اوله مصاییدن شکت لک و خوارلق اوزر که ویرمه سوت
 شویله معامل ایلکه که قاضیه یی محتاج اولیسن و دشمن ایلکه شویله
 معامل ایلکه که قاضیه یی و ارسه کوزن غالب اولاسن کیمسینه
 سقامت ایلکه و هر کیمسینه یی تواضع ایلکه و متواضع اولانلری تحقیر ایلکه

بر خیزد که سندن صادر اوله معذرت طوطه سن اخوا کند چادر
 اوله طاعت ایلکه بطالتک شاد اوله و نجه اعتماد ایلکه فعل
 خیزدن پشیمان اوله کیمسینه ایلکه مختصت و جدال ایدجی اوله
 همیشه سیرت عدله ملازم و اکتاب خیراته مداوم اول **وصایه**
معلم اوله **ارسطاطالیس** **علیه** فاضله ده افی سر الاسرار کتابک چچی
 که مامون خلیفه نیک امر یله یونانی نه دن عربی یه نقل ایتش اید
 صدر ترجمه سنده شویله دیر که اسکندر رک و زیری و تعلیم حکمت
 استاد ی و پیری ایدیه اسکندر فتح اقالیم اچون سفر
 و نصرت ایلکه ارسطاطالیس ضعف بنیت و استیلا
 شیخوخت سببی ایلکه بیلکه کیده میوب قالمش ایدیه اسکندر
 و یار عجمه ستولی اولیجی انبای ملوک و امیر زاده لردن اصحاب
 عقل و فراست و ارباب بخت و شجاعت کیمسینه لچوق ایدیه
 اسکندر اندیشه قلدی که بونلری ابقا ایدیه شاید که ارکان
 آلودن خلل پذیر اوله اگر جلد سن هلاک ایدیه سه فوز عدالتدن دور
 و ظلام ظلمته جایگیر اوله پس استادی ارسطاطالیس حکیم
 بر مکتوب یازدی مطاویسی شوق و تحت ایلکه مشغول و محامیسی
 ملاقات و استدعای قدومه مقرون و اثنای مکتوبه یازش
 وقوع امور باید موسنوخ حوادث مشکودن رای اشراق آری
 حکیم کامل اولما نیجه بر جانه میر ایتکه مصیر ممکن کل پس نظم اسباب

غایت بوی که حکیم کامل جوایده یازدی که فرزند جلیل سلطان
 حضرت معلوم اول که ملازمت خدمت آن تخت رخت و کشت
 ملالت داعیه سندن دکلدر بلکی صغف پر سی و قوت قلند
 چون اجتماع سمت امتناع اوزره در بوسالی و دستوری
 ایتد که جزئیات اموره آنو کله عامل و نیم صحبت من مستغنی اول
 اما اکابر جم و امثال ایران خصوصه بیورد و غلر اگرچه اندری جمله
 ابلاک و قتل قادر سن آب و هوای ایران زمینی تغیر اتیکه خود
 دکل سن پس بکلر اشایی لینه ظاهر اولر که کین
 ایل که بونلر سی احسانل بنده اید سن بلکی احسانی شویله ایل
 قدیمی بنده کر کن ربقه عبودیت ایلد ربقه لری دخی افکنده اول
 نه کم دیشلر بنده حلقه بکوش از نواری برود لطف کن
 لطف که بیکانه شود حلقه بکوش بوند نضکره دید که پادشاه
 درت قسم در بریسی اولدر که کند وید و غیره سخی اولر اینجی
 اولدر که کند وید سخی رعیت بخیل اولر اینجیسی اولدر که کند
 بخیل و رعیت سخی اولر دور و نجیسی اولدر که کند وید و هم رعیت
 بخیل اولر قسم اول اتفاق ایلد مقبول محسود قسم های مختلف
 حکماء منقده محسود حکمای فرس قنده مذموم در و سخا
 مستحق اولان محتاجه قدر حاجتی ایصال اید سن و بومرتدن
 تجاوز اید بکل افراطه مایل و اعتدال زایل اولور و پادشاه که

قسم ثالث و رابع اتفاقا
 مذموم و مردود در

و بقا ملک

زیرا محتسب را درون خانه کار

دایره قدر تمدن زیاده بخشش ایلد سبب فساد ملک اولور
 ای اسکندر سکا پنجه دفعه دیشتم در که سخا و کرم اصلا کیم نه نک
 مثالنه طمع ایتا مکرر و جمله مروت و سخا اولدر که ظلم و ستم
 کور می و خلقت عیوب خفیه سندن تقشیش ایتد سن فضل
 و احسانک تمامی اولدر که ایولری رعایت ایدوب خلقه کشاده
 اول سن و خلقت سلامن آلوب تحیتلر نیک جوان ویر سن
 و جا ملر ک خطاسن عفو اید سن ای اسکندر عقل دار تبریر
 و آینه کمالات و نقایص در و جمله فضایلک اصلی محبت نامیک
 و سلطنتن مقصود استیفای لذات و تحصیل شهوات دکلدر
 بلکی بقای نام نیک و خلود ذکر جمیلدر هر پادشاه دنی کر کند
 هوا سن تابع و ناموس الهی تخفیف و امانت ایلد البه صاحب
 آتی ملاک ایدر ای اسکندر پادشاه کر که ر بنده همت و صاحب
 و فصاحت زبان و انتشار صیت ایلد جهان آرای اولر و سوز
 آرزویله و ارازل ایلد معاشرت ایلد و چون سرانیدن حقیقه
 سلطنته لایق ربقی استعمال اید شویله که غیر ملردن ممتاز اولر
 و بلا و بعیده دن کلان تجاره رعایت و احسان ایلد که حسن
 و ذکر جمیل اطراف مملکت منتشر و تجار و زوار هر جانب دن ولایت
 عازم اولوب مملکتی معمور اولر و آنره جزوی مسامحه ایست
 کلی نام حاصل اولور و پادشاهک صحت و خنده سی چوقی و

که زوال و قار و حشته سبب اولور و هم سیز پر لک کلوب حرارت
 غریزه آرزو لما غلبه سبب اولور ای اسکندر شهوت امره و طبع
 که آند و قوت و غلبه خیزیک خاصه سی در و نه فخر اول اول نشسته
 حیوانات خسیه آند و مشارک بکلی غالب و راجع اول و افزا
 مضعف بدن و موجب نقصان جسم و مورث تخلق خلق نسا
 و ضغفا و ساکنین احوالند غافل اول و آنرا که تفقه امور
 واجب بل که موجب رضای خالق و مقضی جلب قلوب خلایق
 غلات و جوینے وقت رخا ده خسیه قل که وقت غلات
 فقرا و محتاجه مدد اول شویله اول که اهل فساد شدند
 و اهل صلاح این اول ای اسکندر سکا پنجه که دیدیم و نه
 دیرم که قان دو که ده دیر اول که حیوانات اهل کانی خانه
 مخصوص در و حقیقت حال علام الغیوب بدن غیری به معلوم
 پس بختل که تمت اولان شخص بر سی اول یا غدر صحیح و اول
 سن انک قلمه اقدام ایش اول سن بوندن صعب جرمیه نه اول
 و هم مشاکبه و دنیا و اصل اولدی که چون بر مخلوق بر مخلوق
 قلمه سبب اول ملاکه آسمان باری جل و علا ایدر که یارب فلان
 قولک بر قولک و خی امانه ایتکه سکا تشبه ایلدی که اول
 قل قصاص ایچون اولش ای حق جل و علا بویور که آنی قصاص
 اهلک ایلدم اگر ظلمه قتل و لندی ایسه بویور که عزت و جلال
 چو

زار پی

بن انک قان مباح ایتدم پس ملاکه تسبیح و استغفار بهر
 اول قاتله بدعا ایدر لرتا قصاص اولنجه و اکا غایت نافع و
 اولد که قصاص اولد اگر کند و سی اولور سه حق جل و علا انک
 غضبه نشان و دلیلدر که آخره غدا ب مدید و عقاب شد
 گرفتار اولد کرک نقص عهده ایتمه و اصلا و لیکه یمن کتور مکتور
 آذن و دونوب چانت اولد که پنجه یونان پادشا بمرنیک یمن کت
 و نقص عهده ایتکه ملکه لری فساد و اردی بر نه کت
 اولش اولد اکا تاسف اید بی اولد که ناقصه عادت در و اهل
 مملکه کتقیل علوم و معارف ایلد امر ایلد و بر کمنه رعله
 فایق اولش اولد انی تربیت و رعایتکه مخصوص ایلد که قلوب به
 متکمن اولوب ملکه رونق و ثنا و ذکر جلیک اطرافه منت اولد
 و یونانیلرک ملکی و سلطنتی بونکه ثابت و راسخ اولد که اهل
 مملکه کتقیل علوم ایلد امر ایدر لرایدی حتی ابکار و تیره
 بابا لری یاننده فرایض و آداب و نوایس و جمله اصول طب و
 تعلم ایدر لرایدی معتدک اولما و غنی کمنه نک الله
 نسیمیه و کند و یک که محافظه دن غافل اولد و اول قصه
 اونتمه که پادشا هند بر جاریه سیتلے حالت صغرنه زهر ایلد و
 ایدوب افغی طبعند ایتد و کد نضکره سکا هدیه کوند رودی و غنی
 سنی بولاک ایتک اید سی بن فراستله مطلع اولدم سکا تبییه

ای اسکندر بر دلیل ایل حکم ایل و اوله متعارض اولمقی ترجیح ایلد
 اقوی سی ایل حکم ایل ای اسکندر عدل صفات الهی دن بر
 صفدر و آسمان وزین عدل قائم و انبیا علیهم السلام
 عدل ایلد مبعوث اولمشدر و عدل صورت عقلدر و عدل
 مالک قلوب و رقاب اولمق اولور اهل هند دیر که عدل سلطان
 خصب زماندن بیک در و سلطان عادل مطر و ابلدن انفع در
 بر حجر اوزرینه یازمشد سر یایی خطله که ملک ایلد عدل الکی برادر
 بری برندن ستغنی دکلدر بعده دیش که اسباب نظام
 و بری برینه ارتباطی بر دآیره ده وضع ایلد که اول اسبابک توالی
 و تشابکی محسوس مشاهد اوله و بو تشابک زنده سی و مطابق
 خلاصه سی بود آیره ده در اگر بود آیره دن غیر یسنه کوندر رسم کافی
 و وافی ایدی و الله تعالی اعلم و ام



که فی الحقیقه خاتمه الکتاب و ختم خطاب استطاب وصیه مکمل الطریق
 برهان الحقیقه قطب الاقطاب خواجه عبدالحق عجد وانی در قدس
 سره که سالکان طریقت و طالبان حقیقت ایچون تحریر سوبیشلر
 اگر چه بو فقیر مجرم عاصی عنفر الله ذنوبه یوم یوخذ بالتواصی طریقه
 اهل ارادت دن نه پای کور مشدر نه سیه و مجلس حقیقه
 نه جرحه طاعت مشدر نه سیه اما زمان صبی و او ان صفردن بو
 طایفه علیه تک مجتبی درون دله متمکن و گفت و کوی لرنیک آرزو
 سویدا ی ضمیر نه متوطن در لاجرم لک و لک خفته
 شکل و سینه ادب سوی او می غیر و او را می طلب
 کمال شوق و شغیدن کلام شریف لرنه مطالعه و ملاحظه و معارف
 علیه لری فهم عقل ظاهرین ایرشد و یک قدر مذکره و مناقله لغو
 و زمان عنفوان عمر ده حضرت برهان الطریق شیخ خواجه عبدالحق
 حضرت لرنیک وصیت نامه سینه نظر اتم کمال استعداد اولمش ایدی
 اگر چه اهلیت استماعدن بالکلیه عاریه و طبیعت جوی خو
 هوا و هوس ده جاری ایدی اما ملاوت عبارت
 و ملاحظه اشارتی مذاق جان و کان جانانه ایرتمش ایدی
 استفساخ اولما مقدر ندامت و تقصیر و غامت خاطر ده قاش
 ایدی تا که بوزمانره قریب کتاب رشحات خواجه صبی بن حسین
 واعظم هر و سیه رحمة الله تعالی مطالعوی میسر اولد قدّه بورسا

غرا و وصیت زهر از جبهه شریفه ذکر انوشیروانی بولند
 حمد و سپاس خالق الناس مؤدی اوله سی ۷ بورساله یوز
 که مجموعه مکارم اخلاق و وسیله تحصیل سعادت رضای ملک
 خلاق در طرازی سعادت انجام اوله و غنی گوی خاتمه سی مسکن انجام
 اوله پنهان ترکی لسانه ترجمه اوله نوب شاید که اهل ارادت بعضی
 طالب ملک نظر نه ایریشوب مستعد اوله قلندره مترجم اهل طریق
 اوله و غدن قطع نظر ایدوب خیرد عالیه سبب و بوضیفه
 اوله دایه اوله که حق جل و علا به کتبی دکل بجای تکریمی
 و قوم اهل الله هم القوم لایشتی بهم جلیه هم و کلامین نقل
 ایتک دین خه اندرایله مجاله دن معد و اوله بعد دکل که
 اَلْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ حَدِثٌ صَحِيحٌ و آثار اولیا ایل تبرک عادت
 اهل دین و سنت کاملین در بورد مشرد که ای و غول سکا
 وصیت ایدرین علم و ادب و تقوی ایل و اوزر که لازم
 که آثار سلفه تبع ایدوب سنت جماعته ملازم اوله سن فقه
 و حدیث تعلم ایدوب جاهل صوفیلردن اولیه سن نمازی
 جماعه قبل اما امام و مؤذن اوله و هرگز شرت است که
 شرت آفت در منصبه مقید اوله و دایم کم نام اوله مجلد
 و مجلد ده آدیکه یازمه و قاضیه محکمه حاضره
 و کسبه کفیل اوله و وصایای خلقه قارشم و ملوک و نای

که یوزره منتقوده که صاله
 منشوده ایدی ظفر میسر
 ایدی و

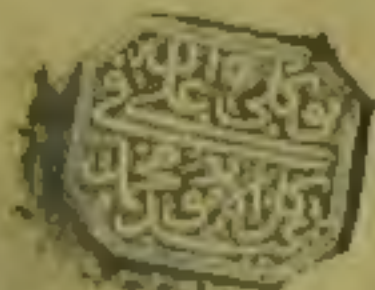
در حاله

ملوک

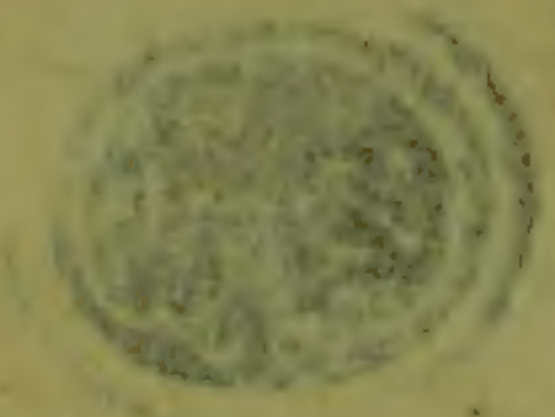
ملوک ایل صحبت ایتمه و خانقاه بنایتمه و خانقاه ده کس اوله
 و چوق سماع ایل که چوق سماع قبله نفاق کتوروب قلبی منفعت
 و سماع عی انکار ایل که سماع اهل و اصحابی چوق وارد
 آرسوید آریسی آزاد یوز خلقدن ارسلاندن فخر کبی قاج
 خلوت ملازم اول سآده رولردن و عورتلردن و اهل بیت
 اوله لردن پرهیز ایل و قادر اوله و غیبه اوله که طای
 دنیا اولورسن و دنیا طلبنده دینیه ضایع ایدرین
 و چوق کوله و فقهه ایل کلمه که فقهه موت قلب و پرور
 و کر که هر کسی به شفقت ایل بقس و ابانت ایل نظر
 ایتمین ظاهرک زینت ایل که ظاهر زینتی باطن خراب ایل
 اولور خلقله مجادل ایتمه و کیم دن نسنه استمه و کیم
 خدمت بورد و مشایخه مال و تن و جانله خدمت ایل و
 انلرک افعاله انکار ایل که مشایخه انکار ایدن کیم نه هرگز فلاح
 و نجات یوزین کورمز دنیا به مغرور اوله قلبک دایما حیر
 و به نک عریان و کوزلرک کریان و جلرک بریان ایل و عملک
 خالص و دعاک تضرعه ایل و لباسک کهنه و رفیقک درویش
 و سرمایک فقر و منزک مسجد و مونسک حق سبحانه و تعالی
 انتهی کلامه شرفنا الله تعالی بسر کاتھا و پیرن العمل
 با فیضا انه برحیم توأب کریم و محمد رب العالمین

وَصِيَّةُ الْوَلِيِّ الْأَمِينِ سُلْطَانِ الْعُرْفَا رُفْهَانَ الْعَاشِقِينَ
 مَوْلَانَا جَلَّالِ الْمِلَّةِ وَالْدينِ مُحَمَّدِ الْبَلخي ثُمَّ الْقُنُوِي الْمَشْهُورِ
 بَيْنَ الْأَوْلِيَاءِ الْكِبَارِ مَوْلَانَا خُذَاوَنْدَكَارِ قَدَّرَ اللَّهُ تَعَالَى
 سِرَّهُ الَّذِي هُوَ سِرُّ الْأَسْرَارِ أَوْصِيَكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ
 تَعَالَى فِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ وَبِقِلَّةِ الطَّعَامِ وَقِلَّةِ الْمَنَالِ
 وَقِلَّةِ الْكَلَامِ وَبِجَهْرِ الْمَعَاضِي وَالْأَنَامِ وَمُواظَبَةِ
 الصِّيَامِ وَدَوَامِ الْقِيَامِ وَتَرْكِ الشَّهَوَاتِ عَلَى الدَّوَامِ
 وَاحْتِمَالِ الْجَفَاءِ مِنْ جَمِيعِ الْأَنَامِ وَتَرْكِ مُجَالَسَةِ الشُّفْهَاءِ
 وَالْعَوَامِ وَمُصَاحَبَةِ الصَّالِحِينَ الْكِرَامِ وَإِنْ
 خَيْرَ النَّاسِ مَنْ نَفَعَ النَّاسَ وَخَيْرُ الْكَلَامِ مَا قَلَّ وَدَلَّ
 سِرُّهُ أَمَّا فِتْنَةُ الزُّهْرِ وَرَبِّتُ تَرْكِ هَوَا قَوْتِ بِحُسْبِيَّةٍ
 وَالْحَمْدُ لِلَّهِ تَعَالَى وَصَلَاةٌ عَلَى مَنْ لَا نَبِيَّ بَعْدَهُ
 چُونِ زَمَانِ ایدیکه شاخ خامه تحریک بنامد بوستان تفریبنا
 ثم افشان ایدیکه وقت اولدیکه که مقلد فراغت و ستر
 اتمامه واصل و پنجه عهد ایدیکه که تیغ زبان معرکه ابلاغ
 و تبیان ده لال مع و رخشان ایدیکه زمان کلدی که نیام
 دمانده نیام اختتام اکا حاصل اولد و تقصیرات و زلاتی که
 مقصود قلب بضاعة و فتور کسرت اضاعة مزدن صا
 اولشد عرفای ناظرین و جلسای حاضرین خدمت ملذذین دان

عفوایله مستورا و لوب و ددیة طفله منظور او لما مقرجا ایدرز
 و سلسله کلامی حدیثی ملک علامه و صلوة و سلام
 خواجہ یوم القیام و آل و اصحاب کرام و دعای دولت شاه
 اسلام ایلد ختم و اتمام ایدرز و سواددن بایضه نقل و انتها
 اول ساعت ایدیکه که رابعه نهار جمعه خامس عشرین صفر
 المظفر سنه ثلاث و سبعین و تسعمائة ایدیکه
 و الله تعالی نعم المستعان و علیه التکلیف
 انه مفضل حسان منان



Handwritten text in Ottoman Turkish script, likely a library inventory or a list of books. The text is arranged in several lines and is somewhat faded.



Süleymaniye Kütüphanesi	
Kıta	Hasan Hüsnî P.
Yarı	636 Mıs
Eski Kütüphane	